



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

عَلَيْكَ الشَّرَافَةُ

صَدِّيقِ
عَلِيِّ

بِ

فلسفه احكام اسلام

کتابفروشی مصطفوی

تهران - کتبی ۵۳۵۹۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه علل الشرايع شيخ صدوق

نویسنده:

محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق

ناشر چاپی:

بوذرجمهري مصطفى

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	ترجمه علل الشرایع صدوق علیه الرحمه
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۱	مقدمه مترجم در باره مؤلف
۱۶	مقدمه مترجم در باره ترجمه
۲۰	باب اول علت شباهت فرزند بعمو و یا دانی خود، و جهت آنکه آسمان را اسماء، و دنیا را دنیا، و آخرت را آخرت، و آدم را آدم، و حوا را حوا، و درهم را درهم، و دینار را دینار نامیدند، و جهت آنکه باسب إجد، و بقاطر عد، و بالاخر خر گفتند.
۳۱	باب دوم علت و چگونگی پیدایش آتش پرستی
۳۳	باب سوم علت و چگونگی پیدایش بت پرستی
۳۴	باب چهارم علت آنکه درخت بید را خلاف نامیدند
۳۵	باب پنجم علت آنکه حیوانات از یک دیگر تنفر دارند
۳۵	باب ششم علت آنکه بعضی از مردم بهتراند از ملائکه و بعضی بدتر و پست تر هستند از حیوانات
۳۸	باب هفتم علت آنکه پیغمبران و ائمه (ع) افضلند از تمام ملائکه
۴۵	باب هشتم در اینکه قرار داده نشده هیچ حکم و دستوری (در اسلام) مگر برای علت و جهتی
۴۶	باب نهم علت آفرینش بشر و اختلاف احوال آنها
۶۶	باب دهم علت آنکه آدم را آدم نامیدند
۶۸	باب یازدهم علت آنکه انسان را انسان گفتند
۶۹	باب دوازدهم علت آنکه حضرت آدم بدون پدر و مادر، و حضرت عیسی بدون پدر خلق شدند، و سایر مردم خلق نشدند مگر با پدر و مادر
۶۹	باب سیزدهم علت آنکه خداوند قرار داد ارواح را در بدنها
۷۴	باب چهاردهم علت آنکه حوا را حوا نامیدند
۷۷	باب پانزدهم علت آنکه زن را (بزبان عربی) مره گفتند
۷۷	باب شانزدهم علت آنکه زنها را نساء گفتند
۷۷	باب هفدهم چگونگی ابتدای نسل بشر
۸۷	باب هیجدهم پیغمبران مرسل و غیر مرسل و ائمه (ع) برترند یا ملائکه
۸۸	باب نوزدهم علت آنکه حضرت ادريس (ع) را ادريس نامیدند
۹۰	باب بیستم علت آنکه حضرت نوح (ع) را نوح نامیدند
۹۱	باب بیست و یکم علت آنکه حضرت نوح را بنده شاکر گفتند
۹۱	باب بیست و دوم شیطان و اجنه کجا بودند موقع طوفان، و علت آنکه طوفان را طوفان نامیدند، و پیدایش قوس
۹۵	باب بیست و سوم علت آنکه تمامی مردم غرق شدند در زمان حضرت نوح
۹۶	باب بیست و چهارم علت آنکه دهکده حضرت نوح را قرية الثمانین نامیدند
۹۷	باب بیست و پنجم علت آنکه پسر نوح از پدر جدا شد
۹۹	باب بیست و ششم علت آنکه نجف را نجف نامیدند
۱۰۰	باب بیست و هفتم علت آنکه حضرت نوح را قومه خود نوح نامیدند

- ۱۸۵ ----- باب شصت و یکم علت آنکه حضرت موسی آرزوی مرگ کرد و قبر او نامعلومست
- ۱۸۶ ----- باب شصت و دوم علت آنکه حضرت سلیمان گفت: خدایا سلطنتی بمن عنایت کن که بعد از من کسی سزاوار آن نباشد
- ۱۸۸ ----- باب شصت و سوم علت آنکه در اسم سلیمان یکحرف زیادتراست و علت آنکه داود را داود نامیدند و جهت آنکه باد مسخر سلیمان گردید و سبب آنکه سلیمان از سخن مورچه خندید
- ۱۹۰ ----- باب شصت و چهارم علت آنکه هر کجا موریانه است زمین نمناکست
- ۱۹۴ ----- باب شصت و پنجم علت آنکه حضرت ایوب مبتلا ببلای شد
- ۱۹۸ ----- باب شصت و ششم علت آنکه خداوند عذاب را برگردانید از قوم یونس
- ۱۹۹ ----- باب شصت و هفتم علت آنکه اسماعیل بن حزقیل را صادق الوعد نامیدند
- ۲۰۰ ----- باب شصت و هشتم علت آنکه شماره ناسی بیشتر از بنو آدم است
- ۲۰۱ ----- باب شصت و نهم علت آنکه ارمنیها شب میلاد حضرت عیسی آتش روشن میکنند و با گردو بازی مینمایند
- ۲۰۲ ----- باب هفتادم علت آنکه پیغمبر اسلام مانند عیسی پس از ولادت تکلم نفرمود
- ۲۰۲ ----- باب هفتاد و یکم علت آنکه کفار حضرت زکریا را کشتند
- ۲۰۳ ----- باب هفتاد و دوم علت آنکه حواریون را حواریون، و نصاری را نصاری نامیدند
- ۲۰۴ ----- باب هفتاد و سوم علت آنکه نباید اطفال را زد بجهت گریه نمودنشان
- ۲۰۵ ----- باب هفتاد و چهارم علت خشکی چشم و قساوت قلب و فراموش کردن گناهان
- ۲۰۶ ----- باب هفتاد و پنجم علت آنکه بعضی از مردم زشت صورتند و یا پیس و مجذومند
- ۲۰۷ ----- باب هفتاد و ششم علت آنکه آفات بدنی بیشتر در بدن فقراست
- ۲۰۸ ----- باب هفتاد و هفتم علت آنکه اولاد مؤمن کافر می شود و اولاد کافر مؤمن میگردد و علت آنکه مؤمن گناه میکند و کافر کار نیکو و عمل خیر انجام میدهد
- ۲۱۰ ----- باب هفتاد و هشتم علت آنکه مؤمن گناه میکند و سبب قبولی توبه او
- ۲۱۱ ----- باب هفتاد و نهم علت دوستی و دشمنی مردم با یک دیگر
- ۲۱۴ ----- باب هشتادم علت آنکه در مؤمنین تندی و غضب (و غیرت) هست و در مخالفین آنها نیست
- ۲۱۴ ----- باب هشتاد و یکم علت آنکه آب گوش تلخست و آب چشم شور و آب دهان شیرین و گورا و آب بینی غلیظ
- ۲۲۴ ----- باب هشتاد و دوم علت آنکه مردم با داشتن عقل چیزی را نمیدانند
- ۲۲۵ ----- باب هشتاد و سوم علت آنکه خداوند وسعت داده روزی احمقان را
- ۲۲۵ ----- باب هشتاد و چهارم علت آنکه انسان بدون علت گاهی محزون میگردد، و گاهی خوشحال می شود بدون جهت
- ۲۲۷ ----- باب هشتاد و پنجم علت آنکه انسان چیزی را فراموش میکند و یا بخاطرش می آید و علت آنکه انسان شبیه بیدر و یا بعمو و یا بدائی خود می شود
- ۲۳۵ ----- باب هشتاد و ششم علت آنکه انسان خوب و بد را میفهمد و چگونگی خلقت عقل
- ۲۳۶ ----- باب هشتاد و هفتم علت و حکمت خلقت بعضی از اعضاء و جوارح انسان
- ۲۴۲ ----- باب هشتاد و هشتم علت آنکه احمق میغوض است نزد خداوند
- ۲۴۴ ----- باب هشتاد و نهم علت آنکه کف دست مو ندارد
- ۲۴۵ ----- باب نودم علت آنکه تحیت بین مردم سلام علیکم و رحمة الله و برکاته گردید
- ۲۴۶ ----- باب نود و یکم علت سرعت انتقال و تفاوت فهم مردم
- ۲۴۸ ----- باب نود و دوم علت خوش اخلاقی و بد اخلاقی
- ۲۴۹ ----- باب نود و سوم علت شباهت نداشتن فرزند بپدر خود و جهت آنکه جایز نیست پدری بگوید که این فرزند من نیست چون شباهت بمن و یا پدران من ندارد
- ۲۴۹ ----- باب نود و چهارم علت آنکه پدر دوست میدارد فرزند خود را

- ۲۴۹ - باب نود و پنجم علت سفیدی مو و اولین زمان پیدایش آن
- ۲۵۰ - باب نود و ششم علت و چگونگی طبیعت و محبت و غرائز جنسی در بشر و کیفیت خلقت آدم
- ۲۷۵ - باب نود و هفتم علت آنکه بعضی خدا را میشناسند و بعضی منکر خدا هستند
- ۲۷۷ - باب نود و هشتم علت آنکه خداوند از نظر مردم پنهانست
- ۲۷۸ - باب نود و نهم علت بعثت و چگونگی اثبات نبوت انبیا و مرسلین و علت اختلاف معجزه ایشان
- ۲۸۵ - باب صدم علت آنکه انبیا و ائمه (ع) دارای معجزه بوده اند
- ۲۸۵ - باب صد و یکم علت آنکه پیغمبران اولوالعزم را اولوالعزم گفتند
- ۲۸۷ - باب صد و دوم علت آنکه مردم مأمورند از پیغمبران و ائمه (ع) اطاعت نمایند
- ۲۸۷ - باب صد و سوم علت آنکه مردم احتیاج به پیغمبر و امام (ع) دارند
- ۲۸۹ - باب صد و چهارم علت آنکه پیغمبر خاتم (ص) از تمامی انبیا افضل است
- ۲۹۰ - باب صد و پنجم علت آنکه نبی اکرم (ص) را امی نامیدند
- ۲۹۵ - باب صد و ششم علت آنکه رسول خدا (ص) را محمد و احمد و ابوالقاسم و بشیر و نذیر و داعی و ماحی و عاقب و حاشر و احدید و موقف و معقب نامیدند
- ۲۹۹ - باب صد و هفتم علت آنکه خداوند بپیغمبر (ص) فرموده: اگر تو در شک هستی
- ۳۰۰ - باب صد و هشتم علت آنکه رسول خدا (ص) بر اطفال سلام میکرد
- ۳۰۱ - باب صد و نهم علت آنکه رسول خدا (ص) را یتیم نامیدند
- ۳۰۲ - باب صد و دهم علت آنکه خداوند پیغمبر اکرم (ص) را یتیم نمود
- ۳۰۲ - باب صد و یازدهم علت آنکه پسری برای حضرت رسول (ص) باقی نماند
- ۳۰۳ - باب صد و دوازدهم علت آنکه خداوند حضرت رسول (ص) را بمعراج برد
- ۳۰۶ - باب صد و سیزدهم علت آنکه بعد از واجب شدن پنجاه نماز رسول اکرم (ص) از خداوند درخواست تخفیف نمود تا آنکه حضرت موسی (ع) بآن حضرت گفت درخواست تخفیف کنید؟ و علت آنکه از پنج نماز تخفیف نخواست
- ۳۰۸ - باب صد و چهاردهم علت آنکه پیغمبر (ص) عقیل را دوست میداشت
- ۳۰۹ - باب صد و پانزدهم علت آنکه پیغمبر (ص) دستهای گوسفند را بیشتر از اعضای دیگرش دوست میداشت
- ۳۰۹ - باب صد و شانزدهم علت آنکه نزد خداوند: حضرت رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) قرب و منزلت بیش از دیگران دارند
- ۳۱۶ - باب صد و هفدهم علت آنکه محبت خدا و رسول و اهل بیت آن حضرت بر مردم واجبست
- ۳۱۷ - باب صد و هیجدهم علت و چگونگی پیدایش عشق
- ۳۲۰ - باب صد و نوزدهم علت آنکه باید دوستی و دشمنی در راه خدا باشد، و دوستان و دشمنان علی (ع) دوست و دشمنان خدا هستند
- ۳۲۳ - باب صد و بیستم علت آنکه محبت با اهل بیت پیغمبر (ع) دلیل بر حلال زادگی است و دشمنی با آنها در اثر خبث ولادتست
- ۳۲۸ - فهرست مطالب صفحه موضوع
- ۳۴۷ - درباره مرکز

ترجمه علل الشرایع صدوق علیه الرحمه

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن بابویه، محمد بن علی، 311-381ق.

عنوان قراردادی : علل الشرایع و الاحکام. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه علل الشرایع صدوق علیه الرحمه/ بقلم هدایت الله مسترحمی.

مشخصات نشر : [تهران]: کتابفروشی بوذرجمهری(مصطفوی)، [134?].

مشخصات ظاهری : [ح] [312] ص.: مصور.

شابک : 150 ریال

یادداشت : کتاب حاضر توسط مترجمان و ناشران مختلف در سالهای متفاوت ترجمه و منتشر شده است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 4ق.

شناسه افزوده : مسترحمی، هدایت الله، 1311-، مترجم

رده بندی کنگره : BP129/الف2ع8041 1340ی

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 51381

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ذی الجود والاکرام، الهادی إلى شریعة الاسلام، و صلواته على خیرته من جمیع الانام، أعنی سیدنا و جینا محمداً علیه الصلوة والسلام، و أهل بیته المطهّرة من الآثام، و سلام الله على أول السابقین ایمانا و اسلاماً فی الانام، و أحسن المصدقین إقراراً و إذعانا بالاحکام، ألدی کان سبقه على الدّخول فی الاسلام، و کونه بعد الرسول حجّة على الانام، أعنی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ذی الفضائل و المناقب و المقام، و مقت الله على الظالمین لآل محمّد علیهم السلام من الآن إلى یوم القیام،

و بعد بر اهل بینش و دانش بسی واضح و روشن است که پس از نعمت خلقت نعمتی و موهبتی از عقل بالاتر نمیباشد «کما قال امیر المؤمنین علیه السلام: ما قسم الله بین عباده شیئاً أفضل من العقل» (1) و سپس بحکم عقل نعمتی از علم بالاتر نمیباشد، زیرا از متون تواریخ و سیر در کلیه قرون ماضیه و در تمام اعصار و ازمان سابقه بطبقات بعد اعلام میدارد که در هر عصری و قرنی دارندگان علم از هر قسمت و صنفی در رأس هر ملت و قومی قرار گرفته اند و سایرین طوعاً و کرها در مقابل آنها تسلیم و متواضع و فرمانبر بوده اند؟.

چرا چنین نباشد! نعمتی که خالق را بمخلوق معرفی میکند و میشناساند.

و مخلوق را بخالق آشنا مینماید، و ارتباط بینهما را محکم میگرداند، و متضمن ترقیات بشر و نائل کننده مقامات عالیه آنها است.

ص: 3

1- تقسیم نمروده خداوند بین بندگانش چیزیرا که همانند و بهتر باشد از عقل.

و بطور کلی دانشمندان در هر عصر و زمانی محترمتترین افراد آنقرن بوده اند، و البته واضحست که ثمرات علوم بر دو نوع است، قسمی تأمین کننده مقامات دنیوی است، و قسمی تأمین کننده درجات اخرویست، و نظر به ثمرات هر قسمی با مقایسه می فهمیم قسمیکه متضمن درجات و مقامات اخرویست از قسمت مقابل خود بأعلا درجات بهتر و عالیتر است بلکه میتوان گفت که طرف نسبت هم نیست با اینکه فرموده اند: ألمعاش ثم المعاد (1)، و هم فرموده اند: ألعلم علما علم الابدان و علم الادیان (2)، زیرا این هر دو قسمت از مقدمات آن علم است و تقریباً لازم و ملزوم یکدیگرند، و لیکن مقصود اصلی همان علمی است که صاحبش را بنعمتهای ابدی و حیات جاویدانی میکشاند، لذا فرمایش علت غائی موجودات و مخاطب بخطاب:

لولاك لما خلقت الافلاك (3) در موضوع افضلیت این افراد بر سایرین فرموده:

فضل العالم علی العابد کفضلی علی أدنی رجل من امتی (4) و فرمایش وصی بلا فصل و خلیفه عظیم الشان مولانا الاعظم که در دیوان منسوب بآنحضرت است:

فقم بعلم و لا- تبغی له بذلا فالناس موتی و أهل العلم أحياء (5) و غلما وارث انبیاء، و حافظ شرع أنور بوده اند، و هادی طریق، و منجی غریق، و رادع شیاطین، و ایقاظ نائمین، و باطل کننده بدع مبدعین، و براه).

ص: 4

-
- 1- اول فکر تأمین معاش و لوازم و ما یحتاج زندگی کن و سپس فکر معاد و قیامت
 - 2- علم بر دو قسم است: اول علم طب و بهداشت و عوارض بدن شناسی، دوم: علم دین و دانستن مسائل حلال و حرام.
 - 3- ای پیغمبر خاتم اگر برای خاطر تو و مقامت در پیشگاه من نبود هیچگاه خلق نمیکردم افلاک را.
 - 4- فضیلت و برتری عالم بر عابد همانند فضیلت منست بر پست ترین مرد امتم
 - 5- کوشش کن در تحصیل علم و نظر نکن و گمان مبر که برای علم عوضی هست که بتواند در فضیلت جای آنرا بگیرد همانا مردم مرده اند (اگرچه بصورت ظاهر زنده هستند) و أهل علم زنده اند (گرچه بظاهر از دنیا رفته اند).

آورنده ضالین میباشند، که از جمله ایشان: عالم جلیل، و خبر نبیل، رئیس المحدثین محیی رسوم الهدایة بتحقیقاته، و ممیت آثار الضلالة بترویجاته، جناب: أبو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی مشهور بشیخ صدوق رحمة الله علیه، که إجمالي از مجاری احوال این مرد بزرگ ذیلا درج و یادآوری میشود.

میلاذ شریفش در حدود سنه: سیصد و پنج یا سیصد و یازده هجری قمری در حرم مبارک ائمه طاهرین علیهم السلام اعی شهر عظیم البركة قم بوده.

و از خاندان علم بوده زیرا پدر بزرگوارش: علی بن الحسین، است که مقام علمی او لازم بشرح و بیان نمیباشد، و از زمره علماء اعلام و مروج مذهب جعفری و مقبول القول نزد جمیع علما است، و این مطلب أظهر من الشمس و آیین من الامس است.

و از مدائح افتخاریه شیخ صدوق همین بس که از برکات دعای حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف این شکوفه شجره علم و برادر بزرگوارش (حسین) متولد شدند در موقع اخبار بجمله: سترزق ولدین ذکرین خیرین، بشارت فرمودند، و خیر از این بالاتر که بنا بفرموده بعضی در حدود سیصد جلد کتاب تألیف و تصنیف نموده که بعضی از آثار و نتیجه زحمات معظم له من زمانه الی یوم القیامه باقی است، و در هر عصری طبقات مختلف بهره مند میشوند، که طبقه ای از نقل احادیث و جمعی از استماع مواعظ و روایات از ناقلین، و بعضی از جهت ترجمه بعضی از کتب ایشان بمنظور آنکه نفعش اعم باشد مانند ترجمه: من لا یحضره الفقیه، و اعتقادات و عیون أخبار الرضا علیه السلام، و خصال، و کمال الدین، و توحید، و بعضی از کتب دیگر

و از جمله این ترجمه حاضر که: تجدیدا لآثاره و تشکرا من زحماته و نصرا لمدین الله و طلبا لمرضات الله و إحسانا لعباد الله و هدیه للمؤمنین و تبصرة للناظرین و ایقاظا للقارئین بقلم فرزند عزیزم دانشمند خبیر آقای سید هدایة الله مسترحمی از جهت آنکه چون برادران دینی و أخلاء روحانی از همکیشان مذهب جعفری و پارسی زبانان که بهره از عربیت ندارند و محروم از استفاده چنین کتاب شریفی میبودند

که بتوفیقات ربّانی و بتأییدات سبحانی و آنجاما لوظیفته و تسهیلا للعوام و سببا لغفرانه ترجمه بزبان پارسی نمودند، جزاه الله خیر الجزاء و شکر الله سعیه و زاد الله توفیقه و عزره الله فی الدارین إنشاء الله.

امید است از قیاض علی الاطلاق که برادران دینی را متوجه فرموده.

و لفظ صدوق که لقب آن بزرگوار است شبیه مییاشد بحرف سین بین حروفات زیرا سین (بحساب أبجد) تعداد دو حرف آخرش (ی-ن) مطابقست با حرف (س) اولش و هیچیک از حروفات (بیست و نه گانه عربی) متضمن این خصوصیت نمییاشد، و ایضا: لفظ صدوق حرف آخرش (ق) با حروف (ص-د-و) اولش تعددا موافقت نموده، و تلویحا میفهماند که در عصر خود ممتاز از همکنان بوده، کما اینکه تصریحا بعضی از بزرگان علم در طی کتب خود متذکر و مرقوم فرموده اند که:

در عصر خود بین قمیین مانند او در حفظ و کثرت علم و اطلاع دیده نشده.

وفاتش در سنه 381 هجری قمری که طبق حروف هجی لفظ «شفا» میشود و مدفن شریفش بین حضرت عبد العظیم (رض) و طهران کالشمس فی رابعة النهار باقبه عالیه و محل زیارت عالی و دانی مییاشد، و از جمله کرامات ایشان که در بسیاری از کتب ثبت است مانند: روضات الجنات و قصص العلماء و فوائد الرضویه و تحفة الاحباب و منتخب التواریخ، که در زمان فتحعلی شاه قاجار در حدود سنه 1238 قمری در اثر باران سخت و جمع شدن آب بسیار اطراف آنمرقد شریف شکافی در قبر واقع شد و هنگام تعمیر برخوردارند بسردابه و مشاهده نمودند بدن مبارکش را که صحیح و سالم است حتی رنگ حنا و خضاب در محاسن و کف پایش هویدا بود لکن کفن پوسیده شده بود و «نسیج العنکبوت علی عورته بأمر رب الملكوت» نظیر بدن مبارک زید بن امام زین العابدین علیه السلام که پس از آنکه بدن مقدس آنشهید را از قبر بیرون آوردند و عریانا مصلوبش نمودند عنکبوتی بأطراف عورتش نسیج نمود.

و از مجموع مجاری احوال شیخ صدوق علیه الرحمة من سبب ولادته إلى آخر عمره الشریف و إلى زماننا هذا أنهار خیر و برکت حیّا و میّتا بسلسله جلیله اثنا عشریه

جاری و بهره مند بوده و هستند، و از کلمه: خیر، که صریح فرمایش حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف میباشد ظاهر و بارز است، و در اینموقع متذکر این مقال شدم که:

آنان که خاکرا بنظر کیمیا کنند آیا شود که گوشه چشمی بما کنند و از اساتید عظام و دانشمندان فخام امید است که بنظر موّدت و محبت بنگرند و از اشتباهات و سهویات این حقیر غمض عین فرموده و بقلم مبارکشان اصلاح فرمایند و در موقع تقربّ بخداوند از دعا فراموش نفرمایند.

9 ذو القعدة الحرام 1398

الاحقر حاج سید محمد رضا مسترحمی جرقویه ای

ص: 7

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان الحمد لله الذي فطر الخلائق بقدرته، و وهبهم العلم بوجوب وجوده و وحدانيته، و علمهم الحكمة و الاسباب للاغراض (تكامل) و فاعل الافعال للاغراض، فأوضح بذلك الشريعة و الدين و الحجّة، لتلا يكون للناس بعد الرسل على الله الحجّة، و الصلاة، و السلام على اول المعلول، و صاحب الخلق المجبول، و قائد الخير و البركة، و منقذ العباد من الهلكة، أول النبيين ميثاقا، و آخرهم مبعثا، الذي اسمه في السماء أحمد.

و في الارض أبى القاسم محمد صلى الله عليه و آله و على بن عمه و صهره و خليفته من بعده و المخلوق من طينته على بن أبى طالب عليه السلام الذي هو سبب الهداية و الارشاد، و ولايته مراج المعرفة و الرشاد، و على آله الذين هم أحد الثقلين، و الذين هم كمثل سفينة نوح في أحاديث الفريقين عليهم السلام سيما على سيدنا و مولانا ملقن أوامر القرآن و معلن أحكام الفرقان و مظهر الايمان صاحب العصر و الزمان (عج) و لعنة الله على أعدائهم إلى غاية الازمان و بعده الى نهاية الجنة و النيران.

و بعد چنین گوید این بنده امیدوار برحمت و فضل پروردگار، سید هدایت الله مسترحمی بن سید محمد رضا بن الحاج سید حسین الشهير بحاج آقا بزرگ بن سید محمد الشهير بسید جان بن سید ابو طالب حسن آبادی جرقویه ای اصفهانی که مدتها در فکر بودم علت احکام با این کیفیت و کمیت که بندگان بآن مأمورند چیست تا آنکه مشاهده نمودم کتاب علل الشرائع شیخ جلیل و فاضل نبیل، محمد بن علی بن بابویه معروف بشیخ صدوق رضوان الله عليه را که مشتمل بر منافع بسیار و فوائد بی شمار و متضمن احادیث شریفه و احوالات بعضی از انبیاء است، دیدم در حقیقت تا حدی بمطلوب خود رسیدم، و نیز فکر کردم که بطور یقین افرادی هم هستند علاقه دارند

که بدانند چرا باید این تکالیف واجبه را انجام دهند و یا از آنچه که شارع مقدس آنها را نهی فرموده بچه جهت و علت بوده زیرا حس کنجکاو در همه هست، اگر چه بعضی هرگز تصور نمیکنند که احکام الهی دارای حکمت و فلسفه ای باشد، و جای بسی تعجب است که بعضی معتقدند احکام الهی کلاً تعبدیست و چون و چرا ندارد، البته این چنین هست در بجا آوردن واجبات و ترك منهیات که میباید منظور بندگان خدا باشد و لکن نه آنکه احکام اصلاً علت نداشته باشد چنان که خداوند در قرآن بعضی از حرامها را معلول علت فرموده، از جمله میفرماید: **وَيَسِّرْ لَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قَوْلَ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ**، از تو میپرسند از حیض (عادت زنانگی) بگو حیض آزار است پس هنگام حیض از زنان کناره کنی و بآنها نزدیک نشوی (برای مقاربت) تا پاک شوند، که در این آیه کناره گیری را معلول بعثت حیض می‌شمارد و تا پاک شدن زنان اجازه نزدیکی بآنها را نمیدهد.

و نیز میفرماید: **يَسِّرْ لَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قَوْلَ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ**، ای پیغمبر از تو می پرسند در موضوع شراب و قمار بگو در این دو چیز گناه بسیار بزرگست (که گذشته از نافرمانی خداوند ضرر بدنی و مالی دارد) که در این آیه علت تحریم شراب و قمار را گناه و ضرر میدانند و اجتناب از آنها را تعبداً نمی خواهد بلکه بعثت و حکمت مربوط می نماید، و سایر حکمت‌هایی که در این باره است و ان شاء الله در محل خود نوشته خواهد شد و ناگفته نماند که: علت‌هایی که بیان می شود تمامی آنها علت تامه نیست که علت غائی باشد، بلکه اندکی از اسرار احکام است زیرا بعضی از آنها بر سبیل انضمامست و آن جزء علتست که سبب باشد و گاهی علت ناقصه است که آن را وجه مصلحت و مقتضای حال و جعل حکمت گویند مثل غسل جمعه که حکمتش برای رفع کثافت و بوی متعفن بدنست و آن جعل حکمت است نه علت تامه، و بسا باشد که در هر حکمی علت‌های بسیار باشد و عقول همه کس بآن نتواند رسید بدین سبب در خور عقول ضعیفه این علتها را فرموده اند و در واقع و نفس الامر همه حقست و همه علتست.

و چون عربی بود و برخی از پارسی زبانان را از آن بهره وافر نبود بلکه بعضی از آن بهره نداشتند از این جهت تصمیم گرفتم آن را ترجمه نمایم تا هر کسی بتواند از آن منتفع گردد و بهره مند شود و هم عمل نموده باشم بدستور مبارك حضرت صادق علیه السلام که شیخ کلینی در جلد اول اصول کافی روایت نموده آن حضرت بمفضل بن عمر فرموده: احادیث ما را بنویس و برادران (دینی) خود را بهره مند کن از علم و دانش خود تا اگر وفات کردی ارث بگذاری کتابهای حدیث و اخبار ما را در میان اولاد خود، زیرا بعد از این زمانی خواهد آمد هرج و مرج که مردمان در آن زمان انسی نمیگیرند مگر با کتابهای خودشان.

و تا آنجائی که من اطلاع دارم این کتاب يك مرتبه بقلم شریف علامه محقق شیخ محمد تقی اصفهانی مشهور باقا نجفی رحمه الله و جزاه الله خیر الجزاء ترجمه شده در سنه 1297 هجری قمری و مزیت و برتری این ترجمه بر ترجمه ایشان واضح است و لکن بنا بقول ابن مالک:

و هو بسبق حائز تفضیلا مستوجب ثنائی الجمیلا احترام ایشان بر ما واجب است و باید نام شریف آن بزرگوار را بنیکوئی یاد نمائیم.

و هم چنان که ملا-حظه می شود آن را ترجمه لفظ بلفظ و بعضی از روایات را بناچار نقل بمعنی نمودم و هر کلمه و جمله و مطلبی که محتاج بتوضیح و شرح بود توضیح و شرح آن را در بین دو خط هلالی و یا در پاورقی نوشتم تا ترجمه از شرح فرق داشته باشد و کوچکترین تصرفی در اصل عبارت حدیث ننموده باشم، و جهت آنکه بسبب امروز ننوشتم برای این بود که از ناحیه خود نوشته ام و ترجمه کتاب عربی است و فقط حتی المقدور در توضیح مطالب و روان و ساده بودن عبارت کوشیدم، و در برخی از موارد که روایت مکرر بود و عبارت حدیث یکی بود از ترجمه آن خودداری و صرف نظر نمودم تا خستگی و ملال خاطر برای خوانندگان پیش نیاید و هم از حجم کتاب کاسته شود، و ضمنا باید اذعان و اعتراف و اقرار نمایم که من نمیتوانم ادعا کنم که کما هو حقه تمام روایات این کتاب را فهمیده ام و توانسته ام مراد و مقصود ائمه علیهم السلام را بنویسم و گمان هم نمیکنم کسی پیدا شود و بتواند ادعا کند و بگوید:

من مراد و مقصود تمام روایات را می فهمم، زیرا می بینم بسیاری از کتب علمای سابق را که بعضی از روایات را معنی و شرح نموده اند و امروز بواسطه کشفیات و ترقی علم واضح و معلوم شده و می شود که معنی و شرح آنان ناقص و تقریباً اشتباهست، از این جهت بعضی از روایات این کتاب را بدون شرح و پاورقی ترجمه نمودم و تحقیق مطلب را بدانشمندان معاصر و آینده واگذار کردم.

و چون اسامی روات مورد استفاده عموم نبود و هم برای خاطر اختصار و کمی حجم کتاب اسقاط نمودم و تنها بترجمه متن حدیث اکتفا کردم و قسمتی از روایات با اینکه مورد احتیاج عموم نبود از جهت آنکه روایت ناقص نباشد آن را ترجمه نمودم، و نامیدم آن را به (حکم الاوامر).

امید است ببرکت و شفاعت اهل بیت رسالت علیهم السلام گناهان و لغزشهایم بخشیده گردد و زیان این خادم علوم و اخبار آنها مبدل بسود شود، و تمنای آن را دارم که اگر نظر خوانندگان باشتباهی برخوردار کرد خورده نگیرند و بنظر محبت و عطوفت اصلاح فرمایند و از تذکر باین بنده غفلت نکنند تا در چاپهای بعد جبران شود چون مترجم این کتاب با طیب خاطر از انتقادات فضلا و صاحب نظران بی غرض استقبال میکند، و خواهشمنددی آن هست که مرا از دعا فراموش ننمایند و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم و علیه التکلان و هو المعین و نعم الوکیل و المعین. طهران چهارشنبه نهم ذی قعدة 1398 سید هدایت الله مسترحمی

باب اول علت شباهت فرزند بعمو و یا دائی خود، و جهت آنکه آسمان را اسماء، و دنیا را دنیا، و آخرت را آخرت، و آدم را آدم، و حواریا حوا، و درهم را درهم، و دینار را دینار نامیدند، و جهت آنکه باسب إجد، و بقاطر عد، و بالاغ خر گفتند.

رئيس المحدثين و ناقد الاخبار و حافظ الاحاديث الذي ولد بدعاء صاحب الامر و ولي العصر شيخ صدوق عليه الرحمة و حشره الله مع اوليائه بسند خود روايت ميکند و مرقوم فرموده.

1- حديث نمودند ما را ... که روزی خدمت أمير المؤمنين عليه السلام مردی یهودی آمد عرضکرد بان حضرت: چند مطلبست از شما ميپرسم اگر جواب را بطور صحيح بدهيد دين مقدس اسلام را اختيار مينمايم.

آن حضرت فرمود: هر چه بفکرت ميرسد و ميخواهي سؤال کن که اگر بتمام اقطار عالم بگردی کسيرا عالتر از ما اهل بيت (پيغمبر اسلام صلی الله عليه و آله) نخواهي يافت، يهودی گفت: بيان کنيد که اين زمين بر چه چيزی قرار گرفته و چگونه می شود که فرزندی شبیه عمو و یا دائی خود ميگردد، و کدام نطفه (از مرد یا از زن) مو و پوست و خون و گوشت و استخوان و رگ (بدن فرزند) می شود، و چرا آسمان را سماء، و دنیا را دنیا، و آخرت را آخرت، و آدم را آدم، و حواریا حوا و درهم را درهم، و دینار را دینار نامیدند، و چرا باسب إجد، و بقاطر عد، و بالاغ خر گفتند.

فرمود: اما زمين قرار گرفته بر دوش ملكی و پاهای او بروی سنگ محکم و بزرگيست، و آن سنگ بر شاخ گاو. (نری) است و دست و پاهای گاو بر پشت ماهی است در دریای اسفل، و دریا بر ظلمت، و ظلمت بر باد عقيم، و باد عقيم بر نری (خاک

رطوبت دار) است و ما وراء ثرى را كسى جز خداوند نمیداند (و علم علما و دانشمندان هر زمانى در كشف حقيقت آن ناقص و گمراهست) (1).د.

ص: 6

1- روايت فوق از مشابهات اخبار است و بحقيقت و مراد آن من نتوانستم پى ببرم جز آنكه بگويم كه احتمال اين ميرود فرمايش آن حضرت در باره زراعت و فلاحه باشد زيرا تمام شئون زندگى مردم در هر زمانى وابسته بزراعت است و زراعت و محصول وابسته بمرمدانای محكم رأى و تدبير و زمين و آب و باد است، و سالم بدست آمدن محصول را كسى جز خدا نمیداند، و كيف كان بايد سكوت كرد زيرا. در بحار از خصال شيخ صدوق نقل مينمايد از حضرت امير المؤمنين عليه السلام كه فرموده: هر وقت حدیثی از ما شنیدید و معنی آن را نتوانستید بفهمید و درك كنید آن حدیث را بحال خود و ابگذارید تا زمانى كه بمرور زمان بر شما معنی آن كشف شود و معلوم و واضح گردد. و از احتجاج طبرسى نقل ميكند كه حضرت صادق عليه السلام در جواب سؤال مردى طبعی مسلك و مذهب فرموده: و ليس تحت الريح العقيم الا الهواء و الظلمات و لا وراء ذلك سعة و لا ضيق و لا شىء يتوهم، يعنى پشت سر باد عقيم چيزى نيست مگر هوا و تاريخى و پشت سر آنها هيچ وسعت و تنگى و چيزى كه در وهم و خيال آيد نيست و در موضوع پيدائش زمين اختلافست، بعضى گويند: از ذرات كوچك فضائى تشكيل يافته كه بمرور زمان بيكديگر چسبيده اند و باين شكل كنونى درآمده، و بعضى گويند: جسم ملتهبى بوده كه از خورشيد جدا شده و بتدريج از سرعت حركت و گرمى افتاده و بدین شكل كه مشاهده مى شود درآمده، و بعضى از ماديون ميگويند كه عالم در اثر تصادف پيدا شده با اينكه چنين تصادفى محال و غير ممكن است، و عقايد ديگر، و ليكن ميتوان گفت كه اين گونه عقايد بحدس و تخمين و فرضيه نزديكتر است تا حقيقت، و ما كه مسلمان و معتقد و پيرو قرآن و بيانات شريفه كافيه خاندان نبوت ميباشيم بايد ببينيم آنها چه فرموده اند زيرا آنچه كه مسلم است و در صحت آن نمیتوان و نمیشود شك و تردید نمود بيانات ايشانست، و در عين حال علم امروزه و كشفيات كنونى را انكار نداريم تا آنجا كه مخالف دين و قرآن و روايات و اخبار صحيحه نباشد، و ميتوان گفت عقايد امروزه بيشتر از گفته ها و عقايد سابقين با قرآن و فرمايشات ائمه عليهم السلام مطابقت دارد، و اين خود يكنوع اعجاز است كه از آن بزرگواران سر زده است كه آنچه دانشمندان امروز بعد از هزار و سيصد و هشتاد و يك سال با اختراع اسبابها و دوربينها و تلسكوبها و ذره بينها و امتحانات و تجربيات و صرف كردن ميلياردها و جوه و صرف وقت و كمكهاى فكرى بيكديگر كشف کرده اند و از بسيار اندكى پى برده اند قرآن مجيد ما بما گوشزد نموده و پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله و ائمه ما عليهم السلام كه در جزيره العرب كه بهيچ وجه وسائل امروزه فراهم نبوده نشو و نما کرده اند بدون اسباب و در دست داشتن اين آلات مخترعه حقايق را بطريق وحى دانسته و آنقدر كه در خور فهم بشر آن روز و امروز بوده از پيش خبر داده اند و فرموده اند كه: زمين در مرحله اول كفى بود روى آب كه در اثر امواج و باد شديد باراده خداوند جمع شده بود و سپس بامر خدا منجمد و بسته گرديد و بشكل قطعه زمين كوچكى درآمد در جايى كه فعلا خانه كعبه است و بعد از زير خانه كعبه پهن شد و حضرت امير المؤمنين عليه السلام در خطبه اشباح اشاره بدین مطلب ميفرمايد و روزى كه زمين پهن شد دحو الارض ناميدند كه مطابق با روز 25 ذو القعدة بوده چنان كه در تمام كتب ادعيه متذكر اين مطلب هستند، و قرآن پهن شدن زمين را بالصراحة بيان مينمايد و ميفرمايد: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا، آن خدائى كه براى شما زمين را گسترده و مانند فرش پهن نمود، و ميفرمايد، وَ الْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا وَ الْفَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ، زمين را ما بگسترديم و در آن كوههاى بزرگ و محكم نهاديم، و در بحار (11- ج) نقل مينمايد حضرت امير المؤمنين عليه السلام فرموده: جهت آنكه مكه را مكه ناميدند براى اين بود (لان الله ملك الارض من تحتها) خداوند كشيده زمين را از مكه و پهن فرمود آن را. و كيف كان اين بحث بسيار دامنه دار است و كُلُّ حَرْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ، هر دسته اى بفكر و دليل و برهان و عقیده خود خوشحال و دلخوش هستند، و بطورى كه ميگويند زمين كروى شكل و تقريبا شلجمى است كه در دو قطب كمى فرورفتگى و در استوا برآمدگى دارد، و كروى بودن زمين را با دلایلی چند ثابت نموده اند از جمله (1) اگر در بيابانى بايستيم و باطراف

خود نگاه کنیم حد فاصل زمین و آسمان را بصورت يك دایره می بینیم که آن را افق مینامند (2) موقع گرفتن ماه (خسوف) سایه زمین بروی کره ماه شکل دایره دارد و زمین یکی از سیارات منظومه شمسی است که پیوسته در این فضای متناهی در حرکت میباشد و از خود نور و حرارت ندارد، و چنان که میگویند دارای 14 حرکت است از جمله حرکت وضعی و یا دورانی که در مدت 23 ساعت و 56 دقیقه و 49 ثانیه يك بار از مغرب بمشرق بدور محور خود گردش میکند، دوم حرکت سالیانه یا انتقالی که در مدت 365 شبانه روز و 6 ساعت و 9 دقیقه يك مرتبه بدور خورشید که هسته مرکزی اوست در ضمن يك دایره بیضی میگردد و سال شمسی از آن پدید می آید، و بعضی گویند که زمین دارای 12 حرکت است، و فوائد حرکت وضعی: پیدایش شب و روز، تعیین وقت، حرکت ظاهری کرات دیگر نسبت بزمین، اختلاف زمان در نقاط مختلفه آن، مسکونی بودن تمام نقاط آن (که اگر حرکت وضعی زمین اجرا نمیشد نصف کره همیشه تاریک میبود) تغییر جهت بادهای، اختلاف اعمال کربن گیری و تنفسی نباتات در روز و شب: فوائد حرکت انتقالی: تفاوت حرارت محیط نیم کره شمالی و جنوبی در فصول مختلفه، تفاوت ساعات شب و روز در فصول زمستان و تابستان، نزول باران و غیره که هر يك همراه فوائد کثیری است، و سرعت حرکت وضعی باعث تولید حوزه مغناطیس در قطبین زمین شده و طی طیران خود ترکیبات آهنی منتشره در فضا را که کرات دیگر هنگام عبور بجا گذارده اند جذب مینماید چنان که اکثریت دانشمندان منظره صبح کاذب را نتیجه وجود ترکیبات آهنی در فضا بخصوص نزدیک قطب شمال میدانند، و شاید اشاره بنزول و مجذوب آهن بزمین باشد آیه شریفه: *وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ، مَا فَرَوُا فَرَسْتَادِيمَ (و میفرستیم) آهن را (بزمین) که در آن فوائد و نتایج بیشمار است و بطوری که دانشمندان امروز میگویند حرکت زمین بدور خورشید در هر ثانیه 29 کیلومتر و نیم است، و سالها پیش از اسلام و پس از اسلام معتقد بودند که زمین ساکن و ثابت است و خورشید بدور زمین در گردش است تا آنکه یکنفر پروفیسوری دم از حرکت زمین زد عوض تحقیق در مطلب او را 6 سال کشیشان مسیحی زندانی کردند و آخر الامر مسمومش نمودند تا آنکه دیگران پس از او دنبال تحقیقات او را گرفتند و بوسیله اختراع آلات مخصوص بمرور حرکت وضعی و انتقالی زمین و سرعت سیر و سایر حالات آن را ثابت نمودند بالاخره دانشمندان جهان پس از بررسیهای کامل و بیشتر علمی مدلل و مبرهن نمودند که از تعارض جاذبه ها و دافعه ها حرکات متعدده دیگری هم عارض زمین می شود که سنگینی و فرورفتگی کوهها در زمین باعث نگاهداری و تعادل حرکت زمین میباشد. اکنون نظری بقرآن و بیانات اهل بیت رسالت کنیم همچنان که از پیش اشاره شد یکی از معجزات قرآن اینست که در هر زمانی از آیات شریفه مطالبی بدست می آید که منطبق با کشفیات جدید آن زمان میباشد مثلاً کوشش کردند و فهمیدند که تمام موجودات متحرکند، و قرآن پیش از همه تمام موجودات را متحرك اعلام نمود، و در سوره (یس) پس از ذکر زمین و شمس و قمر و مدار نجومی و کهکشان (از مفهوم آیات) میفرماید: *وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ*، همه نامبردگان در آیات قبل در مدار خود حرکت و شناوری میکنند و این مطلب از این معلوم می شود که لفظ کل را بطور نکره آورده و متعلق آن را حذف نموده و اسقاط متعلق افاده عموم میکند. و در موضوع حرکت زمین در سوره طه میفرماید: *الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا. آن خدائی که قرار داد برای شما زمین را گهواره، که در این آیه زمین را بگهواره تشبیه فرموده پس برای فهم خصوصیات زمین باید اوصاف گهواره را در نظر گرفت، گهواره اولاً دارای حرکت است و اگر نتواند حرکت کند لغت مهد بر آن صدق نمیکند پس زمین هم دارای حرکت میباشد، ثانیاً مسیر حرکت آن بطور منحنی است علی هذا فهمیده می شود که زمین نیز حرکتش منحنی است چنان که گفته شد حرکت زمین بدور خورشید بصورت بیضی است، با در نظر گرفتن مراتب فوق میتوان گفت بهتر از کلمه (مهد) تشبیهی نمیتوان پیدا کرد که از هر حیث و جهت موافق اوصاف زمین باشد، آری قرآن میلیاردها حقایق را با بیانی که امروز تا حدی بهتر درک می شود در آیات متعدد اعلام فرموده، و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در باره حرکت زمین در یکی از بیانات خود (در نهج البلاغه) فرموده: و عدل حرکاتها بالراسیات من جلا میدها، خداوند حرکات زمین را بواسطه کوههای محکم که از جنس سنگ است تعدیل نمود، اگر خوف اطاله مطلب نبود مطالب فوق را مفصلتر از این مینوشتیم لیکن ان شاء الله اگر موفق شدم در چاپ دوم این کتاب جبران خواهم کرد، این بود شمه ای از آیات قرآن و گوشه ای از بیانات خاندان نبوت و اینجا است که باید سر تعظیم و تکریم در پیشگاه آنان فرود آورد و با کمال صراحت اقرار و اذعان و اعتراف کرد که**

فهم چنین مسائل علمی در اوائل اسلام با نبودن آلات و ادوات امروزه میسر نیست جز استفاده از دستگاه دهنده وحی و گیرنده نبوت و وصایت، و کلیه سطح زمین طبق مساحت تقریبی بالغ بر پانصد و ده میلیون کیلومتر مربع است که 134 میلیون کیلومتر مربع آن خشکی و بقیه آبست، و فاصله زمین از خورشید معتقدند که تقریباً 150 میلیون کیلومتر است و بفصول سال فاصله کم و زیاد می شود، و حرارت خورشید در حدود هفت هزار درجه است و نور آن در هشت دقیقه 13 ثانیه بزمین میرسد، و سه چهارم جرم خورشید سوخته شده و یک چهارم دیگر آن باقی است که اگر این نیم سوخته شود قیامت بپا می شود: و قرآن: میفرماید إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ بیاید زمانی که تمام جرم خورشید سوخته و کدر و تاریک شود، در آن هنگام است که قیامت بپا خواهد شد و دانشمندان امروز عقیده دارند که کره زمین رو بویرانی و فرسودگی نهاده و لا ینقطع ذرات و اجزاء آن از اطراف او جدا می شود و در فضا پراکنده میگردد، و تأیید میکنند این عقیده را آیه چهلم سوره رعد که میفرماید: أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا، و آیه 44 سوره انبیاء که میفرماید: أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا، آیا مردم نمیبینند که ما زمین را ناقص میکنیم و از اطراف آن میکاهیم. و اطراف کره زمین را هوا فرا گرفته که قریب 79 درصد ازت و 21 درصد اکسیژن میباشد و ضخامت آن هوا را متجاوز از صد کیلومتر تخمین زده اند، و نیز مقداری بخار آب و گاز انیدرید کربنیک که از تنفس موجودات زنده حاصل می شود در آن موجود است، و بسیاری از دانشمندان متأخرین میگویند: هوا پر است از ماده اتر، و ایجاد نور در چشم در نتیجه برخورد این ماده است با عصب چشم. و در جنة العالیة از خصال نقل مینماید از حضرت باقر علیه السلام که فرموده: چون حق تعالی فانی میگردد این خلق و این عالم را و ساکن گرداند اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم، خلق میکند عالمی را غیر از این عالم، و خلق تازه ایجاد میکند از غیر جنس بشر که او را بیگانگی پرستش کنند و از برای ایشان خلق میکند زمینی را غیر از این زمین و آسمانی را غیر از این آسمان، و شاید گمان کنی که خدا همین یک عالم را آفریده است و خلقی بغیر از شما نیافریده بلکه بخدا قسم که حق تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است، و شبیه همین روایت در بحار نقل مینماید از حضرت صادق علیه السلام جز آنکه آن حضرت در خاتمه حدیث فرموده: حتما نمیگویم که خدا بعد از این زمین زمین دیگری خواهد آفرید.

و اینکه فرزند شبیه بعمو و یا دایی خود می شود آنست که: اگر نطفه مرد سبقت و پیشی گرفت بر نطفه زن بداخل رحم شدن فرزند شبیه بعمو و یا عمه خود میگردد،

ص: 7

(چون آنها نیم خون هستند) و رگ و استخوان و عصب او از نطفه مرد است، و اگر نطفه زن پیشی گرفت و زودتر داخل رحم شد فرزند (در اثر نیم خون) شبیه بدائی

ص: 8

و یا خاله خود می شود، و از نطفه زنست مو و پوست و گوشت (و خون و ناخن) فرزند زیرا نطفه زن زرد و رقیقست.

ص: 9

و آسمان را سماء گفتند چون مشتق از وسم است و چون باران از آسمان بزیر

ص: 10

می آید آن را وسم الماء نامیدند یعنی معدن آب (که در اثر کثرت استعمال مخفف شد و

ص: 11

سماء نامیده شد، و یا اینکه چون احاطه بر زمین دارد و ما فوق زمین است آن را سماء گفتند زیرا هر چیزی که ما فوق چیزی باشد نسبت باو سماء گفته می شود که مشتق از سمو باشد یعنی علو و بلندی) - (1).

و دنیا چون دنی (و پست تر) است از هر چیزی (بحسب مکان و شرافت) از این جهت آن را دنیا نامیدند.

و آخرت را باین سبب آخرت گفتند که (بعد از دنیا است و) در او است ثواب و جزا و مکافات اعمال (و جزای اعمال متأخر از عملست).

و آدم را برای این آدم نامیدند که چون خلق شده از ادم (ظاهر روی) زمین، و کیفیت خلقت او چنین است که: خدای تعالی امر فرمود بجبرئیل که بیاورد از روی زمین چهار قسم خاک، سفید، و سیاه، و سرخ، و زرد، و فرمود که اینها را از زمین هموار و ناهموار و سخت و سست بیاورد، و نیز باو امر فرمود که بیاورد چهار قسم آب، شیرین، و تلخ، و شور، و متعفن، پس (از آنکه حاضر نمود) خدای سبحان خاکها و آبها را بدست قدرت خود بیکدیگر ممزوج فرمود، و قرار داد آب شیرین را در دهان آدم، و آب شور را در چشمهای او، و آب تلخ را در گوشهای او، و آب متعفن را در بینی او، و حوا را برای این جهت حوا نامیدند که چون از (برای) موجودی حی و زنده آفریده شد.

و علت آنکه باسبب اجد گفتند این بود که: اولین کسی که سوار بر اسب شد قایل بود، در آن روزی که برادر خود هابیل را کشت و در آن روز (موقعی که سوار بر اسب بوده مضمون) این شعر را گفت:

اجد الیوم و ماترك الناس دما (2)د.

ص: 12

1- تحقیق در آسمان و چگونگی وجود و پیدایش آن در باب نوادر علتها بیاید ان شاء الله.

2- یعنی: می یابم امروز که مردم ترك نمیکنند خون را بلکه طلب مینمایند، و شعر بزبان سریانی بوده زیرا قایل مانند حضرت آدم بلغت و زبان سریانی سخن میگفته و اولین کسی که بزبان عربی تکلم نمود یعرب بن قحطانست و شاید یکی از شعرای عرب مضمون شعر او را بزبان عربی بشعر ترجمه کرده، و احتمال داده می شود که مصرع اول ترجمه گفتار قایل باشد که حضرت ترجمه کرده باشند و مصرع دوم کلام خود آن حضرت باشد و در این صورت مصرع اول چنین می شود: اجد الیوم دما امروز سعی میکنم در ریختن خونی. و در بعضی از کتابها و بنا نوشته شده، در این صورت شعر از قایل است و شعر و معنی آن چنین می شود: اجد الیوم و بنا ترك الناس دما، امروز سعی و کوشش میکنم که از پدرم آدم فرار کنم و مردم بسبب ما ترك احترام خون را بنمایند و و یک دیگر را میکشند، و فرار قایل برای آن بوده که مبادا آدم او را بقصاص بکشد، و لفظ قایل را در بعضی از کتابها مثل تورات قاین و در بعضی قایلین نوشته اند.

از این جهت (مردم) اسب را ایجاد نام گذاردند، و بقاطر عد گفتند چون: اولین کسی که بر قاطر سوار شد آدم بود، و پسری داشت بنام معد که بسیار علاقه بحیوانات داشت و هر وقت آدم سوار بر قاطر میشد معد قاطر را میراند، و هر گاه در راه رفتن کندی میکرد آدم معد را صدا میزد تا او را براند، از این جهت مردم (بواسطه کثرت استعمال میم آن را انداختند و) بقاطر عد گفتند، و جهت آنکه بالاغ حر گفتند اینست که: اولین کسی که سوار بر الاغ شد حوا بود که بر آن سوار میشد و زیارت قبر هابیل (فرزند مقتول خود) میرفت، و در بین راه میگفت: وا حراه (آه دلم میسوزد) و هر وقت این کلمه را میگفت الاغش بسرعت راه میرفت و چون نمیگفت بکندی راه میرفت، لذا مردم (بسبب زیاد گفتن در زبان آنها مخفف شد و) آن را حر نامیدند.

و جهت آنکه درهم را درهم گفته اند این بود که: چون درهم دارهم (خانه هم و اندوه) است برای کسی که آن را جمع کند، خاصه اگر در راه اطاعت خدا آن را

ص: 13

صرف و خرج و انفاق ننماید و مستحق آتش جهنم شود، لذا (بسبب کثرت استعمال مخفف شد و آن را درهم گفتند).

و جهت آنکه دینار را دینار نامیدند این بود که چون: دار نار (یعنی خانه آتش) است و هر که آن را جمع کند و صرف در طاعت خدا ننماید (و حقوق واجبه آن از قبیل خمس و سهم مبارك امام علیه السلام و زکاة ندهد) در آتش جهنم خواهد رفت (و لفظ دار نار مخفف گردید در زبان مردم و دینار نامیده شد) (1).

مرد یهودی عرضکرد راست گفتمی یا امیر المؤمنین، آنچه را که بیان نمودی همه را در تورات یافته بودم و اکنون مسلمان میشوم، و اسلام را اختیار کرد و در خدمت آن حضرت بود تا در جنگ صفین شهید گردید.

باب دوم علت و چگونگی پیدایش آتش پرستی

1- حدیث کرد ما را پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: چون قربانی هاییل قبول شد و قایل مشاهده کرد که (شبهه) آتش قربانی برادرش هاییل را

ص: 14

1- دینار بکسر دال مشتق از دنر (بتشدید نون از باب تفعیل) و در اصل دنار (بتشدید نون) بوده و نون اول را بدل کردند بیاء تا اشتباه نشود بمصدرهائی که بر وزن فعال بفتح فاء است مثل سلام و کلام، و نیز گفته شده که دینار معرب (دین آرا) است و کیف کان اسم است از برای سکه طلا و در اصطلاح شرع عبارتست از مضرربی که وزن آن یکمقال هیجده نخودی طلا باشد. و در مجمع البحرین گوید: درهم بکسر دال و سکون راء و فتح و یا کسر هاء فارسی معرب و از پیش آن را درهام میگفته اند و بوزنهای مختلف میساختند تا در اثر يك اختلاف همه را يك وزن ساختند و درهم اسلامی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله هر ده عدد هفت مقال شرعی وزن داشته.

قبول نمود (و قربانی او را قبول نکرد در خشم شد و شیطان هم که یگانه دشمن سعادت بشر است وقت را غنیمت شمرد برای اغوا و گمراهی او لذا) شیطان پیش او آمد و گفت (میدانی علت قبولی قربانی هابیل چه بود قایل جواب داد نمیدانم، گفت) برادرت هابیل آتش را می پرستید که قربانیش را پذیرفت (و اگر بخواهی که قربانی تو هم قبول شود باید آتش را پرستش کنی، قایل قبول کرد و لیکن) گفت آن آتش را نمی پرستم که هابیل می پرستید، بلکه آتش دیگر را ستایش و پرستش میکنم، و آنقدر در عبادت آتش خواهم کوشید تا قربانی مرا مانند قربانی هابیل بپذیرد. و (براهنمائی شیطان) آتشکده ای ساخت و قربانیها در میان آتش افکند تا بسوخت، و چنان به آتش پرستی مشغول شد که بکلی از خدای عز و جل غافل گردید و بی خبر ماند، و چنان شد که (بعضی از) فرزندانش جز آتش پرستی چیز دیگری از او ارث نبردند، و بمرور زمان آتش پرستی رواج کامل یافت. (1)ك

ص: 15

1- بعضی نوشته اند که آتش پرستی از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام شروع گردید و علتش را چنین میگویند که: نمرود وقتی که از احتجاج ابراهیم عاجز شد آتش تهیه کرد و او را در آتش انداخت و آن حضرت نسوخت، شیطان (بصورت بنی آدم شد و) بمردم گفت: چون ابراهیم بآتش تواضع میکرد بدین سبب او را نسوزانید، و شما هم بآتش احترام کنید تا شما را نسوزاند، لذا آتش پرستی شایع گردید. و میتوان گفت که طبق حدیث فوق منشأ آتش پرستی قایل بوده و بعد از خاطرها محو شده و از زمان حضرت ابراهیم باز شروع گردیده و رواج یافته، و علت آنکه قایل هابیل را کشت برای خاطر زن نبوده که در بین عوام الناس مشهور است، بلکه بجهت وصایت بود که بامر خداوند حضرت آدم هابیل را وصی خود گردانید و شیطان پیش قایل رفت و گفت: آیا میدانی هابیل وصی پدرت شد و تو میباید بعد از وفات پدرت آنچه را که هابیل دستور میدهد عمل کنی و در تحت فرمان او باشی، قایل گفت: اکنون چه کنم، شیطان گفت: باید بنزد آدم بروی و بگوئی که من و هابیل برادر هستیم و باید وصایت مانند اشیاء ارثی دو قسمت شود و یک قسم آن برای من باشد. قایل بگفته شیطان عمل کرد و پدیر گفت: باید وصایت را بین من و هابیل قسمت کنی، حضرت آدم فرمود: بامر خدا هابیل را وصی خود گردانیدم و از پیش خود او را وصی نکرده ام که تو را هم شریک بنمایم، قایل گفت قبول ندارم، تا آخر الامر بوحی الهی حضرت آدم فرمود باید قربانی کنید و قربانی هر یک از شما که قبول شد وصی من خواهد بود، و قربانی کردند و از هابیل قبول شد، و قایل بدستور و راهنمائی شیطان هابیل را کشت تا وصایت و خلافت و نبوت برای شخصی او بتهائی باشد و غافل از این بود که نبوت و وصایت بامر خداوند است و باراده و دلخواه بندگان نیست، و در اسلام هم این عمل تکرار شد که سبب گمراهی بعضی گردید و تفرقه بین مسلمانان پدید گشت که تا ظهور موفور السرور ولی عصر (عج) ادامه دارد. اللهم العن أول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلك

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود، در موقع تفسیر آیه: وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا، ود، و سواع، و یغوث، و یعوق، و نسر: بندگانی بودند (زمان حضرت نوح) که عبادت خدای تعالی را مینمودند، و چون از دنیا رفتند طایفه و قبیله آنها غمگین و خاطر افسرده شدند و ضجه و زاری نمودند و سخت گریستند، شیطان (که یگانه دشمن سعادت و تقوی و عبادت بشر است وقت را غنیمت شمرد و) بنزد ایشان آمد و گفت (این قدر گریه نکنید و خود را بزحمت نیندازید) من برای شما بت‌هایی

شبیبه آنها بسازم تا آنها انس بگیرد و آرام شوید و بتوانید خدا را عبادت نمائید (آن مردم جاهل قبول کردند و) شیطان بتنهائی شبیه به، ود، و سواع، و یغوث، و یعوق، نسر، بساخت و آن مردم هنگام عبادت (بدستور شیطان بتها را) مقابل خود میگذاشتند، و چون فصل زمستان و بارندگی شد (که باطاقهای خود میرفتند از ترس سردی هوا) آن بتها را هم باطاقها بردند و این رویه را داشتند تا مردند و زمان فرزندانشان که شد گفتند پدران ما اینها را عبادت مینمودند و ما هم باید (از پدران خود پیروی نمائیم و این بتها را) عبادت کنیم (و رفته رفته بت پرستی رواج یافت و شروع گردید) و اشاره بهمین است آیه: **وَلَا تَدْرُؤْنَ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا**، هرگز نباید رها کنیم بتهای ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را (1).

باب چهارم علت آنکه درخت بید را خلاف نامیدند

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... که حضرت باقر علیه السلام میفرمود علت آنکه درخت بید را (بلغت اهل شام) خلاف نامیدند آنست که چون شیطان از چوب آن درخت صورت بت سواع را (از لحاظ شکل برای تعلیم ساختن بت به بت پرستان) بر خلاف بت ود ساخت لذا (این اسم و علم شد و) درخت بید را خلاف (بر وزن کتاب) نامیدند

ص: 17

1- بعضی گویند علت بت پرستی از این جهت شد که حضرت اسماعیل بن خلیل وقتی که مبعوث برسالت گردید و قوم جرهم را بدین پدر خود حضرت ابراهیم علیه السلام دعوت کرد و آنها نیز قبول کردند، و بعد از فوت حضرت اسماعیل اختلافاتی بین آن قوم پیدا شد بطوری که بعضی از ایشان ناچار شدند که از مکه بیرون روند، و چون علاقه خاصی بخانه کعبه داشتند هر يك سنگی بعنوان یادگاری برداشتند و احترام مینمودند بنحوی که موقع عبادت در مقابل خود می نهادند و بالنتیجه بمرور زمان بت پرستی رواج یافت خاصه در نسل بعدی آنها که گفتند پدران ما این سنگها را میپرستیدند و ما هم باید پیروی از پدران خود کنیم و این سنگها را ستایش نمائیم.

چنین گوید (علامه صدوق) که این حدیث طولانی بود و لیکن ما محل حاجت آن را انتخاب کردیم و ذکر نمودیم.

باب پنجم علت آنکه حیوانات از يك ديگر تنفر دارند

1- حدیث نمودند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: حیوانات وحشی و پرندگان و درندگان و هر چه از (اقسام و انواع) حیوانات که خداوند خلق فرموده مخلوط يك ديگر بودند تا زمانی که قابیل هابیل را کشت، و حیوانات بفرع درآمدند و تنفر بین ایشان پدید آمد و از يك ديگر جدا شدند، و هر حیوانی بهم جنس و شکل خود پیوست و با او انس پیدا کرد و از غیر شکل و جنس خود فرار کرد (1).

باب ششم علت آنکه بعضی از مردم بهتراند از ملائکه و بعضی بدتر و پست تر هستند از حیوانات

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از عبد الله بن سنان که گفت پرسیدم از حضرت صادق که: ملائکه از جهت قرب بحق و مقام و منزلت افضل و برترند یا بنی آدم.

فرمود: فرموده است امیر المؤمنین علیه السلام که خداوند قرار داده برای ملائکه عقل را بدون شهوت (جنسی و غیره) و قرار داده برای حیوانات شهوت را بدون عقل، و قرار داده برای بنی آدم هم عقل و هم شهوت را، پس هر که از بنی آدم

ص: 18

1- علامه مجلسی در بحار نقل مینماید که محمد بن علی بن ابراهیم در کتاب خود میگوید: حیوانات وحشی را از این جهت وحشی گفتند که چون وحشت کردند و هراسان شدند از حضرت آدم زمانی که هبوط کرد و بزمین آمد.

عقلش غالب شود بر شهوتش از ملائکه بهتر و افضلست، و هر کسی شهوتش بر عقلش زیادتی کند از حیوانات پست تر و بدتر است (زیرا بعضی از اعمال را مرتکب می شود که حیوانات مرتکب نمیشوند و نیز در قیامت معذبست و حیوانات معذب نیستند) - (1)د.

ص: 19

1- همانند روایت فوق بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که فرموده: خداوند خلق فرمود ملائکه را، و عقل را در ایشان قرار داد، و آفرید حیوانات را و در ایشان مقرر داشت شهوت را، و آفرید بنی آدم را و در ایشان مقرر فرمود عقل و شهوت را پس هر کسی که غلبه پیدا کرد عقل او بر شهوتش (عبادت و مجاهدت) بالاتر است از ملائکه و کسی که غلبه پیدا کرد شهوت او بر عقلش (بواسطه کثرت معاصی و متابعت هوای نفسانی، عقل او مغلوب گردیده و نفس پیرو او نشد) از حیوانات پست تر خواهد بود، و تأیید این جمله بیان آن حضرت گفتار الهی است که فرموده: **أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ**، آنان که پیرو هوای نفس شدند و دامن خود را آلوده بگناه نمودند همانند حیوانات هستند بلکه گمراه تر و پست ترند. و نیز آن حضرت در بیان و تعریف امت خود فرموده: **امت من بر سه قسمند، قسمی شباهت به پیغمبران دارند و آنها کسانی هستند که همشان مصروفست بر نماز خواندن و زکاة دادن، و قسمی شبیه ملائکه اند و ایشان کسانی هستند که همت بر تسبیح و تکبیر و تهلیل دارند، و قسمی شبیه بحیواناتند و آنان کسانی هستند که فقط توجه بخوردن و آشامیدن و خوابیدن دارند.** و در دیوان منسوب بحضرت امیر علیه السلام مسطور است: **رأيت العقل عقلي فمطبوع و مسموع: عقل بر دو قسم است یکی طبیعی و ذاتی که آدمی با خود آورده از اصل آفرینش و بسبب همین است که انسان از سایر حیوانات ممتاز است - دوم - کسی که بکسب و تجربه و استماع قضایا و مطالب علمی و غیر علمی حاصل شود، و این چنین عقل نزدیک بزمان بلوغ بهم میرسد و روز بروز محکم می شود بمدد علم و دانش صحیح و رفتار و کردارهای درست و آلوده بگناه نشدن، و این هر دو عقل در مردمان متفاوت هست که بعضی دارای کامل و بعضی دارای ناقص میباشند و بقدر کمال و نقص آن تکلیف کرده اند و باندازه آن در قیامت حساب خواهند گرفت، و هر که را عقل طبیعی و ذاتی نباشد از عقل کسی هیچ بهره ندارد.**

باب هفتم علت آنکه پیغمبران و ائمه (ع) افضلند از تمام ملائکه

1- حدیث کرد ما را ... از حضرت رضا از آباء کرامش از حضرت امیر- المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود: خلق نمروده خداوند کسیرا افضل و گرامی تر از من، علی علیه السلام عرضکرد: یا رسول الله شما افضل هستید یا جبرئیل.

فرمود: یا علی پروردگار فضیلت داده انبیاء و مرسلین خود را بر ملائکه مقربین، و فضیلت داده مرا بر تمامی ایشان و فضیلت بعد از من برای تو و سپس برای ائمه بعد از تو است، و ملائکه خادم ما و خادم دوستان ما هستند.

یا علی ملائکه حمله عرش و ملائکه اطراف آن حمد و ستایش مینمایند خداوند را و طلب مغفرت میکنند برای کسانی که ایمان آورده اند (و بیاورند) بولایت ما (که ما را ولی و حجت خدا میدانند).

یا علی: اگر ما نبودیم خدای تعالی خلق نمیفرمود آدم و حوا (و اولاد آنها) و بهشت و جهنم و آسمان و زمین را (با آنچه که در آنها است) و چگونه ما افضل نباشیم از ملائکه و حال آنکه سبقت و پیشی گرفتیم بر ملائکه در خداشناسی و تسبیح و تهلیل و تقدیس خداوند.

و علت سبقت ما این شد که: اولین چیزی که خدا خلق کرد ارواح ما بود (1)

ص: 21

1- از این روایت معلوم می شود که اول ما خلق الله نور وجود مقدس حضرت نبوی و ائمه علیهم السلام است و افضلیت آن حضرت بر تمام پیغمبران با دلایل عقلی و نقلی ثابت گردیده و بر محقق و متتبع مخفی نیست، و در بعضی از اخبار است که اول ما خلق الله لوح و در بعضی قلم و در بعضی عرش و در بعضی روح رسول خدا و در بعضی نور و در بعضی عقل و در بعضی هوا و در بعضی آب و در بعضی مشیت، و آنچه که بخاطر من میرسد اینست که مجموع این روایات را می شود چنین توجیه کرد که: هر يك از اینها نسبت بچیز دیگر اول ما خلق الله هستند، مثلا نسبت بکلیه عوالم وجود از اول تا آخر نور وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است در حالی که انوار ائمه توأم با نور آن حضرت بوده، و نسبت بآن کسانی که وحی بایشان می شود از قبیل ملائکه و بعضی از مخلوقات دیگر مانند زنبور عسل و غیره لوحست، و نسبت بکسانی که از طرف خداوند وحی را میسرانند از قبیل جبرئیل و ملائکه دیگر قلم است، و نسبت بعالم علوی عرش، و نسبت بعالم سفلی و عناصر آب و تأیید میکند این مطلب را روایت ششم باب 77 همین کتاب و نسبت بمجردات و روحانین عقل چنان که بیاید در حدیث 10 باب 96، و نسبت بأجسام لطیفه که حاجب نباشند هوا، و نسبت بکلیه افعال الهی پس از خلقت نور وجود مقدس خاتم الانبیاء مشیت، و حضرت صادق علیه السلام فرموده: خلق الله المشیة بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیة، خداوند مشیت را خلق فرمود و تمامی اشیاء را بمشیت آفرید

و چون عظمت محل و مقام ما را مشاهده نمودند: تکبیر گفتیم تا بدانند که خدا بزرگتر از آنست که محلی برای او تصور شود، و کسی بزرگی محل او نمیرسد.

و چون عزت و قدرت ما را که خدا بما عنایت کرده بود دیدند گفتیم:

لا حول و لا قوة الا بالله

، تا بدانند ملائکه که ما حول و قوه ای نداریم مگر از خداوند.

و چون مشاهده نمودند نعمتهائی که خداوند بما مرحمت فرموده بود، گفتیم:

الحمد لله

، تا بدانند که خداوند سزاوار حمد و ستایش است در مقابل نعمتهائی که لطف میفرماید، پس ملائکه نیز گفتند:

الحمد لله

، و بسبب ما هدایت یافتند بمعرفت و یگانگی و تسبیح و تهلیل و تمجید خداوند.

و خداوند پس از خلقت ما خلق فرمود آدم را و ما را بودیعه و امانت در صلب او قرار داد، و امر فرمود بملائکه که سجده کنند بر آدم، و سجده ایشان برای عبادت خدا و برای آدم اکرام و برای تعظیم و احترام ما بود چون در صلب او بودیم، پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه تمامی آنها سجده نمودند بر (پدر همه ما) آدم.

و دیگر آنکه چون عروج داد و بالا برد مرا (خداوند) باسما آنها جبرئیل اذان و اقامه گفت و هر فصلی را دو مرتبه گفت، و بعد از اتمام بمن گفت: پیش بایست یا محمد (برای امامت نماز) گفتم: آیا مقدم شوم بر تو، گفت آری زیرا خداوند پیغمبران را بر تمامی ملائکه فضیلت و برتری داده، و تو را بیک فضیلت خاصی مخصوص فرموده، از این جهت پیش ایستادم و با ملائکه نماز خواندم. و این بزرگی خود را از روی فخر (و مباهات و تکبر) نمیگویم (بلکه از جهت بیان نعمت و شکر خدائست) و (پس از نماز) بالا رفتیم تا رسیدیم بحجایی از نور و جبرئیل ایستاد و بمن گفت شما بروید، گفتم ای جبرئیل در چنین (وقت و) موضعی مرا تنها میگذاری و جدا میشوی، گفت یا محمد انتهای حد من که خداوند مقرر فرموده تا همین مکانست و اگر (بقدر بند انگشتی) تجاوز کنم بالهائم خواهد سوخت، پس مرا نوری احاطه کرد و بسرعت در نور برده شدم تا آنجائی که اراده خدای تعالی بود، و بمن ندا شد

یا محمد

، گفتم

لیک و سعدیک تبارکت و تعالیت

، پس از آن ندا بمن خطاب شد:

یا محمد

، توئی بنده من و منم پروردگار تو، پس فقط مرا عبادت کن و بمن توکل داشته باش، همانا تو نور (و خلیفه) من هستی در میان بندگانم، و فرستاده من هستی بسوی مخلوقاتم و حجت من هستی در زمین و برای تو و متابعان و پیروان تو (و برای پیغمبران و بندگان صالح پیش از تو) خلق نمودم بهشت را، و برای مخالفان و دشمنان تو (و انبیاء و بندگان صالح) آفریدم جهنم را و برای اوصیاء تو لازم نمودم کرامت خود را و برای شیعیان ایشان واجب نمودم (و عطا مینمایم) ثوابها و اجرهای بزرگ خود را، گفتم خدایا اوصیاء من کیانند، بمن ندا شد: یا محمد، نامهای اوصیاء تو در ساق عرش من نوشته شده (نظر کن) در حالی که در پیشگاه پروردگارم (در مقام مکالمه) بودم بساق عرش نظر کردم دوازده نور دیدم که در دوازده سطر و در هر سطر با خط سبز نام یکی از اوصیاء من نوشته شده بود، که اول ایشان نام علی بن ابی طالب و آخر آنها مهدی امت من بود، گفتم خدایا اینها اوصیاء بعد از من، خطاب آمد: یا محمد اینها اولیاء و احباء و اصفیاء و حجج من بعد از تو در زمین و ایشانند اوصیاء و خلفاء تو و بهترین خلق من بعد از تو.

و بعزت و جلالم قسم بواسطه ایشان ظاهر مینمایم و غلبه میدهم دین خود را و کلمات حقه خود را بالا میبرم و عالی میگردانم، و بسبب آخری ایشان (حضرت مهدی (عج) پاک میکنم زمین را از (ظلم و جور و کفر و وجود) دشمنانم و بحیطه تصرف او میدهم مشرقها و مغربهای زمین را (1) و بادها و ابرها را مسخر او گردانم و کلیه اسباب

ص: 23

1- مراد از مشرقها و مغربها مشرق و مغرب شهرها و دهکده های دنیا است چون هر شهر و دهکده ای بالنسبه بافق خود مشرق و مغرب دارد، و نیز دلیلت بر اینکه غیر از کره زمین ما زمین های دیگری هم هست که مدار نجومی جداگانه دارند، و این یکی از معجزات قرآن و اخبار خاندان نبوت است که بعد از قرنها ثابت گردیده و قرآن مجید بما گوشزد نموده و اهل بیت عصمت که در جزیره العرب که بهیچ وجه وسائل امروزه فراهم نبوده نشو و نما کرده اند و بدون اسباب و آلات حقایق را دانسته و آنقدر که در خور فهم و درک بشر بوده از پیش خبر داده اند چنان که امیر مؤمنان علیه السلام راجع بکواکب فرموده (مدائن کمدانکم هذه) یعنی آنها شهرهایی و یا مملکت هایی هستند مانند شهرها و مملکتهای شما (که ساکنینی دارد). و هم فرموده اند که: خدای را مخلوقاتیست در این فضا که نمیدانند بنی آدمی هم هست همچنان که شما از وجود آنها اطلاع ندارید علامه مجلسی در بحار (10- ط جدید) نقل مینماید بدین مضمون که ابن الکواء از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که خدا در قرآن میفرماید: بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ، وَرَبِّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبِّ الْمَغْرِبَيْنِ، وَرَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، این اختلاف چیست و چگونه است، آن حضرت پس از سرزنش او فرمود: مراد از رَبِّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبِّ الْمَغْرِبَيْنِ،

مشرق و مغرب فصل زمستان و تابستان است، زیرا طلوع و غروب آفتاب در این دو فصل در يك مكان نیست، و رب المشارق و المغرب، مراد سیصد و شصت (و پنچ) برج خورشید است که در هر روزی در یکی از این برجا طلوع و غروب میکند و برای همین است کوتاهی و بلندی روز و شب، و رب المشرق و المغرب، بر همه معلوم است و اشاره فرمود بطرف مشرق و مغرب و فرمود: اینست مشرق و مغرب

(ووسائل روی زمین) را بدست او دهم و با لشکریانم او را یاری کنم و با فرشتگانم او را مدد نمایم تا دعوت (بتوحید) را آشکار کند و جمع نماید مردم را باقرار نمودن بیگانگی و توحید من، و پس از آن پادشاهی و ملک او را همیشگی و ادامه میدهم، و تا روز قیامت (پادشاهی و زمامداری) روزگار را بین دوستانم بنوبت میگردانم و دست بدست بگردانم (1).

2- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که: هر وقت جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد میشد، مقابل و در خدمت آن حضرت مانند غلام در پیشام

ص: 24

1- اشاره است بر جعت ائمه علیهم السلام

مولایش می نشست و هیچ گاه بدون اذن آن حضرت بر حضرتش وارد نمیگردید.

3- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که در جنگ احد وقتی که مسلمانان (در اثر غفلت محافظان قله کوه احد و شنیدن صدای شیطان و مشرکین که میگفتند پیغمبر کشته شد وحشت کردند و هراسان شدند و) رو بهزیمت نهادند و فرار کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را تنها گذاردند، امیر المؤمنین علیه السلام و ابو دجانة (سماک بن اوس بن خرشه از بزرگان صحابه و شجاعان نامی و از قبیله خزرج است) خدمت آن حضرت باقی ماندند رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابو دجانة فرمود: آیا می بینی قوم خود را (که فرار کردند) عرض کرد: می بینم، آن حضرت فرمود: تو نیز برو و بآنها ملحق شو، عرض کرد من این چنین بیعت نکرده بودم که اکنون فرار کنم، اگر ایشان فرار کردند من خواهم ماند تا گاهی كك در رکاب شما شهید شوم آن حضرت فرمود: بیعت خود را از تو برداشتم اگر بخواهی بقوم و قبیله خود ملحق شوی، عرض کرد بخدا قسم من نمیروم که مردم گرداگرد يك دیگر جمع شوند و حکایت کنند که من شما را تنها گذاشته ام و فرار کرده ام، آن حضرت دعای خیر در حقش فرمود.

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پیش روی آن حضرت جنگ میکرد و از هر طرف که دشمن بقصد رسول خدا می آمد دفع و طرد مینمود تا اینکه تعداد زیادی از مشرکان کشته و مجروح شدند و (آنقدر کارزار شدت یافت که) شمشیر امیر المؤمنین علیه السلام شکسته شد. خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله مرد با شمشیر میجنگد و شمشیر من شکسته شده، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذو الفقار (شمشیر دودم) را باو داد و علی مشغول جنگ گردید و پیوسته مشرکان را از حضرت رسول دفع مینمود، که شنیدند منادی از آسمان ندا کرد:

لا سیف إلا ذو الفقار و لا فتی إلا علی

، جبرئیل نازل گردید و پیغمبر عرض کرد: یا رسول الله این مواسات و جوانمردی و برادریست که علی آشکار میکند، آن حضرت فرمود: آری علی از منست و من از علی، جبرئیل گفت:

انا منکما

، من نیز از شما دو نفرم چنین گوید مصنف این کتاب (شیخ صدوق ره) اینکه جبرئیل گفت:

ص: 25

، تمنا و آرزوییست که کرده و خواهش نموده از پیغمبر که او را جزو خودشان بدانند، بنا بر این اگر جبرئیل افضل از آنها میبود این تمنا و خواهش را نمیکرد و خود را از درجه خود فرود نمی آورد، و آرزوی مقامی که از رتبه خود پست تر باشد ننم نمود (پس قول کسی که میگوید: ملائکه از بشر افضل و برتر است، باطلست).

4- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را بمعراج بردند و وقت نماز شد جبرئیل برای نماز اذان و اقامه گفت، و معروض داشت یا رسول الله مقدم شوید (برای امامت) آن حضرت فرمود تو پیش بایست، عرضکرد ما (ملائکه) از زمانی که مأمور شدیم بسجده نمودن بر آدم ابو البشر مقدم نمیتوانیم شد بر اولاد او (چون مسجود بر ساجد افضلست).

5- حدیث کرد ما را ... از عمار یاسر که گفت شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود: دو فرشته ای که مأمور بر حفظ و ثبت اعمال علی بن ابی طالب علیه السلام هستند فخر مینمایند بر اینکه حافظ و ضابط اعمال علی علیه السلام هستند بر باقی فرشتگانی که مأمور حفظ و ثبت و ضبط اعمال سایر مردم میباشند، زیرا آن حضرت هرگز در مدت زندگی خود عملی را که موجب سخط و خشم و غضب خداوند باشد انجام نداده (1).ند

ص: 26

1- علامه مجلسی در (5-323) بحار از احتجاج طبرسی نقل مینماید که زندیقی از حضرت صادق علیه السلام پرسید علت چیست که دو فرشته مأمور ثبت و ضبط اعمال انسان هستند با اینکه شما معتقد میباشید که خدائی هست و عالم بأسرار و کارهای مخفی و آشکار مردم است، فرمود: این از لطف خداوند است که مقرر فرموده زیرا بندگان موقعی که بخواهند عمل زشتی را مرتکب شوند متوجه این میشوند که خدا ناظر اعمال آنها است و دو فرشته ثبت خواهند کرد و در قیامت شهادت میدهند و بالتیجه ممکنست مرتکب آن عمل زشت و امثال آن نشوند و دیگر آنکه فکر مینمایند اگر عمل نیکو و خیری را انجام دادند فراموش نمیشود و ثبت میگردد و این خود تقویت قلب و باعث انجام دادن اعمال خیر و کارهای نیکو می شود. و جهت آنکه در شب و روز ملائکه هائی که مأمور بثبت اعمال مردم میباشند عوض میشوند برای آنست که ملائکه ها از اعمال زشت مردم باخبر نشوند

باب هشتم در اینکه قرار داده نشده هیچ حکم و دستوری (در اسلام) مگر برای علت و جهتی

1- حدیث کرد مرا پدرم از جمیل بن دراج که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از (علت جعل و بودن) حلال و حرام (اشیاء و افعال).

فرمود: البته قرار داده نشده است (در اسلام و آدیان حقه دیگر) چیزی از حلال و حرام مگر از برای علت و حکمتی (که مورد احتیاج و بر منفعت و یا ضرر فرد و یا نوع مردم است، و خداوند عادل و حکیم و عالمست و هر چیزی را در محل و موقعیت خود قرار داده) - (1)

ص: 27

1- یعنی تشریح نفرموده خدای تعالی حکمی از احکام را مگر بجهت حکمتی و حلال نفرموده اشیاء حلال را مگر بواسطه حسن و نیکوئی و منفعت آن، و حرام ننموده حرامی را مگر بعلت قبح و زشتی و ضرر آن، و در کتاب تراش ریش بدین مضمون مینویسد: کلیه قوانین و دستورات اسلامی که برنامه دینی عموم مسلمین را نشان میدهد بر روی پنج پایه کامل منظم و مرتب گردیده که عبارتست از: واجب، و مستحب، و حرام، و مکروه، و مباح و از نظر علمی و اجتماعی و بطور مختصر هر یک از این پنج قانون را طبق منطق امروز تشریح می شود تا خوانندگان عزیز را بیشتر متوجه نظریات بلند شارع مقدس اسلام و قوانین این دین بزرگ بنمایم - واجب - هر امری که ترك آن نسبت بدین، اجتماع، بهداشت، اصلاحات عمومی، امور زندگانی فرد و یا جامعه یا بهر کدام از این امور لطمه ای وارد سازد و ضربه بزند و عدم اجراء و انجام آن زیان و ضرر کلی داشته باشد دین مقدس اسلام برای حفظ اصلاحات اجتماعی ترك آن را غدغن آکید فرموده و اجرای آن را بنام (واجب) دستور مؤکد داده است مستحب - اموری که ترك آن نسبت بجامعه یا فرد زبانی نداشته باشد ولی اجرای آن در راه اصلاحات عمومی، حفظ بهداشت، بیداری اجتماع کمک بهم نوع، تسهیل امور زندگانی، و غیره بتمام یا هر کدام از این امور بستگی داشته و سودمند باشد شارع بنام (مستحب) نامیده و عموم پیروان خود را در راه اجرای آن سفارش و تشویق فرموده است. حرام - هر عملی که اجرای آن یکی از امور اجتماعی، اخلاقی، اصلاحی، بهداشتی، و آنچه لازمه زندگانی جامعه است خطری متوجه کند و انجام آن زیان فردی یا اجتماعی همراه داشته باشد اسلام بنام حرام نامیده و دستور کلی در پرهیز و اجتناب از آن را برای همیشه داده است. مکروه - اموری که بجا آوردن آن اندک زبانی برای آن مترتب شود، در این صورت اسلام پرهیز آن را نیکو دانسته و اجتناب از آن را بنام (مکروه) نامیده است. مباح - امور و اعمالی که در راه مقصد زندگانی اجرای آن زبانی بفرد یا اجتماع نرساند و نیز نفعی بر آن مترتب نباشد قانونگذار اسلام عمل کردن و نکردن آن را یکسان دانسته و بنام (مباح) آن را خواننده و ثواب و عقابی نیز برای آن تعیین نفرموده و روایت متن جوابست برای کسانی که در اثر کوفت فکری و جهل و نادانی ایراد میگیرند بر احکام دین مقدس اسلام.

باب نهم علت آفرینش بشر و اختلاف احوال آنها

1- حدیث کردند ما را .. از حضرت صادق علیه السلام که روزی حضرت امام حسین ع

ص: 28

باصحاب خود فرمود: ای مردم خداوند خلق ننموده است بندگان را مگر از برای آنکه او را بشناسند و چون او را شناختند عبادتش کنند، و چون او را عبادت نمودند بی نیاز شوند از عبادت غیر او مردی عرضکرد: یا ابن رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد، معرفت خدا (یعنی حق و حقیقت خداشناسی و طریق موصله بسوی او که خطائی نشود و انسان را بدون گمراهی بآن مطلوب برساند) چگونه است.

فرمود: شناختن اهل هر زمانست امام زمان خودشان را که واجب است بر آنها اطاعت فرمایشات و اوامر و نواهی او چنین گوید (صدوق ره) یعنی بدانند اهل هر زمانی که خداوند هیچ زمانی را خالی نمیگذارد از وجود امام معصوم، زیرا اگر امامی نباشد مردم مصون نمی مانند و ایمن نخواهند بود از عبادت غیر خدا (1).

2- حدیث کردند ما را .. از محمد بن عماره که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام که: چرا و برای چه جعتی خداوند بشر را خلق نمود، فرمود: خدای تعالی بشر را عبث و بیهوده نیافریده و آنها را مهمل وانگذاشته بلکه (ایشان را تکلیف بانجام دادن عبادات فرموده و آنان را محاسبه خواهد نمود و) خلق فرمود آنها را برای اظهار قدرت خود، و ایشان را باطاعت و بندگی خود تکلیف فرموده تا مستوجب و مستحق بهشت شوند، و خلق فرموده ایشان را که منفعت و سودی ببرد، و یا بسبب ایشان دفع سوء و ضرری از خود بنماید، بلکه آنان را آفریده که منفعت بایشان برساند و متنعم بنعمتهای همیشگی آخرت خود گرداند. ما

ص: 29

1- چنان که فرموده اند: بسبب ما عبادت خدا می شود که اگر ما نبودیم کسی عبادت خدا نمیکرد و همه مردم گمراه میبودند: چون امام حافظ دین و عقاید مذهبی مردم است و اگر امام نباشد خرافات و بدعتها بین مردم پدید می آید و انحراف و گمراهی بسیار می شود، چنان که بیاید در باب (103) و امروزه بر علما است حفظ دین و عقاید مردم و امام زمان (عج) فرموده است اگر اشتباهی شد در احکام دین من رفع آن را خواهم نمود. و علما حجتند بر مردم و من حجت خدا هستم بر علما

3- حدیث کردند ما را، از محمد بن زید که گفت شرفیاب شدم خدمت حضرت رضا علیه السلام برای آنکه از آن حضرت از توحید و خداشناسی سؤال کنم، چون خدمت حضرتش رسیدم و پرسیدم، فرمود: حمد و ستایش برای آن خدائست که خلق و ایجاد فرموده است موجودات را بقدرت کامله و حکمت بالغه خود بدون آنکه برای موجودات خلق شده ماده و (هسته) اصلی باشد که از آن ماده مخلوقات را آفریده باشد تا بتوان قدرت و حکمتش را باطل دانست (و بگوئیم قدرت و حکمت ندارد) و خلق فرمود آنچه را خواست بهر قسم و کیفیت و نوعی که میخواست، و موجودات را خلق نمود برای اظهار حکمت و ربوبیت خود، و عقلها از ضبط حکمتش عاجزند و اوهام و خیالها بکنه حکمتش نمیرسند و دیده های مخلوقات نمیتوانند او را ببینند (چون جسم نیست) و بمقدار و اندازه نمیتوان او را محدود و توصیف و تعریف کرد (زیرا هر چه بمقدار و اندازه و محدود باشد جسمست و مکان لازم دارد و زمان در او تأثیر میکند و خدا جسم نیست که مکان بخواهد و زمان هم در او تأثیر نمیکند چون زمان یکی از مخلوقات اوست و تحت تأثیر زمان واقع شدن از صفات مخلوقست و خدای تبارک و تعالی منزله است از صفات مخلوقات خود) عبارات و الفاظ (بندگان) از وصف او عاجز است، و وصف و وصف کنندگان در اوصافش گمراه و گمنام است، و مخفی و پنهانست (از فکر بشر) بدون آنکه چیزی او را مخفی و پنهان کرده باشد.

و پوشیده است بدون اینکه ساتری او را پوشانده باشد، و شناخته می شود (بعلامات و آیات) بدون آنکه دیده شود، و وصف کرده می شود بدون اینکه صورت و هیكلی باشد، و نعت کرده می شود بدون آنکه جسم باشد (آری) نیست خدائی مگر آن خدای کبیر متعال (1)ت.

ص: 30

1- اعتقاد بوجود خدا فطریست و مهم ترین اصلی است که در طبیعت وجود انسان نهاده شده و با جان و دلش سرشته گردیده چنان که آیه- 61- سوره عنکبوت بهمین مطلب اشاره میفرماید: اگر سؤال کنی که آسمانها و زمین را چه کسی آفریده و خورشید و ماه مسخر فرمان کیست، جواب دهند که خدا آفریده، یکی از دانشمندان مسیحی گفته پیش از آنکه عقول ما وجود خدا را کشف کند، دلهای ما بوجود او گواهی داده است، و یکی دیگر از دانشمندان گفته: کلمه ای که در انکار خدا گفته شود لب گوینده خود را میسوزاند. و روایت فوق طرد میکند و باطل میگرداند بسیاری از عقاید خرافیه بعضی از مردم را، مانند مشبهه و کرامیه که (دو فرقه اند از مسلمین و) قائلند خدا جسم است و میتوان او را دید در دنیا و آخرت. و اشاعره (فرقه دیگر از مسلمین) معتقدند باینکه در آخرت مردم خدا را می بینند و لیکن ما شیعه دوازده امامی عقیده داریم که خدا جسم نیست و نمیتوان او را دید چنان که در اصول کافی در کتاب توحید در این باره روایات زیادی را نقل میکنند، از جمله از حضرت صادق علیه السلام که آن حضرت فرموده: ای پسر آدم اگر قلب تو را مرغی بخورد سیر نمیشود و اگر پارچه نازکی روی چشم تو کشیده شود دیگر چیزی را نمی بینی با این حال میخواهی پی بحقیقت و کنه خدا ببری و عالم ملکوت و آسمان و زمین را ببینی و بفهمی اگر راست میگوئی که میتوانی ببینی و بفهمی پس خورشید یکی از مخلوقات خداست باو زیاد نگاه کن و چشم بر هم نگذار، با اینکه علی التحقیق نمیتوانی، و این خورشید یکی از هزارها خورشید مدار کهکشان جو متناهی مخلوق خداوند است.

4- حدیث کردند ما را از حبیب سجستانی (سیستانی) که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: چون خداوند فرزندان آدم را از پشت آدم بیرون آورد که عهد و میثاق از ایشان بگیرد بخداوندی خود و نبوت همه پیغمبران، اولین عهد و میثاقی که گرفت (بعد از گرفتن عهد و اقرار بیگانگی خود) عهد و پیمان نبوت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله بود، پس وحی فرمود بآدم که نظر کن چه می بینی، آدم نظر کرد بذراری خود که ذرات بودند و آسمان مملو بود از آنها، آدم گفت خدایا چه بسیارند فرزندان من، برای چه امری ایشان را آفریده ای، و برای چه

ص: 31

سبب اراده داری بگرفتن عهد و پیمان از ایشان.

خطاب رسید: برای آنکه مرا عبادت کنند و شریکی برای من قائل نشوند و ایمان به پیغمبران من بیاورند و پیروی و متابعت ایشان نمایند.

آدم گفت: خدایا چگونه است که بعضی از ذراری من بزرگتر از بعضی دیگر هستند و بعضی نورانی تر از بعضی از ایشان میباشند و بعضی کم نورند، و بعضی هیچ نوری ندارند.

خطاب رسید: این چنین خلق کرده ام ایشان را تا هر يك از آنها را بسبب حالشان امتحان کنم در همه حالات.

آدم گفت: خدایا مرا رخصت میدهی سخن بگویم (و سؤالی بنمایم).

خطاب رسید: سخن بگو که روح (ناطقه) تو از روح (های خلق شده) منست.

گفت: خدایا اگر ایشان را خلق میکردی بر يك شکل و اندازه و يك طبیعت و يك رنگ و يك عمر و يك روزی (و ثروت) البته بعضی از ایشان بر بعضی دیگر ظلم نمیکردند و در میان ایشان حسادت و دشمنی پیدا نمیشد و در هیچ امری با يك دیگر اختلاف نمینمودند.

حقتعالی فرمود: با روح برگزیده من (که در تو قرار داده ام) سخن گفتمی و و بضعف طبیعت خود بجیزی که علم و دانش و اطلاع از آن نداری سخن گفتمی، و منم خدای خالق علیم، و بعلم خود خلقت ایشان را مختلف نمودم، و بمشیت من جاری می شود امر من در میان ایشان، و بازگشت همه آنها بسوی تقدیر و تدبیر منست، و تدبیر و تبدیل برای خلق من نیست (که امورات بتدبیر و تبدیل آنها انجام گردد).

و جز این نیست که خلق نکرده ام جن و انس را مگر برای اینکه (فقط پرستش و) عبادت مرا بنمایند، و خلق نمودم بهشت را برای کسی که مرا عبادت و اطاعت کند و پیروی پیغمبران من نماید، و خلق کردم جهنم را برای کسی که بمن کافر شود و معصیت و نافرمانی مرا کند و متابعت پیغمبران من نکند، و پروائی ندارم (از اینکه چنین شخصی معذب باشد).

ای آدم خلق نمودم تو را و دراری تو را بدون آنکه احتیاجی بتو و بایشان داشته باشم، و خلق نکردم شما را مگر برای آنکه امتحان نمایم کدامیک از شما نیکوکار (و عابد و) زاهدتر است در دنیا، و برای همین جهت خلق نمودم دنیا و آخرت و حیات و ممات و طاعت و معصیت و بهشت و جهنم را، و چنین اراده کرده ام در تقدیر و تدبیر و علم خود (1).ت.

ص: 34

1- علامه مجلسی در بحار از احتجاج طبرسی نقل مینماید که مردی طبیعی مذهب از حضرت صادق علیه السلام پرسید که: آیا خدا قادر بود تمام مردم را مطیع و موحد و خداپرست خلق کند، آن حضرت فرمود قادر بود و لیکن اگر تمام مردم را مطیع مینمود خداپرستی مردم جبر بود، و دیگر در مقابل عباداتشان ثوابی نداشتند و عاصی از مطیع معلوم نمیشد چون در عبادت مجبور بودند، و نیز خلقت بهشت و جهنم عبث بود و خداوند منزه است از اینکه کار عبث کند، و خداوند وقتی که مردم را خلق فرمود امر نمود بایشان که اطاعت و عبادتش کنند و غیر او را نپرستند و از تمام معاصی نهی فرمود آنان را، و برای اتمام حجت پیغمبران را بسوی ایشان فرستاد و بوسیله آن پیغمبران مردم را باحکام و دستورات خود مطلع نمود تا اگر معصیت نمودند نتوانند عذر بیاورند و بگویند ما نمیدانستیم که باید تو را عبادت کنیم، و مقرر داشت برای مطیعان و عبادت کنندگان ثواب و درجه و مقام در بهشت، و برای گناهکاران عقاب و عذاب در جهنم، و مطلب دیگر آنکه خداوند اصل طبیعت و خلقت تمامی مردم را بر توحید و خداپرستی قرار داده، و اینکه بعضی کافر میشوند و مطیع اوامر و نواهی خدا نمیشوند آنست که بعد از دنیا آمدن انکار حق را مینمایند و مرتکب اعمال ناشایسته میگردند و کافر میشوند، و خداوند کسی را در اصل خلقت کافر و گناهکار خلق ننموده (چون دشمنی با کسی ندارد که او را کافر و گناهکار خلق کند و بعد او را بجهنم ببرد، و خداوند منزه و برتر است و از عدل او دور است که کسی را کافر خلق کند و بعد او را بعبادت امر نماید و مجبور کند) و نیز مردی از آن حضرت پرسید: چرا ثواب و عقاب در این دنیا قرار داده نشد و در آخرت مقرر گردید، فرمود: دنیا محل امتحان و مرکز کسب ثواب و بدست آوردن رحمت خداوند است، و هم پر شده از آفات و بلیات و شهوات تا معلوم گردد چه بنده ای مطیع و فرمان بردار است و چه کسی گناهکار (و این مطلب تا آخر عمر هر کسی معلوم نخواهد شد بنا بر این دیگر عمری ندارد که به نتیجه اعمال و رفتار و کردار خود برسد) از این جهت در آخرت ثواب و عقاب خواهند رسید. و قرآن میفرماید: *وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهِا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنْ أَجَلَ مُّسَمًّى إِنْ أَجَلَ مُّسَمًّى إِنْ أَجَلَ مُّسَمًّى* اگر خداوند از کردار زشت خلق مؤاخذه کند (در دنیا) در پشت زمین هیچ جنبنده ای را باقی نگذارد و لیکن کیفر خلق را بتأخیر افکند تا بوقت معینی. و بعضی را عقیده آنست که هنوز بهشت و جهنم خلق نشده اند و این عقیده بر خلاف قرآن و اخبار است زیرا در قرآن خدای تعالی میفرماید *هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ*، این همان جهنم است که گناهکاران میگویند جهنمی در کار نیست، آیاتی که خداوند در باره جهنم فرموده زیاد است و برای نمونه این يك آیه بیان شد و اما روایات بحدیست که در چندین جلد کتاب هم نمیتوان آنها را جمع کرد، و برای نمونه دو روایت از صدها هزار روایت ذکر می شود، اول شیخ صدوق رضوان الله علیه در عیون اخبار الرضا و توحید و امالی بسند خود از عبد السلام روایت کرده که گفت بحضرت رضا عرض کردم: خبر ده مرا آیا بهشت و جهنم خلق شده اند و یا بعد از این خلق میشوند، فرمود: بلی خلق شده اند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی که بمعراج رفت داخل بهشت گردید، و جهنم را نیز مشاهده نمود، من عرض کردم که یکقوم میگویند بهشت و جهنم خلق نشده اند و بعد از این خلق خواهند شد، فرمود: آن قوم از ما نبوده اند و ما نیز از آنها نیستیم، و هر که انکار نماید و بگوید خلق نشده اند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ما ائمه را تکذیب نموده و ولایت ما را ندارد و در جهنم مخلد در عذاب خواهد بود. دوم- در کتاب صفات الشیعه از عماره روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام فرمود شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند، معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، سؤال در قبر، و بودن بهشت و جهنم، و شفاعت.

و مختلف گردانیدم (ظاهر) صورت و بدن و رنگ و طاعت و معصیتهای ایشان را و قرار دادم بعضی از آنان را سعادت‌مند و شقی و بینا و نابینا و کوتاه و بلند (قد) و خوش صورت و زشت صورت و عالم و جاهل و غنی و فقیر و اطاعت کننده و معصیت کننده و صحیح و بیمار و سلیم الاعضاء و غیر سلیم الاعضاء و کسی که دردهای سخت دارد و کسی که هیچ درد ندارد، تا نظر کند صحیح البدن به بیمار و حمد و ثنای مرا بجا آورد که او را عافیت و سلامتی داده ام، و نظر کند بیمار بصحیح (الاعضاء و بدن) و دعا کند و از من بخواهد تا او را عافیت و شفا دهم، و بر بلای من صبر مینماید و او را ثواب جزیل عطا میکنم، و غنی بر فقیر نظر کند و حمد و ثنا و شکر نعمتهای مرا بجا آورد، و فقیر نظر نماید بر ثروتمند و مرا بخواند و درخواست (نعمت و برکت) کند، و مؤمن بکافر نظر کند و مرا حمد نماید چون او را هدایت نموده ام.

پس برای همین است که ایشان را خلق نمودم تا امتحانشان کنم در آشکار و پنهان و در خوبیها و بدیها و در سلامتی و بیماری و آنچه که بایشان عطا میکنم و یا منع مینمایم، و منم خدای مالک قادر، و برای منست که اجرا کنم آنچه را مقدر کرده ام و با منست تغییر و تبدیل آن مقدرات، و مقدم دارم آنچه را که تأخیر انداخته ام، و تأخیر اندازم آنچه را که مقدم داشته ام.

و منم خداوندی که هر چه بخواهم میتوانم انجام دهم، و کسیرا نمیرسد و نمیتواند که سؤال و پرسشی کند و چون و چرا نماید در آنچه که انجام داده ام (و میدهم، زیرا من حکیم هستم و کاری را بدون حکمت نمیکنم) و لکن من سؤال مینمایم از آنچه

1- عالم ذر را بعضی انکار نموده اند بواسطه بعضی از استبعادات و شبهات، و میگویند اگر عالم ذری میبود چرا ما یاد نداریم، در جواب ایشان باید گفت: اولاً این انکار اجتهاد مقابل نص است، زیرا خداوند در قرآن عالم ذر را متذکر و یاد آوری فرموده، و روایات و اخبار در موضوع عالم ذر و چگونگی آن از خاندان عصمت علیهم السلام زیاد است که از حد تواتر گذشته، ثانیاً، اگر بخاطر نداشتن شما دلیل بر نبودن آنست پس شما عالم رحم را نیز یاد ندارید و نمیدانید که در آنجا چگونه و در چه حالی بودید، آیا این یاد نداشتن دلیل بر نبودن عالم رحمت است. و جهت آنکه ما عالم ذر را یاد نداریم آنست که اگر بیاد داشتیم موجب فساد و اخلال نظم امور میشد و ناطمینانی بین مردم پدید می آمد، چون خوبی و بدی مردم در آن موقع کاملاً معلوم شده، و یکی از علت ارسال رسل برای یادآوری عالم ذر است چنان که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن بیان خلقت آدم علیه السلام میفرماید: غایت و نتیجه فرستادن انبیاء و رسل آنست که طلب کنند از مردم اداء آن چیزی را که بر آن عهد و میثاق از آنها گرفته شده و آن اقرار بر بوییت و اطاعت اوامر خداوند و عمل نمودن بدستورات پیغمبرانست، و بیاد مردم بیاورند نعمت فراموش شده الهی را و شبهه دیگر که میگویند: چگونه صلب حضرت آدم گنجایش این همه ذریه را داشت، جوابش اینست که اولاً آنها در نهایت کوچکی بودند (که اگر مجموع آن را که باعث پیدایش بشر است از همه رنگها و نژادها که متولد شده اند و خواهند شد در يك جا جمع کنند باندازه ظرفیت يك انگشتانه نخواهد شد) و ثانیاً حضرت آدم هم همین تعجب را نمود که سؤال کرد: خدایا چگونه گنجایش پیدا کرد اینها را صلب من، خداوند فرمود: ای آدم لطف صنعت و نفوذ قدرت من اینها را در صلب تو گنجانید. و نیز شکی نیست که در موقع أخذ عهد و میثاق از بنی آدم تمام آنها داری نطق و بیان و شنید و عقل و فهم و شعور و ادراک بوده اند چنان که در کافی (2-12) از ابو بصیر نقل مینماید که حضرت صادق علیه السلام میفرمود: موقع أخذ میثاق خداوند ایشان را دارای فهم نمود تا پس از پرسش بتوانند جواب بگویند، زیرا اگر این چنین نبودند صحیح نبود از غیر ذو العقول عهد و پیمان گرفتن، و بعضی گویند که أخذ میثاق پیش از هبوط بوده و جمعی گویند بعد از هبوط بوده و آدم پشت کوه عرفات بخواب رفته بود که قدرت خداوند اُعقاب او را تا روز قیامت از صلب او بعرضه شهود آورد بصورت و هیئت ذر (ذر چیزهائیست که در نهایت کوچکی باشد مانند ذرات هوا که در فضا پراکنده اند.) و کیف کان: حکمت عالم ذر ظهور فضل و عدل الهی و تأسیس بنیان معرفت و خداشناسی است زیرا اگر عالم ذر و معرفت بخدا در آن عالم نبود کسی در دنیا خدا را نمیشناخت، و چون در دنیا فراموش نمودند آن عالم را خداوند انبیاء و رسل را فرستاد که مردم را متذکر سازند و نعمت فراموش شده را بیادشان بیاورند و بتوسط آیات و علامات آنها را متنبه کنند بآن معرفت فطری، و شاید اشاره بهمین موضوع باشد آیه: *وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتْسِيٍّ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا*، که مراد از آدم نوعی باشد یعنی اولاد آدم چنان که مفهوم روایت باب یازدهم همین کتاب همین است پس کسانی که در دنیا زیر بار رفتند و وفا بعهد کردند و انکار ننمودند و مطابق با فطرت خود و گفته انبیاء عمل نمودند اولیاء و دوستان خدا شدند و بمقامات عالیه رسیدند و فضل الهی شامل حال آنها گردید، و کسانی که معاندت ورزیدند و بر خلاف فطرت خود رفتار کردند و انکار الوهیت و ربوبیت خدا را نمودند و گفته پیغمبران را رد کردند کافر و دشمنان خدا شدند.

5- برای ما حدیث نمودند ... از مسعده که مردی بحضرت صادق علیه السلام عرضکرد که: ما آفریده شده ایم برای يك امر عجیبی، آن حضرت فرمود: امر عجیب چیست ای بنده خدا، عرضکرد آفریده شده ایم برای فنا و نابود شدن (که پس از مردن

ص: 37

اثری از بدن ما باقی نمیماند و تا ابد فانی خواهیم بود).

آن حضرت فرمود: ساکت باش (چنین نیست) ای پسر برادر (1) بلکهسد

ص: 38

1- علت آنکه آن حضرت آن مرد را پسر برادر خطاب نموده ممکنست برای تلافی و مهربانی بوده چون رویه ائمه علیهم السلام چنین بوده، و شاید برای آن بوده که او را متوجه باهمیت مطلب نماید، و شاید هم یکی از وابستگان حضرت بوده: و گویا در معاد و حشر و بهشت و جهنم شك و تردید داشته همانند بسیاری از مردم دیروز و امروز که چنین شك و تردید را داشته و دارند چنان که ابی بن خلف استخوان پوسیده ای را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و عرضکرد، ما که همانند این استخوان پوسیده و متلاشی می شویم آیا دو مرتبه زنده خواهیم شد، در این موقع آیه شریفه نازل گردید (ای پیغمبر) بگو زنده میگرداند آن خدائی که در اولین مرتبه او را خلق کرده (یس 78) و مردی دهری و طبیعی مذهب بحضرت صادق علیه السلام عرضکرد: چگونه زنده می شود بدنی که پوسیده و متلاشی شده و گاه هر قطعه از آن در مکانی و یا لابلای دیوارها باشد، فرمود: خدائی که قدرت داشته و از عدم صرف همه چیز را خلق فرموده همان خدا قدرت دارد که مجددا خلق فرماید بدنهای پوسیده و متلاشی شده را، و تأیید این بیان را مینماید آیه شریفه (16) سوره قاف که میفرماید: مگر ما موقعی که مردم را در مرتبه اول خلق کردیم خسته و وامانده شدیم و عاجز گردیدیم که دیگر نتوانیم آنها را برای مرتبه دوم خلق نمایم، و در سوره روم (26) میفرماید: خلقت دوباره آسان تر است از خلقت اولیه، زیرا خلقت اولیه از عدم صرف بود و خلقت ثانوی ماده وجود دارد که از آن خلق شوند و در تحقیقات علمی امروز ثابت شده که هرگز ماده معدوم و نابود نمیشود و فنای مطلق در دنیا وجود ندارد و این فنائی را که می بینیم تغییر شکل و صورتست که عارض ماده میگردد مانند شمع که میسوزد و دود شده و بطرف بالا میروند و ما گمان میکنیم که بکلی شمع سوخته و نابود گشته با اینکه چنین نیست زیرا در فضا ذرات آن با وضع و شکل و صورت دیگری موجود و محفوظ است، گر چه تغییر شکل و صورت داده لیکن تغییر ماهیت نداده طبق قانون اصل بقاء و این اصلی است که علم کاملاً آن را تأیید میکند بنا بر این مرگ هم جز تغییر شکل و صورت چیز دیگری نیست. و علامه مجلسی در بحار (7-43) از فروع کافی (1-69) از حضرت صادق نقل مینماید که در جواب سائلی فرموده: می پوسد جسد میت (مگر جسد پیغمبر و امام و علمای دینی) بطوری که گوشت و استخوان باقی نمیماند مگر (ماده و) طینتی که از آن خلق شده که آن بحال خود باقی خواهد ماند تا مرتبه دوم خلق شود همانند خلقت اولیه او. و مرد دیگری بآن حضرت عرضه داشته اگر علی التحقیق محشر و معادی هست حد اقل باید هر صد سال یکنفر زنده شود و مردم را خبر دهد از قضایای محشر تا مردم بشك و تردید نباشند، فرمود: هر که چنین معتقد باشد و این گونه سخنان را بگوید تکذیب نموده خدا را زیرا در قرآن کما هو حقّه بیان فرموده (مثل- وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، بدون شك قیامت و محشر خواهد آمد) و تکذیب نموده تمامی پیغمبران و اوصیاء ایشان را چون آنان خبر داده اند که محشر و قیامت هست، و گذشته از این مگر اصحاب کهف بعد از سیصد و نه سال زنده نشدند و عزیز پیغمبر زنده نشد و آن افرادی که با حضرت موسی بکوه طور رفتند مگر نمردند و زنده نشدند. و بحثی است مفصل در موضوع آکل و مأكول و اهل ادب میتوانند بجلد (7-23-360) بحار مراجعه فرمایند. و تردیدی نیست که معاد جسمانیست و اگر خوف اطاله کلام نبود تمام آیات و روایات مربوطه باین بحث را نقل مینمودم، بدین علت فقط به بیان علامه مجلسی در بحار (7-47) اکتفا می شود که میفرماید شکی نیست که معاد جسمانیست و این از جمله ضروریات دینست و هر که منکر معاد جسمانی باشد از عداد مسلمین و از دائره اسلام خارج است، و طرز زنده شدن مردگان را (در 7-23) بحار از امالی شیخ صدوق و کتاب حسین بن سعید نقل مینماید که حضرت صادق علیه السلام فرموده: زمانی که خداوند بخواهد مردم را زنده کند چهل روز باران میبارد (و برخورد با اسپر ماتوزوئید که جرثومه حیاتست میکنند) و بالنتیجه استخوانها و اعضا و جوارح جمع می شود و گوشت روئیده و زنده

میگردد، و معاد و حشر مخصوص انسان نیست بلکه حیوانات هم معاد و حشر دارند بمنطوقه: وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ، روزی که وحوش (و طیور و حیوانات دیگر) بعرضه قیامت محشور شوند. و در بحار میفرماید: جهت آنکه حیوانات بمحشر می آیند برای قصاص است و شاید ان شاء الله تا موقع چاپ جلد دوم این کتاب اطلاعات بیشتری در این زمینه بدست بیاید و بنظر خوانندگان برسد

خلق شده ایم برای بقاء و همیشه بودن (همچنان که رسول خدا فرموده:

ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء و إنما تنقلون من دار إلى دار

، شما برای نیستی خلق نشده اید بلکه برای

ص: 39

باقی بودن خلق شده اید و فقط از خانه ای بخانه دیگر منتقل می شوید) چگونه فانی و نابود می گردد (اهل) بهشتی که در آن هلاکت (و مرگ) نیست، و آتشی که هیچ وقت خاموش نمی شود (1) و لیکن باید بگویی که ما منتقل می شویم از خانه ای بخانه دیگر (یعنی از دنیا منتقل خواهیم شد بآخرت). یر

ص: 40

1- در موضوع خلود در بهشت و جهنم، خداوند فرموده: همیشه خواهند بود چنان که میفرماید هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، اهل جهنم همیشه مخلد خواهند بود، و میفرماید: خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، بهشتیان در بهشت همیشه خواهند بود، وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ، اهل بهشت و جهنم از بهشت و جهنم بیرون نخواهند آمد، و جهت آنکه بهشتیان در بهشت و جهنمیان در جهنم همیشه خواهند ماند آنست که روی نیت و قصد آنهاست زیرا بهشتی اگر همیشه در دنیا بماند از اطاعت خدا رو نمیگرداند و جهنمی اگر تا ابد در دنیا بماند قصدش جز گناه کردن چیز دیگری نیست لذا روی نیت ایشان خداوند عمل میفرماید: و بیاید در این موضوع حدیثی در باب (299) و طبق آیه شریفه: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، هر چیزی جز ذات مقدس واجب الوجود فانی و نابود می شود میتوان گفت که بالا-خره بهشت و جهنم پایانی دارد بمنطوقه استثناء در آیات شریفه: وَ أَمَّا الَّذِينَ سَاءَ عَمَلُهُمْ فَهُمْ فِيهَا مُنْقَلَبُونَ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ، آنان که براه سعادت و خداپرستی واقعی رفته باشند در بهشت همیشه خواهند بود تا آسمانها و زمین باقیست مگر آنکه مشیت خداوند غیر آن را بخواهد (که زایل و نابودشان سازد) خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ، جهنمیان در جهنم مخلدند تا آسمانها و زمین باقی و برقرار است مگر آنکه مشیت الهی (فنا و نابود نمودن ایشان را) بخواهد، البته خدا هر چه را اراده کند و بخواهد مینماید، و حدیثی در همین موضوع مرحوم شیخ بهاء الدین (ره) در کشکول (ص - 73 - 3 چاپ قم) نقل مینماید که: سیأتي على جهنم زمان ينبت في قعرها الجرجين، بیاید زمانی بر جهنم که در قعر آن شاهی که یکی از سبزیهای معروف است سبز شود، و كلا التقديرين العلم عند الله لانه علیم خبیر

6- خبر دادند ما را ... از حسن بن علی الوشاء که: روزی نیست مگر آنکه ملکی از مشرق ندا میکنند: ای کاش مردم میدانستند برای چه خلق شده اند، ملک دیگری از طرف مغرب در جواب او گوید: (اگر چنین فکری میکردند) البته عمل مینمودند بآنچه که برای آن خلق شده اند (1) 7- خبر داد مرا ... از انس از نبی اکرم صلی الله علیه و آله از جبرئیل که فرمود خدای تعالی هر که اهانت کند بیکی از اولیاء و دوست من (بداند که) در حقیقت با من جنگ نموده و (اگر تردید و تأمل در امور برای من جایز بود) هیچ تردیدی برای من مانندد.

ص: 41

1- برای دانستن اینکه بشر برای چه امری آفریده شده بحديث (10 و 12) همین باب مراجعه شود.

تردید در قبض روح مؤمن نیست، که او مرگ را کراهت دارد (و دوست میدارد که زنده بماند و عبادت مرا بنماید) و من خوش ندارم اندوهناکی او را و لکن ناچار است که مرگ را بپسندد، و تقرب بمن پیدا نمیکند بنده مؤمن مگر موقعی که ادا نماید (و بجا آورد) آنچه را که واجب نموده ام بر او، و بنده (خاص) من آن کسی است که بدرگاه من تضرع و زاری کند (و اعمال و مستحباتی که بر او واجب نکرده ام بجا بیاورد) تا او را دوست بدارم، و هر که را من دوست بدارم چشم و گوش و دست و یاری کننده او هستم، و اگر دعائی کند مستجاب مینمایم، و اگر چیزی را درخواست کند باو عطا میکنم، و به بعضی از بندگان مؤمن خودم تمام آنچه را که درخواست کند عطا نمیکنم تا عجب و خودپسندی در دل او راه نیابد که ایمانش فاسد گردد. زیرا بعضی از بندگان با ایمان من هستند که صلاحیت ندارد ایمان ایشان مگر آنکه توأم با فقر باشد که اگر آنها را ثروتمند نمایم ایمانشان فاسد میگردد (و مرتکب گناه میشوند) و بعضی از بندگان با ایمان من هستند که صلاحیت ندارد ایمانشان مگر بداشتن ثروت که اگر فقیر باشند ایمانشان فاسد گردد (1) و بعضی از بندگان مؤمن من هستند که ایمانشان سالم نماند مگر آنکه بیمار باشند زیرا اگر صحیح الجسم باشند ایمانشان فاسد میگردد، و بعضی از بندگان با ایمان هستند که ایمانشان وابسته بصحت جسم ایشانست که اگر بیمار باشند (مگر در مواقع خاصی) ایمانشان فاسد خواهد شد، چون فقط من هستم بآنچه که در قلوب بندگانم میباشد. ید

ص: 42

1- تأیید بر این مطلب آیه شریفه (27) سوره شوری است که میفرماید: *وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ*، اگر وسیع گرداند خدا روزی را بر بندگان خود طبق خواسته ایشان البته سرکشی و طغیان و ظلم خواهند کرد، و لکن خدا روزی مردم را بقدری که خود بخواهد و صلاح بندگان باشد عطا خواهد فرمود زیرا خداوند حالات بندگان خود را کاملاً میداند و از درون قلبشان اطلاع دارد و بصلاح و فساد آنان آگاهست. علامه طبرسی در مجمع البیان در ذیل این آیه میفرماید: اگر کسی بگوید دیده می شود افرادی که ثروتمند هستند و نافرمانی خدا و ظلم و ستم و فساد میکنند خواهیم گفت که میدانیم خدای سبحان مطابق مصلحتی که خود میداند با بندگان عمل میفرماید و اینکه بعضی ثروتمند هستند و نافرمانی خدا و گناه میکنند شاید حالشان مساوی باشد که اگر فقیر هم بودند باز مرتکب گناه میشدند و ترک عبادت و اطاعت خدا را مینمودند و برای اتمام حجت خداوند آنها را ثروتمند نموده که در قیامت نگویند اگر ما ثروت میداشتیم مطیع و فرمان بردار میبودیم و اینکه مرتکب عصیان شده ایم بسبب فقر و تهی دستی بوده، و شاید هم اگر فقیر می بودند ظلم و ستم و عصیانشان بیشتر از موقع ثروتمند بودنشان میبود، و الله اعلم بتفاصيل احوالهم. و علامه مجلسی در (5-282) بحار از تفسیر بیضاوی بدین مضمون نقل مینماید که خداوند برای نظام عالم بعضی را ثروتمند و بعضی را فقیر فرمود تا ثروتمندان فقرا را بکار وادارند تا زندگی ایشان بخوبی اداره شود، زیرا اگر تمام مردم ثروتمند و یا فقیر میبودند اختلال در زندگی آنان پدید می آمد چنان که در ذیل باب 13 بیاید

8- حدیث کردند ما را ... از یونس بن ظبیان که گفت حضرت صادق علیه السلام میفرمود مردمی که عبادت خدا را مینمایند بر سه قسمند، بعضی خدا را عبادت میکنند برای امید بثوابش و این گونه عبادت مانند خدمت کردن حریصان و طمع دارها است (که کاری انجام میدهند تا صاحب کار اجرت و مزدی بآنها دهد) و جمعی عبادت میکنند خدا را از خوف و ترس آتش جهنم او (که ایشان را بجهنم نبرد) و این چنین عبادت مانند کار کردن غلامان ترسناکست (که از ترس سیاست و عقوبت مولای خود مطیع و منقادند) و قسمی عبادتشان بواسطه محبت با خدا است (نه از جهت ترس جهنم رفتن و یا طمع در ثواب و بهشت) و من هم مانند ایشان خدا را عبادت میکنم بدوستی و محبتی که

باو دارم، و این گونه عبادت و بندگی عبادت آزادمردان (و بندگان خاص) است و شیوه بندگی بزرگ منشاست، و چنین افرادی که از فرع و هول و هراس روز قیامت ایمنند.

و شاهد بر این مطلب قول خداوند است که میفرماید: وَ هُمْ مِنْ فِرْعَیْ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ، ایشانند که از هول و فرع روز قیامت ایمن باشند.

و میفرماید: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ، بگو ای پیغمبر (بتمام مردم) اگر شما خدا را دوست میدارید متابعت من کنید (که پیغمبر خدا هستم در گفتار و کردار و اطاعت خدا نمودن) تا خداوند شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامرزد پس هر که خدا را دوست بدارد خدای تعالی او را دوست میدارد، و هر کسی را خدا دوست بدارد ایمن است از فرع روز قیامت 9- حدیث کردند ما را از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود: از جمله مطالب مندرجه در صحف حضرت موسی علیه السلام این بوده (که خدا میفرماید) ای بندگان من خلق نکرده ام شما را برای آنکه بر مخلوقات خودم افزوده کنم، و یا (چون تنها بودم و یا از تنهایی وحشت کرده باشم شما را آفریدم که) با شما انس و الفت بگیرم، و یا از شما استمداد نمایم بر امری که عاجز شده باشم، و یا از شما سود و منفعتی عاید من گردد، و یا بسبب شما دفع ضرری از خود بنمایم (ای موسی) اگر تمامی اهل آسمانها و زمین اجتماع کنند (و در همه حال کوشش نمایند) بر اطاعت و عبادت و بندگی من نمیتوانند کوچکترین ذره ای بر مملکت من افزوده نمایند.

10- حدیث کردند ما را ... از ابو بصیر که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از (تفسیر) این آیه: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (خلق نکردم جن و بشر را مگر برای آنکه مرا عبادت نمایند) فرمود: یعنی خلق نموده ایشان را تا امر کند بآنان که عبادتش کنند.

باز پرسیدم پس معنی این آیه چیست که میفرماید: وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ

إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ، همیشه مردم در (حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس و غیرهم بجهت عدم تفکر و تدبیر در دلایل واضحه در) اختلاف خواهند بود مگر آن کسی که پروردگار تو (یا محمد) برحمت و لطف خاص خود او را رحمت کند و برای همین جهت خلق شده اند تمامی مردم فرمود: یعنی خلق نموده ایشان را تا انجام دهند اعمالی را که مستوجب رحمت است و (چون انجام دادند) ایشان را مورد رحمت مخصوص خود قرار دهد (1) 11- حدیث کردند ما را (همانند اول روایت فوق با اندکی اختلاف).

12- حدیث نمودند ما را ... از جمیل بن دراج که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام اینکه خدا میفرماید: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، معنی آن چیست، فرمود: خداوند خلق فرمود مردم را برای عبادت نمودن، عرض کردم عبادت خاص یا عام، فرمود عام (2) است

ص: 45

1- گویا ابو بصیر توهم نموده که تعارض و تناقض است بین دو آیه، زیرا در آیه اول میفرماید علت خلقت بشر برای عبادتست و در آیه دوم میفرماید: علت خلقت بشر برای مشمول رحمت الهی شدنست، لذا آن حضرت برای او بیان فرموده که آیه دوم بر حسب توافقست یعنی اگر عبادت نمودند ایشان را مورد رحمت خود قرار میدهد و از بحار از تفسیر عیاشی مفهوم می شود آیه وَ مَا خَلَقْتُ بآیه وَ لَا يَزَالُونَ منسوخ شده بنا بر این شاید مراد ابو بصیر از سؤال تعیین نسخ آیه بوده.

2- مراد از خاص و عام آنست که خاص یعنی فقط مؤمنین عبادت کنند، و عام یعنی مؤمن و کافر هر دو عبادت کنند، و راوی پرسیده که مؤمن و کافر مکلفند بعبادت نمودن یا مؤمن تنها موظف بعبادتست و آن حضرت در جواب فرموده: بهر دو تکلیف شده که عبادت الهی را بنمایند و چنان نیست که هر کس کافر شد عبادت از او ساقط باشد متنها عبادت با کفر سازش ندارد و قبول نمیشود هر چند از اول تا آخر عمر خود عبادت نماید، و عبادت با کفر همانند نماز بدون نیت و رکوع و سجود است

13- حدیث کردند ما را ... از علی بن فضال که گفت بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم: چرا خداوند مردم را بر انواع مختلف و صورتهای گوناگون آفریده و ایشان را بیک نوع و یک صورت نیافرید.

فرمود: برای آنکه در وهم و خیالهای مردم خطور نکند که خدا عاجز است، و هیچ شکل و صورتی در قوه وهمیه و خیالیه هیچ ملحد و منکر خدائی و یا غیر ملحدی) خطور ننماید مگر آنکه خداوند همانند آن صورت و شکل يك نفری را آفریده است و (آنها را بصورتهای مختلف آفرید تا) کسی نگوید که آیا خدا قادر بود بصورتهای دیگری هم بیافریند.

پس مردم را بصورتهای مختلف خلق فرمود که بمجرد دیدن انواع و شکلهای ایشان (از کوتاه و بلند و زشت و زیبا و سالم الاعضاء و غیر سلیم الاعضاء و سیاه و سفید و سرخ و زرد و غیره) دانسته شود که خدای تعالی بهمه چیز (و همه نوع و شکل آفریدن قادر است (1):.

ص: 46

1- بعضی گویند که این فکر و خیال هم پیش می آید که آیا خداوند قادر بودن همه مردم را يك شکل خلق کند، باید در جواب گفت: این چنین قدرت مسلم است که داشته و دارد، زیرا از باب مثل یکنفر نجاری که میتواند انواع و اقسام درب و پنجره بسازد و خیاطی که میتواند همه نوع لباس بدوزد علی التحقیق آن نجار میتواند یکنوع درب بسازد و آن خیاط قادر است همه پارچه ها را یکنوع و يك قسم لباس بدوزد و در صورتی که نجاری همه درها را يك اندازه و يك شکل بسازد آن وقت آدمی متفکر می شود که آیا میتواند درها را باندازه و شکلهای مختلف بسازد. بنا بر این قدرت نمائی در مختلف خلق نمودن است، و نه فقط تنها صورت ظاهری مردم مختلف است از قبیل شکل صورت و مو و خطوط انگشتان و غیره بلکه اعضای درونی آنها هم مختلف است تا جایی که يك گلول و یا سلول کسی شبیه بگلول و سلول دیگری نیست حتی فرزند هم که از قانون توارث بهره مند است گروه خویش مستقیماً با پدر و مادر تنها شبیه نیست بلکه از گروه خون هر دو نفر ایشان دارد مثلاً- اگر گروه خون پدر (ب) باشد و گروه خون مادر (آ) باشد گروه خون فرزند (ب آ) میباشد با مختصر تغییری در شکل، و همین تغییر شکل است که در نسلهای بعدی تغییر کلی پیدا می شود خاصه از نسل هفتم بعد، و میتوان گفت یکی از علت های آنکه خداوند در صورتهای و شکلهای و رنگهای مردم اختلاف قرار داد آنست که اگر صورتهای مردم شبیه بیکدیگر میبود مانند حیوانات، فسادهای بیشماری داشت، مثلاً، اگر کسی جنایتی را مرتکب میشد بواسطه شباهت شکل و صورت دیگری را بعوض او قصاص میکردند و بمجازات میرساندند و هم چنین در معاملات و تجارت وارث و قرض و قراردادهای و غیره اختلاف شدید واقع میشد که حل و فسخ آن بسی مشکل و دشوار بلکه تقریباً محال بود. بنا بر این حکمت خدای عز و جل در اختلاف صور مردم قرار گرفت و تقریباً عین لطف و عدل الهی است و خالق بشر چنان در صورت ظاهری بشر اختلاف قرار داده که امروزه بعد از هزاران زحمت و مرارت و صرف و خرج میلیونها تومان و دینار و دلار و لیره و پونت کشف نموده اند که خطوط نقشهای سر انگشت مردم چنان که اشاره شد یکسان نیست و این در اثر انگشت نگاری نیکو معلوم گردیده که در دنیا مورد استفاده و کشف جرائم شده، و هم چنین معلوم شده که موی سر مردم مختلف است از لحاظ خلقت و ساختمان بطوری که هیچ شباهتی بهم ندارند، فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.

باب دهم علت آنکه آدم را آدم نامیدند

1- حدیث کرد مرا پدرم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود علت آنکه آدم را

ص: 47

1- در اشتقاق لفظ آدم، بعضی گویند که اسمی است عجمی و جامد و مشتق از کلمه ای نشده، و بعضی گویند که مشتق است از: ادمه (بضم همزه) بمعنی گندمی رنگ چون پوست بدن حضرت أبو البشر گندمی رنگ بوده، و گفته شده است که از: آدم (إنداما- از باب افعال) چنان که در مجمع البحرین است بمعنی الفت و دوستی و اصلاح نمودن بین دیگران، و گفته شده که مشتق از اَدیم الارض است بمعنی روی زمین، چون آن حضرت از روی زمین خلق شده چنان که روایت فوق دلالت بر همین دارد. و در باره طینت آدم و چگونگی خلقت آن حضرت بیاید در باب (385) نوادر علتها ان شاء الله با عقاید امروزه در باره بشر و فرضیه هائی که گفته اند در باره پیدایش بشر، و در تفسیر البرهان در آخر سوره ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام نقل مینماید که خداوند هشت پدر از این زمین خلق فرموده یکی بعد از دیگری و هر يك دارای فرزندان شدند و سپس دوران زندگی و عمر آنها سپری گردیده و آخرین ایشان آدم أبو البشر علیه السلام است. فاضل، نهاوندی در جنة العالیه میفرماید که شخصی از حضرت امیر المؤمنین ع پرسید قبل از آدم در عالم که بوده، فرمود: آدم، دوباره پرسید پیش از آن آدم که بود، فرمود: اگر صد مرتبه سؤال کنی خواهم گفت آدم. و آیاتی که خداوند و اخباری که خاندان نبوت علیهم السلام در باره اینکه آدم و فرزندهای او از خاک آفریده شده اند فرموده اند زیاد است، و این واقعیتی است که علم آن را تصویب و تقریر کرده اگر شما مشتق از خاک قابل زراعت را بردارید و مورد آزمایش و تجزیه و تحلیل های شیمیائی قرار دهید خواهید دید که از (شانزده عنصر) کالسیوم و فسفر و غیر اینها ترکیب شده، و اگر يك قطعه گوشت بدن انسان را بردارید و آزمایشات نامبرده را در باره آن اجرا کنید خواهید دید آنها از (شانزده عنصر) که عینا همان عناصر ترکیب دهنده خاکند ترکیب شده است و همین عناصر خاکيست که از راه خوردنیها ببدن انسان منتقل میشوند.

چنین گوید (شیخ صدوق) که اسم زمین چهارم اَدیم است، و آدم از آن آفریده شده، لذا گفته شده که از اَدیم زمین خلق گردیده و او را آدم مینامند.

باب یازدهم علت آنکه انسان را انسان گفتند

1- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود انسان را از این جهت انسان نامیدند، چون فراموش کار است چنان که خداوند بآن اشاره کرده و میفرماید: **وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ،** ما با آدم عهد بستیم (که فریب شیطان نخورد و نزدیک درخت نرود) و لکن فراموش کرد (و فریب او را خورد و نزدیک درخت رفت و میوه آن را تناول نمود) (1).

ص: 49

1- بعضی گفته اند بدین جهت انسان را انسان نامیدند که چون اَنیس عالم بالا بوده، و گویند که از همین جهت است چون از زمان گذشته او خیر دهند او را بنام انسان میخوانند چنان که خدای تعالی فرموده: **هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ،** و نیز چون آن انس را فراموش کرد او را ناس گفتند چنان که فرموده: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ،** یعنی ای فراموش کار، و مقصود روایت فوق همین است، و گروهی معتقدند که انسان را برای این جهت انسان گفتند که چون انس میگیرد با هر کسی که با او طرح دوستی و الفت بیندازد، و بعضی گویند: چون انسان مدنی الطبع است و نمیتواند مانند حیوانات بتهائی زندگی کند و حتما مونس و کمک حالی لازم دارد که با او انس بگیرد تا رفع احتیاجاتش بشود، مانند نجاری و آهنگری و صنعتگری و فلاح و غیره از این جهت انسانش گفتند. بنا بر این اگر مشتق از انس مهموز الفاء از باب ضرب و علم و شرف باشد تأیید این مطلب را مینماید و وزنش فعالنست، و اگر بگوئیم مشتق از نسی معتل اللام یائی از باب علم میباشد تأیید روایت را میکند و وزنش افعالنست که اِنسیان بوده باشد و یاء آن بسبب کثرت استعمال افتاده، و لفظ انسان اطلاق بر جنس بشر می شود و در مؤنث انسانة هم استعمال شده.

باب دوازدهم علت آنکه حضرت آدم بدون پدر و مادر، و حضرت عیسی بدون پدر خلق شدند، و سایر مردم خلق نشدند مگر با پدر و مادر

1- حدیث کرد ما را ... از ابو بصیر که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام چرا آدم (و حوا) بدون پدر و مادر، و حضرت عیسی بدون پدر خلق شدند و سایر مردم خلق نشدند (و نمیشوند) مگر از پدر و مادر.

فرمود: برای آنکه بدانند مردم تمامیت و کمال قدرت خدای قادر را که میتواند و قادر است خلق نماید بدون پدر و مادر و خلق کند بدون پدر، هم چنان که قادر است و خلق نموده (و مینماید) مردم را با پدر و مادر.

باب سیزدهم علت آنکه خداوند قرار داد ارواح را در بدنها

1- حدیث کرد ما را ... از عبد الله بن فضل هاشمی که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام بچه علت و سبب خداوند ارواح بندگان را در بدنهای آنها قرار داد بعد از آنی که ارواح در ملکوت اعلا در بلندترین محلها (و مقامها) بودند، فرمود: خدای تعالی میدانست که اگر ارواح را در آن مقام و محلی که داشتند بحال خودشان وامیگذارد (و ببدنهای آنها نمی آورد و این احتیاجات و فقر که بواسطه بدن می بینند مشاهده نمیکردند

و همیشه در آن عالمی که داشتند در حال شرافت و علو مرتبه خود میبودند از خالق و معبود خود غافل میشدند و شوق پیدا میکردند و مایل میگردیدند بادعای خدائی نمودن بدین علت و سبب ایشان را جای داد بقدرت کامله و حکمت بالغه خود در بدنهایی که مقدر نموده بود در ابتدای تقدیر بجهت لطف و رحمتی که نسبت به آنها داشت، و محتاج گردانید بعضی از آنها را ببعضی دیگر، و بعضی را (در دنیا) بر بعضی برتری داد، و درجات بعضی را (نسبت بعبادت و بندگی ایشان در آخرت) بر بعضی بالاتری داد، و کفایت امور بعضی را بدست بعضی دیگر سپرد (1) و پیغمبران را (که از جنس خودود

ص: 51

1- تأیید بیان آن حضرت آیه- 31- سوره زخرفست که میفرماید: نَحْنُ قَسَمٌ مِّنَّا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحْمَتٌ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ، ما معاش و روزی مردم را در دنیا تقسیم کرده ایم، و بعضی را بر بعضی (بمال و جاه دنیوی) برتری دادیم بجهت آنکه تا آنها (بثروت خود) بعضی را مسخر خدمت کنند و بکار وادارند (تا اصلاح امور زندگی و معاش ایشان شود و سبب قوام و نظام عالم گردد) زیرا اگر همه مردم از نظر فقر و ثروت یکسان میبودند موجب فساد و هلاک آنان میشد. وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِصَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ، و اگر تمامی مردم کافر (و از خدا غافل و بوساوس شیطانی گرفتار) نمیشدند برای کسانی که ایمان ندارند (و نماز نمیخوانند و عبادات واجبه دیگر را انجام نمیدهند) آنقدر اموال دنیائی بآنها میدادیم که سقف اطاقهای خود را با نقره بسازند و خانه های خود را چندین طبقه و کاخهای چندین اشکوبه و مجلل بسازند که برای رفتن بطبقات فوقانی خانه های خود احتیاج به نردبانها (و اسباب دیگر) داشته باشند. وَلِيُؤْتِيَهُمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكُونَ، و منزلهایشان را (از بزرگی و وسعت) درهای متعدد و تختها (و مبل و میز و صندلیها) ی بیشمار قرار میدادیم (چون دنیا در پیشگاه ما بقدر بال مگسی ارزش ندارد) و آیات اشاره است بثروتمندان که باید برای مردم کار و شغل ایجاد کنند، و هم جوابست برای کسانی که میگویند نماز خوانها کجا را گرفته اند، و جوابست برای بعضی از نمازگزاران که میگویند، ما با اینکه نماز میخوانیم چیزی نداریم و آنهایی که کافر و فاسق و مشرکند و نماز نمیخوانند همه گونه وسائل راحتی در دست رس دارند، و فکر نمیکنند آن ثروتی را که در نظر دارند جز وزر و بدبختی و گرفتاری چیز دیگری نیست، و آن ثروتی نیکو است و سبب عزت و راحتی دنیا و آخرتست که از مجرای کسب حلال بدست بیاید و حقوق واجبه آن از قبیل خمس آل محمد صلی الله علیه و آله و سهم مبارک امام علیه السلام ادا گردد و بیانی در ذیل (ص- 43) گذشت که مناسب با مقامست مراجعه شود

آنها است) بسوی ایشان فرستاد تا آنها را (برحمت و بهشت خداوند) بشارت دهند.

و (از عذابش) بترسانند، و وادارند و امر نمایند آنها را بعبادت و بندگی آنچنانی که خداوند بآن امر نموده، و قرار داد از برای (گناهکاران) ایشان عقوباتی در دنیا و آخرت، و ثوابهای زیاد و بیشماری برای (اطاعت کنندگان) آنها در دنیا و آخرت تا اینکه بیشتر راغب و مایل شوند بعبادت و کارهای خیر و پرهیز نمایند از بدیها، و (نیز فرستاد پیغمبران را تا) اینکه ایشان را دلالت و راهنمایی کنند بطلب معاش و طرز کسب نمودن، و تا از این کیفیات بدانند که آنها بندگان خدا و مخلوق اویند (و بفهمند که هر چه دارند از مرحم و عطایای پروردگار است، و او است که ضعف را بقوه تبدیل مینماید) پس روی آورند بعبادت خداوند تا باین واسطه مستحق نعمتهای ابدیه و بهشت جاویدان شوند و ایمن گردند از آنچه که نباید پیرامون آن بروند سپس فرمود: ای پسر فضل خدای تعالی خیرخواه و مهربانتر است بندگان از خودشان (زیرا بندگان بنفس خود ظلم میکنند بسبب گناه نمودن).

آیا نمیبینی مردم را که همه آنها علو و برتری بر غیر خود را دوست میدارند بطوری که ادعای خدائی میکنند (مانند دقیانوس و نمرود و فرعون) و بعضی (بباطل)

ص: 52

ادعای پیغمبری مینمایند و یا (بنا حق) مدعی امامت میشوند با اینکه می بینند که ناقصند (از عقل و ادراک) و ضعیف (هستند از نظر قدرت) و عاجزند (از تدبیر در امور بتنهائی) و بی ارزش هستند (در اثر جهالت) و فقیر و محتاج (میباشند بتحصول علم) و ببلاها و دردها مبتلا میشوند و مرگ بر آنها غلبه دارد (باز نافرمانی و طغیان میکنند).

ای پسر فضل خداوند کاری را نمیکند مگر آنکه بصلاح بندگانت و خداوند ظلم نمیکند بکسی و لیکن مردم بخودشان ظلم میکنند (که کوتاهی مینمایند در اطاعت پروردگارشان و مرتکب گناه و کردار ناپسند میشوند) (1).د.

ص: 53

1- روح: جسم و ماده رقیق و لطیفی است بسیط و هوائی مانند، نور، اتر، امواج، (و مسبوق بماده نیست) و تا کنون علم حقیقت و کمیت و کیفیت آن را درک نکرده، و علتش آنست که خدا و رسول و ائمه علیهم السلام در باره چگونگی و کمیت و کیفیت آن سکوت نموده اند، حتی وقتی جمعی از اعراب از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از حقیقت روح پرسیدند آیه شریفه نازل شد: *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا*، اگر از تو ای پیغمبر سؤال میکنند از حقیقت روح، در جواب آنها بگو: روح از عالم امر است و (شما حقیقت آن را درک نمیکنید زیرا) علم و فهم شما ناقص و اندکست. بعضی از مفسرین گفته اند این آیه طفره در جوابست که حقیقت و کنه مطلب بیان نشده و سؤال کننده قانع و ساکت گردید، و بعضی از محققین گفته اند: آن حضرت مأمور شد که حقیقت را بیان کند (و این سخن صحیح است زیرا آن حضرت پرسشها را بلا جواب نمیگذاشته و مردم را حیران و سرگردان نمینموده) و فرمود: روح از عالم امر است (که عالم جبروتش نیز گویند) یعنی از آن عالمی است که بهیچ یک از حواس پنجگانه درک نمیگردد، دیده و شنیده و چشیده و بوئیده و لمس نشود، بر خلاف بدن که از عالم محسوس است، و مرکز روح دماغ انسانست بنا بفرمایش حضرت رضا علیه السلام. چنان که در بحار (6-111- جدید) از مناقب ابن شهر آشوب نقل مینماید که صباح بن نصر هندی از آن حضرت پرسید مکان روح کجا است، فرمود: مکان روح دماغست و شعاع و اثر آن در تمام بدن پراکنده میباشد مانند خورشید که در آسمان است و شعاع آن پراکنده است در زمین و برای همین است وقتی که سر انسان بریده شد روح خارج میگردد و انسان می میرد، و سقراط حکیم معتقد و با دلایل چند ثابت نموده (چنان که در کتابهای فلسفه نوشته شده) که روح پیش از آنکه بعالم مادی آید وجود داشته، و نیز گوید روح چیزیست که دیده نمیشود، یعنی روح با طبیعت جسم فرق دارد زیرا جسم بیکی از حواس پنجگانه درک می شود و روح چنین نیست، و چون طبیعت روح با طبیعت جسم متفاوتست ناچار بر خلاف جسم است و مرکب نمیباشد زیرا ترکیب از طبیعت اجسامست در این صورت چون روح بسیط و غیر مرکبست قابل انحلال و تجزیه نمیباشد و نیز روح فرمانده است و بدن فرمانبر، زیرا اصولا اموری که بالا و برترند همیشه فرمانده و اموری که پست ترند فرمانبر هستند. و روح از امور بالا- و برتر است و چون مرکب نیست قابل انحلال و زوال نخواهد بود. و یکی از فلاسفه آلمان بنام (عمانوئیل کانت) گفته عقل را راهی نیست که حقیقت خدا و حقیقت روح را دریابد چون عقل انسان فاقد چنین قدرتیست و از طرفی عقل بشر نمیتواند چیزی که از خودش بزرگتر و عظیم تر است نائل گردد، زیرا میدان جولانگاه عقل ماده و مادیات و ملموسات و محسوسات است و خداوند منزّه از ماده و منزّه از اینست که ملموس و محسوس شود. و یکی از خصائص روح آنست که فانی نمیشود بمردن انسان طبق بیان حضرت صادق علیه السلام چنان که در بحار است که مردی طبیعی مذهب از آن حضرت پرسید: وقتی که چراغ خاموش شد نورش کجا میرود، فرمود نورش میرود و دیگر باز نمی گردد، عرض کرد: پس روح انسان هم این چنین است وقتی که از بدن خارج شد دیگر بدن باز نمی گردد و بالنتیجه قیامت و بهشت و جهنم نخواهد بود، فرمود: این قیاس تو صحیح نیست زیرا آتش در اجسام مخفی شده، همانند آتش در سنگ که جزو لا یتجزی آن است و موقعی که آهنی باورده شود آتش از آن پدید می آید و آتش ثابت میماند و نورش میرود، و لیکن روح جسمی است رقیق که (در اثر سیر نزولی استعدادی بر بدن وارد شده و) در قالب

کثیف جای گرفته و همانند چراغ نیست که تو گفתי، و خدائی که فرزند را در رحم مادر از آب صاف خلق میفرماید و ترکیب بندی مینماید بدش را برگ و عصب و دندان و مو و استخوان و غیر ذلک، همان خدا پس از مردن انسان باز او را زنده میفرماید و بحالت اولیه برمیگرداند. عرضکرد: پس روح کجا است موقعی که از بدن انسان خارج می شود تا زمان بعث که مجددا بدن انسان زنده میگردد با اینکه بدن پوسیده و متلاشی گشته، فرمود: در دست آن ملکی است که او را قبض نموده، عرضکرد ماده روح از خون است یا از غیر خون، فرمود: ماده روح از خونست و بودن روح در بدن بواسطه جریان خونست در بدن، و هم بواسطه خون است رطوبت جسم و صفای رنگ بدن و صدای خوب و خنده زیاد. و هر گاه خون بسته شد روح از بدن خارج میگردد و صاحبش از دنیا می رود، و سقراط و ابن مسکویه و گاليله و بعضی دیگر متفق اند که روح بسیط است و معدوم نمیشود، و میگویند پس از مرگ حافظه و فکر و عاطفه و هر احساسی که داریم برای روح باقی میماند و جز تن خاکی چیزی از دست نمیرود.

باب چهاردهم علت آنکه حواریان حوا نامیدند

1- ما را حدیث نمودند ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: جهت آنکه حواریان حوا نامیدند این بود که چون از (برای) موجودی زنده آفریده شد، چنان که

ص: 54

خدای تعالی باین مطلب اشاره میکند و میفرماید: خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا

ص: 55

1- حوا اولین زنی است که خدای تعالی بید قدرت خود او را از کتم عدم بعرضه وجود آورد، و دومین مخلوق خدای خالقست از جنس بشر، و نهصد و سی و یک سال عمر کرد، و در مجمع البحرین در لغت حوا گوید چهل هزار اولاد و فرزندان اولاد خود را دید و پس از آنکه داعی حق را لبیک گفت و از دنیا رفت در مکه پهلوی حضرت آدم بخواک سپرده شد و بیاید در باب (222) حدیثی از ابن سلام که پرسید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آدم از حوا خلق شده یا حوا از آدم، فرمود: حوا از آدم و اگر آدم از حوا خلق گردیده بود طلاق بدست زنها بود، عرضکرد از تمامی (طینت) بدن آدم یا از بعضی آن، فرمود: از بعضی از آن زیرا اگر از تمامی آن بود قصاص در زنها همانند قصاص در مردها میبود، عرضکرد: از (باقیمانده گل) ظاهر و یا از باطن بدنش خلق شد، فرمود از باطن و اگر از ظاهر خلق شده بود حجاب بر زنها واجب نبود و زنان مانند مردان بودند در واجب نبودن پوشیدن بدن خود، عرضکرد از طرف راست و یا از طرف چپ او خلق شد، فرمود: از طرف چپ و برای همین است که ارث زن نصف ارث مرد است و شهادت دو نفر زن برابر با شهادت یک مرد است، عرضکرد: از کجای بدنش خلق شد، فرمود: از باقیمانده گل دنده چپ آدم. و بعضی برای تسمیه حوا بحوا سه وجه ذکر نموده اند (اول) او را حوا گفتند بجهت آنکه حق سبحانه او را از (باقیمانده گل) حی یعنی آدم زنده خلق نمود (دوم) او را حوا میگویند چون خداوند او را اصل و منشأ تمام اولاد آدم قرارداد لانها اصل کل حی (سوم) تسمیه او بحوا برای این بود که در زرخ و یا در لبهای او خالی سرخ مایل بسیاهی رنگ بوده.

باب پانزدهم علت آنکه زن را (بزبان عربی) همراه گفتند

1- حدیث کردند ما را از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: علت آنکه زن را (بعربی) همراه (بکسر میم و سکون راء و فتح همزه) گفتند آنست که چون از مرء (بفتح میم و سکون راء یعنی مرد) خلق شده، زیرا خلق شده حوا از (باقیمانده گل) آدم.

باب شانزدهم علت آنکه زنها را نساء گفتند

1- پدرم فرمود که حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام در يك حدیث طولانی (از جمله در آن حدیث این بود) که جهت اینکه زنان را (در عرب) نساء نامیدند این بود که چون برای آدم غیر از حوا مونسی نبود (از نظر جفتجویی پس بدین علت زنان را نساء گفتند: یعنی مونس مردان).

باب هفدهم چگونگی ابتدای نسل بشر

1- حدیث کردند ما را ... از زراره که پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام از

ص: 57

ابتدای نسل بشر از فرزندان حضرت آدم، و گفتند که بعضی از مردم میگویند:

خداوند وحی فرمود بحضرت آدم که دختران خود را به پسرانش تزویج و همسر نماید و اصل و ریشه تمامی مردم از آن برادرها و خواهرانست.

آن حضرت (در حالی که از این حرف باطل ناراحت شدند) فرمودند: خداوند منزه و برتر از اینست که گوینده ای در باره اش چنین سخنی بگوید، که برگزیدگان خلق و اُحباء و انبیاء و رسل و حجج و اهل ایمان (از امم سابقه) و اهل اسلام را از حرام آفریده و قدرت نداشته آنها را از حلال بیافریند، با اینکه عهد و پیمان آنها را بر حلال و پاکیزگی گرفته است، بخدا قسم خبر بمن رسیده که حیوانی را (مانند اسب و خر) بطوری که شناسد بخواهرش جهانیدند و چون (از مجامعت) فراغت یافت شناخته که خواهرش بوده آلت خود را با دندان بگیرد و چندان کشید تا از بدنش جدا شده و بزمین افتاده و مرده زراره میگوید که از خلقت حوا پرسیده شد و عرضکردند: جماعتی میگویند که خدای تعالی خلق کرد حوا را از دنده آخر دنده های چپ آدم (1) فرمود:

سبحان الله.

ص: 58

1- این قول گفتار یهودیانست و یکی از تحریفات تورات فعلی همین است چنان که در آیه (21) باب دوم سفر پیدایش نوشته: و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد، و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و ویرا بنزد آدم آورد، و آدم گفت همانا اینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم از این سبب نساء نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد. و از این قبیل تحریفات در تورات فعلی زیاد است، و اگر کسی بگوید چرا زن يك دنده بیش از مرد دارد، جواب گوئیم: جهت و علتش آنست که برای حفاظت و نگهداری جنین است در رحم چنان که علامه مجلسی در سماء و العالم از کتاب علل محمد بن علی بن ابراهیم نقل مینماید و حقیقت مطلب همین است تا دیگران چه بگویند.

، منزه است خداوند از آنچه آنها میگویند: کسی که این چنین سخنی را بگوید قائل می شود که خدا قادر نبوده خلق کند حوا را از غیر دنده آدم.

و خداوند راه تشنیع و طعن را بروی پیغمبر خود باز کرده که کسی بگوید آدم با بعضی از بدن خود جماع میکرده، چه سبب شده که آنها این گونه سخنان را میگویند، خدا حکم کند میان ما و ایشان.

سپس آن حضرت فرمود (حقیقت قضیه آنست که) چون حق تعالی خلق کرد آدم را از خاک، امر کرد ملائکه را که بر او سجده نمایند، و خواب را بر آدم غالب نمود، و مجدداً (از باقیمانده گل آدم) خلق کرد حوا را و او را در میان پاهای آدم جای داد تا زنان تابع مردان باشند، و حوا حرکت کرد و از حرکت او آدم بیدار شد، ندائی بحوا رسید که از آدم دور شو، چون آدم نظرش بر حوا افتاد مشاهده نمود که بسیار شبیه است بصورت خودش و لیکن فرقی که دارد اینست که او زنست، پس با حوا سخن گفت، و حوا نیز بلغت او جواب داد، آدم از او پرسید تو کیستی، گفت من خلقی هستم چنان که می بینی و خدای تعالی مرا خلق کرده است.

در این هنگام آدم مناجات کرد و گفت: خدایا کیست این مخلوق نیکو که قرب او مونس من گردید و نظر کردن بسوی او مرا از وحشت و دهشت بیرون آورد.

خدای تعالی وحی فرمود: این کنیز من حوا است، آیا میخواهی با تو باشد و مونس تو گردد و با تو سخن گوید و بهر چه امر نمائی اطاعت کند، عرض کرد: بلی ای خدای من، و تو را باین نعمت حمد و شکر مینمایم تا زنده هستم، خداوند باز وحی فرمود: اکنون که طالب او هستی او را از من خطبه و خواستگاری کن (زیرا) که او کنیز منست، و صلاحیت دفع شهوت (و غریزه جنسی) تو را دارد، و در آن هنگام خداوند شهوت مقاربت با زن را در آدم قرار داد.

آدم عرض کرد: پروردگارا از تو خواستگاری میکنم او را، و بچه چیز در مقابل این خواستگاری و خواهش از من راضی میشوی، وحی رسید رضای من در اینست

که معالم (و احکام) دین مرا باو تعلیم نمائی، آدم عرضکرد: قبول کردم اگر تو همین را بخواهی.

حق سبحانه و حی فرمود: من همین را میخواهم و او را بتو تزویج نمودم، بسوی خود دعوتش کن.

آدم بحوا گفت بیا نزد من، حوا (بالهام الهی) در جواب گفت تو باید بیائی نزد من زیرا در خواستگاری تو پیش قدم شدی.

خداوند امر فرمود بآدم که تو برو پیش حوا، آدم بامر خداوند برخاست و بطرف حوا رفت و برای همین جهت است که باید مردان برای خواستگاری بسوی زنان بردند و اینست قصه آدم و حوا (و هر که غیر این بگوید بر باطلست و بر خلاف حقیقت سخن گفته 3- حدیث کرد مرا پدرم از ... زراره که گفت پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام که چگونه بوده پیدایش نسل از فرزندان حضرت آدم، زیرا بعضی از مردم میگویند بحضرت آدم و حی رسید که دختران خود را به پسران خود تزویج نماید، و میگویند:

اصل و ریشه تمامی مردم از آن برادرها و خواهرانست، فرمود: حقتعالی منزله و برتر از اینست که گوینده ای در باره حضرتش چنین بگوید، آیا انبیاء و رسل و مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را از حرام آفریده و قدرت نداشته آنها را از طریق حلال بیافریند و با اینکه از خود این مردم عهد و پیمان بر حلال و پاک و پاکیزگی گرفته است (که جز از حلال نخورند و نپوشند و متوجه نسلشان باشند که از مجرای غیر شرعی متولد نشوند).

بخدا قسم خبر دادند مرا که بعضی از حیوانات را (مانند اسب و الاغ) بطوری که شناسد بخواهرش جهاندند و چون آن حیوان از مقاربت فراغت یافت و خواهرش را بشناخت آلت خود را با دندان گرفته و آنقدر کشیده تا اینکه قطع گردیده و مرده و نیز حیوان دیگری با مادرش مباشرت و جماع نموده و بعد از شناختن همان کار را

کرده و خود را کشته، پس چگونه این عمل را میتوان بانسان نسبت داد با امتیاز او بر حیوان به (اشرف مخلوقات بودن) و انسانیت و علم و فضل.

جز آنکه (بگوئیم) این قسمت از مردم که می بینید از علوم اهل بیت پیغمبران خود روگردان و اعراض نموده اند، و عقاید و احکام خود را فرا گرفته اند از محل و اشخاصی (مغرض و جاهل و دور از دین و دیانت) که مأمور نبوده اند (از طرف خداوند که) از آنها تعلیم و فرا گیرند (چون چنین کرده اند) پس گمراه شدند و بجهل و نادانی دچار گردیدند (و بوادی سرگردانی و هلاکت قدم نهاده اند).

سپس فرمود: وای بحال این دسته از مردم، کجایند و چرا اختلاف میکنند در چیزی که فقهای حجاز و عراق (عرب و عجم) هم در آن اختلاف ندارند همانا خدای عز و جل امر فرمود (بملك موکل) بقلم که بنویسد بر لوح محفوظ آنچه که تا روز قیامت باید بشود و می شود دو هزار سال پیش از آفرینش آدم أبو البشر، و از جمله چیزهائی که (ملك موکل به) قلم نوشت در شریعت و ادیانها این بود که خواهران بر برادران حرامست (ازدواجشان) و نیز نوشت چیزهای دیگری که حرامست چنان که ما می بینیم در هر چهار کتاب مشهور در عالم، تورات، و انجیل (پیش از تحریف شدن آنها) و زبور، و قرآن، که نازل فرموده آنها را خداوند از لوح محفوظ بر پیغمبرانش علیه السلام که تورات بر حضرت موسی علیه السلام و زبور بر حضرت داود علیه السلام و انجیل بر حضرت عیسی علیه السلام و قرآن مجید بر محمد صلی الله علیه و آله (1) و در هیچ یکا.

ص: 61

1- کلمه تورات در لغت عرب بمعنی شریعت و ناموس است و توراتی که فعلا- در دست یهودیانست علی التحقیق از حضرت موسی نیست زیرا پر است از خرافات و مطالبی که هیچ صاحب عقل و شعوری آن را باور نمیکند و شمه ای از مطالب آنها در پاورقی این کتاب اشاره شده، و گذشته از این چند نفر از علمای یهود کتابهائی بر رد این تورات فعلی نوشته اند، و دو قسم ترجمه توراتی که من دارم مشتمل بر پنج سفر (بکسر سین و سکون فاء و راء) است (1) سفر تکوین یا پیدایش دارای پنجاه باب (2) سفر خروج دارای چهل باب (3) سفر لویان (یا لویان) دارای بیست و هفت باب (4) سفر اعداد دارای سی و شش باب (5) سفر تثبیه (یا مثنی) دارای سی و چهار باب و هر کس بخواهد بداند که تورات اصلی متضمن چه گفتاری بوده بکتاب حدیث قدسی مراجعه نماید. زبور (بفتح زاء و ضم باء و سکون واو) در مجمع البحرین گوید: اسمست برای کتابهائی که متضمن احکام شرعیه نباشد و برای همین جهت کتاب نازل بر حضرت داود را زبور نامیدند چون احکام الهی در آن ذکر نشده (زیرا آن حضرت پیغمبر اولو العزم نبوده) و دارای صد و پنجاه سوره بوده و تمامی آن موعظه و نصیحت و حمد و ثنای الهی بوده، و زبور فعلی که جزو کتب عهد عتیق و جدید چاپ شده و نزد من موجود است تقریباً از قرائنی میتوان گفت قسمتی از آن بعد از آن حضرت تهیه و تنظیم و تألیف شده، و آن را مزامیر هم میگویند، و مزمور (45) آن در باره پیغمبر اکرم و علی و فاطمه و ائمه علیهم السلام است، و مزمور (46) آن در باره حضرت ولی عصر (عج) است و در قرآن آیه (105) سوره انبیاء بآن اشاره شده. و انجیل- اصل لغت آن یونانیست و گویا از کلمه (اوانکلین) گرفته شده و معنی آن آموزش نوین و بشارتست، و در اصطلاح قرآن عبارت از مجموعه وحی هائیتست که خداوند بحضرت عیسی علیه السلام نازل فرموده، و در فتنه بخت نصر انجیل اصلی از بین رفت و مفقود گردید و شاگردان آن حضرت چند انجیل نوشتند و بعد از شاگردان آن حضرت کتابهائی نوشته و بنام انجیل نامیدند تا آنکه بین کشیشان گفتگو شد و پس از نزاعها چهار انجیل را معتبر دانستند که عبارتست از: انجیل متی (بفتح میم و تشدید تاء) دارای بیست و هشت باب و انجیل مرقس (بفتح میم و سکون راء و ضم قاف و سکون سین مهمله) دارای شانزده باب، و انجیل لوقا (بضم لام و سکون واو) دارای بیست و چهار باب، و انجیل یوحنا (بضم یاء و سکون واو و فتح حاء و تشدید نون) دارای بیست و یک باب، و در میان ابواب و آیات این

چهار انجیل قسمتی از سخنان و مواعظ حضرت عیسی علیه السلام دیده می شود که متضمن دعوت مردم است بخداشناسی و خداپرستی، و بعضی از مطالب این انجیل ها آنقدر شرم آور است که من خجالت میکشم بنویسم که چه در آنها نوشته، و علی المشهور بهترین انجیلها انجیل برنابا است که یوسف بارنابا شاگرد و از حواریین حضرت عیسی بوده آن را نوشته و دانشمند مرحوم حیدر قلیخان سردار کابلی آن را بزبان فارسی ترجمه نموده و گویا در کرمانشاه بچاپ رسیده و من آن را ندیده ام و بطوری که شنیده ام و در بعضی از کتابها دیده ام، کشیشان دشمن سرسخت این انجیل هستند زیرا صریحا بآمدن پیغمبر خاتم بشارت داده و نام آن حضرت را نوشته و نیز تصریح نموده که حضرت عیسی بدار آویخته نشده و بجای او دیگری بدار آویخته شده و علت دیگری که دشمنی کشیشان را باین انجیل میتوان گفت آنست که اگر آن را رسمی و معتبر میدانستند دیگر نمیتوانستند گناه مسیحیان را به بخشند و بهشت را بآنها بفرشند و در مقابل ثروت سرشار بیشمار و منافع بیشماری را بدست بیاورند زیرا این انجیل حقایق را کاملا بیان داشته و روشن و واضح نموده است. و کتاب اعمال رسولان هم از این مرد بزرگست که محتویات آن با قرآن بیشتر مطابقت دارد مخصوصا در شش موضوع (1) مسیح بیهود گفت: بمن خدا و پسر خدا نگوئید (2) ویرا بدار نیاویختند بلکه خداوند او را باآسمان برد (3) به بعثت حضرت خاتم الانبیاء محمّد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داده (4) حضرت ابراهیم فرزند خود اسماعیل را قربانی کرد نه اسحاق را (5) آنکه گوساله طلا ساخت و بمردم گفت: این خدای شماست سامری بود نه هارون (6) گناهان را فقط خداوند میبخشد و بطوری که اطلاع یافتم انجیل برنابا در کتابخانه (فینا) در ایتالیا موجود است و لیکن دیدن آن بسی مشکل و سخت است زیرا نهی شدید شده که بدست مردم داده نشود. و در باره قرآن من نمیتوانم بلکه کوچکتز از آن هستم که چیزی بنویسم زیرا اظهر من الشمس و ابین من الامس، میباشد جز آنکه بنویسم خوانندگان بخود قرآن و تفاسیر و روایات و اخبار و احادیث خاندان نبوت مراجعه فرمایند مخصوصا نهج- البلاغه تا حقیقت مطلب برایشان معلوم گردد و به بینند معنی: و لا رطب و لا یابس، را.

از این چهار کتاب (آسمانی) حلال نیست ازدواج خواهر با برادر، و من علی التحقیق میگویم کسی که بگوید خواهر با برادر میتواند ازدواج کند و یا شبیه آن را بگوید

ص: 62

قصده نکرده مگر تقویت نمودن عقاید و گفتار مجوس و آتش پرستان را (و تقویت عقاید باطله کفر است) پس چه شده آنها را (که این گونه سخنان را میگویند) فما لهم قاتلهم الله.

ص: 63

سپس حضرت صادق علیه السلام بشرح و بیان ابتدای نسل از فرزندان حضرت آدم ع پرداخت و فرمود: حوا هفتاد شکم بزائید و در هر مرتبه ای يك پسر و يك دختر متولد میگردیدند تا آنکه قاییل هاییل را (برای وصی پدر بودن) کشت، حضرت آدم از داغ جانش هاییل چنان فزع و جزع نمود که پانصد سال توانائی مباشرت با حوا را نداشت و نزدیکی نکرد و از آن ببعدهمبستر شد و خداوند حضرت شیث را به تنهائی بدون توأم با خواهری بآدم عنایت فرمود، و اسم شیث هبة الله است و آن حضرت اول کسی است که از آدمیان در زمین وصی و جانشین پیغمبر شد (1) و بعد از حضرت شیث خداوند یافث را بآدم مرحمت فرمود و یافث هم بدون همزاد متولد گردید، و چونند.

ص: 64

1- اول وصی حضرت هاییل است زیرا علت کشته شدن آن حضرت بواسطه وصایت بود که قاییل بسبب وسوسه شیطانی میگفت باید وصایت و نبوت میان من و هاییل تقسیم گردد و چون پذیرفته نشد مرتکب این جنایت گردید تا وصایت برای خودش باشد، و اینکه مشهور است که هاییل برای خاطر زن کشته شد مبنای صحیحی ندارد چنان که در صفحه (16) گذشت و در باره حضرت شیث شاید مراد این باشد که وصی بود که بعد از پیغمبر زنده ماند.

بحد بلوغ و رشد رسیدند، و اراده نمود خداوند که نسل زیاد شود چنان که می بینید (زیاد شده اند) و ترویج خواهر با برادر حرام بود از این جهت حقتعالی حوریه ای بنام نزه (یا برکه) بود در عصر روز پنجشنبه از بهشت فرستاد و امر فرمود بآدم که او را ترویج و همسر یافت نماید، و پس از آنکه حضرت آدم آنها را بدو فرزند خود ترویج نمود برای حضرت شیث پسر متولد گردید و برای یافت دختری متولد شد و چون بحد بلوغ و رشد رسیدند خدای تعالی امر فرمود بآدم که دختر یافت را به پسر شیث ترویج کند، و حضرت آدم اطاعت امر کرد و آنها را همسر يك دیگر نمود، و از ایشان (و فرزندان حضرت هابیل) متولد شدند انبیاء و مرسلین و برگزیدگان و نسل آنها، و معاذ الله از اینکه صحیح باشد آنچه را که میگویند، که پیدایش نسل (بشر) از ازدواج برادرها با خواهرها بوده (1).ن.

ص: 65

1- در اسلام چند قسم ازدواج را حرام فرموده از جمله با زن پدر بجهت احترام پدر، و با مادر پدر، و مادر مادر هر چه بالا رود، و مادر خود، و عمه، و خاله، و خواهر، و دختر برادر، و دختر خواهر، هر چه پائین رود، و خواهرزن با بودن زن در قید نکاح، و مادر پدر زن، و مادر زن، هر چه بالا رود، و دختر زن که از شوهر سابق و یا بعدی داشته باشد، و دختر دختر زن، و دختر پسر زن، و دختر، و دختر پسر، و دختر دختر خود، و هر چه پائین رود، و عروس، و همه اینها غیر از زن پدر و عروس چه نسبی باشند و چه رضاعی یکسانند بجهت احترام هم خون بودن و یا شرکت در نیم خون بودن که اگر نزدیکی با بعضی از اینها واقع شد و نسلی بوجود آمد ضعیف و ناتوان و گاه ناقص الخلقه و آبله و کودن و یا شرور هستند و مخصوصا با آن دسته که هم خون میباشد اگر مقاربت کرد و فرزندی متولد گردید مبتلا به بیماری شبکوری دائمی خطرناک می شود و یا نابینا میگردد. و طبق قانون و قاعده توارث نسلهای بعدی آنها هم بهمین بیماری مبتلا خواهند بود، و دین مقدس اسلام جلوگیری فرموده از پیدایش افراد نابینا زیرا عنصر بدون فائده و کل بر جامعه میباشد. و جهت آنکه اسلام ازدواج در ظهار را جایز نمیداند مگر بعد از ادای كفاره ظهار، و هم در لعان و هم ازدواج با زن سه طلاقه را مگر بعد از محلل و با زن نه طلاقه اکیدا حرام فرموده برای تأدیب مرد و زنست و برای آنکه مردم امر طلاق و جدائی و ظهار و لعان را كوچك و بی اهمیت نشمارند. و بعضی زیر پا گذاشته اند وجدان و احترام و دین و بهداشت و اخلاق و انسانیت را مانند زردشتیها که ازدواج با مادر و خواهر را مجاز میدانند و عده ای از یهودیها دختر خواهر را مجاز میدانند و میگویند چون نطفه از دیگرست و حساب جهات دیگرش را نمیکنند، آری: *وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ* هر کس غیر دستور اسلام عمل نماید در پایان کار جز ضرر و زیان و خسارت فائده دیگری نخواهد برد. و بر عکس زردشتیها و یهودیها در بعضی از ممالک حکم چنین است که اگر خواهر و برادری در راه بیکدیگر بربخورند، باید هر چه زودتر از پیش يك دیگر بگریزند و مخفی شوند، و بالاتر از این حتی حق ندارند نام يك دیگر را ببرند و باید مواظب باشند کلماتی را که قسمتی از نام دیگری در ضمن آنها مندرجست موقع سخن گفتن بکار نبرند، و کیفر نزدیکی جنسی با خواهر را اعدام میدانند بوسیله بدار آویختن.

باب هیجدهم پیغمبران مرسل و غیر مرسل و ائمه (ع) برترند یا ملائکه

بحثی که رئیس المحدثین شیخ صدوق علیه الرحمه و اسکنه الله تعالی ان شاء الله فی رضوانه در این باب متذکر شده بیان محمد بن بحر الشیبانی معروف برهنی (بضم)

ص: 66

راء و سکون هاء- کرمانی) است که در کتاب خود نوشته است، و من آن کتاب را ندیده ام و چون این بحث و مناظره علمی بود و برای عموم فائده نداشت و ممکن بود که عکس نتیجه دهد از این جهت صرف نظر از ترجمه شد، و آنچه را که مؤلف و مترجم این کتاب- معتقدند آنست که: جمیع انبیاء و ائمه علیهم السّلام علی التحقیق از تمام ملائکه افضل و مقام شریفشان شامخ تر و برتر است چنان که از حدیث باب (6) و احادیث باب (7) و صدر حدیث (2) باب (147) همین کتاب این مطلب کاملاً معلوم و واضح می شود

باب نوزدهم علت آنکه حضرت ادریس (ع) را ادریس نامیدند

1- خبر داد ما را ... از وهب بن منبه که حضرت ادریس مردی بود بلند قد و فربه و سینه پهن و موهای بدنش اندک و موی (اطراف) سرش بسیار و یکی از گوشه‌هایش (کمی) بزرگتر از گوش دیگرش بود، و (بسیار باهوش و فراست بود و سرعت انتقال داشت و) مطالب را با دقت کامل فکر میکرد، و (آنقدر باادب و باوقار بود که) آهسته سخن میگفت و در راه رفتن قدمها را کوتاه برمیداشت، و آن حضرت را برای این جهت ادریس نامیدند که: احکام الهی (را از حلال و حرام بمردم یاد میداد) و سنتهای اسلام را بسیار درس میداد و در میان (خویشان و) قوم خود زندگی میکرد و توجه مردم را بکرات آسمانی و زمین و منظومه شمسی جلب مینمود و میفرمود (ای مردم) این آسمانها و زمینها و این خلق بسیار و خورشید و ماه و ستارگان و ابرها و باران و سایر مخلوقات خدای مدبری هست که بقدرت کامله خود آنها را در مدار خود قرار داده، پس چگونه ما توجه باین خدای مدبر نباید بنمائیم و (حال آنکه) ما باید او را عبادت کنیم بطوری که حق عبادتش ادا شود، و طایفه ای از (بزرگان عقل و هوش) قوم خود را بمنزل خود دعوت نمود و ایشان را آنقدر موعظه و نصیحت کرد و دعوت بتوحید و خداشناسی نمود و ایشان را بصفات الهی

آگاه و متذکر ساخت که یکی بعد از دیگری او را اجابت نمودند، و تعداد آنها هفت نفر بود که دعوتش را پذیرفتند در مرتبه اول، و پیوسته بر تعدادشان افزوده شد تا هزار نفر شدند، و چون هزار نفر مرد از قومش متدین و خداپرست گردیدند، بایشان فرمود: بیائید صد نفر مرد از خوبان خود که در عقیده بتوحید ثابت باشند انتخاب کنیم، (طبق دستور آن حضرت) جمع شدند و انتخاب نمودند و از آن صد نفر هفتاد نفر و از هفتاد نفر ده نفر و از ده نفر هفت نفر را انتخاب کردند و آن هفت نفر فرمود بیائید دعا کنیم تا دیگران آمین بگویند، شاید خداوند ما را بعبادت و بندگی خود راهنمایی فرماید.

پس (از آمادگی کامل) دستهای خود را بر زمین نهادند و دعا کردند، لیکن اثری ظاهر نشد.

دستهای خود را بطرف آسمان بلند نمودند و دعا کردند و دیگران آمین گفتند (این مرتبه دعایشان مستجاب شد و) خداوند وحی فرمود بحضرت ادریس، و علوم و دانش باشیاء را باو آموخت، و او را مبعوث برسالت نمود.

و آن حضرت را با آنهایی که باو ایمان آورده بودند دلالت و راهنمایی کرد بر عبادت خود، و پیوسته ایشان مشغول بعبادت خدا بودند و آنی شرك بخدا نیاوردند، تا خداوند حضرت ادریس را با آسمان بالا برد (1) و بعد از صعود آن حضرت متفرق و پراکنده (و از دین خارج) شدند کسانی که متابعت او را میکردند مگر اندکی، د.

ص: 68

1- اسم آن حضرت اخنوع، و در بحار بضم همزه است و در ترجمه تورات بفتح و سکون خاء اول و ضم نون و سکون خاء دوم، و ملقب بادریس و جد پدری حضرت نوح است و از پیغمبران مرسل و اولین مدرس بشر بوده که مجلس درسی تشکیل داده و علم نجوم و هندسه و هیئت و فلسفه و حکمت و حساب و منطق را از اختراعات آن حضرت میدانند و در مجمع البیان گوید که این علوم معجزه آن حضرت بوده، و اولین کسی است که لباس دوختن و غذا پختن و نوشتن را تعلیم مردم نموده و پیش از آن حضرت مردم برای لباس خود از پوست حیوانات استفاده میکردند، و مورّخین معتقدند که کلمه شیعه و رافضی از پیروان آن حضرت پدید آمده و رافضی کسی را گویند که باطل را رها کرده و بحق پیوسته باشد، و شیعیان را «رافضی» از آن جهت گویند که خلفاء ثلاث را رفض و رها کردند، و جبرئیل برای حضرتش سی صحیفه آورد، و 365 سال عمر کرد که او را با آسمان بردند، و حضرت باقر علیه السلام فرموده که آن حضرت را ملک- الموت بین آسمان چهارم و پنجم قبض روح نمود، و در (280-11) بحار از حضرت صادق علیه السلام نقل مینماید که هر وقت کوفه رفتی (حتما) برو بمسجد سهله و در آن نماز بخوان و حاجات دینی و دنیائی خود را از خدا بخواه (که مستجاب می شود) زیرا آن مسجد خانه حضرت ادریس بوده و در آن نماز میخوانده، و قریب بهمین مضمون در بحار از فروع کافی (139-1) دو روایت نقل میکند.

و اختلاف بین ایشان پدید آمد، و چیزهایی را جزودینش نمودند و بدعتها گذاردند تا زمانی که حضرت نوح (ع) بسوی ایشان مبعوث گردید.

باب بیستم علت آنکه حضرت نوح (ع) را نوح نامیدند

1- حدیث کرد ما را پدرم از حضرت صادق علیه السلام که اسم حضرت نوح عبد الغفار بوده و جهت آنکه آن حضرت را نوح نامیدند این بود که: زیاد بر حال خود (گریه و) نوحه میکرد.

2- حدیث کرد مرا از حضرت صادق علیه السلام که: اسم حضرت نوح عبد- الملک بوده و حضرتش را نوح نامیدند چون پانصد سال گریه نمود.

3- حدیث کرد مرا پدرم از حضرت صادق علیه السلام که اسم حضرت نوح

ص: 69

عبد الاعلی بوده و آن حضرت را بدین جهت نوح نامیدند که پانصد سال گریست.

چنین گوید مصنف (شیخ صدوق رحمه الله) که در روایات فوق فرق نمیکند در اسم آن حضرت زیرا همه اینها معنی عبودیت و بندگی را میرساند

(1).

باب بیست و یکم علت آنکه حضرت نوح را بنده شاکر گفتند

1- حدیث کرد مرا پدرم از حضرت باقر علیه السلام که: حضرت نوح را از آن جهت بنده شاکر گفتند که در هر صبح و شام میگفت:

اللهم انی اشهدک انه ما امسى و اصبح بی من نعمة او عافية فی دین او دنیا فممنک و حدک لا شریک لک، لک الحمد، و لک الشکر بها علی حتی ترضی الهنا

(2).

باب بیست و دوم شیطان و اجنه کجا بودند موقع طوفان، و علت آنکه طوفان را طوفان نامیدند، و پیدایش قوس

1- خبر دادند ما را ... از وهب بن منبه که یهود و نصاری میگویند شیطان در

ص: 70

1- نوح بضم نون و سکون واو، و در ترجمه تورات بضم نون و فتح واو و سکون حاء ثبت شده، و اسمی است منصرف بعلت ساکن الوسط بودن با اینکه دو سبب از اسباب غیر منصرف در او جمع است یکی علمیت و دیگری عجمه، و در سالی که حضرت آدم از دنیا رفت آن حضرت متولد گردید و دو هزار و پانصد سال عمر کرد و شغل آن حضرت نجاری بوده.

2- یعنی: خدایا تو را شاهد میگیرم که در هر صبح و شام که نعمت و عافیت دینی و دنیائی بمن میرسد از تو است، و تویی که در هیچ امری شریکی برای تو نیست حمد من برای تو است، و بر من لازم است که بر تمام نعمتهای تو شکر کنم تا از من راضی و خوشنود شوی ای خدای ما، و این دعا در حاشیه مفاتیح الجنان در ضمن دعاهای صبح و شام نوشته شده و در اصول کافی (ج 2- 99) دعا را چنین نقل فرموده: اللهم ما اصبحت بی من نعمة او عافية فی دین او دنیا فممنک و حدک لا شریک لک لک الحمد و لک الشکر بها علی یا رب حتی ترضی و بعد الرضا . و در همان کتاب- 535 دعا را چنین نقل کرده: اصبحت اشهدک ما اصبحت بی من نعمة او عافية فی دین او دنیا فإنها منک و حدک لا شریک لک فلك الحمد علی ذلك و لک الشکر کثیرا، و نوشته که آن حضرت در هر صبح و شام این دعا را سه مرتبه میخوانده.

جو هو رفت موقعی که کره زمین (مگر خانه کعبه) را آب گرفت، و میان زمین و آسمان پرواز مینمود بقوه و قدرتی که خدای تعالی باو عنایت فرموده بود، و لشکریانش (که اولاد خودش هستند) با او بودند (1). شد

ص: 71

1- شیاطین فرزندان ابلیس و اجسام لطیفه آتشی و دارای حرکات سریعه هستند و کار ایشان القاء و سوسه بنفس آدمی است بفساد و گمراهی و دور نمودن از عبادت و اطاعت الهی، و گاهی کمک میکنند انسان را بر سحر و نیرنجات و طلسمات. و بعضی گفته اند که: شیاطین عبارتست از قوه خیالی فاسده که در خاطر انسان پدید می آید، و این حرف صحیح نیست زیرا قرآن و روایات او را کاملاً معرفی نموده اند که جای شك و تردید در وجود خارجی آنها نیست، و شیطان فرزند زیاد دارد که از خود او بوجود می آیند که پاهای خود را بیکدیگر میمالد و ذراتی از آن میریزد و هر ذره ای شیطان می شود و همه آنها ذکورند، در مجمع البحرین گوید که شیطان لشکر خود را بدو قسمت تقسیم نموده، قسمتی را موکل بر بشر و قسمتی را موکل بر مؤمنان جن نموده و بعضی گویند که جن و شیاطین یکی هستند و بعضی گویند این اشتباهست و شاید اشتباه آنها از این ناشی شده که چون جنس هر دو از آتش است و شیطان سنگ محک و امتحانست برای مردم و فصل ممیز است برای خوبان و بدها و مؤمن و کافر و نیکوکار و زشت کردار. و در اخبار و احادیث و روایات اسلامی میکربات مضره را هم بنام شیطان نامیده زیرا در عصر ائمه علیهم السلام ادراك اشیاء منحصر بدرایت و استعداد فطری بوده و درك اشیاء نامحسوس در قدیم امکان نداشته چون آلات و ادوات امروز ما را نداشته اند. از اینجا است که در بعضی از دستورات بهداشتی پیشوایان اسلام متکی بشیطان و غیره میشدند و کثافات و میکربها را تشبیه بشیطان کرده و مردم را وادار پرهیز از آن مینمودند مثلاً در باب دهم وسائل از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: لا تبتوا القمامة فی بیوتکم فاخرجوها نهاراً فإنه مقعد الشیطان، زباله و کثافات را در داخل خانه جا ندهید آنچه را که در شب جمع می شود روز خارج سازید زیرا محل خاکروبه نشیمن گاه شیطانست و نیز در همان کتاب و باب از آن حضرت نقل نموده که مکرر میفرموده: و لا تؤووا التراب خلف الباب فإنه مأوی الشیطان. و خاکروبه را پشت درب اطاق و خانه خود جای ندهید و نریزید زیرا پناهگاه شیطان خواهد شد

1- جن جسم لطیف و موجودیست با عقل و علم و اراده، و چون از نظرها مخفی هستند آنها را جن گفتند: و بودن وجود خارجی آنها مورد اتفاقست بتصریح آیات قرآن و اخبار که 48 آیه در قرآن دلالت بر وجود خارجی آنها دارد، و از آیات شریفه و روایات مرویه استفاده می شود که آنها نیز مانند بشر مکلف هستند و ثواب و عقاب دارند، و بر خلاف تصور بعضی، اجنه عالم بغیب نیستند و دلیل بر این مطلب آیه (14) سوره سباء است و يك نحوه قدرتی فوق توانائی بشر دارند و کارهائی را میتوانند انجام دهند که از قوه و قدرت بشر ساخته نیست، و بسبب ریاضت مخصوصی میتوان آنها را دید و لیکن نه بشکل اصلی ایشان، و بر سحر و نیرنجات و طلسمات کمک میکنند، و بعضی از ایشان مؤمن و بعضی کافرند، چنان که قرآن از قول آنها میفرماید وَ أَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ، و مؤمنین آنها در قیامت بعالم اعراف که سومین منتهای خط سیر بشر است خواهند رفت زیرا بهشت اختصاص به بشر دارد و زندگی آنها مانند زندگی بشر است چه در احکام دینی و چه در امور دنیوی از قبیل سلطنت و وزارت و تشکیلات دولتی، و در اجرای حکم جنایت و جنحه تخطی نمیکند و عفو و بخشش هم ندارند، و شکل آنها بر خلاف شکل بشر و ملائکه است.

و طوفان را بدین جهت طوفان نامیدند چون آب روی همه چیز (از قبیل کوه و درخت و تپه و غیره) را گرفت و آن را بعربی طفی الماء گویند.

و هنگامی که حضرت نوح از کشتی فرود آمد: خدا وحی فرمود: ای نوح من آفریدم خلق را برای آنکه مرا عبادت کنند، و ایشان را امر نمودم که اطاعت مرا نمایند، و لیکن نافرمانی مرا کردند و عبادت غیر مرا نمودند، و بهمین سبب مستوجب خشم و غضب من شدند تا آنکه آنها را غرق در آب نمودم، و لیکن از این بعد) قرار دادم قوس را در آسمان (تا زمانی که در جو هوا دیده می شود و علامت ایمنی برای بندگانم و شهرهای خود، و آن را عهد و پیمان نمودم بین خود و بندگانم که ایمن باشند بسبب آن از غرق شدن (تمامی) آنها تا روز قیامت، و کیست وفاکننده تر از من بعهد خود (1).د.

ص: 73

1- قوس عبارتست از نیم دایره ای که گاه طرف مشرق و گاه در طرف مغرب دیده می شود برنگ بنفشه و سرخ و کبود و سبز و زرد، و آن را قوس قزح (بضم قاف و فتح زاء بر وزن صرد) نامیدن خوب نیست زیرا قزح اسم شیطانست و میباید آن را قوس الله و قوس الرحمن نامید، چنان که علامه مجلسی در بحار نقل مینماید که امیر المؤمنین علیه السلام در جواب ابن الکواء فرمود: نگو قوس قزح زیرا قزح نام شیطانست و بگو قوس الله، و پیدایش آن از عکس روشنی آفتابست در وقتی که هوا صاف و نمی بر آن عارض شده باشد در اثر باران، و در مجمع البحرین گوید قزح نام کوهیست در مزدلفه که مستحب است حاجیان بر آن بالا روند.

پس حضرت نوح (از این وحی) شاد و خشنود شد و بشارت داد مردم را که خداوند قوس را علامت ایمنی مردم و شهرها (وقراء و قصباتشان) قرار داده از غرق شدن

باب بیست و سوم علت آنکه تمامی مردم غرق شدند در زمان حضرت نوح

1- حدیث نمودند ما را ... از عبد السلام که گفت پرسیدم از حضرت رضا علیه السلام بچه علت و سبب خداوند دنیا را (با تمامی مردم غیر از آنهایی که با حضرت نوح بودند) غرق نمود با اینکه در میان ایشان اطفال و مردمان بی گناه بودند، فرمود: در میان آنها اطفال نبود زیرا خداوند صلبهای مردان و ارحام زنان ایشان را چهل سال (قبل) عقیم و نازا کرده بوده و نسلشان قطع شده بود، و غرق گردیدند در حالی که طفلی در میان ایشان نبود و خداوند هلاک نمیکند کسی را که گناه نداشته باشد، و (قسمت عمده آنها) غرق شدند از جهت تکذیب کردن ایشان پیغمبر خدا حضرت نوح را، و باقی آنها غرق گردیدند بسبب آنکه راضی بودند (چون سکوت نمودند و اعتراضی نکردند) بر تکذیب ایشان، زیرا هر که غائب باشد از امری و راضی باشد بآن امر

ص: 74

مانند کسی است که حاضر باشد و آن امر را انجام داده باشد (1).

باب بیست و چهارم علت آنکه دهکده حضرت نوح را قرية الثمانین نامیدند

1- حدیث کردند ما را از عبد السلام هروی که حضرت رضا علیه السلام میفرمود:

پس از آنکه حضرت نوح با فرزندان و متابعانش از کشتی پیاده شدند دهکده ای ساختند و در آن ساکن گردیدند، و چون هشتاد نفر بودند آن دهکده را قرية الثمانین (یعنی دهکده هشتاد نفری) نامیدند.

ص: 75

1- داستان طوفان و کشتی نوح از داستانهای قدیمی بشر است، و بر خلاف نظریه بعضی که آن را افسانه می پندارند، در تاریخ بشر واقع شد، و دلیل بر این مطلب قسمتهای عمده کشتی حضرت نوح است که کشف شده، و فاضل معاصر آقای عماد زاده در تاریخ انبیاء عکسی چاپ نموده از کشتی آن حضرت و مینویسد که از حفریات عراق پیدا شده، و روز يك شنبه سوم ذو الحجه 79 خبرگزاری پارس اطلاع داد که در قله کوه آرات قسمتی از کشتی حضرت نوح کشف گردید و قسمت عمده آن در سال 28 شمسی در یخ بندهای همان کوه پیدا گردید و بحث در اینست که آیا آب تمام روی زمین را فرا گرفته و همه موجودات زنده را (جز آنهایی که در کشتی بودند) هلاک نموده و يك قسمت از زمین را فرا گرفته یا فقط نیم کره آسیا که قوم حضرت نوح در آن ساکن بوده اند محل وقوع این حادثه بوده صفحات تاریخ کاملاً بمان نشان نمیدهد، و اختیار یکی از آن مشکل است زیرا سند و دلیلی بر هیچ طرفی در دست نیست، و در قرآن صریح در یکطرف دیده نمیشود، و آیه وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمْ الْبَاقِينَ نوح و فرزندانش را فقط نگاه داشتیم) هم دلیل نمیشود که بعضی توهم کرده اند چون افرادی از همراهیان نوح تا بعد از طوفان زنده بودند و سپس مردند و نسلی هم از ایشان باقی نماند، و در تورات بصراحت میگوید که: طوفان تمام روی زمین را فرا گرفته چنان که در ترجمه باب پنجم سفر پیدایش (یا تکوین) نوشته شده (و خدا محو کرد هر موجودی را که بر روی زمین بود از آدمیان و بهائم و حشرات و پرندگان آسمان پس از زمین محو شدند و نوح با آنچه همراه وی در کشتی بودند فقط باقی ماندند) و این هم قابل قبول نیست چون در تورات تحریف پدید آمده خاصه در قصص و تاریخ آن، و کیف کان باید منتظر کشفیات جدیدی بود تا حقیقت قضیه معلوم گردد، و در (11-312- ط جدید) بحار از تفسیر علی بن ابراهیم روایتی از حضرت صادق علیه السلام نقل مینماید که آب کلیه زمین را فراگرفت مگر خانه کعبه را.

1- حدیث نمودند برای ما ... از حسن بن علی الوشاء از حضرت رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود خدای تعالی بحضرت نوح فرمود که (ایام- یا کنعان) فرزند تو (که فرمان تو را نمیبرد) از اهل تو نیست، زیرا مخالفت پدر را مینمود و خداوند هر کس که متابعت حضرت نوح را میکرد از اهل او قرارش داد و سپس (حضرت رضا) از من پرسیدند که مردم (عامه) آیه: **إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ**، که در حق فرزند حضرت نوح نازل شده چگونه قرائت میکنند، عرض کردم: بر دو وجه قرائت میکنند یکی: **إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ**، و یکی: **إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ (1)**

ص: 76

1- دو وجه قرائت یکی: بفتح عین و لام و کسر میم که فعل ماضی باشد از باب علم و فتح غیر بنا بر اینکه صفت باشد و بتقدیر مضاف یعنی دو عمل غیر صالح، صاحب عمل بدی بوده که آن مخالفت با پدر باشد، و یکی: بفتح عین و میم و رفع لام عمل که اسم با تنوین مرفوعی باشد و رفع غیر بنا بر تأویل شدن عمل به معمولاً یعنی (معمولاً غیر صالح) و معنی چنین می شود که کنعان از طریق غیر صالح و صحیح که زنا باشد بوجود آمده، و آن حضرت این قول را تکذیب فرموده، زیرا کنعان زنازاده نبود و نیز پیغمبران منزهند از اینکه خداوند بگذارد که نسبت بحرم ایشان چیزی واقع شود که موجب ننگ و سبب تنفر دیگران گردد. و بعضی گویند که مرجع ضمیر **إِنَّهُ** سؤال حضرت نوح است که گفته: **انه من اهلی**، یعنی **هذا القول منك غیر صالح**، و اینکه قرآن در سوره تحریم میفرماید: **فَخَانَتْهُمَا**، خیانت آنها، بیعتی نبوده بلکه خیانت زن حضرت نوح این بوده که آن حضرت را نسبت بجنون و دیوانگی داده، و خیانت زن حضرت لوط این بوده که مردم را از ورود مهمان بر آن حضرت اطلاع داده. سعدی گوید پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد یکی از اشتباههای بعضی در طرز خواندن این شعر اینست که نبوتش (بتقدیم نون بر باء) میخوانند با اینکه صحیح آن (نبوتش) میباشد یعنی باء مقدمست بر نون و معنی شعر چنین می شود که: خاندان ابن و پسر نوح بودنش گم شد و از اهلیت افتاده طبق آیه شریفه: **إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ**، و اگر نبوتش بخوانیم که نون مقدم بر باء باشد معنی این شعر چنین می شود: کنعان پیغمبر بوده و بواسطه مخالفت با پدر مقام نبوت از دستش رفته، و این صحیح نیست زیرا کسی که پیغمبر باشد از تمام گناهان کبیره و صغیره چه پیش از بعثت و چه بعد از بعثت معصوم است و اگر او پیغمبر میبود مخالفت با پدر نمیکرد. و بحث است در اینکه چگونه شده کنعان ناخلف گردیده و چرا حضرت نوح او را نیکو تربیت نکرده، باید گفت اخلاق و صفات مادر از مجرای خون و شیر در اولاد اثر میکند طبق قانون توارث و برای همین است که در موضوع رضاع فرموده اند باید زن خوش اخلاق و با صفات نیکو و باایمان و خوش صورت انتخاب شود، و کنعان در اثر تحت تربیت مادر بودن اخلاق فاسد مادر در او اثر کرده و ناخلف شده خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج بنا بر این بعهده مادران وظیفه بزرگ و مسئولیت سنگینی واگذار شده و میباید منتهای کوشش را بنمایند و فرزند عزیز خود را نیکو تربیت نمایند زیرا فرموده اند: **من لم یؤدبه الابوان یؤدبه الزمان**، هر که را پدر و مادر تربیت نکردند روزگار او را تربیت و ادب مینماید، و برای تربیت فرزند است که اسلام فرموده زن باید در خانه بنشیند و در مجامع عمومی شرکت نکند و با مردان نامحرم ملاقات و هم نشینی ننماید و بسینما و کافه و کباباره ها قدم نگذارد تا فکرش آرام و خاطرش آسوده باشد و بتواند کاملاً آنچنان که شاید و باید است فرزند تربیت کند، و لیکن متأسفانه زنان مردم ما بهمه جا قدم میگذارند و گاه باتفاق فرزندان خود و بالنتیجه فرزندانشان هرزه و بی تربیت و ادب بزرگ میشوند و گنااهش را بگردن محیط و زمانه و جامعه میگذارند و فکر نمیکنند که جامعه از همانها تشکیل یافته و محیط را همانها بوجود آورده اند.

فرمود دروغ میگویند زیرا فرزندش بود، و چون در دین با پدر مخالفت کرد خداوند نفیض نمود و فرمود: از اهل تو نیست.

ص: 77

باب بیست و ششم علت آنکه نجف را نجف نامیدند

1- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که: نجف کوهی بوده

ص: 78

بزرگ و آن همان کوهیست که پسر حضرت نوح گفت: پناه میبرم و بالا میروم بکوهی که مرا از غرق شدن حفظ نماید، و در آن زمان روی زمین کوهی بلندتر و بزرگتر از آن نبود، خداوند بآن کوه خطاب فرمود که: آیا (بنده گناهکار من اگر بتو پناه بیاورد) او را پناه میدهی، کوه (از هیبت آن خطاب) در هم شکست و از جای کنده شد و مانند ریگ گردید و پاشیده شد در بلاد شام و در جای آن کوه دریای بزرگی پدید آمد، و آن را دریای-نی- مینامیدند و پس از مدتی خشک شد، و مردم آنجا را، نی جف میگفتند، یعنی دریای خشک شده، و این لفظ در السنه و افواه مردم بود تا در اثر کثرت استعمال مخفف گردید و آن را نجف نامیدند.

باب بیست و هفتم علت آنکه حضرت نوح بر قوم خود نفرین کرد

1- حدیث کرد ما را ... از حنا بن سدیر (1) از پدرش که گفت عرض کردم بحضرت باقر علیه السلام: چرا حضرت نوح بر قوم خود نفرین کرد و گفت: پروردگارا باقی مگذار بر روی زمین از کافران دیاری را، زیرا اگر آنها را باقی و زنده بگذاری گمراه میکنند بندگان (نیمه پاک و سست ایمان) تو را، و هم از ایشان جز فرزند فاجر و کافر متولد نشود.

فرمود: چون آن حضرت میدانست که ایمان نمی آورند (نفرین کرد) گفت عرض کردم که چگونه و از کجا میدانست.

فرمود: وحی باو شده بود که جز همین افرادی که ایمان آورده اند دیگر کسی از قومت ایمان نخواهند آورد، برای این جهت بود این چنین نفرین در حقشان نمود

ص: 79

1- حنان (بتشدید نون حنا) بن سدیر (بفتح سین بر وزن شریف) حکیم بن صهیب مکنی بابی الفضل الصیر فی الکوفی از صحابه حضرت صادق علیه السلام و کاظم علیه السلام و واقفی است و در ضعف و موثق بودنش اختلاف است

باب بیست و هشتم علت و چگونگی پیدایش نژاد سیاه پوستان و ترك و سقالبه و یاجوج و ماجوج

1- حدیث کردند ما را ... از حضرت عبد العظیم الحسنی (مدفون در ری رضوان الله علیه) که گفت شنیدم از حضرت امام علی النقی علیه السلام که میفرمود:

حضرت نوح دو هزار و پانصد سال عمر کرد، و روزی در کشتی بخواب رفته بود و بادی وزید و (دامن لباسش را بالا زد و) عورتش نمایان شد، حام و یافث (از دیدن عورت پدر) خندیدند، و سام ایشان را زجر کرد و ملامت و منع نمود از خندیدن، و هر چه عورت پدر را میپوشانید، حام و یافث آن را میگشودند که (در آن هنگام) حضرت نوح بیدار گردید و مشاهده کرد که آنها میخندند، سبب خنده آنها را پرسید سام قضیه را بیان داشت، حضرت نوح (در خشم شد و) دست بطرف آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تغییر بده آب صلب (نطفه) حام و یافث را، و خداوند (نفرینش را مستجاب کرد و) آب صلب حام و یافث را تغییر داد، بدین جهت تمامی سیاه پوستان هر کجا باشند از اولاد حامند و تمامی ترك و سقالبه و یاجوج و ماجوج و اهل چین (زردپوستان) از اولاد یافث اند، و تمامی سفید پوستان از نسل سام میباشند (2) و سپس حضرت نوح بحام و یافث فرمود: خداوند قرار دهد فرزندان شما را بنده

ص: 80

1- بیان آن حضرت تفسیر آیه- 35- سوره هود است.

2- طبق نظریه پزشکان ماده ای در زیر پوست بدن انسان وجود دارد که هر چه آن ماده مقدارش زیادتیر باشد رنگ پوست تیره تر می شود و در بدن سیاه پوستان آن ماده خیلی زیاد است و در سفید پوستان بسیار کم و در سرخ و زرد پوستان بطور متوسط وجود دارد، و بعضی از عوامل دیگر مانند آفتاب باعث ازدیاد آن ماده می شود، و بیاید در پاورقی باب 75 مطلبی مناسب با این مقام مراجعه شود. و در المنجد قسمت ادب و علوم گوید: سقالبه اقوامی هستند ساکن در اروپای شرقی و اروپای وسطی و یاجوج و ماجوج و محل سکناى آنان در قرآن و روایات ذکر شده و تا حدی مورد اختلافست و بهتر آنست که اهل ادب به «الهیة و الاسلام» علامه معاصر سید هبة الدین شهرستانی مراجعه فرمایند و اینکه در بعضی از کتابها دیده می شود که دارای دو گوش بزرگ هستند بطوری که شبها یکی را فرش و دیگری را لحاف خود مینمایند شاید مراد این باشد که اینها بادیه و صحرائشین و بیابان گرد میباشند که هر کجا باشند و شب فرارسد همان جا بار فرود می آورند و از سکونت در شهر و دهکده ها گریزانند زیرا جزو قبائل وحشی هستند

فرزندان سام تا روز قیامت زیرا سام با من نیکی کرد و شما عملی را مرتکب شدید که سبب عاق من گردیدید، و (امیدوارم که) پیوسته علامت عاق من بشما در فرزندانتان، و علامت نیکی سام بمن در فرزندانش ظاهر و هویدا باشد تا قیامت.

باب بیست و نهم علت آنکه خداوند برای پیغمبران کشاورزی و چوپانی را اختیار فرموده

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از محمد بن عطیه که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: بهترین چیزی که خداوند برای پیغمبرانش اختیار فرموده فلاحت و کشاورزی و چوپانیست، و جهتش این بوده که کراهت نداشته باشند از باران (که رحمت الهی است و همیشه منتظر نزول رحمت خدا باشند).

2- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: مبعوث فرموده خداوند پیغمبری را مگر آنکه او را بشغل چوپانی (در اوائل عمر) واداشته

تا بدین وسیله او را تعلیم دهد طریق و طرز راهنمایی و هدایت مردم را، و عادت کند که از اخلاق پست و بد ایشان حلیم باشد و بردباری و صبر نماید.

باب سی ام علت آنکه بادیکه قوم عاد را هلاک کرد باد عقیم نامیده شد و جهت آنکه بلاد قوم عاد ریگستانست و کوه ندارد و علت آنکه قوم عاد را اِزَمَ ذاتِ الْعِمَادِ نامیدند

1- خبر دادند ما را ... از وهب بن منبه که گفت: باد عقیم زیر این زمین است که ما روی آن زندگی میکنیم، و هفتاد هزار ملک بر آن موکلست، و قوم عاد (1) چون نافرمانی خدا نمودند حقتعالی آن باد را بر آنها مسلط فرمود و موکلان از خداوند اذن خواستند که باد باندازه سوراخ دماغ گاوی بیرون آید، لیکن خداوند اذن نداد، زیرا اگر اذن میداد، بروی زمین چیزی را باقی نمیگذاشت و همه را میسوزانید.

ص: 82

1- قوم عاد سیزده قبیله بزرگ بت پرست بوده اند که در حجاز و عراق و ایران و هند و حضرموت سکنی داشته اند و قسمت عمده آنها در سرزمین احقاف که بین یمن و عمانست بوده اند، و خداوند حضرت هود را برای هدایت آنها بسوی ایشان فرستاد، و لیکن آن حضرت هر چه آنان را نصیحت کرد و فرمود ایمان بخدا بیاورید و بترسید از خشم و غضب و عذاب او، آن مردم جاهل که غرق بت پرستی شده بودند بوسوسه شیطان ایمان نیاوردند و فرمان آن حضرت را نبردند تا آخر الامر بسبب باد عقیم سوزان هلاک شدند، و خدای مهربان برای عبرت ما مسلمانان قصه آنها را در قرآن بیان فرموده، وفقنا الله و اياكم المطاعات و الاجتناب عن المعاصی و السيئات و نعوذ بالله من الخذلان و الطغیان. و روایت فوق از وهب بن منبه نقل شده و در نهایت ضعف است.

بدین جهت خداوند خطاب فرمود که: بیرون نمائید از باد عقیم بقدر سوراخ حلقه انگشتری، و بسبب همان باد هلاک شدند قوم عاد، و بواسطه همین باد خدای تعالی در (موقع فنای دنیا و) ابتدای قیامت کوهها و تله‌ها و شهرها و قصبه‌ها را هموار خواهد نمود، چنان که میفرماید: *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا، اِي پيغمبر از تو ميپرسند كه كوهها (موقع فنا و نابودی دنیا) چه می شود، بگو كه خدای من كوهها را چنان از بنیاد بر كند كه خاك شود و خاكش را بر باد دهد، و پست و بلندیهای زمین را چنان هموار گرداند كه در آن كوچكترین پست و بلندی دیده نشود.*

و علت آنكه این باد را باد عقیم مینامند آنست كه چون توأم با عذابست و عقیمست از رحمت (كه از او رحمت پیدا نمیشود مانند بادهای دیگر كه سبب تلقیح میشوند) مانند مرد كه عقیم است و از او فرزندی متولد نمیگردد.

و موقعی كه بر قوم عاد وزید متلاشی و خورد كرد خانه‌ها و شهرها و قلعه‌ها و جمیع عمارات ایشان را و همه را مانند ریگ روان نمود كه باد آن را بهوا میبرد، چنان كه قرآن بآن ناطقست و میفرماید *ما تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ اَتَتْ عَلَيْهِ اِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ، آن تندباد عقیم بر چیزی نمیگذشت مگر آنكه او را مانند استخوان پوسیده نرم میگردانید).*

و سبب آنكه ریگ در بلاد و شهرهائی كه قوم عاد بوده اند بسیار است آنست كه:

چون هفت شب و هشت روز پی در پی آن تند باد عقیم بر ایشان وزید، و مردان و زنان آنها را از زمین بلند میگرد و بزمین میکوبید و چنان شدند كه گوئی ساقه درخت خرماى خشكى بوده اند و بخاك افتاده اند.

چنان كه خدای سبحان میفرماید: *تَنْزَعُ النَّاسَ كَانْتَهُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ اَنْ بَادِ عَقِيمٍ* مردم قوم عاد را از جای بر میكند چنان كه ساق درخت خرما را از ریشه میكنند، و كوههای (سرزمین) ایشان را از بیخ میكند و ریز ریز میگرد و باین سبب در جایگاه آنان ریگست و كوه نمیباشد.

و جهت آنکه ایشان را «إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ» مینامند آنست که چون: عمودها و ستونها از کوه بقدر بلندی کوه میتراشیدند و نصب میکردند و قصر روی آنها میساختند

باب سی و یکم علت آنکه حضرت ابراهیم (ع) را ابراهیم نامیدند

1- شنیدم از یکی از علماء که میفرمود: ابراهیم را بدین جهت ابراهیم نامیدند که: چون همت بنیکی داشت و با دیگران نیکی مینمود، و نیز گفته شده است که چون همیشه همتش برای آخرت بود و از دنیا بیزار و روگردان بود ابراهیم نامیدند آن حضرت را (1).

باب سی و دوم علت آنکه خداوند حضرت ابراهیم را خلیل خود گردانید

1- حدیث کردند ما را ... از ابن ابی عمیر از ... که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام: چرا خدای عز و جل حضرت ابراهیم (ع) را خلیل خود گردانید.

فرمود برای آنکه بسیار (برای تواضع و عبودیت خدا) بر زمین سجده میکرد (که صورت خود را بعنوان اظهار بندگی بروی خاک مینهاد).

2- حدیث نمودند ما را ... از حضرت رضا از حضرت صادق علیهما السلام که میفرمود: خداوند برای این جهت ابراهیم را خلیل خود نمود (از بین انبیاء) چون هیچ کس از او چیزی درخواست نکرد که او را رد کند و نیز هرگز از غیر خدا چیزی

ص: 84

1- در مجمع البیان (1-199) میفرماید: در لفظ ابراهیم پنج لغت است: ابراهیم، و ابراهام، و ابراهم (بفتح هاء بدون یاء) و ابراهم (بکسر هاء و بدون یاء) و ابرهم (بکسر همزه و فتح راء و هاء).

3- حدیث کردند ما را ... از حضرت امام علی النقی علیه السلام که: خدای عز و جل ابراهیم را برای این جهت خلیل خود گردانید که بسیار صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد.

4- حدیث نمودند ما را از جابر بن عبد الله الانصاری که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: خداوند ابراهیم را خلیل خود نگردانید مگر برای اطعام و غذا دادن بمردم (که بدون مهمان غذا نمیخورد و گاهی تقریباً مسافت زیادی راه میرفت تا مهمان پیدا کند) و نماز بسیار میخواند خاصه در نیمه شبها که مردم در خواب بودند (1).

5- حدیث کرد مرا پدرم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که: چونم.

ص: 85

1- خلیل دوستی را گویند که هیچ خللی در شرایط دوستی نکند و مشتق از خله (بفتح خاء و تشدید لام است) بمعنی احتیاج و فقر، و یا مشتق از خله (بضم خاء و تشدید لام است) بمعنی عالم بأسرار و داشتن نهایت صداقت و محبت، بنا بر این حقیقت معنای خلیل عبارتست از شخصی نیازمند و محتاج و فقیر بخدا، و چون آن حضرت با نهایت درجه عفت و استغنای نفس از دیگران منقطع شده و فقط بسوی خدای متعال متوجه گردیده بود او را لقب خلیل دادند، و روایات فوق سبب خلیل شدن آن حضرت را باختلاف نقل میفرماید و لکن در حقیقت مختلف نیست چون مجموعه این صفات که در حضرتش آشکار گردید بآن مقام عالی رسید. چنان که در مجمع البحرین گوید: روایت شده که خداوند آن حضرت را بنده خاص خود گردانید پیش از آنکه حضرتش را نبی گرداند، و نبی گردانید قبل از آنکه او را رسول گرداند، و رسولش گردانید پیش از آنکه او را خلیل خود نماید، و خلیل خود گردانید پیش از آنکه او را امام نماید، و موقعی که او را امام گردانید در حقش فرمود: **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**، تو را امام و پیشوا و راهنمای مردم قرار دادم.

خداوند ابراهیم را خلیل خود گردانید بشارت خلیل بودن را ملك الموت آورد، در حالی که بصورت جوانی خوشرو، و دو لباس سفید پوشیده بود و (چنان با طراوت بود که گوئی) از سرش آب و روغن میریخت، چون آن حضرت خواست داخل خانه خود شود دید که او از خانه بیرون می آید.

و آن حضرت بسیار با غیرت بود بطوری که هر وقت از خانه بیرون میرفت درب خانه را می بست و کلید آن را با خود می برد.

و روزی از پی کاری بیرون رفت و درب را بست، چون بازگشت و درب را گشود، دید مردی میان خانه ایستاده است و در غایت حسن و بمنتها درجه جمال، غیرت آن حضرت بجوش آمد بنحوی که از جای بدر رفت و سخت منقلب و ناراحت گردید و گفت: ای بنده خدا چه کسی تو را داخل خانه من نموده.

عرضکرد: خدای خانه مرا داخل خانه نموده است.

فرمود: خدای خانه احق و سزاوارتر است از من، تو کیستی، عرضکرد:

ملك الموت، آن حضرت وحشت و دهشت کرد و ترسید و فرمود: آمده ای برای قبض روح من، گفت برای چنین امری نیامده ام بلکه خداوند بنده ای را خلیل خود گردانیده و آمده ام که این بشارت را باو برسانم.

فرمود کیست آن بنده شاید (بتوانم خود را باو برسانم و) خدمت او نمایم تا زنده هستم، گفت توئی آن بنده خاص، آن حضرت خورسند و خوشحال گردید و نزد ساره (زوجه خود) آمد و فرمود خداوند مرا خلیل خود گردانیده.

6- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: چون ملائکه از جانب خداوند بسوی حضرت ابراهیم آمدند (برای هلاک قوم حضرت لوط) برای ایشان گوساله ای (ذبح کرد و قسمتی از آن) را طبخ نمود و بنزد آنها آورد و فرمود: بخورید، گفتند نمیخوریم، تا بگوئی قیمتش را، آن حضرت فرمود: چون خواهید بخورید بگوئید

بسم الله

: (الرحمن الرحیم) و چون فارغ شوید بگوئید:

ص: 86

(رب العالمین) جبرئیل رو بهمراهان خود که سه نفر بودند کرد و گفت: سزاوار است و استحقاق آن را دارد که خداوند او را خلیل خود گرداند سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون حضرت ابراهیم را در آتش انداختند (فرشته مقرب پروردگار) جبرئیل در هوا آن حضرت را ملاقات کرد در حالی که بزیر می آمد و گفت: ای ابراهیم آیا تو را حاجتی هست (و اگر بخواهی يك پر زخم و آتش را خاموش کنم) فرمود: بتو هیچ حاجتی ندارم (زیرا تو نیز مانند من عاجز و بنده خدائی و فقط خدا است که قادر است و باو باید عرض حاجت نمود و پناه برد و یاری او مرا بس است).

7- حدیث کردند مرا ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: زمانی که حضرت ابراهیم را (نمرودیان) در آتش انداختند، خدای عز و جل وحی فرمود بآتش که: اگر بابراهیم اذیتی رساندی بعزت و جلال خودم قسم تو را عذاب مینمایم.

و فرمود: چون حقتعالی وحی فرمود بآتش که: سرد و سلامت باش بر ابراهیم، تا سه روز آتش هیچ گرمی و حرارت نداشت بطوری که آبی بسبب آتش گرم نشد.

8- شنیدم از استاد محمد بن عبد الله بن محمد طیفور موقعی که تفسیر مینمود قول حضرت ابراهیم «ع» را که عرض نموده: رَبِّ ارِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى (پروردگارا بمن بنما چگونه مرده ها را زنده میکنی) میگفت که خداوند امر فرمود بآن حضرت:

زیارت و دیدار کند بنده ای از بندگان صالح و نیکوکار را، و آن حضرت (طبق دستور الهی) حرکت کرد و بزیارت او رفت و (وقتی که بنزد او رسید) با او سخن گفت، و (در ضمن گفتارشان) آن بنده شایسته گفت: خدا را در دنیا بنده ای هست که اسمش ابراهیمست و او را خلیل خود گردانیده.

آن حضرت فرمود: علامت و نشانه آن بنده چیست، گفت: خدا برای او مرده را زنده میگرداند.

حضرت ابراهیم توهیم کرد و فکر نمود (و با خود گفت) شاید آن ابراهیم من باشم (چون اسم من نیز ابراهیم است) بدین جهت (برای یقین باینکه آیا خود او است) از خدای متعال درخواست کرد که مرده را برای او زنده فرماید.

وحی رسید: آیا ایمان (بزنده شدن مردگان) نداری، عرضکرد ایمان دارم و لیکن میخواستم (تا بمشاهده آن) دلم مطمئن شود و قلبم آرام گیرد که من خلیل تو هستم (1) و گفته شده که مراد آن حضرت این بوده که مرده زنده شدن معجزه او باشد همچنان که پیغمبران دیگر معجزه داشته اند (و هر يك بالنسبه بوضع زمان خود اظهار و ابراز نمودند) و آن حضرت سؤال و درخواست کرد از خداوند که مرده را برای او زنده گرداند، و خدای تعالی نیز او را امر فرمود که در مقابل (زنده گردانیدن مرده) برای او زنده ای را بمیراند، و همان دم بود که دستور یافت پسرش اسماعیل را ذبح نماید (2) ت.

ص: 88

1- شك و تردیدی نیست که حضرت ابراهیم در قدرت داشتن خداوند و ایمان بزنده شدن مردگان شك و تعجبی نداشته و این درخواست برای اطمینان قلب مشاهده کنندگان میخواست، که آنها ببینند و یقین کنند و قدرت حق را با چشم مشاهده نمایند، و بدانند آن مردم نادان بت پرست که آن حضرت مرد الهی و دارای معجزه و براستی پیغمبر خدا است و بسوی ایشان مبعوث گردیده و اقرار بنبوتش کنند و دعوتش را بپذیرند و دست از بت پرستی بازدارند و براه سعادت و خوشبختی خود قدم بگذارند.

2- در موضوع شخص ذبیح شکی نیست که حضرت اسماعیل بوده و روایات مربوطه از حد تواتر گذشته و اجماع تمام مورّخین اسلام است و نسب پیغمبر اسلام بحضرت اسماعیل میرسد و آن حضرت فرموده: انا ابن الذبیحین، منم فرزند دو ذبیح، اول حضرت اسماعیل دوم حضرت عبد الله پدر بلا واسطه و بلا فصلش. و در اصول کافی (1-151- ط جدید) در ضمن روایتی میفرماید: و امر ابراهیم ان یدبح اسحاق، خدا امر کرد بابراهیم که فرزندش اسحاق را ذبح نماید، و جهتش تقیه بوده، و در تورات باب 22 سفر پیدایش حضرت اسحاق را ذبیح نوشته، و اینها بر خلاف حقیقت است زیرا اصح حضرت اسماعیلست.

و (برای زنده شدن مرده) خداوند بحضرتش امر فرمود چهار مرغ را که عبارتند از، طاوس، و کرکس، و خروس، و مرغ آبی، ذبح نماید، و (مراد از) طاوس زینت دنیا است و کرکس طول امل و خروس شهوت و مرغ آبی حرص که خدا (باشاره و کنایه) میفرماید: اگر دوست میداری قلبت زنده شود بمن و مطمئن گردد باید بیرون نمائی این چهار صفت را از قلب خود، زیرا اگر در قلبی این صفات باشد بمن مطمئن نمیشود (1).

(شیخ صدوق رحمه الله فرماید) پرسیدم از او: چگونه خدا از ابراهیم پرسید که آیا ایمان نداری، با اینکه عالم بود بحال آن حضرت، و میدانست که ایمان کامل دارد.

در جواب گفت: چون سؤال آن حضرت که گفت: خدایا بمن بنمایان چگونه مرده را زنده میگردانی، بصورت ظاهر موهم آن بود که یقین نداشته و بدگمانی در باره او پدید می آمد، و خداوند از او اقرار گرفت تا این توهم و خیال بیجا از حضرتش زایل شود و این تهمت از او دور گردد و از شك (بردن در حق او) تبرئه شود.

9- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: فرموده.

ص: 89

1- تعبیراتی که محمد ... طیفور در باره صفات مرغها گفته از ذوق نظر خود او است و من روایتی را ندیده ام و علامه مجلسی که در روایات ید طولائی داشته در حیوة القلوب میفرماید (این سخنان ابن طیفوره مستند بحدیث نیست و محل اعتماد نیست) و احتمال می رود که روایتی شاید بنظر او رسیده که ما بآن دست نیافته باشیم، و تحقیق در این مطلب و مرغها در باب 385 از بیان حضرت صادق علیه السلام بیاید ان شاء الله.

است حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام زمانی که خدای متعال اراده فرمود که حضرت ابراهیم را قبض روح نماید، ملك الموت را بسوی او فرستاد، چون بخدمتش حاضر شد گفت:

السلام عليك يا ابراهيم

، آن حضرت فرمود:

و عليك السلام يا ملك الموت

آیا آمده ای برای قبض روح من باختر من یا خبر مرگ مرا آورده ای (و بقهر مراقبض روح خواهی کرد) ملك الموت گفت: آمده ام که تو را باختر خودت قبض روح نمایم و اجابت کن (داعی حق را) آن حضرت فرمود: آیا دیده ای دوستی دوست و خلیل خود را بمیراند، ملك الموت (چون جوابی نداشت و یا مجاز نبود) برگشت و در موقف و مقام خود ایستاد و عرضکرد: الهی شنیدی آنچه را که خلیل تو ابراهیم گفت، خطاب آمد: برگرد و بابرهم بگو هرگز دوستی را دیده ای که مایل بدیدار و لقاء دوستش نباشد، با اینکه دوست (حقیقی) آنست که دوست بدارد و مایل و راغب باشد ملاقات نمودن دوست خود را (ملك الموت پس از نزول بزمین و عرضکردن این مطلب، حضرت ابراهیم مجاب شد و راضی بمرگ گردید و فرمود: مراقبض روح بنما).

باب سی و سوم علت آنکه خداوند فرمود: حضرت ابراهیم وفا بعهد خود کرد

1- حدیث کرد مرا پدرم ... از حضرت صادق علیه السلام موقعی که تفسیر میفرمود قول خدای تعالی را که فرموده: **وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى** (ابراهیم وفا بعهد خود نمود) میفرمود: جهشش آن بوده که آن حضرت در هر صبح و شام این دعا را میخواند

أصبحت و ربي محمود أصبحت لا اشرك بالله شيئا و لا ادعو مع الله إلها آخر و لا أتخذ معه وليا

(1) و بهمین سبب هم بود که آن حضرت را بنده شاکر نامیدند.

ص: 90

1- در کافی (2-535 ج) کتاب الدعاء: و لا أدعو معه إلها ، میباشد و متعرض است که آن حضرت در هر صبح و شام این دعا را سه مرتبه میخوانده.

باب سی و چهارم علت آنکه حضرت اسماعیل مادر خود هاجر را پهلوی خانه کعبه دفن نمود

1- حدیث نمودند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: حضرت اسماعیل مادر خود هاجر را کنار خانه کعبه (که فعلا مشهور به حجر اسماعیلست) از این جهت دفن نمود که قبر او (مخفی نشود و) پایمال نگردد، و بهمین علت هم بود که قبر او را بلند ساخت (1).

باب سی و پنجم علت آنکه اسبها را جیاد نامیدند و چگونگی اهلی شدن آنها

1- حدیث کردند ما را ... از عبد الله بن عباس (پسر عموی پیغمبر) که اسبهای عربی وحشی بودند در سرزمین عربستان تا زمانی که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام خانه کعبه را ساختند، خدای تعالی وحی فرمود بابراهیم که: من گنجی بتو عنایت مینمایم که بکسی پیش از تو نداده ام، و (آن اطاعت و انقیاد اسبها است).

پس از این وحی آن حضرت با حضرت اسماعیل بر کوهی (در سرزمین مکه) که آن را جیاد میگفتند بالا رفتند و اسبان را طلبیدند و گفتند: آلا هلا آلا هلم، (ای

ص: 91

1- در موضوع بلند ساختن قبر در اسلام فقط قبر پیغمبر و امام و امامزاده بلا واسطه و با واسطه در صورتی که با تقوا باشند و هم خواص بندگان خدا و علما را میتوان بلند ساخت و آثار و نشانه برای قبور ایشان نهاد، و اگر هم خراب شود جایز است ساختن و تعمیر نمودن آن، و قبور باقی مردم را در ابتدای امر میتوان بقدر چهار انگشت باز از سطح زمین بلندتر ساخت و زائد بر این مکروهست و اگر بمرور زمان کهنه و خراب شد مکروهست تعمیر آن.

اسبان بیائید) و در آن سرزمین اسبی نماند مگر آنکه بنزد ایشان آمدند و مطیع و متقاد آنها گردیدند، و باین سبب بود که اسبان را جیاد نامیدند، و از آن روز ببعد اهلی شدند (و تحت تصرف بشر درآمدند) و پیوسته از خدا خواهند که مورد محبت صاحبانشان باشند (1).

باب سی و ششم علت آنکه حضرت ابراهیم تمنای مرگ نمود با اینکه قبلا از آن کراهت داشت

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت باقر علیه السلام که چون حضرت ابراهیم اعمال و مناسک حج را بجا آورد بشام بازگشت و از دنیا رحلت فرمود.

و علتش این بود که ملك الموت برای قبض روح او آمد، آن حضرت اظهار کراهت نمود ملك الموت بناچار بسوی پروردگار برگشت و عرضکرد که: ابراهیم از مردن کراهت دارد.

ص: 92

1- و تأیید این مطلب را مینماید روایتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که آن حضرت میفرموده: اركبوا الخيل فإنها میراث ابیکم اسماعیل، سوار شوید بر اسبها زیرا میراث پدر شما حضرت اسماعیل است. و در طرائف العلوم گوید: در علم بیطاری ثابت شده که اسب خوب آنست که دارای دندانهای باریک و پیوسته و سفید، و لبهای زیرین درازتر، و بینی فراخ و کشیده، و پیشانی پهن، و درازگوش تر و میان گوشها گشاده، و باریک تن و خورد موی، و سمهای بلند و سیاه، باشد، - و اسب بد آنست که: چون صدای اسبان را بشنود جواب ندهد، و چون او را بطویله برند دست چپ را پیش نهد و چنین اسبی شنا نمیداند، و ازرق چشم و زاغ چشم شبکور می شود، و اسب سیاه قدم فراموش کار خواهد بود؛ و بیشتر اسبها يك استخوان در پهلوی راست زیادت از دنده های چپ دارند و اگر دنده راست و چپ اسبی مساوی شد در دویدن هیچ اسبی باو نمیرسد.

(1) در روایح النسّمات فرماید: بدان که حقیقت بندگی دعا کردن و از خدا خواستن یعنی اظهار ذلت و حاجت پیش خدا بردنست و اگر بنده دعا نکند و از در ذلت و مسکنت بدرگاه خداوند متعال برنیاید خدا باو اعتنا نخواهد کرد چنان که فرموده: قُلْ مَا يَعْْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ (ای رسول ما بامت خود بگو که اگر - ناله و زاری و توبه و - دعای شما نبود خدا بشما چه توجه و اعتنائی داشت) و درخواست از غیر خدا از جمله کبائر شمرده شده و تقریباً در حد شرکست چنان که فرموده اند:

إِنْ كَلَّ ذَنْبَ يَرْتَكِبُهَا الْمُؤْمِنُ لَعَلَّ اللَّهَ يَغْفِرُ لَهُ إِلَّا السُّؤَالَ عَنِ الْخَلْقِ فَلَا يَغْفِرُ لَهُ أَبَدًا

، هر گناهی را که مرتکب شود مؤمن امید هست که خدا بیامرزد آن را مگر سؤال از مردم که آمرزیده نخواهد شد، خلاصه احادیث بسیار در مذمت سؤال از خلق از معادن وحی و تنزیل رسیده، و سؤال از خداوند متعال ممدوح بوده به تصریح آیات قرآنی و اخبار متواتره بیشمار بلکه امر شده چنان که فرموده: اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، و فرموده اند عاجزترین مردم کسی است که از دعا کردن عاجز باشد، و از جمله مسلمات و محققاتی که هیچ گونه تردیدی و شبهه در آن نیست آنست که جمیع آنچه در عالم صورت وجود پیدا کرده و میکند از گذشته و آینده و از کلی و جزئی از ازل تا ابد و در علم خدا گذشته بدون اسباب و وسایط صورت نگرفته و نگیرد و پیدایش آنها منوط بعلم و اسباب مرتبطه منظمه در عالمست.

چنان که خدای تعالی میفرماید: وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا، نهایت اینست که اسباب هر چیزی بمقتضای آن چیز است، و روایت فوق که مشعر بر اینست که ساره بآن حضرت عرضکرد دعا کنید: در اثر تعلیمات قبلی آن حضرت بوده که باو سفارش میفرموده:

همه چیز را باید از خدا بخواهی.

خدای متعال وحی فرمود باو: که می بخشم و عنایت مینمایم بتو پسر عالم و دانائی را و تو را بسبب او امتحان خواهم کرد.

سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: حضرت ابراهیم بعد از بشارت (بفرزند) مدت سه سال گذشت تا حضرت اسماعیل متولد گردید.

و نیز ساره گفت: بحضرت ابراهیم که نیکو میبود اگر از خدا طلب میکردی

ص: 94

که مرگ تو را تأخیر میانداخت و عمرت دراز میشد و با ما زندگی مینمودی، زندگی ما توأم با عیش و عشرت میگردد.

آن حضرت (بنا بخواهش ساره) از خدا درخواست طول عمر نمود، حق تعالی وحی نمود باو که زیادتى عمر را بطلب هر قدر که میخواهى و دوست میدارى (که زنده بمانى) تا بتو عطا کنم.

آن حضرت ساره را خبر داد که خدا چنین وحی نموده، ساره (خرم و خوشحال گردید و) گفت: از خدا بطلب که تو را نمیراند تا زمانی که تو از او طلب نمائى.

آن حضرت آنچه را که ساره گفته بود از خداوند درخواست کرد، و خدای تعالی وحی فرمود: که چنین باشد (تا تو نخواهى تو را نمیرانم).

آن حضرت ساره را از این وحی مطلع نمود، ساره گفت برای شکرانه این نعمت که خدا بحضرت عنایت فرموده غذائی آماده کن و فقرا و محتاجان را دعوت نما که بسر سفره تو حاضر شوند.

از این جهت آن حضرت غذائی مهیا نمود و مردم را دعوت کرد، چون حاضر شدند مشاهده کرد که در میان آن مردم پیر مرد ضعیف و نابینا و خمیده قامتی است که شخصی دست او را گرفته و کنار سفره نشانید، و آن پیر مرد لقمه ای برداشت و خواست بدهان خود گذارد که دستش لرزید و بسبب ضعف و پیری بجانب راست و چپ حرکت میکرد تا آخر الامر دستش به پیشانی چسبید، آن شخصی که همراه او بود دستش را گرفت و لقمه را بدهان او گذاشت، پیر مرد لقمه دیگر را برداشت و خواست بر دهان گذارد که دستش به چشمانش خورد، آن شخص دستش را گرفت و بدهانش نهاد.

حضرت ابراهیم پیوسته بآن پیر مرد نظر میکرد و تعجب از حال او کرد، و از آن شخصی که همراه پیر مرد بود پرسید سبب آن را، گفت آنچه را که می بینی در اثر ضعف و ناتوانی و پیریست.

حضرت ابراهیم با خود گفت اگر من هم بمانم و زیاد پیر شوم همانند این پیر مرد خواهم شد و بدرد او مبتلا میگردم (چه بهتر تا مبتلا نشده ام درخواست مرگ

نمایم) پس از (این فکر از) خدا درخواست کرد و گفت: خدایا بمیران مرا بهمان آجلیکه برای من نوشته بودی که مرا احتیاج بزیادتی عمر نیست بعد از آنچه که مشاهده کردم.

باب سی و هفتم علت آنکه ذو القرنین را ذو القرنین نامیدند

فرمود پدرم حدیث نمودند مرا... از اصبغ بن نباته که: وقتی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بالای منبر بود (در کوفه) که ابن الکواء بپا خواست و عرضکرد:

یا امیر المؤمنین خبر بده مرا از ذو القرنین که پیغمبر بود یا پادشاه، و نیز خبر بده مرا که دو قرن او از طلا بود یا از نقره، آن حضرت فرمود که: نه پیغمبر بود و نه پادشاه و دو قرن او نه از طلا بود و نه از نقره بلکه بنده صالح (و عابد و زاهد) و شایسته ای بود که خدا را دوست میداشت و خدا هم او را دوست میداشت و اطاعت و فرمانبرداری کرد خدا را و مردم را باطاعت خداوند دعوت مینمود، و خداوند هم او را یاری فرمود، و جهت آنکه او را ذو القرنین گفتند این بود که قوم (و طائفه و عشیره) خود را باطاعت خدا میخواند و لکن قومش فرمان او را نبردند و او را زدند بطوری که یکطرف سرش شکست و مدتی از نظر آنها غائب شد و (معالجه سر خود را نمود) پس از چند روز بسوی ایشان برگشت و آنها را باز باطاعت خدا دعوت نمود، قومش بار دیگر او را زدند بنحوی که طرف دیگر سر او شکسته شد، و در میان شما مردم مسلمان هم مانند ذو القرنین هست (1).

ص: 96

1- در باره ذو القرنین سخن بسیار گفته اند تا جایی که بعضی او را اسکندر رومی میدانند و بعضی با فشار و اصرار خواسته اند که ثابت نمایند: ذو القرنین کورش کبیر است و تکیه بآئین زرتشتی و کتب عهد عتیق نموده اند، و چون اختلاف شدید و زیاد است بناچار از شرح و تفصیل آن خودداری و بروایتی که استاد ما مرحوم شیخ صدوق (ره) نقل نموده اند اکتفا کردم و مرا همین بس است، زیرا دانستن آن جزو ما یحتاج مذهبی نیست. و اینکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: در میان شما مردم مسلمان هم مانند ذو القرنین هست، مراد وجود مبارک خودشانست، زیرا بر سر آن حضرت دو مرتبه ضربت زدند: یکی ضربت عمرو بن عبد و ملعون در جنگ خندق و یکی ضربت اشقی الاولین و الآخرين ابن ملجم ملعون، و این جمله از اخبار غیبی آن حضرت بوده چون موقعی که این مطلب را فرمود هنوز ضربت ابن ملجم بر سر آن حضرت فرود نیامده بود. و در مجمع البحرین (در لغت قرن) مینویسد: که پدر اسکندر یکی از سرآمد علمای نجوم بود بطوری که در آن زمان کسی همانندش نبود و عمر طولانی کرد، شبی به همسر خود گفت بسیار خسته شده ام و بیخوابی کشیده ام اندکی میخوابم و مواظب باش و نگاه باآسمان کن وقتی که ستاره ای از آنجای آسمان - و باو نشان داد جای آن را - طلوع کرد مرا بیدار کن که با تو هم بستر شوم تا فرزندى متولد گردد که تا آخر دنیا زنده بماند، و خوابید. بر حسب اتفاق خواهر همسر او گفتگوی آنها را شنید و منتظر طلوع آن ستاره شد تا موقعی که طلوع نمود، شوهر خود را بیدار نمود و قصه را باو گفت و همبستر شدند و بخضر حامله گردید، و پدر اسکندر که از خواب بیدار شد مشاهده کرد که وقت گذشته و ستاره طلوع نموده و از محل خود گذشته، با کمال خشم بزن خود گفت چرا مرا بیدار نکردی، گفت حیا کردم تو را بیدار نمایم، پدر اسکندر گفت مدت چهل سال بود که منتظر این ستاره بودم و تو عمر و زحمت مرا ضایع کردی، و لیکن در همین ساعت ستاره دیگری طلوع مینماید و با تو همبستر میشوم و تو بفرزندى حامله خواهی شد که سلطان شرق و غرب زمین می شود و دنیا را بقبضه قدرت خود بگیرد، و طولی نکشید که ستاره مورد نظر او طلوع نمود و با زن خود هم بستر شد و اسکندر متولد گردید و خضر و اسکندر در يك شب در رحم مادر قرار گرفتند و در لآلی الاخبار قریب بهمین مضمون نقل مینماید.

باب سی و هشتم علت آنکه أصحاب رس را أصحاب رس و جهت آنکه عجم ماههای خود را بآبان و آذر و غیره نامیدند

1- حدیث کردند ما را ... از حضرت رضا از آباء کرام خود از حضرت امام حسین علیه السّلام که (در ماه رمضان) سه روز پیش از آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام

ص: 97

شهید شود مردی از اشراف (قبیله) بنو تمیم بنام عمرو و خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: یا امیر المؤمنین خبر بده مرا از اصحاب رس که در چه زمانی بوده اند و منزلهای ایشان در کدام سرزمین و مملکت بوده، و پادشاه آنان چه کسی بوده، و آیا خداوند پیغمبری برای آنها مبعوث گردانیده، و بچه چیزی هلاک شدند (و چه شد که هلاک گردیدند) زیرا می بینم وصف آنها را در قرآن (که میفرماید: كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ) و لیکن تاریخ زمان و چگونگی حال و زندگی ایشان را (متذکر نشده و) نمی بینم (و از کسی هم نشنیده ام).

آن حضرت فرمود مطلبی را پرسیدی از من که پیش از تو کسی آن را نپرسیده بود، و بعد از من کسی تو (و غیر تو) را از احوال آنها خبر نخواهد داد (مگر آنکه از من نقل کند) ای عمرو: هیچ آیه ای در قرآن نیست مگر آنکه من اطلاع کامل دارم از تفسیر آن و میدانم در کجا و برای چه نازل شده، و نیکو میدانم در صحرا بوده یا در کوه، و شهر بوده یا بیابان، و میدانم چه وقت از شب و روز نازل گردیده، آنگاه اشاره بسینه مبارک خود نمود و فرمود: در این مکان علم بسیار هست و لیکن (متأسفانه باید

بگویم) طالبین و خواهان آن اندک هستند، و زود باشد که پشیمان شوند (چرا قصص و معنی آیات را از من نپرسیده اند و از علم من استفاده نکرده اند) چون (از میان ایشان میروم و) دیگر مرا نخواهند یافت.

ای برادر تمیمی قصه ایشان آنست که: قومی بوده اند درخت صنوبری که آن را شاه درخت میگفتند میپرستیدند، و آن درخت را یافث بن نوح کاشته و غرس نموده بود در کنار چشمه ای که آن را روشاب (روشنا، روشن آب، دوشاب، دوشان) میگفته اند، و آن چشمه بعد از طوفان برای حضرت نوح بیرون آمده بود، و ایشان را بدان جهت اصحاب رس گفتند که

(رسوا نبیهم)

پیغمبر (مبعوث شده بسوی) خود را زنده در گور نمودند و این مردم بعد از زمان حضرت سلیمان بن داود میزیسته اند، و دوازده شهر داشتند در کنار نهری در بلاد مشرق که آن را «رس» مینامیدند و آنان را بنام آن نهر: اصحاب رس نامیدند، و در آن زمان بزرگترین نهر بود در زمین (از نظر اجتماع مردم و آبادانی) و آبی شیرین و گوارائی داشته و شهری بزرگتر و آبادتر و پر نعمت تر از شهرهای ایشان نبود و اسامی شهرهای آنها از این قرار بوده:

آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، پروردین، اردی بهشت، اُمرداد (خرداد)، مرداد تیر، مهر، (شهریورد) شهریور (1) و بزرگترین شهر آنها: اسفندار (که پایتخت).

ص: 99

1- علامه مجلسی در بحار از عرائس ثعلبی نقل مینماید که اصحاب رس پیش از حضرت سلیمان بوده اند، و آن نهر را امروز اُرس (بفتح همزه و راء و تشدید سین) مینامند، طول آن هشتصد کیلومتر است و از مشرق آسیای صغیر سرچشمه میگیرد و در مغرب دریای خزر بخلیج قزل آغاج بدریا میریزد، و قسمت بیشتر این نهر در مرز ایران و شوروی قرار گرفته، و در یکتاپرستی گوید در کتاب اوستا بنام «دائیتیا» نام برده شده. و اصحاب رس جزو پیروان پیغمبر ایرانی بوده اند بنام «شت آشوزرتشت» و خداوند در قرآن آنها را مجوس و در ردیف سایر امتهای اهل کتاب ذکر میکند و میفرماید: *إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَكَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ*، ای پیغمبر اسلام پیش از این مردم زمان شما قوم نوح و مردمی که کنار نهر رس بودند و قوم ثمود پیغمبران خود را تکذیب کردند. و در مجمع البحرين در لغت مجس گوید: در خبر است که مجوسها پیغمبری داشته اند و کتابی داشتند لیکن آن را سوزانیدند و آن پیغمبر را کشتند، و دستورات کلی زرتشت عبارت بوده از: اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک، و بچهار عناصر: آب و خاک و باد و آتش، توجه داشته. و در یکتاپرستی گوید: آتش در عقیده ایرانیان قدیم مانند عناصر دیگر طبیعت پاک و گرامیست و مظهر تجلیات انوار اهورا مزدا بشمار میرود و از همین لحاظست که نسبت بآن توجه مخصوصی داشتند و در معابد و آتشکده های خود آتش روشن میکردند و نمیکذاشتند خاموش شود ... این عمل که یادگار نیاکان ما میباشد فعلا در میان زرتشتیان متداولست. و در همان کتاب و فروغ مزدیسنی مینویسد: بهمن، نخستین آفریده اهورا مزدا و فرشته مقدسی است که مظهر اندیشه نیک و خرد و دانائی خداوند است و نگهداری جانوران سودمند با او است، و در خواب شت آشوزرتشت را پیشگاه جلال اهورا مزدا (بفتح میم و سکون زاء) راهنمائی کرد، و دومین امشاسپند، و در فارسی بهمن و در اوستا: وهومنه (بضم واو و هاء و فتح میم و نون) و بزبان پهلوی: وهومن گویند: اردی بهشت: نام فرشته مظهر تقدس و تقوی و درستی و سومین امشاسپند، و این کلمه را در اوستا: آشواهیشته (بفتح همزه و واو و سکون شین و فتح تاء) و در پهلوی: آرتَه وهیشته (بفتح همزه و سکون راء و فتح تاء) گویند. شهریور: چهارمین امشاسپند و مظهر قدرت رحمانی و

سلطنت آفریننده کل جهان، و این کلمه در اوستا: خستراویریه (بفتح خاء و شین و سکون تاء و فتح واو) و در پهلوی خستریور ثبت شده. اسفندارمذ: مظهر علاقه و محبت و حلم و تواضع و پنجمین امشاسپند و در اوستا: سپننه آرمئیتی (بکسر سین و پاء و فتح تاء و همزه ممدوده و فتح میم و کسر یاء) و در پهلوی سپندارمت (بفتح میم) نوشته شده. خورداد: ششمین امشاسپند و مظهر سعادت و کمال، و در اوستا: هئوروات و در پهلوی خوردات نام برده شده آمداد: هفتمین امشاسپند و مظهر آخرین سیر تکامل و جاودانی و در اوستا: امرتات (بفتح همزه و کسر میم و راء) و در پهلوی: امردات (بکسر میم) ثبت گردیده: و این مختصری بود از کتاب یکتاپرستی که انجمن زرتشتیان تهران باین بنده اهدا نموده است و اندک فرقی دارد با کتاب فروغ مزدیسنی و در هر دو کتاب شرح مفصلی در موضوع فوق نوشته شده، و موضوعی که در متن صفحه 64 و پاورقی صفحه 67 گذشت انکار دارند و لیکن از سیاق بعضی از عبارات کتابها معلوم می شود که تمام آنها آنچنان ازدواج را نمیکنند و یک یا چند فرقه ایشان هستند که انجام میدهند، و طبق بیان شهرستانی در ملل و نحل ملت زرتشت هفتاد فرقه شده اند: بنا بر این نمیتوان گفت: اهل خانه دانترند بدرون خانه، و چون اینها منکرند پس اصلا چنین عملی بکلی نبوده و نیست.

آنها) بوده و پادشاه ایشان در آن شهر مسکن داشته و اسمش: ترکوذ (برکوذ) بن غابور (عابور-غالوبر) بن یارش (فارش-پادش-نوش) بن سازن (شارب-سارب) بن نمرود بن کنعان، فرعون زمان حضرت ابراهیم علیه السّلام بوده.

ص: 100

و چشمه آب رس و درخت اصلی صنوبر در این شهر بوده، و در شهرهای دیگر تخم و ساقه آن صنوبر را کاشته بودند و نهی از چشمه ای که در پای صنوبر بزرگ جاری

ص: 101

بود برده بودند و آنها نیز درختانی کهن و بزرگ شده بودند، و آب چشمه و نهرهای دیگر که از چشمه بزرگ جاری نموده بودند بر خود و حیوانات حرام میشمردند و از آن آب نمی آشامیدند و میگفتند این آبها سبب و مایه زندگانی خدایان ما است و سزاوار نیست کسی از سرمایه زندگی خدایان ناقص نماید، و هر کسی از آن آب مینوشید او را واجب القتل میدانستند و میکشتند.

و چون آب از سرچشمه بزرگ میگذشت (و به نهرهای کوچک که مخصوص خوردن بود وارد میشد) میخوردند و بحیوانات خود میدادند.

و در هر ماهی از ماههای سال در یکشهر از آن شهرها يك روز را عید قرار داده بودند و اهل آن شهر جمع میشدند پیش درخت صنوبری که در آن شهر بود و بروی درخت پرده ای از حریر میکشیدند که انواع و اقسام صورتها و نقشها کشیده بودند، و گوسفند و گاو می آوردند و برای آن درخت بعنوان قربانی آتش میزدند، چون دود و بخار آن قربانیها در هوا بلند میشد و میان ایشان و آسمان حائل میگردد همه از برای آن درخت بسجده می افتادند و میگریستند و تضرع و زاری میکردند و درخواست مینمودند که از ایشان خوشنود گردد (و از تقصیرات آنها درگذرد).

شیطانی (از شیاطین که یگانه دشمن سعادت و دین و دنیای بشر هستند برای آنکه اغوا و گمراه شوند و پی بحقیقت و خداشناسی نبرند) می آمد و شاخهای درخت را تکان و حرکت میداد و از ساق درخت مانند صدای طفلی فریاد میکرد که:

ای بندگان من از شما کاملاً راضی و خوشنود شدم، خاطرهای شما شاد و دیدگان شما روشن باشد آن مردم (گمراه شده چون این صدا را می شنیدند) سر از سجده برمیداشتند و شراب مینوشیدند و دست میزدند و دف و سنج و انواع سازهای دیگر (معموله آن زمان را) مینواختند و يك شبانه روز در پای آن درخت بلهه و لعب مشغول میبودند و سپس بجایگاههای خود باز میگشتند.

و بهمین سبب عجم (بعنوان افتخار و یاد بود این ایام و امکنه اسامی) ماههای خود را بآبان و آذر و غیره نامیدند باعتبار نام آن شهرها.

و هر ماهی که عید شهری بود میگفتند این عید فلان شهر است (روز اول آبان ماه عید شهر آبانست) و چون عید شهر بزرگ ایشان میشد کوچک و بزرگ (مرد و زن) ایشان از شهرهای خود بآن شهر می آمدند و پیش درخت صنوبر بزرگ و چشمه اصلی حاضر میشدند و خیمه ای که از ابریشم و انواع صورتها بر آن نقش و ترسیم شده بود نزدیک آن درخت میزدند و از برای آن خیمه دوازده درگاه مقرر کرده بودند که هر درگاهی مخصوص اهل یکی از آن شهرها بود، و از خارج آن خیمه برای صنوبر سجده میکردند و قربانیها برای آن درخت می آوردند چندین برابر آنچه از برای درختان دیگر برده بودند و قربانی مینمودند.

و شیطان ملعون می آمد و آن درخت را حرکت میداد و از میان آن درخت با صدای بلندی با ایشان سخن میگفت و وعدها میداد و بآمال و آرزویشان امیدوار میساخت (و بزندگی خوش و خرم و رسیدن باوج مقام و ریاست و ثروت و کامرانی نویدها میداد) و ایشان را چندین برابر آنچه شیاطین دیگر از آن درختان امیدوار گردانیده بودند امیدوار میساخت.

پس سر از سجده برمیداشتند و از سرور و خوشحالی بخوردن شراب و طرب و لهو و لعب و ساز مشغول میشدند که مدهوش میگرددند. و دوازده شبانه روز بهمین رویه اشتغال داشتند و سپس بشهرها و خانه های خود بر میگشتند.

و چون کفر ایشان و پرستیدن آنان غیر خدا را بسیار طول کشید خدای متعال مبعوث فرمود پیغمبری را از پیغمبران بنی اسرائیل (بنام حنظلة بن صفوان) از فرزندان یهودا بن یعقوب علیهم السلام بسوی ایشان و مدتی طولانی در میان آنها بماند و به پرستش خدا و عبادت او دعوت نمود و لیکن پیروی آن حضرت را نکردند، آن حضرت دید آن مردم بسیار در ضلالت و گمراهی فرو رفته اند و قبول نصایح او را نمی نمایند و از خواب غفلت بیدار نمیشوند و بصلاح و رشد خود توجهی ندارند و هنگام عید بزرگ ایشان فرارسید، با خدای تعالی مناجات کرد و گفت خدایا این بندگان تو بغیر از

تکذیب من و کافر شدن بتو امر دیگری را اختیار نمیکنند و درختی را می پرستند که از آن نفع و ضرری نمیبینند.

بنا بر این (جای آن را دارد) همه درختان ایشان را (که می پرستند) خشک کنی و قدرت و تسلط خود را بایشان بنما (نفرین آن حضرت بهدف اجابت رسید) چون صبح شد دیدند که تمام درختان خشک شده (و برگهای آنها ریخته) وحشتی در میان آنها پدیدار شد و دو فرقه شدند، فرقه ای گفتند این مردی که دعوی پیغمبری خدای آسمان و زمین میکند برای خدایان ما سحر و جادو کرده است که ما را از خدایان خود بسوی خدای خودش بگرداند و متوجه سازد.

و فرقه دیگر گفتند بلکه خدایان ما بر تمامی ما خشم و غضب کرده اند چون دیدند که این مرد عیب ایشان را میگوید و مذمت و بدگویی میکند و ما را بعبادت غیر ایشان دعوت مینماید و ما او را منع از این عمل نمیکنیم و او را باز نمی داریم از گفتارش.

و باین سبب حسن و طراوت و سبزی و خرمی خود را پنهان نموده اند تا ما (برای خاطر و یاری خدایان خود) بغضب و خشم آئیم و انتقام از این مرد (که دعوی خدای دیگر دارد) بگیریم.

پس همه رأی دادند و اجتماع و اتفاق نمودند بر قتل آن حضرت و چیزهائی شبیه بلوله ساختند و بیکدیگر متصل نمودند بقدر عمق آن چشمه بزرگ و در آن فرو بردند تا بقعر رسید و آبهای میان آن را خالی کردند و در میان آن رفتند و چاهی کردند (بطول یک متر یا کمی بیشتر) و آن پیغمبر الهی را در آن چاه افکندند و سنگی بزرگ بروی دهانه چاه گذاردند و اطرافش را محکم بستند و لوله ها را از آب بیرون آوردند و گفتند: اکنون امیدواریم که خدایان ما از ما راضی و خوشنود شوند که دیدند کشتیم آن کسی را که از عبادت ایشان ما را منع مینمود، و در زیر درخت صنوبر بزرگ او را زنده بگور کردیم تا شاید طراوت و سبزی خود را برای ما بازگرداندند هم چنان که سبز و خرم بودند

و تمامی آن مردم (گمراه و جاهل و از خدا بی خبر) در آن روز کنار چشمه ماندند و می شنیدند صدای ناله پیغمبر خود را که با پروردگار مناجات میکرد و میگفت: ای خدای من میبینی تنگی مکان و شدت و غم و اندوه مرا، خدایا ترحمی نما بر ضعیف حال و بیچارگی من و (درخواست میکنم هر چه زودتر) مرا قبض روح نما و (تمنا مینمایم که) تأخیر مینداز اجابت دعای مرا (و تضرع و زاری نمود) تا برحمت الهی واصل شد.

خدای متعال بجبرئیل وحی فرمود که: ای جبرئیل آیا گمان میکنند این بندگان من که بحلم من مغرور شده اند و ایمن از عذاب من گردیده اند و پرستش و عبادت غیر مرا مینمایند و کشتند رسول مرا- اینکه با غضب من مقاومت میتوانند بکنند و یا از ملک و حیطة پادشاهی من میتوانند بیرون روند، چگونه میتوانند و حال آنکه انتقام خواهم گرفت از هر کسی که نافرمانی مرا بنماید و از عذاب من نترسد، بعزت خودم قسم: ایشان را چنان کنم که مورد عبرت و پند عالمیان شوند بدین سبب در همان روزی که مشغول بطرب و لهو و لعب و شادی در عیدگاه خود بودند بطور ناگهانی باد تند سرخ رنگی بر ایشان وزیدن گرفت که بیکدیگر میخوردند و زمین در زیر پایشان مانند کبریت افروخته گردید و ابری سیاه و تاریکی بر سر آنها آمد و آتش بارید و چنان بدنهای ایشان گداخته شد که همانند مس گداخته گردید.

فنعوذ بالله من غضبه و نزول نقمته، پناه میبریم بخدا از غضبش و نازل شدن نقمت و عذاب او.

باب سی و نهم علت آنکه حضرت یعقوب را یعقوب و اسرائیل نامیدند

1- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: حضرت یعقوب و برادرش عیص (عیسو- عیساد) دو قلوب بودند و حضرت یعقوب بعد از عیص

متولد گردید، باین سبب آن حضرت را یعقوب نامیدند.

و حضرت یعقوب را اسرائیل میگفتند یعنی بنده خدا، چون- اسرا- بمعنی بنده است، و- ئیل اسم خدای عز و جل است.

2- و در خبر دیگر است که اسرائیل یعنی قوت خدا، چون- اسرا- بمعنی قوتست و- ئیل- یکی از نامهای خداوند است.

3- حدیث کردند ما را ... از کعب الاحبار که: بدین جهت حضرت یعقوب را اسرائیل الله گفتند که: خادم بیت المقدس بود، و اول کسی بود که داخل بیت- المقدس میشد و آخر کسی بود که از آن خارج میگردد، و هر شب قندیلهای بیت المقدس را روشن میکرد و (هنگام خروج خاموش نمیکرد) چون صبح می آمد میدید قندیلها خاموش است (با خود گفت حتما کسی در شب می آید و خاموش میکند باید بینم کیست).

شی در بیت المقدس کمین نشست و دید یکی از جنیان بنام- ایل- قندیلها را خاموش میکند آن حضرت او را دستگیر نمود و بستونی بست، و چون صبح شد مردم دیدند حضرت یعقوب جنی را اسیر کرده و بستون بسته.

باین سبب آن حضرت را اسرائیل (یعنی اسیرکننده ایل) گفتند.

(شیخ صدوق فرماید) این حدیث طولانی بود و مورد حاجت از آن در این کتاب بیان شد و تمامی آن را در کتاب خود بنام «نبوت» نوشته ام.

باب چهلم علت آنکه پیغمبران و مؤمنان مبتلا ببلای میشوند

1- حدیث کرد ما را پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: در کتاب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که: بیشتر و سخت تر است (از باقی مردم) بلای پیغمبران و بعد از ایشان اوصیاء آنها و بعد آنان که مرتبه ایشان از اوصیاء کمتر است (و از دیگران برترند) و مؤمنان بقدر حسناتشان مبتلا ببلای میگردند.

پس هر کسی عملش صحیح باشد و دینش سالم (از انحراف و بدعتها) باشد بلایش از دیگران بیشتر و سخت تر است، زیرا خدای عز و جل قرار نداده دنیا را اجر و ثواب در مقابل اعمال مؤمن و عقوبت برای گناهان کافر.

و هر کس اندک باشد عملش و سست باشد دینش بلایش (از مؤمنان) کمتر خواهد بود، و سرعت بلا بسوی مؤمن بیشتر است از سرعت باران بسوی زمین.

2- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: اگر مؤمن در کوه باشد (و در آنجا زندگی نماید) خدای متعال کسیرا میفرستد که او را اذیت کند تا (بسبب صبر نمودنش بر اذیت) او را اجر عنایت فرماید.

3- حدیث کردند ما را ... از حضرت امام حسین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: پیوسته من و پیغمبران و مؤمنانی که پیش از من بوده اند مبتلا بوده ایم بیک نفری که ما را اذیت نماید، و اگر مؤمن بالای کوهی باشد خدای تعالی کسیرا میفرستد که او را اذیت برساند تا او را اجر و مقام دهد.

و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام میفرمود همیشه من مظلوم بوده ام از روزی که متولد شده ام تا بحال حتی (برادرم) عقیل چشمانش درد میکرد و میخواستند دوائی در چشمش بریزند میگفت دوا در چشم من نریزد مگر آنکه چشمان علی را قبلا دوا بریزید، و آنقدر اصرار میکرد که ناچار میشدند در چشم من دوا بریزند با اینکه چشمان من هیچ درد نمیکرد (1) زد

ص: 107

1- عقیل برادر حضرت امیر المؤمنین و بیست سال از آن حضرت بزرگتر بوده و عالم بانساب عرب و از نیک و بد حسب و نسب ایشان کاملا آگاه بوده و بدین جهت تا حدی او را دوست نمیداشتند و در حسن و حاضر جوابی معروف بوده، و در سنه پنجاه هجری در سن 93 یا 96 رحلت کرد، و دو فرزندش با سه نفر از فرزندان فرزندان او در کربلا در رکاب حضرت امام حسین علیه السلام شهید شدند. و روایت فوق سبب قدح عقیل نمیشود بلکه بیاید در باب 114 روایتی در مدح او و بلاها و گرفتاریهایی که ما بندگان گرفتار آن میشویم از سه قسم خارج نیست: یا برای ازدیاد اجر و مقام و رتبه است در پیشگاه خداوند چنان که روایت دوم و سوم بصراحت مشعر بر آنست، و یا برای امتحانست، که حجت باشد بر خود ما، و یا بواسطه ارتکاب گناهانست که برای بیداری و هوشیاری و بخویشتن آمدن ما از باب لطف خدای منان بر ما منت میگذارد و ما را مبتلا میسازد

باب چهل و یکم علت آنکه حضرت یعقوب مبتلا بفراق حضرت یوسف شد

1- حدیث کردند ما را ... از ابو حمزه ثمالی که گفت يك روز جمعه نماز صبح را با حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مسجد مدینه ادا نمودم و چون آن حضرت از نماز و تعقیبات فارغ شدند، بسوی منزل خود حرکت فرمودند و من در همراهی آن حضرت بودم، چون بخانه رسیدیم آن حضرت کنیز خود را که سکینه نام داشت طلبید و باو فرمود: هر سائلی آمد بدر خانه او را محروم نکنید و غذایش دهید زیرا امروز جمعه است من عرض کردم: چنین نیست که هر کسی سؤال کند مستحق باشد، فرمود (چنین است و لیکن) ای ابو حمزه میترسم که بعضی از آنها که سؤال مینمایند مستحق (حقیقی باشند و ایشان را چیزی ندهیم و بما اهل بیت نازل شود آنچه که بحضرت یعقوب و خاندانش نازل گردید).

البته طعام بدهید زیرا حضرت یعقوب هر روز گوسفندی ذبح میکرد (چون عائله او زیاد بود) و قسمتی از آن را صدقه میداد بفقرا و قسمتی از آن را خود و اهل و عیال او صرف مینمودند، تا شب جمعه ای موقع افطار سائل مؤمن روزه دار مسافر غریب مستحقی که در پیشگاه خدای تعالی با قرب و منزلت بود بر در خانه آن حضرت آمد و گفت طعام دهید سائل غریب مسافر گرسنه را از زیادی غذای خود، و چندین مرتبه

تکرار کرد و لیکن می شنیدند و سخنش را باور نمیکردند چون ناامید شد و تاریکی شب همه جا را فرا گرفت گریست و (جمله ای بدین مضمون) گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، و شکایت کرد گرسنگی خود را بخداوند و شب را با گرسنگی بسر برد، و صبح نمود در حالی که روزه بود و صبر کرد بر گرسنگی و حمد خدای را بجای آورد.

و یعقوب و خاندانش شب را با شکم سیر خوابیدند، و صبح نمودند در حالی که زیادی غذای شب آنها مانده بود، حقتعالی وحی فرمود بیعقوب در صبح همان شب که:

ای یعقوب ذلیل نمودی بنده مرا و غضب مرا بسوی خود کشیدی و مستوجب تأدیب و عقوبت من شدی و باعث گردیدی که تو و فرزندت مبتلا ببلا شوید.

ای یعقوب همانا محبوب ترین پیغمبران و گرامی ترین ایشان نزد من آن پیغمبر است که ترحم بمساکین و بیچارگان بندگان مرا بنماید و با ایشان مجالست و معاشرت نماید و اطعام کند و پناگاه و ملجأ ایشان باشد.

ای یعقوب ترحم نکردی به بنده من ذمیال (بکسر ذال و سکون میم) را با اینکه او بنده خالص منست و در عبادت من منتهای سعی و کوشش را مینماید و باندکی از غذا قانعست و شب گذشته از درب خانه تو عبور کرد (و چون روزه بود و افطاری نداشت برای سدّ جوع خود) شما را صدا زد و طلب غذائی نمود و گفت: طعام دهید سائل غریب راهگذر را، و شما او را طعام ندادید، و (با حال یأس و ناامیدی جمله ای بدین معنی) گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، و اشک دیدگانش جاری شد و بمن شکایت کرد و شب را گرسنه بسر برد و حمد و ثنای مرا بجای آورد، و روز را روزه گرفت و تو و خاندان تو ای یعقوب شب را با شکم سیر خوابیدید و باقیمانده غذای شب شما تا صبح باقی بود.

ای یعقوب مگر ندانسته ای که عقوبت و بلا بدوستان من زودتر میرسد تا

بدشمنان من، و این از لطف و حسن نظر منست باولیاء خودم، و استدراج (1) و امتحان منست نسبت بدشمنانم.

بعزت خودم قسم نازل کنم و فرو فرستم بر تو بلا را، و تو و فرزندان تو را در معرض مصیبت و عقوبت قرار دهم، باید مهیا و آماده بلای من شوید و راضی باشید بقضا و مقدرات من و صبر کنید در مصائب.

ابو حمزه گوید عرضکرد: فدایت شوم در چه وقت حضرت یوسف آن خواب را دید (2)د.

ص: 110

1- استدراج آنست که خدای تعالی بنده گناهکار را مدتی در گناهکاری امان دهد و از اسباب دنیوی برخوردار و از نعمتهای پی در پی این جهان بمرور کامروایش گرداند بطوری که گمان لطف برده و مغرور شود و غافل و هواپرست گردد، لیکن بواسطه گناهانش تحت فشارش خواهد انداخت و بعداب و هلاکت دنیوی و اخروی گرفتارش سازد تدریجا. چنان که میفرماید: سَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ.

2- خواب دیدن یکی از آیات بزرگ الهی است که خداوند برای کشف حقایق گذشته و آینده به بشر عنایت فرموده، و تمام خوابها بر سه قسم است. چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: الرؤیا علی ثلاثة، بشری من الله تعالی و تحزین من الشیطان، و الذی يحدث به الانسان لنفسه فیراه فی منامه، بشارت و فیض است از طرف خداوند «طبق آیه شریفه: لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا و این را رؤیای صادق مینامند که بسبب اتصال روح بعالم ملکوت و ارتباط بما وراء طبیعت دیده می شود. و همین خوابست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: یک جزو از چهل و شش جزو نبوتست، یعنی الهام و وحی بوسیله خواب دیدن بر انبیاء میشد و بر آنها حجت قطعی بوده و بدون درنگ بآنچه میدیدند عمل میکردند مانند حضرت ابراهیم که دستور قربانی نمودن حضرت اسماعیل را در خواب دید بلادرنگ برای انجام آن اقدام فرمود. و در (8-90) کافی از حضرت رضا علیه السلام نقل مینماید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر روز صبح از صحابه خود می پرسید کسی خواب ندیده و دیگر حزن و وسوسه است از ناحیه شیطان از مجرای غذا و برای همین است که اگر حرارت بر انسان مستولی شد آتش و اگر برودت و سردی غالب شد آب می بیند. و دیگر آنچه که در خاطر انسان نهفته شده است و در فکر آن بوده و سرایت بحسّ مشترك میکند و بواسطه قوه مخیله انسان آن را مشاهده مینماید و این گونه خواب را اضغاث و احلام گویند. و بعضی از افراد هستند و بوده اند که میگویند خواب دیدن در اثر خاطرات گمشده و سرکوفته شده و تمایلات واپس زده شده و خواهشهای عملی نشده است و کشف آینده و گذشته را نمی نماید با اینکه از تجربیات و تحقیقات علمی بطلان این عقیده ثابت گردیده و جای شك و تردید برای کسی باقی نماند و هر کس را بنگریم در مدت زندگی خود اگر چه یک مرتبه هم که شده خوابی دیده که در اثر هیچ یک از اینها نبوده. و علت اینکه بعضی از خوابها راست و بعضی دروغست آنست که حضرت صادق علیه السلام بمفضل فرمود: اگر همه خوابها راست میبود تمام مردم پیغمبر بودند چون تمام خوابهای پیغمبران راست بوده و امتیازی بین پیغمبران و مردم نبود. و اگر همه خوابها دروغ میبود نفعی در آنها نبود، پس چنین مقرر فرموده که گاهی راست باشد و مردم منتفع گردند و دفع ضرر از خود بنمایند و گاه دروغ که اعتماد بر آن نمایند بنا بمصلحتی که در آن نهفته و پنهانست. و خوابهایی که در آخر شب و یا پیش از ظهر دیده شود تأثیر بسزائی دارد.

فرمود: در همان شبی که یعقوب و خاندانش با شکم سیر خوابیدند و ذمیال گرسنه خوابید و یوسف چون خواب را دید صبح پدر خود حضرت یعقوب نقل کرد (که دیدم یازده ستاره و آفتاب و ماه مرا سجده کردند) حضرت یعقوب سخت مغموم

ص: 111

شد از شنیدن خواب و وحی هم باو شد که مستعد بلا باش، بیوسف فرمود (فرزند عزیزم این خواب از خوابهای صادقه است و) برادران خود را از این خواب آگاه مکن زیرا میترسم حيله و مكرى در باره تو بنمایند، و یوسف (براده و مشیت خداوند) غافل از دستور پدر شد، و خواب را برادران نقل کرد.

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: اولین بلانی که گرفتار آن شدند یعقوب و خاندانش حسد بود که برادران بیوسف بردند زمانی که خواب را شنیدند از او، و میل و علاقه یعقوب بیوسف زیاد شد و میترسید آن وحی که خدا باو فرموده بود که: مستعد و آماده بلا باش، در فرزندش یوسف واقع گردد.

لذا بیشتر نسبت باو ابراز محبت مینمود (و خواستهای او را عملی میکرد) و برادران چون چنین محبتی را دیدند از پدر خود بیوسف و مشاهده نمودند که او را گرامی میدارد، برایشان این عمل گران آمد و بین خود مشورت کردند و گفتند که یوسف در نظر پدر بیشتر از ما محبوبست (1) با اینکه ما چندین برادریم و قویتر و بهتر بکار او می آئیم در باب کفالت اموال و گوسفندانش، و پدر ما هیچ فکر نمیکند و متوجه این مطلب نیست، باید بکشیم یوسف را یا اینکه جایی ببریم که دور از پدر ود.

ص: 112

1- علامه مجلسی رحمه الله در بحار (12- ط ج) از تنزیه الأنبياء سید مرتضی رحمه الله جوابی از اشکالات را نقل فرموده بدین مضمون: اگر کسی بگوید که: چرا حضرت یعقوب تفضیل داد حضرت یوسف را و بیشتر نسبت باو ابراز محبت نمود تا باعث حسد برادرانش شود، جواب داده می شود که: ابراز محبت و برتر نمودن یکی از فرزندان در صورتی که از جهت تقوا و علم و دانش و دین باشد اشکالی ندارد. و در اسلام هم چنین دستوری داریم اگر یکی از فرزندان علم و دین و تقوایش بیشتر باشد باید او را بیشتر احترام نمود، تا هم او تشویق شود و هم سبب تحریک تقوا و علم و دانش طلبی برادران گردد و کوشش کنند تا متقی و عالم و دانشمند گردند و البته باید مواظب بود که از حد تجاوز نکرد و گر نه موجب خود برتر بینی او می شود و عقده خودکمتربینی در برادران پیدا میگردد و این هم بنوبه خود يك بالای خانمانسوز و تقریبا غیر قابل جبران میباشد و اسلام هم که اجازه برتری میدهد با حدود معین اجازه فرموده نه بطور اطلاق. و اینکه موجب حسد برادران یوسف گردید ممکنست باراده خداوند حضرت یعقوب نمیدانست که عمل و رفتارش موجب حسد می شود زیرا بنا بود که بلا بر او نازل گردد. چنان که حضرت سجاد علیه السلام بآن اشاره فرموده اند، و جواب اینکه چه باعث شد که آن حضرت مبتلا گردید در متن روایت فرموده اند و از نظر خواننده محقق مخفی و ناپدید نخواهد بود.

شهر و آبادانی باشد (و پدر او را نبیند و بما علاقه پیدا کند و ما را مورد محبت و مهربانی خود دهد) و بعد از این عمل ناشایسته توبه میکنیم و بندگان پاک و صالح میشویم (و این رأی مورد پسند همه واقع گردید).

در همان دم بنزد پدر خود حضرت یعقوب علیه السلام آمدند و گفتند: یا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ، أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ای پدر چه شده است که ما را آمین نمیدانی بر یوسف (که او را همراه ما بصحرا بفرستی) در صورتی که همه ما خیر خواه او هستیم، فردا او را بفرست با ما بصحرا که بگردد و بازی کند و ما او را از هر گونه خطری حفظ و مراقبت و نگهداری خواهیم کرد.

ص: 113

حضرت یعقوب فرمود إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّنْبُ مِنْ مَحْزُونٍ مِثْمُومٍ أَكْرًا أَوْ رَا بَرِيدٍ (زیرا طاقت مفارقت او را ندارم) و میترسم (شما در صحرا و بیابان غفلت کنید و) گرگی او را بخورد.

و (جهت آنکه این گونه بهانه می آورد این بود که) میترسید بلائی که با و وحی شده است که «مهیا گردد» در باره یوسف باشد چون او را بیشتر از فرزندان دیگرش دوست میداشت.

و لیکن قضا و قدر الهی بر خواسته یعقوب غالب گردید، و امر پروردگار بر او و یوسف جاری شد و یعقوب قادر نبود و نتوانست که دفع بلا نماید از خود و یوسف و برادر دیگرش (بنیامین) و یوسف را با اکراه قلب در حالی که منتظر بلا بود برادرانش واگذار نمود.

فرزندان یعقوب چون (صبح شد و یوسف را بدست آوردند با کمال خوشحالی) از منزل خارج شدند، حضرت یعقوب (گوئی حس کرد که دیگر باین زودی او را نخواهد دید) بیتاب گردید و با شتاب و سرعت خود را بایشان رسانید و یوسف را در آغوش گرفت و دست در گردن او کرد و سخت گریست و سپس او را بآنها باز داد و ایشان با سرعت روانه شدند و راه میرفتند زیرا میترسیدند که پدرشان پشیمان شود و بیاید یوسف را بازستاند و دیگر بایشان ندهد.

و آنقدر رفتند که از چشم ناپدید شدند و رهسپار بیشه گردیدند و داخل جنگلی شدند و با يك دیگر گفتند باید یوسف را بکشیم و پای یکی از این درختها بیندازیم تا شبانه گرگی او را بخورد (لیکن این تصمیم مورد قبول واقع نشد) و برادر بزرگ ایشان (یهودا که اندکی بزرگتر از آنها بود) اظهار داشت که باید از کشتن او صرف نظر کنید و او را (در سر راه کاروانان) بجاهی بیندازید تا قافله ای او را از چاه بیرون بیاورد و با خود بديار دور دست ببرد.

بنا برای برادر بزرگ در چاه افکندند یوسف را (1) و گمان داشتند که غرق خواهد شد، لیکن چون آن حضرت بقعر چاه رسید صدا زد و گفت ای نواده های رومین سلام مرا بیعقوب برسانید.

برادران چون صدای او را شنیدند بعضی از آنها گفتند باید در این مکان بمانیم تا یقین کنیم که مرده است (زیرا شاید زنده باشد و از چاه بیرون آید و خود را بیعقوب برساند و قضایا را برایش بیان کند و نقشه و طرح ما نقش بر آب شود و در عوض مهر و محبت پدر مورد خشم و غضب او شویم).

بناچار ماندند تا هنگام غروب آفتاب و شبانه بسوی پدر (با قیافه غمناک و صورت حق بجانب و آه و ناله دروغی و مصنوعی و) با چشم گریان باز گشتند و (حضرت یعقوب چون ایشان را گریان دید و یوسف را با آنها ندید سبب را پرسید) گفتند: ای پدر چون بصحرا رفتیم یوسف را پیش متاع و اسباب خود گذاردیم و (بمسابقه تیر- اندازی و دویدن مشغول شدیم) وقتی که بازگشتیم دیدیم که گرگ او را خورده است حضرت یعقوب چون سخن ایشان را شنید (عبارتی باین مضمون) گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ**، و سخت گریست و بیادش آمد از آن وحی که خدا فرموده بود مستعد و مهیای بلا باش، و صبر را پیشه کرد و بایشان فرمود: نفس (آماره) شما این امر زشت و قبیح را زیبا جلوه داد، و این سخنی بیش نیست که میگوئید و گر نه خداوند گوشت یوسف را خوراك گرگ قرار نمیدهد پیش از آنکه مشاهده نمایم تأویل آن خواب راستی را که یوسف دیده بود.

ابو حمزه گوید که حضرت سجاد علیه السلام سخن خود را در اینجا قطع فرمود، و چون فردای آن روز شد حضورش شرفیاب شدم و عرض کردم فدایت شوم روز گذشته.

ص: 115

1- در بحار نقل مینماید: چاهی که حضرت یوسف را در آن انداختند در بیت- المقدس بوده، و نیز گفته اند که در مملکت اردن هاشمی بوده، و گفته شده که بین مدین و مصر بوده. و بعضی گفته اند که سه فرسخی منزل حضرت یعقوب بوده.

قصه یعقوب و فرزندانش را بیان داشتی و دیگر قضایای یوسف و برادرانش را فرمودی فرمود: چون صبح شد برادران یوسف با یک دیگر گفتند بیائید برویم و به بینیم حال یوسف را که هنوز زنده است یا مرده، حرکت نمودند و رفتند و چون بسر چاه رسیدند قافله ای را دیدند که (از مدین بمصر میرفتند و) در نزدیکی آن چاه منزل نموده اند و کسیرا فرستادند که از چاه آب بکشند، خدمتگزار دلو را در چاه فرو برد و (بامر خدا یوسف بدلو چسبید و آن مرد) بالا کشید پسری را دید که بدلو آویزانست، بهمراهان خود گفت بشارت باد شما را که پسری (در کمال حسن و نهایت جمال) از چاه بیرون آمده، برادران یوسف پیش آمدند و گفتند این غلام ما است که دیروز (آمده بود آب بکشند) باین چاه افتاده و آمده ایم بیرونش بیاوریم و یوسف را از ایشان گرفتند و بگوشه ای رفتند و بیوسف گفتند: تو باید یا اقرار بغلامی ما بنمائی تا تو را بمردم این قافله بفروشیم یا کشته شدن را اختیار کنی.

(یوسف که جان خود را در خطر دید) فرمود: مرا نکشید و هر چه خواهید انجام دهید، برادران او را با خود پیش قافله آوردند و گفتند آیا در میان شما قافله کسی هست که این غلام را از ما خریداری کند، یکنفر از قافله گفت من خریدارم و او را به بیست درهم خرید (1)ر.

ص: 116

1- در بحار (12-223 ج) از کتاب تنزیه الأنبياء سید مرتضی رحمه الله نقل مینماید که اگر کسی بگوید: چرا حضرت یوسف صبر نمود بر غلامی و انکار نکرد و نگفت که من آزاد هستم و غلام نیستم جواب میگوئیم که: بسیاری از بزرگان گفته اند که در آن موقع آن حضرت پیغمبر نبود و بالفرض هم که پیغمبر بوده چون پای جان در میان بوده و ترس کشته شدن داشته جایز است که بر غلامی صبر نماید و انکار نکند، و دیگر آنکه ممکن است خداوند باو امر فرموده باشد که کتمان آزادی و نبوت خود نماید که امتحانش فرماید همچنان که جدش ابراهیم را بآتش نمرود امتحان فرمود، و دیگر آنکه ممکنست آن حضرت فرموده باشد که: من آزادم و غلام نبوده ام و کاروان و عزیز مصر قبول نکرده باشند، زیرا برادرانش بکاروانان گفته بودند این غلام گریز پا است. مترجم گوید که: از مفهوم آیه شریفه: أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَوَلَدًا، معلوم می شود که آن حضرت این مطلب را اظهار داشته که عزیز گفته: او را گرامی بدار و نیکو نگهداریش کن (اگر معلوم شد که غلام بوده) ممکنست او را بفروشیم با منفعت زیاد، و یا (اگر معلوم گردید که غلام نبوده) او را بجای فرزندى قبول خواهیم کرد. و نیز موقعی که برای تبرئه خود فرموده بخدای یعقوب قسم، معلوم می شود که فرموده من فرزند حضرت یعقوب پیغمبر هستم. و الله العالم بحقائق الامور.

و برادران اعتنائی بشان او نداشتند (که یوسف پیغمبر است و پسر پیغمبر و نمیتوان او را بنام غلامی فروخت) و او را بقیمت بسیار کمی فروختند (چون منظور برادران پول نبود و مقصودشان این بود که از چشم پدر دور باشد) و آن کسی که یوسف را خریده بود او را با خود بمصر برد و پادشاه مصر فروخت.

چنان که خدای عز و جل میفرماید: وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا، عزیز (ریان پادشاه بزرگ) مصر که او را خریده بود بزن خود سفارش کرد و گفت نیکو دار این غلام را، امید است برای ما نفع بسیار داشته باشد (هنگام فروش) و یا او را بجای اولادی بگیریم (اگر دیدیم لیاقت آن را دارد چون اولاد نداریم).

ابو حمزه گوید عرض کردم حضرت یوسف چند سال داشت موقعی که او را در چاه افکندند، فرمود: نه سال، عرض کردم میان منزل یعقوب و مصر چقدر راه بود فرمود: دوازده روز.

و یوسف زیباترین مردم زمان خود در حسن و جمال بوده، و (راعیل ملقب بزلیخا همسر عزیز مصر در تربیت یوسف کوشش بسیار میکرد و نهایت رسیدگی را مینمود تا) زمانی که آن حضرت بحد رشد و بلوغ رسید (زلیخا) همسر پادشاه عاشق (دلباخته) او شد و با و ابراز و اظهار عشق مینمود و حضرتش را بسوی خود میخواند و لیکن آن حضرت (پاکدامنی خود را حفظ مینمود و) نمی پذیرفت و میفرمود:

معاذ الله من از خاندانی هستم که (شرف و تقوا را پشت در پشت بمیراث برده اند و پیرامون اعمال زشت نمیگردیدند و) زنا نمیکنند، زلیخا (که فریفته جمال یوسف و غرق شهوت گردیده و کاسه صبرش لبریز شده بود در کمین بود تا روزی آن حضرت را در اطافی تنها دید، چون آن حضرت همیشه خود را مخفی میداشت و در اطاقها پنهان میگردید، زلیخا وقت را غنیمت شمرد و) در بها را محکم بست و بآن حضرت درآویخت و گفت مترس و خود را بروی آن حضرت انداخت.

حضرت یوسف (با کوشش و زحمت فراوان) خود را از دست زلیخا (ی دیوانه شهوت) رهائی داد و گریخت و در بها را (یکی بعد از دیگری) گشود که زلیخا از عقبش رسید و از پشت سر پیراهنش را گرفت و کشید تا پاره شد.

و در کشمکش بودند که شوهر زلیخا رسید و ایشان را در آن حال دید، زلیخا (که اراده خیانت داشت ترسید بمبنای «الخائن خائف» و برای رفع تهمت از خود سبقت گرفت و گناه را بگردن یوسف انداخت و) گفت: جزای کسی که اراده خیانتی باهل تو کند نیست مگر آنکه باید او را بزندان بفرستند و یا بعد از در دناك مبتلا سازند (که او را سخت بزنند و ذلیل و خوار نمایند و او را بکارهای مشکل و دشوار وادارند).

پادشاه تصمیم گرفت که یوسف را تنبیه کند (و سخت برآشف و عتاب و خطاب کرد) یوسف (مظلوم و متهم برای تبرئه خود) فرمود: بخدای یعقوب قسم اراده بد و خیانت نسبت باهل تو نکرده ام (و چنان نیست که زلیخا میگوید) بلکه او بمن درآویخته بود و میخواست مرا بمعصیت (خدا) وادارد (و بالهام خدائی فرمود اگر

قبول ندادی سخن مرا) از این طفل پیرس که کدامیک از ما اراده دیگری را نموده بودیم، خداوند طفل شیرخوار را (که هفت روزه و گویا خواهر زاده زلیخا بوده) برای بیان قضیه و فصل قضاوت گویا فرمود، و (حق و حقیقت مطلب را بزبانش جاری کرد و لیکن بطور سر بسته که خارج از ادب و نزاکت نباشد) گفت ای پادشاه نظر کن به پیراهن یوسف اگر از پیش روی او دریده یوسف اراده خیانت نموده (و زلیخا راستگو است) و اگر از پشت سر دریده زلیخا قصد یوسف کرده (و زلیخا دروغگو است).

پادشاه چون این سخن را از آن طفل (بر خلاف طبیعت و عادت) شنید بسختی ترسید و مضطرب شد و نگاهی به پیراهن یوسف کرد و مشاهده نمود که از عقب سرش دریده شده است، بزلیخا گفت که این (شکایت و تظاهر بعفت نمودن و تهمت بدیگری زدن) از مکر و حيله شما زنانست.

و سپس رو کرد بیوسف و گفت این قصه را پنهان دار که کسی آن را نشنود (و کار برسوائی نکشد) لیکن یوسف قضیه را بدیگران نقل نمود تا انتشار پیدا کرد، و زنان مصری (زبان بملامت زلیخا گشودند و) گفتند که زن عزیز عاشق غلامش شده و او را بسوی خود (برای کام دل گرفتن) میخواند (و غلامش اجابت نمیکند و تسلیمش نمیشود).

چون اینخبر بزلیخا رسید زنان (رجال شهر) را بقصر سلطنتی دعوت کرد و مجلسی بیاراست و لوازم پذیرائی و غذا و میوه آماده و مهیا نمود (پس از آنکه همگی دعوت شدگان آمدند) برای ایشان ترنج (نوعی از لیمو است) آورد و بدست هر يك از ایشان کاردی داد، و (از اطاق خارج شد و) بیوسف گفت داخل شو بر زنان آن حضرت بناچار بمجلس آنها رفت و زنان مصری چون نظر بیوسف نمودند او را بزرگ شمردند و (از حسن و جمالش حیران شدند بطوری که بجای ترنج) دستهای خود را بریدند و گفتند حاشا که این غلام از جنس بشر باشد (زیرا هیچ چشمی مانندش را ندیده و گوشی وصف او را نشنیده و چنین حسن و جمالی در قلب و خاطره

کسی خطور نکرده) و زلیخا (چون دید همه زنان از جمالش حیران شده اند) گفت اینست آن یوسفی که مرا از محبت و علاقه و مراوده با او ملامت میکردید، و (شما يك نظر بیشتر باو نکرده اید و آنچنان شیفته او و بیتاب شدید که دستهای خود را بریدید و دلهای شما لرزان شد و اعصاب شما متزلزل گردید، آیا باز هم مرا ملامت و سرزنش میکنید).

چون آن زنان از مجلس زلیخا برخاستند و بمنزلهای خود رفتند (چنان محو جمال یوسف شده بودند که آرامی نداشتند و) هر يك از ایشان پنهانی قاصدی پیش یوسف میفرستادند و التماس و درخواست مینمودند که آن حضرت بنزد آنها برود، لیکن آن حضرت امتناع مینمود.

(چون اصرار زنان از حد گذشت آن حضرت مضطرب گردید و توجه بخدا کرد) و عرضکرد: خدایا اگر مرا از مکر و حيله و خواسته این زنان حفظ نمائی ایشان بر من غالب میشوند و مرا بعمل زشتی که از من تقاضا دارند و امیدارند و ممکن است (نفس اماره بر من غلبه کند و) میل بآنها بنمایم و مرتکب شوم، و آن هنگام جزو جاهلان و بدبختان خواهم بود.

خدای تعالی دعایش را مستجاب فرمود و او را از مکر زنان نجات داد، و موقعی که قصه آن حضرت با زلیخا و خواستهای زنان دیگر از او در مصر شایع گردید (و زبانزد مردم شد که در هر مجلسی و محفلی یاد میکردند و در باره ایشان هر کسی سخنی میگفت بناچار برای آنکه قضیه از سر زبانها بیفتد و بیشتر برسوائی نکشد) پادشاه با اینکه از آن طفل شنیده بود که یوسف تقصیری ندارد تصمیم گرفت که آن حضرت را زندانی کند و حضرتش را فرستاد بزندان و بعد از مدتی دو نفر دیگر (از ندیمان که یکی رئیس نانوایان و دیگری رئیس شرابخانه دربار بودند) برای تقصیری که داشتند داخل زندان نمودند

چنان که خدای تعالی قصه ایشان را در قرآن بیان فرموده (1).

ابو حمزه گوید حضرت امام زین العابدین علیه السلام چون سخن بدینجا رسانید دیگر چیزی فرمود (چنین گوید صدوق که) شنیدم از محمد بن ... طیفور در معنی آیه: رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ، میگفت حضرت یوسف با عقل خود مشورت نمود (که بدرخواست زلیخا جواب مثبت دهد یا بزندان برود) و عقلش زندان را برای او ترجیح داد، و در زندان پیغمبر خاتم و نبی اعظم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را واسطه و شفیع خود قرار داد و با حالت تضرع میگفت:

يا مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی طاعتك

خدای تعالی دعایش را مستجاب فرمود و حضرتش را عافیت بخشید و از بلا و زندان نجاتش داد و پاکدامنی او را حفظ فرمود.

و نیز شنیدم از محمد بن ... طیفور که میگفت: اینکه حضرت یعقوب علیه السلام فرموده بفرزندانش (که بنیامین را خواستند بمصر ببرند) شما را آمین دانستم و یوسف را بشما سپردم و دیگر او را ندیدم، همانند گفتار و بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرموده

«لا یلسع المؤمن من حجر مرتین»

مؤمن از یکره دو مرتبه صدمه و اذیت نمی بیند (زیرا مرتبه اول که اذیت دید سبب عبرتش می شود و مواظب میگردد که دیگر بار اذیت نبیند) و قصه آن چنانست که یوسف را تسلیم آنها نمود، و بایشان اعتماد کرد (و چون اعتماد بر غیر خدا نمود) از این جهت او را در چاه افکندند و د.

ص: 121

1- از خلال روایات معلوم می شود که سبب زندانی شدن آنها این بوده که پادشاه روم شخصی را فرستاده بود که پادشاه مصر را مسموم کنند و آن دو نفر برادر بودند یکی رئیس شرابخانه دربار و دیگری رئیس آشپزخانه دربار سلطنتی مصر، و رئیس شرابخانه گفت نباید مسموم کرد، و رئیس آشپزخانه میگفت باید مسموم کنیم تا جایزه از سلطان روم بگیریم. این خبر بگوش عزیز رسید و ایشان را زندانی کرد، تا آخر الامر رئیس آشپزخانه را بدار آویختند.

سپس فروختند و لیکن پسر دوم را بخدا سپرد و باو اعتماد کرد و گفت: **فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا**، خداوند آن حضرت را بسریر سلطنت رسانید و یوسف را باو بازگردانید و از محنت و غم و اندوه رهائی یافت.

باب چهل و دوم علت آنکه برادران یوسف گفتند اگر بنیامین سرقت نموده ..

1- حدیث کردند ما را ... از اسماعیل بن همام که میگفت: میفرمود: حضرت رضا علیه السلام در تفسیر آیه: **قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ**، برای حضرت اسحاق علیه السلام کمربندی بود که پیغمبران بزرگ آن را از يك دیگر بارث میبردند (و حضرت اسحاق موقع رحلت آن را سپرده بود بدخترش ساره) و در پیش عمه حضرت یوسف بود و یوسف را بسیار دوست میداشت و او را در خانه خود نگاه داشته بود.

روزی حضرت یعقوب یوسف را از خواهرش طلبید که بمنزل خود بیاورد و فرمود او را باز پیش تو میفرستم، عمه یوسف برای یعقوب پیغام فرستاد که ای برادر یوسف را امشب نگاه میدارم و فردا نزد تو خواهم فرستاد زیرا بسیار دوستش میدارم و میل دارم که امشب او را نیکو بینم چون صبح شد کمر بند را در زیر لباسهای یوسف بست و حضرتش را نزد یعقوب فرستاد (و خود بعد از چند ساعتی بنزد یعقوب شتافت) و گفت کمر بند مخصوص را سرقت کرده اند (و من همه را تقشیش نموده ام و نیافته ام باید یوسف را هم تقشیش نمایم و دست برد و لباسهای یوسف را بالا زد) و آن را در کمر یوسف دیدند که بسته بود، آن را باز کرد (و گفت یوسف کمر بند را سرقت نموده من او را ببندگی میگیرم و باین حيله یوسف را پیش خود برد).

در آن زمان چنین رسم و قرار بود که اگر کسی چیزی را از دیگری میدزدید سارق را صاحب اموال دزدیده شده ببندگی میگرفت.

2- حدیث کردند ما را ... از حسن بن علی الوشا که گفت شنیدم از حضرت رضا علیه السلام میفرمود: در زمان بنی اسرائیل حکم چنین بود که اگر کسی چیزی را از دیگری سرقت میکرد صاحب اموال سارق را بعنوان بندگی میگرفت، و حضرت یوسف در کودکی پیش عمه خود بود و آن زن آن حضرت را بسیار دوست میداشت و باو محبت و مهربانی مینمود، و حضرت اسحاق کمربندی داشت که آن را بکمر یعقوب می بست، و (چون اسحاق از دنیا رفت) پیش دخترش بود، تا روزی یعقوب یوسف را طلبید خواهرش سخت غمگین شد و عرضکرد بعدا بنزد تو میفرستم او را و کمربند را بکمر یوسف بست و او را پیش پدرش یعقوب فرستاد و خود (پس از چند ساعتی) بنزد یعقوب آمد و گفت: یوسف کمربند مخصوص را دزدیده باید او را تفتیش نمایم و مشغول تفحص گردید و لباسهای یوسف را بالا زد و کمربند را باز کرد از این جهت برادران یوسف هنگامی که مکیال را در بار برادرشان گذارده بودند گفتند: اگر بنیامین سرقتی نموده برادری هم داشته (بنام یوسف) که پیش از او سرقت کرده (و این از او یاد گرفته)، حضرت یوسف (اظهار نفرمود که من یوسفم و نه من و نه برادرم سرقت نکرده ایم بلکه) فرمود: مجازات کسی که مکیال در بار او یافت شود چیست.

گفتند مجازات او آنست که قانون حکم میکند (او را ببندگی باید گرفت، آن حضرت یا مأمور او) شروع در تفحص بارهای برادران نمود و سپس بار بنیامین باز نمود و مکیال در میان آن یافت و (برادران گمان کردند که واقعا بنیامین مکیال را دزدیده است لذا) گفتند اگر این دزدی کرده (از برادرش یوسف یاد گرفته زیرا) برادری هم داشت که سرقت کرده، و مرادشان آن کمربند بود.

باب چهل و سوم علت آنکه برادران یوسف گفتند شما دزد هستید

1- حدیث کردند ما را ... از حضرت باقر علیه السلام که میفرمود: خیری (و

سعادت و خوشبختی) نیست برای کسی که تقیه ندارد و (حضرت یوسف تقیه کرد برای مصلحت و ابراز نفرمود که من برادر شما هستم، زیرا شاید اگر می فهمیدند که آن حضرت یوسف است ممکن بود بنیامین را بکشند که خبر زنده بودن یوسف را پدیرشان نرساند از این جهت) یوسف گفت: ای اهل قافله شما سارق هستید (کنایه از اینکه یوسف را از پدرش دزدیده اید) و حال آنکه دزدی نکرده بودند (در مصر و آنهم کیل سلطنتی را که با آن گندم کیل میکردند).

2-3- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: تقیه از دین خداست، عرض کردم از دین خداست، فرمود: آری بخدا قسم از دین خدا است که حضرت یوسف فرموده: ای اهل قافله شما سارق هستید، با اینکه (در مصر) سرقتی نکرده بودند.

4- حدیث نمودند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود در معنی آیه **أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ**، ای قافله (فرزندان یعقوب) شما دزدی کرده اید، یعنی دزدیدید یوسف را از پدرش.

آیا نمی بینی وقتی که از ایشان پرسیدند چه چیزی را مفقود کرده اید، گفتند مکیال پادشاهی را مفقود نموده ایم، و نگفتند که شما مکیال را دزدیده اید، و مقصود و غرض حضرت یوسف از دزدی آنها این بود که: شما یوسف را از پدرش دزدیدید.

باب چهل و چهارم علت آنکه حضرت یعقوب بفرزندانش فرمود بروید و تجسس کنید از یوسف و برادرانش

1- حدیث کردند ما را ... از سدیر که گفت عرض کردم بحضرت باقر علیه السلام اینکه حضرت یعقوب بفرزندانش فرموده: بروید و تجسس و تفحص کنید و تحقیق نمائید از حال یوسف و برادرش (شاید ایشان را بیابید) آیا میدانست که یوسف زنده

است با اینکه بیست سال بوده از او خبری نداشته و (در فراقش آنقدر گریست که) ضعف بینائی در چشمانش پدید آمد.

فرمود: بلی میدانست که زنده است زیرا شبی از شبها هنگام سحر (از خدای تعالی) درخواست نمود که ملك الموت بنزدش آید، بریال ملك الموت (که یکی از اعوان عزرائیل است) بنزدش حاضر گردید و معروض داشت مطلب چیست فرمود: خواستم این را سؤال کنم که ارواح بندگان را بیک مرتبه قبض مینمائی و یا یکی بعد از دیگری، گفت یکی بعد از دیگری، فرمود: روح فرزندم یوسف را قبض نموده ای، گفت قبض نموده ام.

بدین جهت آن حضرت دانست که یوسف زنده است و بفرزندانش فرمود بروید تجسس کنید شاید بیابید یوسف و برادرش (بنیامین) را (1).د.

ص: 125

1- شاید پرسش آن حضرت برای این بوده که اگر بطور اجتماعی قبض ارواح را نموده باشد ممکنست متوجه روح حضرت یوسف نشده باشد. و در بحار (12- جدید) از کمال الدین نقل مینماید که حضرت یعقوب میدانست حضرت یوسف زنده است، زیرا موقعی که برادران یوسف پیراهن آن حضرت را سالم و خون آلود بنزد پدر آوردند آن حضرت فرمود: اگر گرگ او را خورده باشد باید پیراهنش را دریده باشد چون غیر ممکنست گرگی انسانی را بخورد و پیراهنش را پاره نکند. و اگر کسی گوید: با اینکه میدانست زنده است پس چرا آنقدر میگریست جواب گوئیم گریه و اضطراب آن حضرت بجهت مفارقت و دوری حضرت یوسف بوده و در موضوع قبض ارواح که: آیا خداوند است یا عزرائیل تنها یا با فرشتگان دیگر، در قرآن میفرماید: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ، خداوند میمیراند هر کس را، و در يك جا میفرماید قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَآئِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ، بگو ای پیغمبر بمردم که ارواح شما را ملك الموت که موکل بر شماست یکی بعد از دیگری قبض خواهد کرد. و در يك جا میفرماید: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ، آن افرادی که بدست ملائکه طیب و رحمت قبض روح خواهند شد، و در يك جا میفرماید: تَوَفَّيْتَهُ رُسُلُنَا، قبض روح مردم بدست جمعی مخصوص از فرستادگان ما انجام خواهد گردید و در يك جا میفرماید: تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ، قبض روح بدست ملائکه انجام میگیرد. در جواب این اختلاف بیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است در جواب مردیکه از حضرتش پرسیده: خداوند در قرآن در موضوع قبض روح يك مرتبه نسبت بخود داده و يك مرتبه بملك الموت و يك مرتبه بدسته مخصوص و يك مرتبه نسبت بملائکه مطلق آن حضرت فرموده: خدای تعالی برتر و بزرگتر از آنست که خود قبض ارواح بندگان نماید بلکه ملائکه انجام میدهند و چون بامر اوست بدین جهت نسبت بخود داده و خداوند برای ملك الموت دو دسته اعوان و یاور مقرر فرموده. (چنان که در روایت فوق اشاره بدین مطلب مینماید) يك دسته ملائکه رحمت که قبض روح بندگان مطیع و صالح را مینمایند و يك دسته ملائکه نعمت که قبض روح افراد گناهکار را مینمایند، و باعتبار اینکه این دو دسته ملك بامر ملك الموت قبض روح میکنند خداوند آن را نسبت بملك الموت داده، و نسبت بملائکه داده چون آنها این عمل را انجام میدهند. و قریب بهمین مضمون را خوئی (ره) در شرح نهج البلاغه از من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق (ره) از حضرت صادق علیه السلام نقل مینماید، و نیز همانند این جواب را از کتاب توحید شیخ صدوق از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل میکند.

باب چهل و پنجم علت آنکه بوی پیراهن یوسف از مسافت ده روز راه بمشام یعقوب رسید

1- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: پیراهنی بود از بهشت برای حضرت ابراهیم علیه السلام آورده بودند (موقعی که او را در میان آتش نمرودی انداختند) و در میان جعبه نقره کوچکی بود و هر وقت آن حضرت آن را میپوشید وسیع میشد (زیرا یکی از معجزات انبیاء آن بوده که لباس کوتاه یا بلند

ص: 126

میپوشیدند مساوی با اندامشان میشد) و آن پیراهن نزد حضرت یوسف بود تا زمانی که برادران داد ببرند و بر چشم حضرت یعقوب بمالند.

چون قافله از (پایتخت) مصر بیرون آمد و حضرت یعقوب در رمله بود (شهر بزرگی بوده در فلسطین و فعلا آثاری از آن باقی نیست) که فرمود بوی یوسف بمشامم میرسد، و مرادش بوی پیراهن بهشتی حضرت یوسف بود.

2- حدیث کردند ما را ... از مفضل جعفی که حضرت صادق علیه السلام میفرمود:

ای مفضل آیا میدانی پیراهن یوسف از کجا بود، عرض کردم نمیدانم، فرمود:

زمانی که نمرودیان آتش را برای حضرت ابراهیم افروختند جبرئیل برای او پیراهنی از بهشت آورد و باو پوشانید که از سردی و گرمی هوا محفوظ بماند و هنگامی که آثار مرگ در جبین حضرت ابراهیم آشکار شد آن را در جعبه کوچکی نهاد و ببازوی فرزندش اسحاق بست، و حضرت اسحاق ببازوی حضرت یعقوب، و حضرت یعقوب ببازوی حضرت یوسف بست و ببازوی او بسته بود تا قضایای فروش و بندگی و قضایای دیگرش تمام شد آن پیراهن را از جعبه بیرون آورد و بوی آن بمشام حضرت یعقوب رسید.

چنان که خدای تعالی بیان قول او را می فرماید: **إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُقِنْدُونَ**، اگر مرا تخطئه و توییخ و سرزنش و ملامت نمیکنید و مرا بسفاهت نسبت ندهید (و نگوئید عقلش زایل شده) بوی یوسف بمشام من میرسد، و آن بوی همان پیراهنی بود که از بهشت آورده بودند.

مفضل گوید عرض کردم: فدایت شوم آن پیراهن چه شد و بدست چه کسانی رسیده فرمود: بدست فرزندان یوسف بود، و هر پیغمبری که علم و یا غیر علمی بارش گذاشته است همه آنها منتهی شد برسول خدا و از آن حضرت باوصیاء او رسید (و اینک بدست من است).

باب چهل و ششم علت آنکه یوسف برادرانش فرمود ملامتی بر شما نیست و حضرت یعقوب تأخیر در دعا نمودن کرد

1- حدیث کردند ما را ... از اسماعیل بن فضل هاشمی که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام: چرا فرزندان یعقوب وقتی که باو التماس نمودند و عرضه داشتند ای پدر برای ما طلب آمرزش کن زیرا خطای بزرگی را مرتکب شده ایم (که بین تو و یوسف جدائی انداختیم و باعث نگرانی تو شدیم) فرمود: بزودی از پروردگارم برای شما آمرزش میطلبم، و طلب آمرزش را بتأخیر انداخت، و لیکن وقتی که بحضرت یوسف گفتند: بخدا قسم ما خطا کردیم (آنچه را نسبت بتو نمودیم) و خداوند (را شکر که) تو را بر ما برتری داد (بسلطنت و عزت و عقل و کمال) آن حضرت بلادرنگ فرمود: گناهی برای شما نیست و خداوند شما را می آمرزد زیرا ارحم الراحمین است (و نفرمود که بعد از خدا میخواهم تا شما را بیامزد) (1).

ص: 128

1- در بحار (9- ج) از عیاشی نقل مینماید که حضرت باقر علیه السلام فرمود: فرزندان یعقوب توبه کردند و جزو سعدا شدند، و قرآن در باره ایشان میفرماید: أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ، حضرت یعقوب هنگام مرگ بفرزندان خود فرمود: بعد از من چه کسیرا عبادت میکنید، همه گفتند عبادت میکنیم خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را و ما معتقد بوحدانیت و یگانگی او هستیم و تسلیم اوامر و نواهی او میباشیم، و دستوراتش را بدون کم و کسر عمل مینمائیم. و نام فرزندان یعقوب عبارتست از: یوسف، بنیامین (ابن یامین) روییل، یهودا (یهودا) شمعون، لاوی، دون (دان- زابالون) قهاب، یشجر، تفتالی (نفتالی) حاد (جاد) أسر (اشر).

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون قلب جوان نرم تر و نازکتر است از قلب پیرمرد، و نیز جنایت ایشان بر یوسف بود و اذیتی هم که بیعقوب رسیده بود در اثر جنایت آنها بود بیوسف و عفو یوسف از حق خود بود و عفو یعقوب از حق دیگری بود، از این جهت تأخیر نمود و وعده داد تا سحر شب جمعه (که برای ایشان از خدا طلب عفو نماید) و علت آنکه یوسف برادران خود را شناخت زمانی که بر او وارد شدند و لیکن آنها یوسف را نشناختند- شنیدم از محمد... طیفور که هنگام تلاوت: وَ جَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (برادران یوسف چون بر حضرتش وارد شدند ایشان را شناخت و آنها یوسف را نشناختند) میگفت چون احترام یوسف را نگاه نداشته بودند، و خدای تعالی مبتلا ببلا مینماید مرد را بسبب ترك احترام دیگران.

آیا نمی بینی حضرت یعقوب را که ترك احترام یوسف نمود (که تا حدی پی بمکر و حيله و عداوت و حسد برادران یوسف برده بود با این حال یوسف را بآنها سپرد) و از پیش چشمش دور شد و مبتلا بفراق او گردید مدت بیست سال و چون برادرانش ترك احترام او را نمودند بواسطه حسدی که در دل داشتند و با او دشمنی کردند لذا چنان شد که او را میدیدند و نمی شناختند، و چون بنیامین آن حسدی که برادرانش داشتند نداشت لذا پس از ورود بر حضرت یوسف آن حضرت را شناخت و گفت بطور حتم و یقین من برادر تو هستم، و این چنین اند تمامی مردم (که اگر ترك احترام دیگری را نمودند گرفتار بلا خواهند شد).

چنان که در این زمان کاملاً معلوم و مشهود است که کسی بدرد کسی نمیرسد و گرفتاریهای يك ديگر را برای رضای خدا برطرف نمیکنند با اینکه پیغمبر اسلام فرموده:

من أصبح ولم يهتم بأمور المسلمين فليس بمسلم

، هر کسی کوشش نداشته باشد که خدمت بمردم مسلمان نماید مسلمان نخواهد بود.

باب چهل و هفتم علت آنکه از صلب حضرت یوسف پیغمبری بوجود نیامد

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام که: چون حضرت یعقوب (پس از بینائی کامل حرکت بسوی مصر نمود و) رسید بحضرت یوسف (که باستقبال او آمده بود) از مرکب پیاده شد و یوسف (بواسطه حفظ شوکت پادشاهی از اسب) زودتر از پدر پیاده نشد و (پس از پیاده شدن يك ديگر را در برگرفتند) هنوز از معانقه فارغ نشده بودند که جبرئیل بر یوسف نازل گردید و گفت: ای یوسف بنده شایسته خدا پیاده شد (برای احترام تو) و تو پیاده نشدی، دست خود را بگشا، چون دست بگشود نوری از کف دستش خارج گردید و بالا رفت، حضرت یوسف فرمود ای جبرئیل این نور چه بود، عرض کرد عقوبتی است برای تو و نشانه آن بود که پیغمبری از نسل تو پیدا نمیشود (بجهت اینکه هتک احترام پدر نمودی) (1).

ص: 130

1- پیاده نشدن حضرت یوسف بواسطه تکبر نبود زیرا پیغمبران از این گونه صفات زشت منزّه هستند، بلکه آن حضرت مراعات مصلحت سیاست مردم داری را نمود تا عظمتش بجای خود بماند و بتواند احکام دین را اجرا نماید چون پیاده شدن سلطان برای یکنفر از اهل مملکت موجب خفت و کوچکی و حقارت سلطان می شود و مردم دیگر از او ترس و رعب نخواهند داشت و ناامنی و خودسری در مملکت پیدا میگردد، و لیکن احترام پدر آنهم پدری مانند حضرت یعقوب از این سیاست و مصلحت برتر و لازم تر است. بنا بر این بعد از پدر پیاده شدن حضرت یوسف ترك اولیست که از آن حضرت پدید گشت و مورد عتاب واقع گردید برای آنکه پیغمبر دارای رفعت شأن و درجه عالیست و باندك چیزی مورد عتاب واقع می شود. و در ثمرات الانوار از منهج گوید: مرویست که یوسف پدرش یعقوب را در خزائن میگردانید و اسباب و اموال پادشاهی خود را باو عرضه میکرد، چون گذار او بدفترخانه افتاد کاغذهایی (از پوست حیوانات و اشجار) بسیار در آنجا دید، فرمود: ای یوسف چه چیز باعث غفلت تو شد که در این مدت کاغذی بمن ننوشتی با اینکه میان من و تو بیشتر از هشت منزل نبود، عرض کرد جبرئیل امر کرده بود مرا که بتو کاغذی نفرستم، فرمود: علت آن را سؤال کن از او، عرض کرد تو از او پرسش کن آن حضرت از جبرئیل جهت و علت را پرسید، جوابداد که خداوند عالم مرا چنین امر فرمود بجهت اینکه در وقت مفارقت تو از یوسف گفتم: إني أخاف أن يأكله الذئب، میترسم که او را گرگ بخورد، خداوند میفرماید از گرگ ترسیدی و از من نترسیدی

2- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: چون حضرت یعقوب (برای دیدار حضرت یوسف) بمصر رفت آن حضرت برای استقبال پدر از (پایتخت) مصر بیرون آمد و چشمش بر پدر افتاد خواست (برای احترام) پیاده شود و لیکن نظر بسلطنت و سطوت و ریاست خود نمود و پیاده نشد و فقط سلام کرد، (پس از تمام شدن مراسم ملاقات) جبرئیل نازل گردید و گفت ای یوسف خدای تعالی میفرماید: چه باعث شد که برای احترام بنده صالح من پیاده نشدی، سپس گفت دست خود را بگشا چون بگشود نوری از میان انگشتانش خارج گردید.

آن حضرت فرمود: ای جبرئیل این نور چه بود: معروض داشت این نور نبوت بود و علامت آنست که از نسل تو پیغمبری نخواهد بود زیرا برای احترام پدر پیاده نشدی (1)د.

ص: 131

1- در پند تاریخ از بحار (12 - 251) گوید خداوند نبوت را در فرزندان لاوی برادر یوسف قرار داد زیرا هنگامی که برادران خواستند یوسف را بکشند، او گفت (لا- تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ) نکشید او را و بیندازیدش در قعر چاه. و نیز موقعی که یوسف برادر مادری خود ابن یامین را نگهداشت، هنگام بازگشت برادران از مصر، لاوی چون خود را پیش پدر شرمنده میدید بواسطه از دست دادن برادر دوم خود گفت (فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) من از این زمین (مصر) حرکت نمیکنم مگر اینکه پدرم اجازه بازگشت دهد یا خداوند حکمی (برجوع یا مرگ) بنماید، زیرا او بهترین حکم کنندگانست خداوند بیاس این دو عمل لاوی، پیغمبری را در صلب او قرار داد، و تمامی پیغمبران بنی اسرائیل و حضرت موسی با سه واسطه از فرزندان او هستند.

باب چهل و هشتم علت آنکه حضرت یوسف زلیخا را بهمسری اختیار فرمود

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: زلیخا بدر قصر یوسف آمد (بعد از پیری و رسیدن آن حضرت بسطنت) و از غلامان و حاجبان دربار درخواست شرفیابی حضور حضرت یوسف را نمود (خدمتگزاران) باو گفتند خوش نداریم و میترسیم ترا بنزد او ببریم بسبب آنچه که از تو نسبت بآن حضرت واقع شده (شاید ما را مورد عتاب و خطاب قرار دهد و یا تو مورد خشم و غضب او شوی و تو را مجازات کند) زلیخا گفت من نمیترسم از کسی که از خدا میترسد (و زیاد اصرار کرد تا) اجازه ورود دادند، و چون داخل شد حضرت یوسف فرمود ای زلیخا چه شده است که رنگت تغییر کرده، زلیخا گفت: حمد میکنم خداوند را که پادشاهان را بواسطه معصیت غلام و زیر دست مینماید و غلامان را بسبب اطاعت و بندگی خود پادشاهی میرساند.

آن حضرت فرمود: ای زلیخا (چرا مرا بسوی خود میخواندی و) چه چیز ترا وادار کرد باعملی که از تو سر زد: عرض کرد حسن و زیبایی جمال بی نظیر تو،

فرمود پس چه میکردی اگر میدیدی پیغمبر آخر الزمان که حضرتش را محمد صلی الله علیه و آله مینامند و از من زیباتر و خوش اخلاق و باسجاوت تر است، زلیخا عرض کرد راست گفتم، فرمود از کجا دانستی که راست گفتم، گفت چون نام و اوصافش را گفتم محبتش در قلب من جای گرفت.

بدین جهت خدای عز و جل وحی فرمود بحضرت یوسف که زلیخا راست میگوید و من او را دوست میدارم چون حبیب من محمد صلی الله علیه و آله را دوست داشت، و امر فرمود بآن حضرت که او را برای خود عقد نماید (آن حضرت از خدا خواست تا زلیخا جوان شود، خداوند بخواسته حضرتش عمل نمود و زلیخا را جوان فرمود و آن حضرت او را تزویج کرد)

باب چهل و نهم علت آنکه حضرت موسی را موسی نامیدند

1- نقل کردند برای ما ... از مقاتل بن سلیمان که میگفت: خدای تعالی برکت داد حضرت موسی را با اینکه هنوز در شکم مادر بود به سیصد و شصت نوع برکت، و چون (خدمتگزار خاص) فرعون او را از وسط آب در حالی که میان جعبه ای بود گرفت از این جهت حضرتش را موسی نامیدند، زیرا بلغت قبطنی آب را «مو» و درخت را «سی» میگفتند (یعنی کسی که از میان آب و درخت گرفته شده) [\(1\)](#).

ص: 133

1- در بحار (13- ط ج) از عرائس ثعلبی بدین مضمون نقل مینماید که نام حضرت موسی در زبان عبری موشی و در زبان عربی موسی نامیدند، و این اسمی است که فرعون انتخاب کرد، زیرا آسیه گفت اسمی برایش تعیین کن فرعون گفت او را موشی نامیدم، چون بین درختان و روی آب پیدا شده.

1- حدیث کردند مرا پدرم از ... حضرت صادق علیه السلام که: خدای تعالی فرمود بحضرت موسی: آیا میدانی چرا برای تکلم با خودم تورا برگزیدم و دیگری را این مقام و مرتبت ندادم، عرضکرد نمیدانم، خطاب رسید ای موسی چون نظر کردم بقلوب بندگانم و ظاهر و باطن همه آنها را دیدم و نیافتم در میان ایشان کسی را مانند تو که خود را در پیشگاه ما ذلیل بداند و بعد از نماز صورت خود را (برای اظهار بندگی و عجز) روی خاک بگذارد.

2- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود از حضرت موسی چهل روز یا سی روز (تردید از راویست) وحی قطع گردید (پس از این مدت) آن حضرت بالای کوهی در شام که آن را «أریحا» میگفتند رفت و گفت: خدایا اگر بواسطه گناهان بنی اسرائیل وحی و کلام خود را از من قطع نمودی غفران و عفو تو قدیم تر است (از گناهان ایشان، از تو درخواست بخشندگی و عفو مینمایم) خطاب رسید: ای موسی آیا میدانی چرا از میان بندگانم تورا برگزیدم برای وحی و کلام خودم (که بدون واسطه با تو سخن میگویم) عرضکرد نمیدانم خدایا، خطاب رسید بجهت آنکه نظر افکندم بقلوب بندگانم و ندیدم کسی را همانند تو که تواضعش برای من بیشتر از تو باشد.

سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: حضرت موسی (برای اظهار عظمت خدا و ذلت و بندگی خود) بعد از نماز از جای خود برنمی خاست تا هر دو طرف صورت خود را بر زمین میگذارد (1).

ص: 134

1- این دو حدیث و احادیث دیگر در کتب مربوطه دلیل است بر استحباب سجده شکر بعد از نمازها، خاصه اگر سینه خود را بزمین بچسباند که منتها درجه خضوع و خشوع است در پیشگاه ذات احدیت و برای همین علت است که خداوند مباهات میفرماید بملائکه و میفرماید ای ملائکه من مشاهده کنید بنده مرا که بجا می آورد عملی را که بر او واجب نکرده ام، و نزدیکترین حالات انسان بخداوند وقتی است که در سجده باشد زیرا چنان که گفته شد حد اعلای خضوع و خشوع را میرساند و اینکه خداوند بآن حضرت فرموده: تورا برای خاطر خضوع و خشوع برگزیدم که با من بلا واسطه سخن میگوئی، مراد کلیه مردم هر زمانی هستند غیر از پیغمبر اسلام با دلایل عقلی و نقلی ثابت شده که پیغمبر خاتم افضل و برتر از حضرت موسی و تمامی پیغمبران دیگر است و خشوع و خضوع آن حضرت برای خدا بیشتر از تمامی پیغمبران بوده. و تکلم در لغت عرب بمعنی سخن گفتن بزبانست و تکلم خداوند با موسی ایجاد کلام و صوت بوده بصورت وحی بلا- واسطه زیرا میفرماید: مَا كَانَ لَيْسَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذُنِهِ مَا يَشَاءُ، خداوند با هیچ بشری سخن نمیگوید مگر از پس پرده حجاب (بسبب ایجاد کلام و صوت) و یا بوحی که فرستادگان الهی از جنس ملک بر بشر نازل میشوند و آنچه را که خدا خواسته بایشان میگویند. و علت نزول آیه این بوده که یهود برسول خدا اعتراض کردند چرا خدا با تو بیواسطه سخن نمیگوید همانند حضرت موسی که خدا را میدید و با او سخن میگفت. و روایت اول را کلینی در کافی (2-123) بسند دیگر نقل نموده.

باب پنجاه و یکم علت آنکه خداوند حضرت موسی را خادم حضرت شعیب نمود

1- حدیث کردند ما را ... از حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ کہ میفرمود: حضرت شعیب از محبت و شوق بخداوند آنقدر گریست کہ نابینا گردید خدای تعالی او را بینا

ص: 135

فرمود، باز گریست تا نابینا شد و خداوند مجدداً او را بینا فرمود، تا در مرتبه چهارم حقتعالی باو وحی فرمود: ای شعیب تا کی گریه میکنی (و مقصود تو از این گریه چیست) اگر از ترس جهنم است، تو را ایمن گردانیدم، و اگر برای شوق بهشت است آن را بر تو عطا و مباح نمودم.

عرضکرد: خدایا تو میدانی گریه من برای ترس از جهنم و شوق بهشت نیست بلکه محبت تو چنان در قلبم جای گرفته که نمیتوانم صبر نمایم تا روزی که تو را ملاقات کنم، خطاب رسید: ای شعیب اگر گریه تو برای محبت بمنست زود باشد که کلیم خودم موسی بن عمران را (بفرستم نزد تو و) خدمتگزار تو گردانم (برای آنکه تا حدی موجب تسلی خاطر و سبب آرامش قلب تو گردد).

مصنف (شیخ صدوق) گوید: مراد آن حضرت از اینکه گفته نمیتوانم صبر نمایم تا روزی که تو را ملاقات کنم، شاید این بوده که پیوسته گریه میکنم تا ببینم مرا حبیب خود گردانیده ای.

باب پنجاه و دوم علت آنکه فرعون حضرت موسی را نکشت

1- حدیث کردند ما را ... که مردی از حضرت صادق علیه السلام پرسید چه کسی مانع شد که فرعون حضرت موسی را نکشت با اینکه گفت: ذُرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى، مانع نشوید تا بکشم موسی را.

فرمود: پاکی ذات و فطرت و صحت نسبش (که اولاد زنا نبود) مانعش شد زیرا پیغمبران و اولاد پیغمبران را نمیکشد مگر زنازاده.

باب پنجاه و سوم علت آنکه خداوند فرعون را در آب غرق فرمود

1- حدیث کردند ما را ... از عبد الله بن عمر که میگفت در زمان (سلطنت

و ادعای خدائی) فرعون آب رود نیل فرورفت، مردم (پایتخت) مملکتش جمع شدند و گفتند ای پادشاه آب رود نیل کم شده آن را زیاد کن (فرعون بفکر فرورفت که چه کند زیرا خدا نیست که چنین قدرتی را داشته باشد لذا حيله بکار برد و) گفت من از شما مردم راضی نیستم (باین سبب آب را کم کرده ام و زیاد نمیکنم) مردم بناچار برگشتند و مرتبه دوم بحضورش آمدند و گفتند: ای پادشاه حیوانات ما در معرض تلف هستند (زیرا با نبودن آب علوفه نیست) و اگر آب رود نیل را زیاد نمیکنی خدای دیگری غیر از تو خواهیم پرستید، فرعون (که سلطنت و خدائی خود را در خطر نابودی دید) گفت همه مردم بصحراروند، و خود نیز بصحرارفت و از آنان جدا گردید و آنقدر از مردم دور شد که او را نمیدیدند و صدایش را نمی شنیدند، صورت روی خاک نهاد و با انگشت سبابه بجانب آسمان اشاره کرد و عرضکرد: خدایا مانند غلامان ذلیل که بسوی مولای خود میروند آمده ام بسوی تو و میدانم کسی قادر نیست آب رود نیل را زیاد کند مگر تو پروردگارا تمنا مینمایم آن را جاری و زیاد نما (خدای تعالی برای اتمام حجت باو چنان نمود) که آب رود نیل جاری و زیاد گردید که (مانندش را ندیده بودند و همه بین مردم افتاد که فرعون آب نیل را زیاد نمود و فرعون بواسطه صدای بلند ایشان سخت مضطرب شد و نزدیک ایشان آمد و گوش فرا داشت و سخنان آنها را شنید خوشحال گردید) و نزدیک آنان آمد و گفت: زیاد نمودم برای شما بندگانم آب نیل را، همه مردم در مقابل او بسجده افتادند.

در آن هنگام جبرئیل (بصورت مردی) پیش فرعون آمد و گفت: ای پادشاه شکایتی دارم یاری نما مرا، گفت چیست قصه و مطلب تو، جبرئیل گفت: بنده ای دارم که او را صاحب اختیار بندگان دیگر خود نموده ام و اصلاح امور بندگانم را بدست او سپرده ام و اینک آن بنده با من دشمنی مینماید و دوست میدارد دشمنان مرا و عداوت و دشمنی و اذیت میکند دوستان مرا (جزای او چه باشد)، فرعون گفت بد بنده ایست بنده تو، اگر من دست بر او بیابم او را در دریای قلزم (رود نیل) غرق خواهم کرد، جبرئیل گفت رأی و حکم خود را برای من بنویس، فرعون اسباب

نوشتن طلبید، چون حاضر نمودند (خودش یا منشی مخصوص او) نوشت جزای بنده ای که فرمان مولای خود را نمیبرد و دوست میدارد دشمنان مولای خود را و دشمنی مینماید با دوستان مولایش آنست که او را در دریای قلزم (رود نیل) غرق نمایند، جبرئیل گفت آن را مهر و امضا کن، فرعون مهر و امضا نمود و بدست جبرئیل داد، تا روزی که فرعون و اتباعش غرق میشدند جبرئیل آن نوشته را بدست او داد و گفت:

بگیر آنچه را که خودت در باره خود حکم نموده ای.

(پس علت آنکه فرعون غرق شد حکم خودش بود).

2- حدیث کردند ما را ... از ابراهیم بن محمد همدانی که گفت عرض کردم بحضرت رضا علیه السلام برای چه علتی بود که خداوند فرعون را غرق فرمود با اینکه ایمان آورد و اقرار بیگانگی خداوند کرد.

فرمود: فرعون موقعی ایمان آورد که یقین بمرگ خود داشت و ایمان و توبه در آن وقت قبول نیست و این حکم خدای تعالی است در میان تمام ادیان.

چنان که میفرماید: فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ، زمانی که مشاهده نمایند شدت قهر و عذاب در آن موقع (از کفر و گناهان و شرك خود پشیمان شوند و) بگویند ایمان آوردیم بخدای یکتا و بآنچه (و بتها) که خدا میدانستیم دست برداشتیم و بآن کافر شدیم، و لیکن این گونه ایمان هیچ فایده و منفعتی برای آنها نخواهد داشت، زیرا آثار مرگ و عذاب را بچشم می بینند، سنت نهاده است خدای تعالی قبول نشدن ایمان در وقت معاینه عذاب در میان بندگان (و امم گذشته) و میفرماید: يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا، روزی که علامت قطعی مرگ و نشانه قهر و عذاب خدا بر هر کس ظاهر شود دیگر ایمان آوردنش فایده نخواهد داشت اگر پیش از آن روز ایمان نیاورده باشد.

و ایمان فرعون هم بعد از دیدن آثار مرگ بود، چون هنگام غرق شدن

(باین مضمون سخن) گفت: آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ فَأَلَيْكُمْ نُنَجِّيكَ بَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً، ایمان آوردم و اقرار دارم که خدائی نیست جز آن خدائی که بنی - اسرائیل باو ایمان دارند و من همانند آنها تسلیم فرمان او هستم، باو خطاب شد:

اکنون (که دست بگریبان مرگ و غرق شدن هستی) ایمان می آوری با اینکه پیش از این گناهکار بودی و مردم را بفساد انداختی (و بشرك و امیداشتی و بگمراهی کشاندی) امروز (تو را غرق میکنم و) بدنت را برای عبرت دیگران از آب بیرون می آوریم (تا عبرت گیرند و پی بقدرت ما ببرند و ایمان بیاورند) و فرعون (در آن روز) لباسهای آهنی (زره) پوشیده بود و پس از غرق شدن خدای تعالی بدنش را در مکان بلندی انداخت تا برای دیگران علامتی باشد (که هر کسی معصیت و نافرمانی خدا کند باین گونه بلیات گرفتار می شود) با اینکه لازمه چیز سنگین در آب فرورفتن است.

و غرق شدن فرعون علت دیگری هم داشته و آن این بود هنگامی که بالا و پائین میرفت در آب و در معرض هلاکت بود بموسی استغاثه کرد و از موسی یاری طلبید و بخداوند استغاثه نکرد و غرق گردید، و پس از آن بحضرت موسی وحی شد که بفریاد فرعون نرسیدی چون او را نیافریده بودی و اگر بمن التجا آورده و استغاثه کرده بود بفریادش میرسیدم و او را غرق و هلاک نمیکردم و نجاتش میدادم (1)ت.

ص: 139

1- در بحار (13-131-ج) از مفاتیح الغیب رازی نقل مینماید که: اگر بگویند سبب چه بود که توبه فرعون قبول نشد، جواب آنست که: 1- فرعون ایمان آورد موقعی که عذاب بر او نازل شده بود، و در چنین وقتی توبه پذیرفته نمیشود. 2- آنکه توبه او خالصا مخلصا نبوده که قبول شود و محض نجات از آن بلیه بوده. 3- آنکه محض تقلید بوده زیرا گفته: لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ یعنی نیست خدائی مگر آن خدائی که بنی اسرائیل باو ایمان آورده اند، و نگفته: من ایمان بخدای یگانه آوردم 4- آنکه بعضی از یهودیان بواسطه گمراهی که سامری باعث آن شده بود قائل بجسمیت خدا بودند و فرعون هم ایمان بچنین خدائی آورد از این جهت قبول نشد 5- آنکه بالفرض هم بگوئیم واقعا ایمان بخدای یگانه آورد، چون ایمان به نبوت حضرت موسی نیارود توبه او قبول نگردید و علامه مجلسی میفرماید قول اول أظهر است در قبول نشدن توبه فرعون. مترجم گوید: روایت متن هم اشاره بهمین قول است.

باب پنجاه و چهارم علت آنکه خضر را خضر نامیدند و سبب و حکمت کارهای او با حضرت موسی

1- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: خضر از جمله پیغمبران مرسل و خداوند او را مبعوث بر قومی فرمود و آن حضرت آن مردم را بوحدانیت و خداپرستی و اقرار به پیغمبری انبیاء و کتابهای آسمانی دعوت نمود، و معجزه او این بود که بهر درخت خشکی تکیه میداد و در هر زمین بی گیاهی مینشست فی الفور سبز میشد و بهمین جهت او را خضر نامیدند، و اسمش تالیا پسر ملکان بن عابر (عامر) بن أرفخشذ بن سام بن نوح (1).

و پس از آنکه خدای تعالی با حضرت موسی سخن گفت و کلیم باری تعالی گردید و تورات را برای او نازل فرمود و در ألواح تورات هر چیزی را از روی پند و موعظه برای او نوشت و تفصیل احکام را برایش بیانکرد و ید و بیضاء و عصا و طوفان

ص: 140

1- در مجمع البحرین در ذیل لغت «خضر» مینویسد: خضر بفتح و کسر خاء و سکون و فتح و کسر ضاد، و گوید بعضی گفته اند اسم آن حضرت ایلیاس، و یا: ایلیا، و یا: إرمیا بوده، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که اسمش بلیا است و در (13- ج) بحار از کمال الدین شیخ صدوق نقل مینماید که اسم حضرتش را خضرویه، و خضرون، و خلعبا نیز گفته اند.

و ملخ و شپش و قورباغه و خون و شکافتن دریا را باو عنایت فرمود و فرعون و لشکریانش را غرق نمود (جنبه بشریت او غلّو نموده و) با خود گفت گمان نمیکنم خداوند کسیرا مانند من علم داده باشد (بمجرد این خیال) خطاب شد بجبرئیل که هر چه زودتر دریاب بنده من موسی را پیش از آنی که (از عجب و خودپسندی) هلاک شود و باو بگو که در محل برخورد دو دریا (ی فارسی و روم) مرد عابدیست بنزدش بشتاب و از او علم بیاموز، جبرئیل بر موسی نازل شد و وحی الهی را باو رسانید، آن حضرت دریافت که این وحی بواسطه آن فکر و خیال بوده، بدین جهت با وصی خود یوشع بن نون روانه گردیدند تا رسیدند بخضر و دیدند وی مشغول عبادتست چنان که خدای تعالی فرموده.

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِينَا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا موسی و یوشع دیدند در آن مکان بنده ای از بندگان ما را که باو رحمتی عنایت کرده بودیم و او را علمی از علمها (ی لدنی و آگاهی باسرار غیبی) آموخته بودیم موسی بخضر فرمود: آیا (اذن میدهی) متابعت تو نمایم و با تو باشم که بمن تعلیم نمائی از علم خود، خضر گفت تو هرگز طاقت آن را نداری که (تحمل اسرار کنی و) با من بیائی و صبر کنی (از آنچه که من انجام میدهم و ایراد نگیری) زیرا من دارای علمی هستم که تو طاقت تحمل آن را نداری و تو دارای علمی هستی که من طاقت آن را ندارم، موسی فرمود نه چنین است (که صبر نتوانم کرد) بلکه طاقت دارم صبر نمایم (و اعتراضی بر کارهای تو نکنم اگر چه بصورت ظاهر نامناسب باشد) خضر گفت:

قیاس در علم و اوامر خداوند راه ندارد، چگونه میتوانی صبر کنی بر چیزی که اطلاعی از آن نداری (چون بنظرت عجیب و بد می آید) موسی فرمود: زود باشد إنشاء الله که به بینی چگونه صبر میکنم و فرمان تو را میبرم.

خضر چون دید موسی إنشاء الله گفت قبول کرد (که موسی با وی همراه باشد) و لکن گفت باید هر چه را از من مشاهده نمودی سبب و حکمت و علت آن را نباید از من سؤال کنی تا خودم بیان نمایم، موسی فرمود: چنین باشد (قبول کردم).

موسی و خضر روانه شدند تا بدریا رسیدند و سوار کشتی گردیدند، خضر شروع کرد بسوراخ نمودن کشتی، موسی فرمود (ای خضر چه میکنی) چرا کشتی را سوراخ میکنی مگر نمیدانی اهلش غرق میشوند و این عمل بسیار بد عملیست خضر گفت (مگر قول و عهد خود را فراموش نمودی و) نگفتم که تو نمیتوانی صبر نمائی موسی (زبان بعد از خواهی بگشود و) گفت مرا ببخش که ترك نمودم امر تو را و (ایراد گرفتم و اعتراض نمودم) کار را بر من سخت و دشوار منما (چون بساحل و خشکی رسیدند پیاده شدند) و روانه گردیدند تا برخورد به پسری (حیسور یا جیسور یا خشنود نام) نمودند و خضر (بدون آنکه از او پرسشی نماید بلا درنگ) او را کشت، حضرت موسی (گوئی شرط را فراموش کرده باشد) در غضب شد و گفت: ای خضر چرا کشتی يك نفر را که بیگناه بود و کسیرا نکشته بود (تا مستحق قصاص باشد) ای خضر مرتکب گناه بزرگی شدی، خضر گفت ای موسی عقل نمیتواند در اوامر خداوند حکم کند (چون ناقص است) بلکه امر خداوند حاکمست بر عقل (پس هر چیزی که بامر خداوند واقع شود باید قبول کرد اگر چه عقل درك حکمت آن را نکند) باید تسلیم باشی و صبر کنی بر اعمالی که از من مشاهده میکنی با اینکه از اول میدانستم تو قدرت آن را نداری صبر نمائی بر آنچه که از من می بینی، موسی فرمود (این مرتبه هم مرا عفو کن و) اگر بار دیگر از تو چیزی را پرسیدم و اعتراضی کردم با من مصاحبت و رفاقت مکن و برای ترك مصاحبت و رفاقت عذر موجه خواهی داشت (خضر عذرش را پذیرفت و) روانه شدند تا رسیدند بدهکده ناصره که نصاری از اهل آنجا هستند و آنجا منسوبند، طلب غذا از مردم آن دهکده نمودند لیکن غذا بایشان ندادند و آنها را مهمان نکردند (بناچار از دهکده بیرون رفتند) و دیدند که دیواری در معرض خراب شدن است، حضرت خضر مشغول بتعمیر آن شد، موسی گفت (بدون جهت و اجرت چرا دیوار ساختی اقلای بصاحبش مراجعه میکردی و) اجرتی طلب مینمودی در مقابل تعمیر آن (که لقمه نانی از آن اجرت تهیه میکردیم و از گرسنگی نجات می یافتیم).

خضر گفت (این سه مرتبه کم ظرفی و بیصبری و اعتراض و ایراد) اینجا محل فراق و جدائی من و تو است (زیرا شرط کردی علت اعمال مرا نپرسی و از آنچه مشاهده میکنی صبر نمائی) و اکنون گوش کن تا أسرار و علت آنچه کرده ام و تو قدرت صبر بر دیدن آنها نداشتی بگویم.

اما کشتی از مساکینی بود که با آن کسب مینمودند و در این سرزمین پادشاهی است (بنام هدد بن بدد جلندی بن کرکر) کشتی های سالم را مصادره و تصاحب میکنند من آن را معیوب نمودم تا از ایشان نگیرد، و صلاح آنها را خدا خواسته بود و (اینکه خضر گفت من آن را معیوب نمودم) نخواست معیوب گردانیدن را بخدا نسبت دهد و بخود نسبت داد زیرا خداوند صلاح آنها را میخواست بآنچه که بخضر امر فرموده بود.

اما کشتن پسر: پدرش و مادرش مؤمن هستند اگر او بزرگ میشد کافر میبود و خدای تعالی میدانست که بسبب او پدر و مادرش کافر میشوند و بگمراهی او گمراه میگردند از این جهت امر کرد مرا که او را بکشم و میخواست که ایشان را بمحل کرامت خود برساند و عاقبت ایشان را نیکو گرداند، و خواست خدا این بود که بعوض آن پسر فرزندی بایشان عنایت کند که بهتر از او باشد (1).

اما دیوار (را که تعمیر نمودم) برای این جهت شد که زیر آن گنجی است از دو طفل یتیم (بنام اصرم و صریم - أحرم و حریم) و پدرشان مردی صالح (بنام کاشح) بوده و آن گنج از طلا و نقره نیست بلکه لوحی از طلا است و در آن نوشته شده: عجبست از کسی که یقین بمرگ دارد چگونه شادی مینماید، عجبست از کسی که یقین بمقدرات و مشیت الهی دارد و با این حال محزونست (که چرا چنین است و چنان و من بیمار و فلان شخص سالم و یا من فقیرم و فلانی ثروتمند) عجبست از کسی کههد.

ص: 143

1- در بحار از تفسیر عیاشی و در فروغ کافی روایتی از حضرت صادق علیه السلام نقل مینماید: خداوند دختری بآن مرد عنایت فرمود که هفتاد پیغمبر از نسل او بوجود آمد.

یقین بقیامت و حشر دارد و (بدیگران و یا بخود) ظلم میکند، عجبست از کسی که می بیند دنیا و اهل دنیا را که در تغییر و تبدیلمند (که هر روزی کسی بالا میرود و عزیز و ثروتمند می شود و یکی خوار و فقیر میگردد) با وجود این دل بدنیا می بندد و میل باو دارد.

و فاصله میان دو پسر یتیم و پدر صالحشان هفتاد نسل میباشد و خداوند حفظ حرمت آن دو پسر را فرمود بجهت صالح بودن آن پدر، و خداوند اراده فرموده بود که چون آن دو پسر بحد رشد و کمال عقل برسند گنج خود را بیرون آورند (و از آن پند بگیرند و بدرجه کمال آدمیت برسند)، و این بود تأویل و اسرار باطنی آنچه را که تو طاقت و توانائی دیدن آنها را نداشتی (1)د.

ص: 144

1- در بحار (13-313-ج) از تنزیه الأنبياء سید مرتضی نقل مینماید (ملخص آن با تغییر و تبدیل و اضافه آنست که) اگر بما بگویند چگونه جایز است که حضرت موسی متابعت دیگری را بنماید و از او تعلیم بگیرد با اینکه میگوئید پیغمبر کسی است که هیچ احتیاج علمی بمردم ندارد، و خاصه پیغمبر اولو العزم که باید أعلم اهل زمان خود باشد. جواب میگوئیم پیغمبر اولو العزم باید از امت خود عالمتر باشد و شرط نیست که از پیغمبر دیگر عالمتر باشد و خضر پیغمبر بود و جزو امت موسی نبود، و گذشته از این ممتنع و محال نیست که خداوند تعلیم فرموده باشد بخضر چیزهائی که تعلیم موسی نکرده باشد و بدین جهت امر فرمود بموسی که بنزدش بشتابد و از وی تعلیم بگیرد، و ایراد و اشکال موقعی وارد است که پیغمبر اولو العزم محتاج بعلم یکی از امت خود باشد. بنا بر این چون موسی تعلیم از غیر امت خود گرفته جای اشکال و اعتراض نمانده، و نیز اشکالی ندارد که خداوند همچنان که بتوسط ملائکه بصورت وحی پیغمبران را بعلمی آگاه مینماید بوسیله بشری هم چیزی که تعلق باحکام و شرایع نداشته باشد آگاه نماید، و گاه بتوسط حیوانی آگاه فرماید مثل قضیه حضرت سلیمان با مورچه. و اینکه آن حضرت محتاج بخضر شد در تعلیم لازم نمیشود که خضر عالمتر باشد، و نیز محال نیست که بگوئیم آن حضرت از خضر در سایر علوم عالمتر بوده. اگر بگویند: شما معتقدید که موسی چون پیغمبر بود قدرت بر صبر داشته پس چرا خضر باو گفت: تو نمیتوانی با من همراه باشی و آنچه را که از من ببینی صبر کنی و اعتراض نمائی. جواب گوئیم این که خضر بموسی گفته: نمیتوانی صبر کنی دلیل نمیشود که واقعا موسی دارای قوه صبر نبوده و برای همین جهت موسی گفت: انشاء الله مرا صابر خواهی دید. و علت آنکه خضر گفت نمیتوانی صبر کنی این بود که میدانست موسی مأمور بظاهر است و مأمور بر باطن نیست، و کنایه از این بوده که ای موسی تو مأمور بظاهری باید صبر کنی بر کارهای اسرار آمیز من زیرا من مأمور بباطن هستم. اگر بگویند چرا موقعی که خضر کشتی را سوراخ میکرد و آن پسر را کشت موسی گفت ای خضر این عمل بسیار بد عملی است و کار بدی را مرتکب شدی با اینکه شما میگوئید شخص عالم مخصوصا پیغمبر مرتکب کار بد نمیشود. جواب گوئیم: البته حق و حقیقت مطلب همینست که عالم خاصه پیغمبر مرتکب کار بد و زشت نمیشود و اینکه موسی بخضر گفت کار بدی را مرتکب شدی منظورش این بوده که اگر کارها را از طرف خود انجام دادی کار بدی را مرتکب شدی و برای همین جهت بوده که خضر پس از بیان اسرار کارهای خود گفت من این کارها را باراده خود نکردم بلکه بامر خدا انجام دادم، و گفت: ای موسی عقل نمیتواند در اوامر خدا حکم کند، اگر بگویند: چرا خضر آن پسر را کشت با اینکه قتل آدمی حرام و گناه کبیره است و شما میگوئید پیغمبران معصومند و مرتکب گناه صغیره نمیشوند تا چه رسد بکبیره. جواب میگوئیم: کفر آن پسر و سبب گمراهی پدر و مادر شدن او بر خضر واضح بوده چون باطن را میدید همچنان که شما ظاهر امر را می بینید مثلا اگر از شما پرسند چرا بچه ماری را میکشید خواهید گفت بزرگ می شود و کسی را میگزرد و زهرش خطر جانی دارد، آن پسر هم بر خضر معلوم بود که اگر بزرگ میشد پدر و مادرش از فرط محبت پیروی او را مینمودند و کافر میشدند. و مطلبی در باره خضر در صفحه (98) گذشت و مناسب با مقامست مراجعه شود.

و (سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود) خضر در این عمل خود را برکنار شمرد و اراده را بتمامی بخدای تعالی نسبت داد و جهتش این بود که این آخرین مطلب است که باید تعلیم موسی نماید و بمقام عذرخواهی برآمد چون از راه بشریت، و یا برای تنبیه موسی بعضی از کردار و اعمال را بنخود و خداوند نسبت داده بود و جنبه إخلاص و بندگی را پیشه کرد و گفت من این کارها را باراده خود نکردم بلکه بامر خداوند انجام دادم.

ص: 145

حضرت صادق علیه السلام پس از این بیان فرمود: اوامر خداوند را نمیتوان حمل بر قیاس کرد و هر کس اوامر خدا را حمل بر قیاس کند و برای قیاس عمل نماید علاوه از آنکه خود هلاک می شود گاهی سبب هلاک دیگران هم میگردد، و اولین کسی که نافرمانی خدا را نمود (پس از خلقت آدم) و اظهار منیت و قیاس کرد شیطان ملعون بود هنگامی که خدای تعالی امر فرمود بملائکه سجده نمایند بر آدم ابو البشر، و تمامی آنها سجده نمودند جز شیطان که سجده نکرد.

خدای عز و جل فرمود: چه سبب شد تو را که سجده نمودی با اینکه بتو امر کردم، گفت: من بهترم از او زیرا خلق فرمودی مرا از آتش و آفریده ای آدم را از خاک، که اولین اظهار کفرش این بود که گفت من بهترم (از لحاظ ماده خلقت) و بعد قیاس کرد و گفت: مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک (بهمین سبب) خداوند او را طرد فرمود از جوار رحمت خود و لعنش کرد و رجیمش نامید و سپس قسم یاد کرد بعزت خود که هر کس در دینش قیاس کند او را همقرین شیطان

ص: 146

چنین گوید مصنف این کتاب (شیخ صدوق) حضرت موسی با آن کمال عقل و فضل و محل و مقام و مرتبت که خداوند باو عنایت فرموده بود نتوانست درك کند.

ص: 147

1- شیطان اسمش عزازیل و پس از نافرمانی خدا نمودن شیطان نامیده شد یعنی رانده و طرد شده، و بواسطه رانده شدن محزون و مغموم و ناامید از رسیدن بمقام اولیه خود گردید او را ابلیس نام نهادند که از لغت ابلس مشتق شده و در المنجد گوید: ابلیس علم جنس للشیطان و جمعه ابالیس و ابالس، و در مجمع البیان (1- 81) گوید اسمیست عجمی و غیر منصرف بواسطه تعریف و عجمه و بعضی گویند عربیست و مشتق از «ابلاس» و وزنش إفعیل. و با اینکه از جنس ملائکه نبود مأمور بسجده شد زیرا مخلوط و بین آنها بود و بصورت ظاهر جزو آنها محسوب میشد و ملائکه گمان میکردند که از جنس ملائکه است چون خود را همانند آنها نمایش میداد، مثل خطاب یا ائها اللذین آمنوا در قرآن که شامل حال منافقین هم هست چون بصورت ظاهر خود را متصف بصفات مؤمنین میدادند (و میدهند). و اجماع تمام علمای امامیه آنست که سجده ملائکه بر آدم سجده عبادتی و پرستیدنی او نبود بلکه برای خدا بود چون بامر او سجده کردند و آدم قبله ایشان بوده هم چنان که در اسلام موقع نماز آمده بطرف کعبه بایستیم و سجده های ما برای کعبه نیست بلکه کعبه قبله ما میباشد. و در بحار گوید: زندیقی بحضرت صادق علیه السلام عرضکرد: آیا سجده برای غیر خدا جایز است، فرمود جایز نیست، عرضکرد: پس چگونه خداوند امر فرمود بشیطان که سجده کند بر آدم، فرمود کسی که بامر خدا سجده کند سجده او برای خداست، و اگر شیطان بآدم سجده کرده بود سجده اش برای خدا میبود زیرا مأمور شد از طرف خدا. و اگر کسی بگوید: چرا شیطان بیک سجده نکردن کافر شد و حال آنکه اگر کسی يك سجده نکند کافر نمیشود، جواب آنست که: معصیت شیطان مجرد امتناع نمودن از سجده نبوده بلکه ضمیمه کرده بود بآن چند خصلتی که آنها کفر آور بود، یکی آنکه اعتقاد کرد خدا او را بقبیح امر نمود و سجده کردن را حکمت ندانست. دیگر آنکه ترك سجده را بعنوان تکبر و ردّ امر خداوند کرد و هر کس این چنین باشد کافر است چنان که فرموده اند: من ترك الصلاة متعمدا فقد كفر، هر که عمدا نماز نخواند کافر است، سیم آنکه به پیغمبر خدا استخفاف نمود و این صادر نمیشود مگر از کسی که کافر باشد. و علامه مجلسی در بحار و حیوة القلوب و علامه نهانندی در جنة العالیة چندین وجه در خطا و اشتباه قیاس شیطان نقل فرموده اند و بعلت اطاله کلام نبودن ذکر نگردید و خواهان بدان جا مراجعه فرمایند.

باستنباط خود اسرار اعمال خضر را بلکه بصورت ظاهر بر او مشتبه گردید و حالت خشم و غضب باو دست داد تا آنکه تأویل آن را برایش گفت، در آن هنگام راضی گردید، و اگر خضر تأویل کارهای خود را برای موسی نگفته بود بطور یقین نمیتوانست درك کند و بفهمد اگر چه تا آخرین لحظات عمر خود فکر میکرد.

پس در صورتی که بر پیغمبران استنباط و استخراج احکام و اوامر الهی جایز نباشد برای خودشان قیاس کنند بطریق اولی جایز نیست برای هیچ يك از امتها (که برای و قیاس خود خلیفه پیغمبر تعیین کنند و یا در مقابل حضرت صادق علیه السلام مذاهب چهارگانه درست نمایند و در رواج آن بکوشند که ملیونها نفر از راه راست و مستقیم باز مانند و بوادی ضلالت و گمراهی درافتند).

2- شنیدم از محمد... طیفور که (در تأویل کارهای خضر) میگفت: سوراخ نمودن کشتی و کشتن پسر و تعمیر دیوار اشاراتی بوده برای حضرت موسی و یاد آوری آن حضرت بود (که شکر نماید) برای آنکه بسبب سوراخ شدن کشتی آگاه گردیدن او بود باینکه خداوند او را حفظ فرمود آن روزی که (بالهام) مادرش وی را در میان

جعبه چوبی نهاد و برود نیل افکند و او طفل ضعیف و ناتوانی بیش نبوده، که اشاره باین بوده همان کسی که تو را در میان جعبه ورود نیل حفظ کرد همان کس تو را در میان کشتی و دریا حفظ میفرماید.

و کشتن پسر اشاره باین بوده که حضرت موسی یکی از قبطیان (تبعه فرعون) را در راه خدا کشته بود و کسانی که حضرت موسی را پیغمبر میدانستند این عمل را خطای بزرگ میپنداشتند و خداوند حضرت موسی را متذکر این که او را از شرّ (و کشته شدن بدست) قبطیان حفظ نمود گردیده و تعمیر دیوار بدون اجر و مزد اشاره بآن کار نیکویی بوده که نسبت بدختران حضرت شعیب انجام داد و گوسفندان آنها را آب داد بدون آنکه از ایشان مزدی بخواهد با اینکه گرسنه بود، و آن (حد اعلای) فضیلت اخلاقی بود که خداوند باو عنایت و مرحمت کرده بود، و خدای عز و جل او را متذکر ساخت تا شاکر و خوشحال شود بداشتن آن فضیلت اخلاقی.

و اینکه خضر باو گفت: اینجا محل فراق و جدائی بین من و تو است این حکم مفارقت از خود حضرت موسی بود زیرا گفت: اگر دیگر از تو علت چیزی را پرسیدم و بتو اعتراض کردم با من مصاحبت و رفاقت مکن.

و حضرت موسی از میان قوم خود هفتاد نفر مرد را برگزید برای میقات خداوند و لیکن آن مردم قانع نشدند بعد از شنیدن کلام خداوند و تجاوز نمودند از حدّ خود و گفتند ای موسی ما بتو ایمان نمی آوریم و اقرار بیغمبری تو نمیکنیم تا آنکه خدا را آشکارا مشاهده کنیم و (چون این سخن را گفتند) ظلم بخود نمودند و صاعقه (آتش آسمانی) ایشان را سوزانید و همگی مردند، و اگر خداوند ایشان را انتخاب نموده بود ایشان را حفظ و نگاه میداشت از این گونه سخنها (ی کفر آمیز).

پس وقتی که حضرت موسی با آن فضل و مقام و محل و مرتبت صلاحیت نداشته باشد و نتواند کسی را انتخاب نماید چگونه میتوانند مسلمانان برای خود امام (و خلیفه و جانشین برای پیغمبر) تعیین کنند و چگونه صلاحیت دارند و میتوانند

استنباط و استخراج احکام نمایند با این عقلهای ناقص و آراء متفاوت و همتهای متباین و اراده های مختلفه، تعالی الله عن الرضا باختیار هم علوا کبیرا.

و کارها و افعال حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام همانند کارهای خضر است و همه آنها از روی صواب و حکمت است اگر چه مردم نادان و جاهل وجه صواب و حکمت و علت و سبب آن را ندانند (1).

3- حدیث کردند ما را ... از عبایه اسدی که میگفت روزی عبد الله بن عباس (پسر عموی پیغمبر) نزدیکی چاه زمزم نشسته بود و برای مردم حدیث میگفت (و تفسیر و تأویل آیات قرآن بیان مینمود و احکام اسلام را بیاد مردم میداد) که مردی وارد شد و بر او سلام کرد و گفت: ای عبد الله من مردی هستم از اهل شام، عبد الله گفت: آری اعوان و یار هر ظالمی هستید شما مردم شام مگر آن کسانی که خداوند حفظ فرماید، سؤال کن آنچه را میخواهی گفت ای عبد الله آمده ام بسوی تو که پرسش کنم از کسی که بدست علی بن ابی طالب کشته شده با اینکه اقرار بیگانگی خداوند داشته و نماز میخواند و حج بجا می آورد و روزه میگرفت و زکاة امواله.

ص: 150

1- این اشارات و کنایات مستند بروایتی نیست و محمّد بن طیفور از ذوق و استنباط خود بیان داشته و نمیتوان بطور یقین گفت که اراده خداوند همین بوده که کارهای خضر برای تذکر قضایای گذشته حضرت موسی میباشد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: اگر برادرم موسی صبر میکرد و اعتراض به خضر نمینمود هر آینه امرهای عجیبی را میدید. و حضرت صادق علیه السلام میفرمود: بخدا قسم اگر موسی صبر کرده بود هفتاد امر عجیب و غریب باو مینمود. و نیز از حضرتش منقولست که میفرمود: بخدا قسم اگر در میان خضر و موسی میبودم خبر میدادم ایشان را که من از هر دو عالمتر هستم و ایشان را بچیزهایی خبر میدادم که ایشان نمیدانستند زیرا خدا بایشان علم گذشته را داده بود و علم بآینده نداشتند و نزد ما ائمه علم گذشته و آینده تا روز قیامت هست که بارث از پیغمبر بما رسیده.

عبد الله بن عباس گفت: وای بر تو مادرت بعزایت بنشیند سؤال کن چیزی را که برای تو فائده داشته باشد و چیزی که برای تو منفعتی ندارد پرسش نکن، گفت من از حمص (یکی از شهرهای شام) بمکه نیامده ام که حج و عمره بجا آورم بلکه آمده ام بسوی تو که کارهای علی بن ابی طالب را برای من بگوئی، ابن عباس گفت:

وای بر تو علم عالم سخت و مشکل است هر کس نمیتواند آن را بفهمد و تحمل کند و هر قلب زنگ زده ای نمیتواند بآن نزدیک شود.

بدان ای مرد شامی: علی بن ابی طالب و افعال او در میان این امت (مسلمانان) همانند حضرت موسی و خضر است و خدای تعالی در وصف موسی در قرآن میفرماید:

ای موسی تو را از میان مردم برسالت و پیغمبری برگزیدم و بسخن گفتن با من انتخاب کردم پس آنچه را که برای تو فرستادم کاملاً فراگیر و شکر مرا بجای آور، و نوشتیم در ألواح (تورات آسمانی) از هر چیز و در هر موضوعی برای موعظه و پند و نصیحت و راهنمایی (1)».

ص: 151

1- بر هیچ شخص با اطلاعی پوشیده نیست توراتی که فعلاً در دست یهودیانست تحریف شده و خودم از یکی از پیشوایان ایشان شنیدم که میگفت علت عقب رفتگی ما ملت یهود بواسطه تحریف تورات ما است، و تحریف تورات واضحست. چنان که در آیه-6- باب ششم سفر پیدایش نسبت پشیمانی بخدا داده و میگوید: و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و در آیه-20- باب دهم آن نسبت شرابخوردن بنوح داده و مینویسد: و نوح بفلاحت زمین شروع کرد و تاکستانی غرس نمود و شراب نوشیده مست شد و در خیمه خود عریان گردید: الخ. و در آیه اول باب-17- آن نسبت جسم بخدا داده و مینویسد: و خداوند بر ابرام (ابراهیم) ظاهر شده گفت من هستم خدای قادر، و در آیه-23- همان باب میگوید: چون خدا از سخن گفتن با وی (مراد ابراهیم است) فارغ شد از نزد ابراهیم صعود فرمود. و در آیه-33- باب 19 نسبت شرابخواری و زنای با دختران خود بحضرت لوط داده. و قرآن در باره تحریف تورات میفرماید: أ فَتَطْمَعُونَ ... ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ، یهودیان پس از شنیدن احکام الهی در تمام جزئیات و کلیات تحریف نمودند و حلال را حرام کردند و حرام را حلال نمودند و هر چیزی را بعکس حقیقت آن انتشار دادند «أعاذنا الله من شرهم و أمثالهم».

پس موسی گوئی خیال میکرد همه چیزها را خداوند برای او نوشته و بیان داشته چنان که شما مردم مسلمان گمان میکنید که علمای (عامه) شما همه چیز را نوشته و حفظ و ضبط کرده اند و (حال آنکه بر خلاف حق و حقیقت و دستور الهی و پیغمبر اسلام) بیان میکنند.

و لیکن حضرت موسی وقتی که بساحل دریا رسید آن (خضر) عالم را ملاقات نمود از او خواهش کرد که با وی همراه باشد تا از علمش بهره گیرد و استفاده نماید و حسادت بر او نورزید و انکار فضلش ننمود.

چنان که شما مردم حسادت میورزید بر علی بن ابی طالب و انکار فضیلت و برتری او را مینمائید، و حضرت موسی به (خضر) عالم گفت: اگر متابعت تو کنم مرا از علم خود تعلیم خواهی نمود، آن (خضر) عالم چون میدانست که موسی طاقت مصاحبت و صبر بر علم (و کارهای) او ندارد باو گفت: تو استطاعت و قدرت صبر بر کارهای من نداری زیرا اطلاعی از (اسرار و علت) آن نداری، حضرت موسی در جواب گفت: زود باشد انشاء الله که مرا صابر بیایی و خواهی دید که در هیچ امری با تو مخالفت نخواهم کرد، و (خضر) عالم میدانست موسی نمیتواند صبر کند گفت اگر همراه من آمدی نباید از من چیزی سؤال کنی تا آنکه برایت بگویم (اسرار آن را) تا سوار کشتی شدند و آن عالم کشتی را سوراخ کرد، و سوراخ نمودن کشتی برضای خدا بود و موجب خشم و غضب موسی، و پسری را دید و آن عالم او را کشت

و کشتن آن پسر برضای خدا بود و خشم و سخط موسی، و تعمیر دیوار بصلاح دید خدا بود و موجب تغییر حال و ناراحتی موسی.

و هم چنین است علی بن ابی طالب علیه السلام که نکشته است کسیرا مگر آنکه رضای خدا در کشتن او بوده اگر چه سبب خشم و سخط مردم جاهل و نادانست، ای مرد حمصی بنشین تا برایت بگویم (پس از نشستن او ابن عباس گفت) بدان رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که تزویج فرمود: زینب بنت جحش را ولیمه ای از خرما و روغن داد بمسلمانان و آن حضرت ده نفر ده نفر میطلبید و اطعام مینمود، و مسلمانان چون بطعام حضرتش حاضر میشدند انس میگرفتند بگفتار و بیان آن حضرت و غنیمت میدانستند نظر نمودن بصورت آن حضرت را.

و لیکن آن حضرت مایل بود که مردم پس از صرف طعام از منزلش خارج شوند که بنزد زینب برود (مبادا زینب از دیر رفتن آن حضرت متفکر و نگران شود) و نیز خوش نداشت که مؤمنان را جواب کند و از منزلش بیرون نماید پس این آیه نازل گردید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ، الخ.

ای کسانی که بخدا ایمان آورده اید (از صدق دل و کمال میل و رغبت و یا بصورت ظاهر و صرف زبانی برای دریافت ذخایر دنیا (باطاقهای خانه پیغمبر داخل نشوید مگر آنکه اذن دهد و بر سفره طعامش شما را دعوت کند و نباید در آن وقت زودتر از موعد مقرر بخانه آن حضرت درآئید بلکه موقعی که دعوت شده اید بیایید و پس از صرف غذا زود متفرق شوید و در منزلش سرگرم سخن گفتن نشوید زیرا این عمل اذیت و صدمه پیغمبر است و از شرم و حیا بشما نمیگوید که خارج شوید و خدا بشما میگوید (پس از صرف غذا زود از منزل پیغمبر بیرون روید) و از شما بر اظهار حق خجلتی ندارد.

و پس از نزل این آیه مردم هر وقت بنا بدعوت پیغمبر بمنزل آن حضرت میرفتند بعد از صرف غذا زود خارج میشدند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هفت شبانه روز در حجره زینب ماند و بعد از آن بحجره ام السلمه دختر ابو امیه رفتند و يك شبانه روز در نزد

او بماند و چون صبح شد علی علیه السلام بدر حجره ام السلمه آمد و آهسته درب را کوبید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم میدانست که علی است و فرمود: زود باش ام السلمه درب را بگشا، ام السلمه عرض کرد کیست اینکه این قدر در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله معزز و محترم است که امر میفرمائی درب حجره را برایش بگشایم با اینکه دیروز این آیه در باره ما (زنان شما) نازل شد: وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ.

هر گاه از زنان پیغمبر چیزی را طلب نمودید باید از پشت پرده (که آنها را نبینید و آنها شما را نبینند) طلب نمائید، و اینک صورت من باز است، رسول خدا گوئی در خشم فرو رفته باشد فرمود: هر که اطاعت رسول خدا را نماید اطاعت خدا را نموده زود باش درب را بروی او بگشا زیرا مردی است که بد اخلاق و سبک نیست (که سراسیمه و سرزده وارد شود) و در کارهای خود عجله و شتاب نمینماید، دوست میدارد خدا و رسولش را و خدا و رسولش نیز او را دوست میدارند و درب را نمیگشاید تا آن کسی که رفته درب برویش باز کند (اگر زنست) از نظرش پنهان شود.

پس ام السلمه از جای برخاست و کوبنده درب را نمیدانست کیست جز آن توصیف و مدحش از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود، و هنگامی که میرفت برای گشودن درب میگفت خوشا بحال آن مردی که خدا و رسولش را دوست میدارد و خدا و رسولش نیز او را دوست میدارند، و درب را گشود و مخفی شد و علی علیه السلام ایستاد تا ام السلمه مخفی شد و سپس درب را باز کرد و داخل شد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد آن حضرت پس از جواب سلام فرمود: ام السلمه آیا او را میشناسی گفت بلی مبارک باشد برای او (دوستی خدا و رسولش با او) این علی بن ابی طالب است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی ام السلمه این علی بن ابی طالب است، گوشت بدن او از گوشت بدن من است و خون او از خون منست و او نسبت بمن مانند هارون است نسبت بموسی (که برادر و وصی و جانشین بلا فصل او بوده) جز آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد آمد (و هر که مدعی پیغمبری شود بطور حتم و یقین ادعای دروغی است که مینماید و قتلش واجب).

ای ام السلمه بشنو (آنچه را که میگوییم) و شاهد باش که این علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و سید المسلمین است و او صندوق علم و باب علم من است که از آن باید وارد شد (و از او باید علم را بیاموزند) و اوست وصی بعد از من بر مردگان اهل بیت من (شاید مراد حضرت فاطمه علیها السلام باشد) و جانشین منست بر زندگان امت من و برادر منست در دنیا و آخرت و با من خواهد بود در (بهشت در) درجات رفیعه عالیه.

ای ام السلمه شاهد باش و حفظ کن و بخاطر خود بسپار که (برای دیگران بگوئی) علی علیه السلام میکشد ناکثین و قاسطین و مارقین را (1).

پس (چون سخن بدینجا رسانید عبد الله بن عباس) آن مرد حمصی گفت مرا کاملاً روشن نمودی و بحقیقت مطلع و آگاه ساختی (و معلوم شد که ما مردم شام در اثر تبلیغات سوء دیکتاتوری معاویه و دربارانش گمراه بوده ایم و لیکن من) ای عبد الله شهادت میدهم که علی بن ابی طالب مولای و امام و پیشوای من و هر مسلمان است.ت.

ص: 155

1- ناکثین: عهدشکنان و آنها بودند که با علی علیه السلام در مدینه بیعت نمودند و در بصره بیعت را شکستند و جنگ جمل را بپا نمودند. قاسطین: منحرفین از حق و آنها معاویه و همراهان او بودند که جنگ صفین را بپا نمودند، و معاویه سال دهم هجرت خود را ناچار دید و مسلمان شد و بواسطه وساطت عباس عموی پیغمبر، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را کاتب بعضی از مراسلات عادی نمود. مارقین متجاوزین از حدّ حق و آنها خوارج نهروانند که علی را کافر میدانند و ابن ملجم را مرد مسلمان با ایمان و پاک میدانند. و شیخ صدوق (ره) در من لا یحضر و امالی بدو سند روایت نموده که: ناکثین و قاسطین و مارقین از زبان پیغمبر لعنت شده اند و هر کس افترا ببندد زیانکار است.

باب پنجاه و پنجم علت آنکه خداوند بحضرت موسی فرمود: فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ و موسی گفت: وَ اخْلَلُّ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي

1- حدیث کردند ما را ... از ... که میفرمود علت آنکه خدای عز و جل بحضرت موسی فرمود: فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ (کفشهای خود را از پای خود باز کن) آنست که چون از پوست خر مرده، دوخته شده بود (یکی از راویان این حدیث معتبر و موثق نیست بنا بر این مورد اعتنا و اعتبار نیست) 2- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: معنی فاخلع نعلیک، یعنی دو ترس را از قلب خود دور کن، که یکی خوف از هلاکت اهلس بود و یکی خوف از فرعون (1).

ص: 156

1- در بحار (13-65 ج) میفرماید: مفسرین اختلاف دارند از خلع نعلین بعضی گویند از پوست خر بوده و بعضی گویند از پوست گاو دباغی شده شرعی بوده و امر بخلع نعلین شد تا آنکه پاهای آن حضرت بزمین وادی مقدس برسد. و بعضی گویند امر شد برای آنکه پابرهنه بودن از علامت و نشانه تواضع است و دیگری گوید: آن حضرت کفش بپا کرده بود تا اینکه پاهایش نجس نشود و از اذیت حشرات و گزندگان ایمن باشد و خداوند او را ایمن فرمود و دانایش گردانید که این زمین پاکست. و دیگری گفته: کنایه از این بوده که خوف و ترس ضایع شدن خانواده و اموال خود را از قلب خود بیرون نما، و در متن روایت بهمین مطلب اشاره شده. و علامه نهایندی در جنة العالیة جزو اول شماره- 45- تحت عنوان «من التأویلات العرفانیة» از قصص المرسلین هروی نقل مینماید (چندین وجه و ملخص آن اینست) که در تأویل آیه شریفه: فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ، اقوالیست. 1- آنکه زمین وادی مقدس از خداوند استدعا نموده بود که با تماس قدمهای حضرت موسی فائزش گرداند. 2- سعید بن جبیر گوید که حکمت خلع نعلین آن بود که تواضع و احترام و ادب آن حضرت بیشتر باشد چنان که در طواف کعبه و نماز شرطست. 3- فارابی گفته که آن حضرت آن کفش را برای دفع موزیّات پوشیده بود، خطاب آمد که ای موسی دفع ضرر از کفش میدانی آن را بینداز. 4- کفش برای راحتی است کأنه خدای تعالی فرموده ای موسی هر که قدم در وادی طلب ما نهد باید راحتها را واگذارد و محنتها را اختیار کند 5- چون مسافر قطع مسافت کند و بمنزل خود وارد شود کفش را از پای بیرون مینماید، پس کأنه خداوند فرموده: ای موسی مدتی در طلب ما سرگردان بودی و اکنون که بمنزل اصلی وارد شدی کفش خود را بیرون بیاور. 6- آنکه اشاره است باینکه ای موسی: دل خود را فارغ بدار از ذکر دنیا و پاک نما از یاد آخرت و توجه بمن داشته باش. 7- آنکه نعلین عبارتست از محبت اهل و فرزند و تا این محبت را از خود دور نکنی ای موسی بمسند عزّت و بخلعت محبت الهی مشرف نگردی.

3- شنیدم از محمد... طیفور که میگفت اینکه حضرت موسی گفته: وَ أَحْلَلْ عُقْدَةَ مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي، خدایا عقده و گره را از زبانم بگشا تا مردم نیکو سخنم بفهمند مرادش این بوده: خدایا من حیا میکنم و شرم دارم از تو با زبانی که با تو سخن میگویم با همان زبان با غیر تو سخن بگویم و این عقده و گرهی شده در قلبم پروردگارا این گره را بگشا از قلبم، و از ذکر جمله: وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي هَارُونَ اَخِي، خدایا از اهل بیت و بستگان من یکی را وزیر من بنما، و بهتر آنست که برادرم هارون باشد.

مرادش این بوده که از خداوند درخواست إذن کرده برادرش هارون با او باشد تا محتاج نشود با زبان خود که با آن با خدا سخن گفته با فرعون سخن بگوید

باب پنجاه و ششم علت آنکه خداوند بموسی و هارون فرمود: بروید بسوی فرعون و او را دعوت کنید

1- حدیث کردند ما را ... از محمد بن ابی عمیر که گفت پرسیدم از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از تفسیر و معنی قول خداوند که فرموده بحضرت موسی و هارون اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى، بروید بسوی

ص: 158

1- در بحار (13-91) از مجمع البحرین نقل مینماید در تفسیر آیه: رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي: که حضرت موسی از خدا درخواست نموده و گفته است: خدایا وسعت سینه بمن عنایت کن که مغموم نشوم و ترسم، و آسان گردان بر من ادای رسالت را که بمن تکلیف تبلیغ آن را فرموده ای، و عقده و گره زبان مرا بگشا تا کلام و سخنان مرا بفهمند. و علت درخواست این سؤال این بوده که در زبان آن حضرت لکنتی بوده بجهت آتشی که بدهان گذاشت در کودکی، و سببش این بوده که در جواهرات محاسن فرعون را کشید تا از جای کنده شد و فرعون در غضب و خشم شد و خواست آن حضرت را بکشد که آسیه زبان بشفاعت گشود و گفت کودکت و نمی فهمد. فرعون گفت اینک امتحانش میکنم و دستور داد ظرفی از جواهرات و مقداری آتش آوردند، آن حضرت خواست یکی از جواهرات را بردارد که جبرئیل (بأمر خداوند) دستش را گرفت و روی آتش نهاد و آن حضرت قطعه آتشی برداشت و بدهان گذارد و زبانش اندکی بسوخت. مترجم گوید: شاید مراد از «يَفْقَهُوا قَوْلِي» منظورش این بوده که خدایا نوعی کن که فرعون و اطرافیانش تمرد قول مرا نمایند و دعوت مرا قبول کنند و ایمان بتو آورند.

فرعون که یاغی شده و با نرمی و آرامی با او سخن بگوئید شاید (از خواب غفلت و جهالت و غرور بیدار گردد و) متذکر شود، یا از خدا بترسد (و ترك یاغیگری نماید و بوادی بندگی ما قدم گذارد).

فرمود: اینکه فرموده با فرعون با آرامی و نرمی سخن بگوئید یعنی او را بکنیه نام ببرید (زیرا اگر او را بنامش بخوانید شما را بی ادب پندارد و بطغیانش افزوده گردد) و کنیه فرعون أبو مصعب بود و اسمش ولید بن مصعب.

و اینکه میفرماید شاید متذکر شود یا از خدا بترسد، برای تحریص و رغبت موسی بود که پیش فرعون رود، زیرا خدا میدانست که فرعون متذکر (قیامت و عجز خود) نمیشود و نمیترسد (از خدای قادر قهار) مگر هنگام غرق شدن (که آن ترس و تذکر هم برای او فائده نداشت) آیا نشنیده ای که خدا میفرماید (فرعون ایمان نیاورد) تا وقتی که دید غرق میگردد، در آن زمان گفت ایمان آوردم، بآن خدائی که بنی اسرائیل باو ایمان دارند و من از مسلمانانم و لیکن خداوند ایمانش را قبول نفرمود: و فرمود: اکنون ایمان می آوری که عذاب را می بینی و پیش از این نافرمانی و معصیت میکردی و افساد مینمودی (و بندگان مرا گمراه نمودی و از عبادت من بازشان میداشتی)

باب پنجاه و هفتم علت آنکه کوهی که حضرت موسی روی آن با خدا سخن میگفت طور سینا نامیدند

1- حدیث کردند ما را ... از عبد الله عباس (پسر عموی پیغمبر) که میگفت:

علت آنکه کوهی که حضرت موسی بروی آن میرفت طور سینا نامیدند (1) آنست که

ص: 159

1- در مجمع البیان (7-102) گوید: اهل حجاز و ابو عمرو سیناء را بکسر سین و باقی قراء بفتح قرائت کرده اند. و در روائح النسومات گوید: طور سیناء و طور سینین کوهیست که در آن خدا با موسی تکلم کرد و آن کوه در بیت المقدس است در طرف راست مسجد و در مقابل آن کوه دیگریست که هارون در آن عبادت میکرد. و سینا بفتح سین و مد (بمعنی برکت) و بکسر سین و مد نیز گفته شده، و اگر بکسر خوانده شود غیر منصرفست بجهت تعریف و عجمه نه تأنیث زیرا فعلاء (بکسر فاء) الف آن برای تأنیث نیست و آن غیر از الف فعلاء (بفتح فاء) وصفی است که برای تأنیث است، و نقل از ابن خالویه شده که در کلام عرب صفتی بر وزن فعلاء مکسور الفاء نیامده، و در چندین مکان دیگر هم کوه طور معروفست از جمله نجف

چون در آن کوه درخت زیتون بوده، و هر کوهی که در آن درخت و یا چیزی که مردم از آن نفع ببرند از نباتات و أشجار باشد آن را طور سینا و طور سینین مینامند، و هر کوهی که درخت و گیاه نداشته باشد آن را طور مینامند (و بآن طور سینا و سینین نمیگویند)

باب پنجاه و هشتم علت آنکه هارون بموسی گفت: (یا ابن ام) ای پسر مادر

1- حدیث کردند ما را ... از سالم که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام چرا هارون برادرش موسی گفت: ای پسر مادر سر و ریش مرا نگیر، و نگفت ای پسر پدرم (با اینکه برادر پدر و مادری بودند) فرمود: بجهت آنکه عداوت بین برادران پدری بیشتر است از عداوت برادران مادری مگر آنکه شیطان عداوت و دشمنی و فتنه و نزاع و جنگ بین برادران مادری پدید آورد، پس هارون بموسی گفت: ای برادری که مادرم او را زائیده و غیر مادرم او را زائیده سر و ریش مرا نگیر، و نگفت: ای پسر پدرم زیرا برادران پدری اگر مادرانشان جدا باشد هیچ گاه نزاع و کدورت و دشمنی از بین ایشان خارج نمیشود مگر آنهایی را که خداوند حفظ فرماید و عداوت و کدورت و نزاع از میان برادرانی که مادرشان یکی باشد زودتر و بیشتر از بین میرود سالم گوید: عرض کردم چرا سر و ریش او را گرفت و بسوی خود کشید با اینکه هارون در گوساله پرستی بنی اسرائیل تقصیری نداشته بلکه عبادت گوساله را هم

فرمود: برای آنکه چرا بنی اسرائیل را رها نکرد و بموسی ملحق نشد، و اگر از میان بنی اسرائیل بیرون رفته بود بواسطه گوساله پرستیدنشان عذاب بر آنها نازل میشد.

آیا نمی بینی موقعی که موسی بازگشت، بهارون گفت چه چیز تو را مانع شد وقتی که دیدی ایشان گمراه شدند از پی من نیامدی و چرا نافرمانی مرا نمودی هارون گفت اگر چنین می‌کردم بنی اسرائیل متفرق میشدند و ترسیدم اگر بدنبال تو بیایم بمن عتاب و تندی کنی و بگوئی تو سبب شدی که بنی اسرائیل متفرق و پراکنده شدند و بسخن و دستورم اعتنائی ننمودی (با اینکه کوشش دارم در تبلیغ دستورات تو).

چنین گوید مؤلف (صدوق) اینکه حضرت موسی سر و ریش هارون را گرفت در واقع وفي الحقیقه سر و ریش خود را گرفته (چون در تبلیغ احکام الهی شریک بودند) و این رسم و عادتست بین مردم که هر گاه کسی مغموم گردید و یا مصیبتی برایش پیش آمد دست خود را بسر خود میگذارد و اگر به داهیه و بلائی عظیم گرفتار شد ریش خود را میگیرد، و عمل حضرت موسی کاشف از این بوده که لازم بود بر هارون اینکه مغموم باشد بر گوساله پرستی بنی اسرائیل و آن را مصیبت بزرگ بداند زیرا امت نسبت پیغمبر و امام همانند نسبت گوسفند است با چوپان، و سزاوار است بر چوپان که مغموم باشد از تفرقه و هلاکت گوسفندانش.

همچنان که حضرت امام حسین علیه السلام لشکریان کوفه و شام را موعظه فرمود و آنها گوش ندادند و مراعات احترام آن حضرت و همراهانش را ننمودند، و آن حضرت سخت مغموم شد و محاسن مبارک خود را بدست گرفت و فرمود آنچه را که فرمود و نیز بهتر آنست که انسان نزدیکان خود را عتاب و خطاب و سرزنش کند تا زجر و تبه و بیداری باشد برای دیگران چنان که خداوند به بهترین مخلوق خود و نزدیکترین

ایشان بخود فرموده است: لَيْسَ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (ای رسول و پیغمبر خاتم) اگر بخدا شرك آوری علی التحقیق عملت محو و نابود می شود بسبب شرك، و جزو بدبختان و زیانکاران خواهی بود.

و خدای تعالی میدانست که هیچ وقت پیغمبرش مشرک نخواهد شد و این خطاب را که باو فرمود در حقیقت عتاب و خطاب بامت آن حضرتست.

و هم چنین عتاب و تغیر موسی ببرادرش هارون بود و لیکن امت خود را اراده کرده، و از این رفتار و بیان اقتدا بخداوند نموده، و پیروی از عادات و رسوم مردان صالح زمان خود و پیش از زمان خود را کرده.

باب پنجاه و نهم علت آنکه حرام شد بر یهود گرفتن ماهی در روز شنبه

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: امر شد بیهودیها که روز جمعه صید ماهی ننمایند و آنها روز جمعه را (بر خلاف امر خدا) صید ماهی مینمودند و شنبه خودداری از گرفتن ماهی میکردند، از این جهت خداوند حرام فرمود بر ایشان که روز شنبه صید ماهی بنمایند (1).

باب شصتم علت آنکه فرعون را ذوالاوتاد گفتند

1- حدیث کردند ما را ... از ابان الاحمر که گفت پرسیدم از حضرت

ص: 162

1- این حدیث از احادیث مجهولست و از آیه 165 سورة اعراف معلوم می شود که صیدکنندگان فرقه ای بوده اند از یهود و در تفسیر مجمع البیان گوید: مأمور شدند که روز جمعه ماهی نگیرند، و برای امتحان ایشان روز جمعه ماهی بسیار در نهر می آمد، بدین جهت حوضهای کوچک کنار نهر کردند و ماهیان را در آن حبس میکردند و شنبه آنها را صید مینمودند

صَادِق عَلَيْهِ السَّلَامُ از معنی قول خدای تعالی که فرموده: وَفِرْعَوْنُ ذِي الْأُوتَادِ (فرعون صاحب میخها) برای چه جهت او را ذو الاوتاد نامیدند.

فرمود: برای آنکه بهر کس خشم و غضب مینمود و میخواست او را مجازات کند امر و دستور میداد او را در زمین میخوابانیدند و چهار میخ بدست و پاهای او میکوبیدند، و گاهی او را بروی تخته چوبی میخوابانیدند و میخ میکوبیدند و او را بحال خود وامیگذاشتند تا میمرد، بدین علت خداوند او را ذو الاوتاد نامید (1).

باب شمت و یکم علت آنکه حضرت موسی آرزوی مرگ کرد و قبر او نامعلومست

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: روزی ملك الموت بنزد موسی بن عمران آمد و سلام کرد، آن حضرت پس از جواب سلام گفت کیستی، عرضکرد ملك الموت، فرمود: برای چه منظوری آمده ای، عرض کرد برای قبض روح تو، فرمود: از کجای بدنم قبض خواهی نمود، گفت از دهانت، فرمود: چگونه از دهانم قبض روح میکنی و حال آنکه با این دهان با خدا سخن گفته ام، گفت از دستهایت، فرمود: با دستهایم ألواح تورات را گرفته ام، گفت از دو پایت فرمود: با دو پایم بطور سینا (برای مناجات و تکلم با خدا) رفته ام.

ملك الموت هر يك از اعضای بدنش را شمرد و حضرت موسی عذر آورد، تا

ص: 163

1- معانی و سببهای دیگری هم گفته اند از جمله: بجهت آنکه چیزهایی مانند میخ داشته که با آنها بازی میکرد، مثل زمان فعلی ما که بعضی از مردم جاهل و نادان که از عقل و فهم و شعور و ادراک و دین و خداپرستی دورند با ورق و تخته و نرد و شطرنج بازی میکنند و عمر عزیز و پربهای خود را ببطالت میگذرانند و دیگر آنکه دارای خانهای متعدد بوده که ستونهای بزرگ و محکمی داشته. و دیگر آنکه چون دارای لشکر زیادی بوده و برای لشکر خود خیمه ها ترتیب داده بود، و خیمه هم برای سر پا بودن میخ لازم دارد.

آخر الامر ملك الموت گفت مأمورم که تو را واگذارم تا هر وقت مایل شدی بمردن.

پس مدتی حضرت موسی تا آن زمانی که اراده و مشیت خداوند بود زندگی کرد تا روزی میگذشت (از محل قبر خود و ملکی بصورت) مردی را دید که قبری حفر میکند.

حضرت موسی فرمود: بتو کمک بنمایم در کندن قبر، گفت بلی، آن حضرت وی را کمک نمود تا قبر کنده شد و لحدی ساخته گردید، و آن مرد خواست در میان قبر بخوابد و به بیند به اندازه اندام یکنفر هست که حضرت موسی فرمود من میخوابم (توبه بین باندازه اندام يك نفر هست).

چون خوابید در میان لحد مکان و منزلت خود را در بهشت دید (از شوق مقام و منزلت و قرب خود بخدا) گفت خدایا مرا قبض روح فرما.

ملك الموت بامر خداوند وی را قبض روح نمود و در همان قبر نهاد و خاک برویش ریخت، و فرمود حضرت صادق علیه السلام: آنکه قبر را حفر مینمود ملك الموت بود که بصورت آدمی درآمده بود.

باب شصت و دوم علت آنکه حضرت سلیمان گفت: خدایا سلطنتی بمن عنایت کن که بعد از من کسی سزاوار آن نباشد

1- حدیث کردند ما را ... از علی بن یقظین که گفت عرض کردم بحضرت موسی بن جعفر علیهما السلام ممکنست پیغمبر خدا بخیل باشد، فرمود ممکن نیست، عرض کردم پس چیست معنی و مراد قول سلیمان که گفته است (کلماتی باین مضمون) رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي.

فرمود پادشاهی بر دو قسم است یکی آن پادشاهی است که بسبب (کودتا و) جور و غلبه و اجبار بمردم بدست می آید و یکی سلطنت خدائست که خداوند عنایت میفرماید مانند سلطنت آل ابراهیم و طالوت و ذو القرنین، پس سلیمان گفت خدایا

بمن مرحمت کن سلطنتی را که بعد از من کسی سزاوار و لیاقت آن را نداشته باشد (و کسی نتواند بدست آورد) اگر چه بغلبه و جور و کودتا) باشد، و (خواسته او به هدف اجابت رسید و) خداوند مسخر او گردانید باد را که بامرش هر جا بخواهد او را ببرد با کمال راحتی و چنان نمود که در هر شبانه روز بمسافت دو ماه راه می پیمود.

و نیز شیاطین را مسخر او گردانید تا بناهای عالی (و قصرها و کاخها) برای او ساختند و بدریا میرفتند و غواصی مینمودند (و صدف و چیزهای قیمتی از دریا برایش بیرون می آوردند) و زبان مرغان را تعلیم او نمود، و بر هر چه که روی زمین بود متمکن ساخت، و مردم زمان او و بعد از او دانستند که سلطنت او هیچ شباهتی ندارد بسلطنت پادشاهان دیگر که مردم برای خود تعیین میکنند و یا بجور (و کودتا) و استیلا بر مردم غالب میشوند و بزور پادشاهی مینمایند (1).

علی بن یقظین گوید عرض کردم: پس چیست معنی بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده خدا رحمت کند برادرم سلیمان را که بخیل بود، فرمود: اینکه آن حضرت فرموده:

بخیل بود، دو معنی دارد، یکی آنکه بخیل بود از گفتار بد (یعنی آنچنان که مردمان بخیل ثروت خود را ظاهر نمیکنند آن حضرت هم هیچ گاه سخن بدی را اظهار نمیفرمود و از ادب در گفتار خارج نمیشد). ت.

ص: 165

1- در باب آیه فوق توجیهاتی کرده اند از جمله درخواست حضرت سلیمان برای معجزه و اثبات پیغمبری خود بوده. و دیگر آنکه درخواست نمود مملکتی را که برای پادشاهان ظالم و ستمگر ممکن نباشد، و دیگر آنکه آن حضرت فرموده: کسی سزاوار آن نباشد، مرادش اهل مملکت خود بوده. بنا بر این ممکنست که خداوند بر انبیاء و اوصیاء بعد از او هم عنایت فرماید بلکه چندین برابر آنچه که بحضرت سلیمان عنایت فرموده مرحمت کند. و در جنة العالیة (1-136) تحت عنوان «من اللطائف التفسیریة» و جوهی ذکر نموده و مراجعه بآن مناسب است.

دوم- آنکه آن حضرت بخیل بود از طریق و راهیکه جهال و نادانان میرفتند (یعنی آنچنان که مردمان بخیل خوش ندارند که ثروتشان صرف و خرج شود آن حضرت هم خوش نداشت که وقتش صرف کارهایی که نادانان بآن مشغولند بگردد).

و سپس حضرت کاظم علیه السلام فرمود: بخدا قسم بما آل محمد علیهم السلام عنایت شده همانند آنچه را که بسلیمان داده شده بود، و بما مرحمت گردیده آنچه را که بسلیمان و غیر او از پیغمبران عنایت نشده (دلیل بر این مطلب آنست که) خدای تعالی در قصه سلیمان میفرماید: هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ، این (نعمتها و اموال) عطای ما است بهر که خواهی عطا کن و از هر که خواهی منع کن که در قیامت از تو حساب نخواهیم گرفت و نمیگوئیم چرا عطا و بخشش کردی و یا منع نمودی.

و لکن در قصه محمد صلی الله علیه و آله فرموده: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا آنچه را که رسول من بشما دستور میدهد بپذیرید و از هر چه نهی کند خویشتن داری نمائید (و مرتکب آن نشوید و انجام ندهید زیرا بر صلاح دین و منفعت زندگی شما است) (1)

باب شصت و سوم علت آنکه در اسم سلیمان یکحرف زیادتر است و علت آنکه داود را داود نامیدند و جهت آنکه باد مسخر سلیمان گردید و سبب آنکه سلیمان از سخن مورچه خندید

1- حدیث کردند ما را ... از حضرت رضا علیه السلام که میفرمود: وقتی که سلیمان بوادی مورچگان رسید رئیس موران گفت: ای مورچگان همه بخانه های خود روید مبادا سلیمان و لشکریانش شما را پایمال کنند، با اینکه در هوا راه میرفتند، باد

ص: 166

1- نتیجه مطلب آنست که خداوند بسلیمان فرمود: اگر مایل بودی نعمتهائی که بتو عنایت کرده ایم بمردم عطا کن و اگر نخواستی عطا و بذل و بخشش نکن و نفرموده که باید مردم پیروی اوامر او را بنمایید و لکن در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله بامتش فرموده: باید طبق دستور آن حضرت عمل نمایند که اختیار دین و دنیای مردم را بآن حضرت واگذارده. و در بحار گوید روایت فوق «که حضرت سلیمان بخیل بوده» از جعلیاتست و حضرت کاظم علیه السلام بواسطه تقیه آن را ردّ نفرموده، و در جواب سؤال سائل بیانی از خود فرموده

صدای آن مورچه را بگوش سلیمان رسانید آن حضرت ایستاد و دستور داد تا مورچه را بحضورش بیاورند، مأموران چون او را حاضر نمودند. آن حضرت فرمود ای مورچه مگر نمیدانی که من پیغمبرم و بکسی ظلم نمیکنم، مورچه عرضکرد میدانستم، فرمود: پس چرا مورچگان را ترسانیدی از من و لشکریانم و بایشان گفתי که بخانهایشان بروند، گفت ترسیدم که زینت (و سلطنت و سطوت) تو را به بینند و مفتون و فریفته دنیا شوند و از عبادت خدا غافل گردند (و نعمتهائی که خدا بآنها عنایت فرموده کوچک بشمارند و ناسپاسی کنند).

سپس مورچه گفت: ای سلیمان آیا تو بزرگتری یا پدرت، آن حضرت فرمود:

پدرم داود بزرگتر است (از لحاظ عمر) گفت: پس چرا در اسم تو یکحرف از حروف اسم پدرت زیادتر است (که سلیمان شش حرفست و داود پنج حرف) آن حضرت فرمود نمیدانم مورچه گفت (من نیک میدانم) از برای آنکه (اصل اسم پدرت: داوی جرحه بود، میباشد که جراحت و شکستگی قلب خود را (بواسطه ترك اولی که از حضرتش صادر شده بود) بمودت و محبت خدا مداوا میکرد از این جهت او را داود نامیدند و (چون تو مقام سلطنت را اضافه از پدر داری لذا یکحرف بر اسم تو افزوده شده، و چون تو مرتکب ترك اولی نشدی و سالم از گناه گشتی تو را سلیمان نامیدند و گمان نکنی که ترك اولای پدرت نقصی بود برای حضرتش بلکه سبب کمال محبت و تمامیت مودت او گشت، بدین سبب) امیدوارم که بپدرت ملحق شوی (و بمرتبۀ کمال او برسی و قلب خود را بدوستی خداوند مداوا و مملو کنی).

ای سلیمان آیا میدانی چرا خداوند از میان مخلوقات خود باد را مسخر تو گردانیده، فرمود: مرا بدان اطلاع و آگاهی نیست، گفت (من از علتش با اطلاع

هستم) برای آنست که بدانی مملکت تو بر باد قرار گرفته (و دوام و بقائی ندارد) و نمیتوانی بآن اعتماد کنی و بآن متکی باشی، و اگر خداوند تمام مخلوقات خود را مسخر تو میگردانید چنان که باد را مسخر تو گردانیده بطور یقین همه آنها از دست تو بیرون خواهد رفت (همچنان که باد در دست کسی نمی ماند).

در این هنگام حضرت سلیمان از سخن مورچه تبسم نمود (1).

باب شصت و چهارم علت آنکه هر کجا موریا نه است زمین نمناکست

1- حدیث کردند ما را ... از حضرت باقر علیه السلام که میفرمود: چون موریا نه عصای حضرت سلیمان را خورد و آن حضرت به پهلو در افتاد، آنچه (باین سبب دانستند که آن حضرت فوت نموده است) برای تشکر و اظهار قدردانی از عملش بر خود لازم نمودند که برایش آب و گل حاضر نمایند از این جهت هر جا موریا نه است زمین نمناکست.

2- حدیث کردند ما را ... از حضرت رضا از آباء امجدش از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: حضرت سلیمان روزی بصحابه (و ندیمان خاص) خود فرمود: که خداوند تبارک و تعالی بمن عنایت فرموده مملکت و سلطنتی را که بعد از من کسی را سزاوار نیست و بآن نرسد، و در اختیارم نهاده باد و انس و جن و پرندگان و وحوش را، و هم زبان مرغان را بمن آموخته است، و (بلکه) از هر چیز (که خلق فرموده اختیار آن را) بمن عطا فرموده، و با این همه نعمتها و مقام و مرتبه ها که بمن مرحمت نموده يك روز را تا شب بشادی نگذرانیده ام.

از این جهت قصد دارم که فردا بقصر خود داخل شوم و بر بام قصر روم و باطراف

ص: 168

1- گویا تبسم آن حضرت از این جهت بوده که خوشحال شد مورچگان کمال توجه را بخداوند دارند و دقیقه و آنی از ذکر او غافل نمیشوند، و این بشر است با اینکه گل سرسبد و اشرف مخلوقاتست از خدای غافل میگردد

مملکت خود نگاه کنم، و هر وقت داخل قصر شدم کسیرا اجازه ندهید پیش من آید تا (دمی آرامش خاطر داشته باشم و) عیش و شادی مرا بکدورت تبدیل ننماید تمام گفتند این چنین کنیم چون فردا شد از اول صبح عصایش را بدست گرفت و بر بالای قصر (بلورین خود) رفت و تنها ایستاد و تکیه بر عصا داد و باطراف مملکتش نظر میکرد (و بتماشای مناظر طبیعی خدادادی کشور پهناور خود مشغول گردید) و خورسند و مسرور بود از نعمتهائی که خداوند باو عنایت فرموده بود، که ناگهان جوانی خوش صورت و با لباس نیکو در گوشه قصرش نمایان شد، آن حضرت تا او را دید فرمود: جوان چه کسی اجازه ورود بتو داد (با اینکه من گفته بودم بکسی اجازه ورود ندهند) و قصد داشتم امروز تنها باشم، جوان گفت باذن خدای (حقیقی و مالک اصلی) این قصر داخل شدم.

سلیمان فرمود: البته خدای این قصر از من صاحب اختیارتر و سزاوارتر است بگو کیستی و برای چه آمده ای، گفت ملك الموتم و برای قبض روح تو آمده ام فرمود: هر چه زودتر مأموریت خود را انجام بده و روح مرا قبض کن زیرا امروز را روز شادی خود قرار داده بودم و خدای تعالی خواسته است که شادی من تمام باشد و به لقای او برسم.

و آن حضرت همچنان که بر عصا تکیه نموده بود ملك الموت روح مطهرش را قبض کرد و مدتها جسد آن حضرت بهمان حال که ایستاده و تکیه بعصا داده بود باقی ماند، و مردم (و سپاهیان) گمان میکردند که زنده است و رفته رفته در میان مردم سخنها پدید آمد و هر دسته ای چیزی میگفتند، و پایه اختلاف آنقدر محکم شد که جمعی گفتند سلیمانی که در این مدت بعصا تکیه کرده و بمشقت و تعب و رنج نیفتاده و ناراحت و خسته نشده و چیزی نخورده و نیاشامیده یقینا او خدای ما است و بر ما واجبست او را پرستش کنیم و جمعی گفتند که سلیمان سحر کرده و بنظر ما چنان نموده که او را ایستاده

و تکیه بعضا کرده می بینیم و در حقیقت این چنین نیست بلکه در میان قصرش بخوردن و آشامیدن و کارهای دیگر مشغولست.

و مردم با ایمان (خداپرست) گفتند (چنین نیست که شما میگوئید بلکه) سلیمان بنده و پیغمبر خداست و خداوند بهر نحوی که بخواهد امر او را تدبیر مینماید و چون پایه اختلاف شدت یافت خداوند موریانه را فرستاد و عصای آن حضرت را خورد تا شکسته شد و جسد آن حضرت افتاد (در آن وقت همه دانستند که رحلت فرموده بود و آنها نمیدانستند).

و جنیان (که سلیمان به آنها آزادی نمیداد و بکارهای دشوار وادارشان میکرد، خود را آزاد دیدند) خود را ملزم و متعهد نمودند برای شکرانه عمل موریانه که هر کجا موریانه هست آب و گل برایش حاضر نمایند.

از این جهت هر جا موریانه است زمین نمناکست.

و اشاره بهمین مطلب دارد آیه: فَلَمَّا قَضَىٰ بِنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْهُ فَأَنَّهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَن لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ چون ما مرگ را بر سلیمان فرو فرستادیم کسی را قدرت نبود که معلوم کند رحلت او را تا موریانه عصای آن حضرت را خورد و جسد آن حضرت (که تا يك سال ایستاده بود) بروی در افتاد و بر جنیان ظاهر شد (و بر مردم معلوم گردید جنیان هم مانند آنها غیب نمیدانند زیرا) که اگر از غیب آگاه بودند و میدانستند (که سلیمان مرده است) در این مدت در عذاب و زحمت نمیماندند (و از کارهایی که باجبار انجام میدادند دست میکشیدند).

3- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت باقر علیه السلام که میفرمود: حضرت سلیمان امر فرموده بود بجنیان که برایش قصری از شیشه های بلور بسازند (و ایشان طبق دستور حضرتش ساختند تا نیمه تمام شد) روزی آن حضرت بر بالای بام آن قصر رفت و تکیه بر عصای خود نمود و نظر میکرد بر آنها که کار میکردند، ناگهان

متوجه شد که در نزدیکی حضرتش مردی ایستاده، فرمود کیستی، گفت من آن کسی هستم که رشوه نمیگیرم و از پادشاهان (اگر چه حد اعلای قدرت هم داشته باشند) نمی ترسم، من ملك الموت میباشم پس آن حضرت را در همان حالت که ایستاده بود و تکیه بر عصا داشت قبض روح نمود.

و جنیان بر آن حضرت نگاه میکردند و (میدیدند که ایستاده است و نمیدانستند رحلت کرده و چون از او میترسیدند) با عجله برای او کار میکردند و قصر میساختند تا آنکه خداوند موریانه را فرستاد و عصای او را خورد و جسد آن حضرت افتاد، جنیان را معلوم شد که آن حضرت فوت نموده، و اگر پیش از این آگاه شده بودند هیچ کار نمیکردند و خود را بتعب و رنج و زحمت نمی انداختند.

سپس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: جنیان برای شکرانه عمل موریانه که عصای حضرت سلیمان را خورد هر کجا باشد آب و گل برای استفاده او حاضر مینمایند، و از این جهت هر کجا موریانه است آب و گل است 4- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: اظهار ممنونیت نمودند شیاطین (جن) از عمل موریانه زمانی که عصای سلیمان را خورد تا جسد آن حضرت افتاد، و باو گفتند تو خراب کن (هر کجا را میخواهی و میتوانی) و بر ما است که آب و گل برایت حاضر کنیم.

از این جهت هر کجا موریانه است آب و گل هم هست (1)ند

ص: 171

1- تا آنجا که من اطلاع دارم: قسمت عمده زندگی موریانه در آفریقا است و خانهای خود را گنبدی بقطر یکسانت میسازند سی متر در سی متر که تقریباً بعضی از آنها نهصد متر مربع می شود، و ارتفاع گنبد- 12- متر است و دارای سوراخهای کوچکی است برای عبور و مرور موریانها، و از گلی میسازند که هنوز بشر نفهمیده از چه نوع گلی است زیرا هیئتی مرکب از دانشمندان زمین شناسی و حشره شناسی و غیره بآن سرزمین رفتند و در مرحله اول خواستند با کلنگ خراب کنند نتوانستند بناچار متوسل بآلات و ادوات اختراعی شدند و لیکن با شکست روبرو گردیدند، زیرا چندین گلوله توپ پی در پی در يك جا زدند فقط بقدر قطر آن گلوله سوراخ شد. بدین جهت تصمیم گرفتند برای تحقیقات علمی زندگی موریانه نقبی بکنند و از راه نقب داخل گنبد شوند. و مهمترین چیزی که مورد اشکال شد هوای داخل گنبد بود چون از هوای آن اطلاعی نداشتند، مجبوراً هوای مورد احتیاج را تهیه کردند و خواستند نقب بکنند که دیدند تا حدود پنج متر اطراف گنبد محکم است و زمینش از جنس گل گنبد است و قادر بسوراخ کردن نیستند و پس از بررسیهای کامل از ده متری نقب کردند و داخل شدند و زندگی حیرت انگیز و تعجب آور آنها را از نزدیک مشاهده نمودند. و قسمتی از تحقیقات و بررسیها و مشاهدات ایشان اینست که: داخل گنبد دارای هوای مطبوع و مطلوب و تصفیه شده که اگر بشر دارای چنین هوایی میبود حدود چند صد سال عمر میکرد، و سطح زمین آن دارای خیابانهای منظم بعرض دو متر با بهترین نقشه، و همه ساکنین در يك گنبد يك رنگ و يك شکل نیستند بلکه هر دسته ای يك شکل میباشند و از نظر قیافه یکسانند، و دسته بندی دارند يك دسته آشپز، يك دسته رفتگر، يك دسته نگهبان گنبد، يك دسته پرستار بیماران، يك دسته مأمور ضد عفونی نمودن غذا که از لاشه مرده موریانها و حشرات و فضولات خود و گیاه تشکیل می شود، يك دسته مأمور حفاظت کار همه آنها، و هر گنبدی دارای يك پادشاه و تشکیلات دولتی است و خلاصه چنان زندگی آنها منظم است که حقیقت تمدن واقعی را دارند که اگر بشر این چنین میبود زندگیش یکپارچه عدالت و امنیت و صلح میبود، و مورچه یگانه دشمن سرسخت موریانه است و از اشعه آفتاب عاجز است لذا شب از لانه خود بیرون می آید. و برای تحقیقات بیشتری در این موضوع طالبین بکتاب «موریانه» مترلینگ و غیره مراجعه فرمایند

باب شصت و پنجم علت آنکه حضرت ایوب مبتلا ببلا شد

1- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: بلائی که حضرت ایوب بآن مبتلا گردید برای نعمتهائی بود که خداوند باو عنایت فرموده بود و آن حضرت شکر نعمتهای الهی را بجا می آورد، و در آن زمان شیطان هنوز

ص: 172

از (صعود بطرف) آسمانها ممنوع نشده بود و میتوانست تا نزدیکی عرش برود.

و وقتی در نزدیکی عرش بود که دید آدای شکر نعمت ایوب را (ملائکه با عظمت هر چه تمامتر) بالا میبرند، حسد برد و گفت: خدایا ایوب شکر تو را نمیکند مگر برای نعمتهای دنیائی که باو عطا کرده ای و اگر او را از عطاهاى خود محروم کنی شکر نخواهد کرد، و (اگر سخن من مورد قبول نیست) مرا بر دنیای او مسلط گردان تا معلوم شود که شکر نعمت تو را نمیکند، خطاب (از مصدر جلال) رسید:

تورا مسلط نمودم.

پس از این خطاب: شیطان برای ایوب چیزی باقی نگذارد و اموال و فرزندانش را هلاک و نابود ساخت.

و لیکن آن حضرت همچنان بشکر به شکرگزاری خود ادامه میداد و خدای را حمد مینمود، و شیطان (وقتی که دید کاری از پیش نمیرد، و نتوانست آن حضرت را از شکر و حمد خدا بازدارد) بار دیگر بنزدیکی عرش رفت و گفت: خدایا ایوب چون میدانند آنچه را که من از او گرفتم تو بار دیگر باو عنایت خواهی کرد بشکر و حمد تو اشتغال دارد، پس مرا ببندش مسلط گردان تا معلوم گردد که او شکر نعمتهای تو را نمیکند و حمد تو را نخواهد کرد.

خطاب (از مصدر لا یزال) رسید که تورا بر جمیع بدنش مسلط نمودم مگر بر چشمانش (که آثار قدرت مرا به بیند) و قلب او (که از ذکر و یاد من غافل نگردد) و زبان او (که شکر و حمد مرا بنماید) و گوش او (که ندای حق را بشنود، تا بدانی ایوب در همه حال شکر میکند) شیطان بسرعت تمام خود را بآن حضرت رسانید زیرا

ص: 173

میترسید که اگر تأخیری روی دهد رحمت خدائی حضرتش را دریابد و او نتواند کاری که تصمیم گرفته از پیش ببرد، و چون بآن حضرت رسید از آتش سموم و زهر آگین در بینی آن حضرت دمید که از سر تا پای مبارکش مجروح گردید (و با این حال در شکرگزاری و حمد الهی کوتاهی نکرد) 2-3- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود:

حضرت ایوب مبتلا بمحنت و بلا گردید هفت سال بدون آنکه گناهی داشته باشد (زیرا پیغمبران معصومند و گناه نمیکنند و میل بیاطل نمی نمایند) 4- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: خدای تعالی حضرت ایوب را مبتلا بلا نمود بی آنکه گناهی داشته باشد، و آن حضرت صبر نمود بر بلا تا آنکه حضرتش را سرزنش کردند، (و گفت: رَبِّهِ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ نَبْصًا وَعَذَابًا، پروردگارا شیطان بمن اذیت نموده و رنج و تعب رسانیده، و از خداوند طلب ترحم کرد که او را نجات بخشد زیرا) پیغمبران صبر بسرزنش و زخم زبان و شماتت نمی نمایند.

5- حدیث کرد مرا پدرم از ... از ابو بصیر که گفت پرسیدم از حضرت کاظم علیه السلام از بلائی که حضرت ایوب به آن مبتلا گردید بچه سبب و علت بود، فرمود:

برای نعمتهای دنیائی که خداوند باو عنایت فرموده بود، و آن حضرت شکر آن را بجا می آورد (آنچنان که شاید و باید است) و در آن زمان شیطان میتواندست تا نزدیکی عرش الهی برود.

از این جهت در نزدیکی عرش بود که دید شکر آن حضرت را ملائکه بالا میبرند حسد و رشک برد و گفت خدایا ایوب ادای شکر نمیکند مگر برای نعمتهای فراوان دنیائی که باو مرحمت نموده ای و اگر او را محروم از عطایای خود کنی شکر نعمتی را نخواهد کرد (برای امتحان آن حضرت و یا برای آنکه مقامش بر ملائکه و بر شیطان معلوم گردد، و یا برای اتمام حجت بر بندگان و یا تعلیم به آنها که باید در مقابل حوادث و پیش آمدهای ناگوار و یا کوچک صبر و بردباری را پیشه کنند)

خطاب بشیطان رسید (پس از آنکه درخواست مسلط بر ایوب شدن را نموده بود) که تو را مسلط نمودم بر اموال و فرزندانش، شیطان (شاد گردید و) با عجله خود را بایوب رسانید و فرزندانش را هلاک نمود و اموالش را بباد فنا و نابودی داد.

و لیکن با این حال شیطان میدید که آن حضرت هم چنان شکر میکند (و تغییری در شکرگزاری و حال و رنگ صورتش پدید نیامد، و بروی خود نیاورد که من دارای فرزندان و اموال بسیار بودم و از دستم رفت) گفت: خدایا چون ایوب میداند آنچه را که از او گرفته شده تو باز باو مرحمت خواهی کرد.

بدین جهت شکر میکند، مرا مسلط کن بر بدنش خطاب رسید تو را مسلط نمودم مگر بر قلبش (چون جایگاه ایمان و محل توجه او است بمن) و بر زبانش (که شکر کند و ذکر مرا گوید) و بر چشمانش (که راه را ببیند زیرا اگر نابینا شود محتاج بدیگران میگردد، و نمیگذارم که پیغمبران محتاج بغیر خودم شوند) و بر گوش او (که ندای مرا بشنود).

شیطان پس از این خطاب بسرعت و عجله خود را بایوب رسانید چون میترسید که رحمت خداوند حضرتش را دریابد و حائل شود میان او و ایوب (و دیگر نتواند کاری کند).

و زمانی که بیماری و بلائی آن حضرت شدت یافت و طولانی شد جمعی از صحابه (نادان و جاهل) او بحضورش آمدند و گفتند: ای ایوب کسی باین گونه بلا گرفتار نمیشود مگر بواسطه اعمال بد و گناه بسیار و شاید تو گناهایی را مرتکب میشدی و از ما مخفی میداشتی، آن حضرت (گرفته خاطر شد و بعد از آنکه آنها رفتند) عرض کرد: خدایا مرا مبتلا نمودی باین بلا با اینکه تو میدانی هرگز دو امر و کاری برای من پیش نیامد (که رضای تو در هر دو بود) مگر آنکه اختیار مینمودم آن امر دشوار و مشکل تر را، و هرگز طعامی نخوردم مگر آنکه یتیمی را کنار سفره خود حاضر مینمودم، و اگر مرا اجازه سخن گفتن و محاجه نمودن میدهی دلایل و حجت خود را بگویم.

پس خداوند ابری بالای سرش فرستاد و از میان آن ابر صدائی برآمد که ای ایوب دلایل و حجت خود را بگو که تو را رخصت محاجه و مخاصمه دادم آن حضرت لباسهای خود را بخود پیچید و بدو زانو نشست و گفت خدایا مرا باین بلاى سخت و شدید مبتلا نمودی و تو میدانی که هیچ گاه دو کار مشکل (از عبادت و اطاعت تو) برای من پیش نیامد مگر آنکه مشکلترا اختیار نمودم و هرگز غذائی نخوردم مگر آنکه یتیمی را (که فقیر بود) در غذا خوردن با خود شریک کردم.

ناگهان از میان ابر ندائی برآمد که: ای ایوب چه کسی تو را چنین نمود و قدرت داد و مایل بعبادت و اطاعت کرد و بندگی را محبوب تو گردانید (آیا بر خدا منت میگذاری).

آن حضرت في الفور كفى از خاك برداشت و در دهان خود ریخت (برای اظهار ندامت و پشیمانی از گفتار خود) و گفت: خدایا تو مرا بآن اعمال و رفتار و کردار (نیک و پسندیده) موفق داشتی (و مرا بر تو منتی نیست).

باب شصت و ششم علت آنکه خداوند عذاب را برگردانید از قوم یونس

1- حدیث کردند ما را ... از ابو بصیر که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام چرا خداوند عذاب را برگردانید از قوم حضرت یونس (و ایشان را عذاب نکرد) با اینکه عذاب نزدیک سر ایشان رسیده بود، و با امت های دیگر این کار را نفرمود (مانند قوم نوح و قوم لوط و قوم عاد امت حضرت هود و قوم ثمود امت حضرت صالح).

فرمود برای آنکه در علم الهی بود که از ایشان برطرف خواهد کرد بواسطه توبه (حقیقی و واقعی) نمودن آنها، و این قضیه را بحضرت یونس خبر نداد، زیرا میخواست که یونس را فارغ البال گرداند برای بندگی و عبادت خود در شکم ماهی و بدین سبب او را مستوجب ثواب و کرامت (و درجات عالیه) گرداند.

2- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: خداوند

برطرف نکرد عذاب را از قومی که بر سر ایشان هم رسیده باشد مگر از قوم حضرت یونس، گفتند: آیا نزدیک سر ایشان رسیده بود، فرمود: آری آنقدر نزدیک شده بود که میتوانستند دست بآن برسانند، گفتند پس چرا خداوند بر سر آنان فرود نیاورد، فرمود: زیرا در علم مکتون الهی بود که آنها توبه خواهند کرد و عذاب را از ایشان باز خواهد داشت، و این مطلب را بکسی خبر نداده بود (زیرا جزو علوم مکتونه الهی است).

باب شصت و هفتم علت آنکه اسماعیل بن حزقیل را صادق الوعد نامیدند

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از سلیمان که گفت: حضرت رضا علیه السلام بمن فرمود: میدانی چرا اسماعیل (بن حزقیل) را صادق الوعد (وفاکننده بوعده خود) نامیدند، عرض کردم نمیدانم، فرمود: بجهت آنکه با شخصی در مکانی وعده کرد و یک سال برای آمدن او در آن مکان ماند.

2- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: اسماعیلی که خداوند در قرآن فرموده: وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُوْلًا نَبِيًّا، یاد کن اسماعیل را (برای مردم تا از او پیروی کنند زیرا) که او بسیار در وعده ای که میداد وفاکننده و راستگو و پیغمبری مرسل بود اسماعیل فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام نبود بلکه پیغمبری از پیغمبران بوده که خداوند او را مبعوث فرمود بر جمعی از مردم و (آن مردم نادان) آن حضرت را گرفتند و پوست سر و صورتش را کردند، و ملکی بامر الهی بنزدش آمد و گفت خداوند مرا پیش تو فرستاده که بهر چه امر کنی انجام دهم.

آن حضرت فرمود:

لی اسوة بما یصنع بالحسین

، من در این رفتار مردم تأسی میکنم بحسین (بن علی علیهما السلام یعنی همچنان که آن حضرت صبر خواهد کرد بر ظلم امت جدش صلی الله علیه و آله من هم صبر مینمایم بر ظلم و اذیت امت خود).

ص: 177

3- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: اسماعیل (صادق الوعد) پیغمبر مرسل بود، و قومش بر او مسلط شدند و پوست سر و صورتش را کردند.

پس (از این عمل ناشایسته قوم او) فرشته ای بنزدش آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میفرماید: دیدم آنچه را که با تو نمودند، و بمن فرموده انجام دهم هر چه را بمن دستور فرمائی، فرمود: یکون لی بالحسین بن علی علیهما السلام اسوة.

4- حدیث نمود مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود (در باره صادق الوعد بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله) روزی در مکانی شخصی با رسول خدا صلی الله علیه و آله وعده کرد و گفت یا رسول الله اینجا باشید تا من بازگردم.

و اتفاقاً آن مرد نیامد تا آفتاب بآن حضرت تابید، صحابه معروض داشتند بسایه بروید، فرمود من در این مکان که هستم با او وعده کرده ام و اگر نیاید تا روز محشر در این مکان خواهم ماند.

باب شصت و هشتم علت آنکه شماره ناس بیشتر از بنو آدم است

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... که پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام که (شماره مدلول) ناس بیشتر است یا (شماره) بنو آدم، فرمود (شماره) ناس، گفتند چرا بیشتر است، فرمود: برای آنکه اگر گفتی «ناس» آدم ابو البشر هم جزو آنها خواهد بود، و لکن اگر گفتی «بنو آدم» آدم ابو البشر خارج از آنها است بنا بر این بنو آدم یک نفر کمتر از ناس است (1).

ص: 178

1- در مجمع البحرین در لغت «نوس» نوشته: و الناس قد یكون من الجن و الانس، بنا بر این کلمه ناس قدر مشترکی دارد بین جن و انس. و شاید سائل که از حضرت صادق علیه السلام پرسش فوق را نموده همین توهم را کرده که یعنی «ناس» عبارتست از جن و انس و «بنو آدم» عبارتست از بشر، و آن حضرت در جواب خواسته است که توجه او را از جن سلب و متوجه به بشر سازد.

باب شصت و نهم علت آنکه ارمینیا شب میلاد حضرت عیسی آتش روشن میکنند و با گردو بازی مینمایند

1- خبر داد مرا ... از وهب بن منبه یمانی که میگفت: وقتی که نزدیک شد ولادت حضرت عیسی، مریم (مأمور شد که از بیت المقدس بیرون رود، لذا خارج گردید و) رفت در (خارج از شهر) پای درخت خرمائی و از سردی هوا سخت میلرزید (و از شدت درد بخود می پیچید) که یوسف نجار (آن مرد نیکوکار پاکدامن ترحم بحال مریم کرد و) برای او هیزم و چوب آورد و اطرافش نهاد بشکل اطاق کوچکی و برایش آتش روشن کرد تا گرم شود، و از برایش هفت دانه گردو شکست و مریم آنها را خورد بدین جهت است که ارمینیا در شب میلاد مسیح آتش روشن مینمایند و با گردو بازی میکنند (1).

ص: 179

1- در هر دین و آئین و مذهبی رسوم و عادات و معتقداتی دارند که حتی المقدور تا آنجائی که ممکن ایشانست انجام میدهند با اینکه قسمتی از آنها خرافاتست. از جمله مسیحیان هستند که در شب ولادت حضرت عیسی که مشهور بشب ژانویه است سعی مینمایند درخت و یا نهال کاجی در منزل داشته باشند بعقیده اینکه زندگی ایشان تا سال دیگر سبز و خرم باشد، و شمعی از شمعهای کلیسیا، که کشیشان روشن میکنند برای استحمار پیروان مسیح، روشن کنند و بخانه بیاورند بعنوان اینکه تا سال آینده کانون زندگی ایشان روشن باشد. و کارهای دیگر که انجام میدهند که از جمله آنها تهیه گردو است. امید است که خداوند بفضل و کرم و رحمتش بر آنان منت گذارد و موفق بدارد ایشان را تا براه راست و مستقیم دین مقدس اسلام هدایت یابند، و هم هدایت بکنند دیگران و مسلمانانی که از جاده حق و حقیقت دور افتاده اند و مبتلا بخرافات گردیده اند و یرحم الله عبدا قال آمینا،

باب هفتادم علت آنکه پیغمبر اسلام مانند عیسی پس از ولادت تکلم نفرمود

1- خبر داد مرا ... از وهب که مردی یهودی به نبی اکرم صلی الله علیه و آله عرضکرد:

یا محمد آیا پیش از آنی که آفریده شوی پیغمبر بودی، آن حضرت فرمود آری پیغمبر بودم عرضکرد: صحابه شما هم با شما بودند و با ایمان نوشته شده بودند، فرمود:

آری اینها هم با من بودند، عرضکرد پس چرا روز اول ولادت سخن نگفتی مانند حضرت عیسی بن مریم با اینکه میگوئی: من پیش از آنکه متولد شوم پیغمبر بودم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زیرا ولادت من همانند تولد حضرت عیسی نبود، برای آنکه خداوند حضرت عیسی را آفرید بدون پدر مانند آدم ابوالبشر، و اگر حضرت عیسی وقتی که متولد گردید سخن نمیگفت برای مادرش عذری نبود و (دلیلی بر پاکدامنی خود نداشت و مردم هم باو حرفهای زشت و ناپسند میزدند و نسبت بساحت مقدسه اش جسارت و بی ادبی میکردند و او را متهم بزنا نموده بودند چون) شوهر نکرده بود و فرزندى از وی متولد گردید، و مردم نادان او را سنگسار مینمودند چنان که زنان زناکار را سنگسار میکردند، و خداوند حضرت عیسی را بسخن گفتن واداشت تا عذری باشد برای مریم (و باین وسیله معلوم گردد که با عفت و عصمت است و دامنش بناپاکی و زنا آلوده نشده، زیرا زنا زاده نمیتواند چنین معجزه ای را از خود نشان دهد).

باب هفتاد و یکم علت آنکه کفار حضرت زکریا را کشتند

1- خبر داد مرا ... از وهب بن منبّه که میگفت: شیطان داخل مجالس بنی اسرائیل میشد و میگفت زکریا با مریم زنا کرده (چون او متکفل مریم بوده

ص: 180

و دیگری با او رفت و آمد نداشته) و آنقدر این سخن را تکرار کرد تا شایع گردید (بنحوی که نقل مجلس مردم شد و بیکدیگر میگفتند حتما این عمل نامشروع را زکریا مرتکب شده زیرا کسی غیر او دسترسی بمریم ندارد و مریم هم شوهری نکرده و با وجود این دارای فرزند شده).

و حضرت زکریا دید بشدت این قضیه در باره او شیوع پیدا کرده و باو نسبت ناروا میدهند و (با اینکه حقیقت قضیه از طرف حضرت عیسی گفته شده بود و لیکن مردم نادان) قصد کشتن او را کردند (از ترس جان) فرار کرد بجنگلی و (بامر خدا) تنه درختی شکافته شد و آن حضرت داخل در میان درخت گردید و شکاف درخت بهم پیوست، و نادانان و اشرار قومش که تصمیم کشتن او را داشتند بدنبال وی شتافتند و شیطان ملعون هم آنان را راهنمایی میکرد تا رسیدند بآن درخت و شیطان دستی بآن درخت کشید و گفت زکریا در میان این درخت است باید آن را قطع کنی و از نصف ببری و آن مردم نادان هم اطاعت شیطان را نمودند و درخت را بریدند و حضرت زکریا را بدو نیم کردند و رها نمودند و رفتند.

و شیطان نیز از نظر آنها مخفی و غائب گردید، و آن حضرت هیچ احساس الم و درد نکرد، و خدای تعالی ملائکه را فرستاد تا او را غسل دادند و تا مدت سه روز بدن آن حضرت روی زمین ماند و ملائکه بر بدنش نماز خواندند و سپس دفنش کردند، و بدن تمام پیغمبران این چنین بوده که (برای اثبات نبوت و بر حق بودن دستوراتشان) سه روز روی زمین واگذاشته میشد که بر بدنشان نماز بخوانند (مردم و ملائکه) و تغییر و تعفنی در بدنشان پدید نمی آمد.

باب هفتاد و دوم علت آنکه حواریون را حواریون، و نصاری را نصاری نامیدند

1- حدیث کردند ما را ... از فضال که میگفت پرسیدم از حضرت رضا علیه السلام چرا حواریون را حواریون نامیدند، فرمود: اما مردم (عامه) میگویند که ایشان را

برای آن جهت حواری مینامند که لباس شوی بودند و لباسها را بشستن از چرك و كثافات پاك ميكردند.

و این اسمی است مشتق از (خنبر حوار) یعنی نان سفید خالص.

و لیکن ما (ائمه) میگوئیم برای آن جهت ایشان را حواریون نامیدند که چون خود را و هم دیگران را بموعظه و نصیحت و پند و اندرز از اخلاق بد و آلودگی بگناهان پاك مینمودند (و بر حذر میداشتند).

فضال گوید عرضکردم: نصاری (پیروان حضرت عیسی) را چرا نصاری نامیدند، فرمود: چون ایشان از ساکنین دهکده ناصره از بلاد شام بودند که مریم و حضرت عیسی بعد از مراجعت از مصر در آن دهکده نزول اجلال فرمودند (1).

باب هفتاد و سوم علت آنکه نباید اطفال را ز جهت گریه نمودنشان

1- حدیث کردند ما را ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود نرنید اطفال خود را وقتی که گریه میکنند زیرا گریه آنها تا چهار ماه ثواب گفتن

«لا إله إلا الله»

دارد، و چهار ماه ثواب صلوات بر پیغمبر دارد، و چهار ماه دعا پدیدر و مادر خود مینمایند (2)

ص: 182

1- حواریون شاگردان حضرت عیسی هستند و جمع حواریست و آنها دوازده نفر بوده اند.

2- محتمل است که مراد این روایت این باشد که طفل در چهار ماه اول ولادت غیر از خدا کسی را نمی شناسد چون فطرت بشر بر توحید و معرفت الهی است. پس گریه او در حقیقت توسل و التجاء بخداوند است و این شهادت بتوحید و یگانگی خداوند است. و در چهار ماه دوم مادر خود را می شناسد از جهت اینکه چون او واسطه است برای تغذیه اش نه از جهت اینکه چون او مادر است لذا پستان زنان دیگر را نیز قبول مینماید و چون بعد از خدا کسی را وسیله تغذیه نمیداند مگر مادر که بتکلیف طبیعی مکلف شده و این معنی رسالتست پس گریه او در حقیقت شهادت برسالت و نبوت پیغمبر و صلوات فرستادن بر آن حضرتست، و در چهار ماه سوم بیعد پدر و مادر را میشناسد و می بیند که در ارتزاق محتاج بآنها است. پس در حقیقت گریه او دعا است برای سلامتی و بقاء پدر و مادر. و شاید مراد این باشد که چون در مقابل گریه اولاد پدر و مادر صبر میکنند ثواب لا إله إلا الله، و صلوات، و دعا، برای ایشان دارد. و حضرت صادق علیه السلام در فائده گریه طفل بمفضل فرموده: بشناس ای مفضل منفعت گریه اطفال را، بدان که در دماغ اطفال رطوبتی هست که اگر بماند علتها و دردهای بزرگ در بدن ایشان پدید می آید مانند کوری و امثال آن. پس گریه این رطوبت را از سر ایشان فرود می آورد و باعث صحت بدن و سلامتی چشمان ایشان میگردد. و علت خندیدن طفل را در ستاره دانش از هفتم بحار از مفضل نقل میکند که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرضکردم گاهی بچه ای میخندد بدون تعجب، و گریه میکند بدون درد، فرمود: ای مفضل هیچ بچه ای نیست مگر اینکه می بیند امام را و با او سخن میگوید، و گریه طفل برای غائب شدن امامست از نظر او، و خنده او برای آمدن امامست تا وقتی که زبان او باز می شود که دیگر نخواهد دید و فراموش مینماید دیدن امام را.

باب هفتاد و چهارم علت خشکی چشم و قساوت قلب و فراموش کردن گناهان

1- حدیث کردند ما را ... از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که میفرمود:

خشك نمیگردد (اشك) چشم مگر بواسطه قساوت قلب، و کسی قسی القلب نمیشود مگر از زیادی گناهان.

ص: 183

2- حدیث کردند مرا پدرم از ... از حضرت موسی الکاظم علیه السلام که میفرمود:

خدای تعالی وحی فرمود بحضرت موسی بن عمران یا موسی خورسند مباش و خوشحالی مکن از داشتن ثروت زیاد، و کوتاهی مکن در هیچ حالی از ذکر من، زیرا زیادی ثروت سبب فراموشی گناهان می شود (چون ثروتمند باید بررسی و رسیدگی بثروت نماید و این خود باعث اشتغال فکر است و همین علت موجب فراموشی گناهانست).

و البته این نسبت بثروت دنیائست برای دنیا و ثروتی که مصرفش راه الهی باشد چنین نیست بلکه ممدوحست) و اگر کسی مرا فراموش نمود سبب قساوت قلبش می شود.

باب هفتاد و پنجم علت آنکه بعضی از مردم زشت صورتند و یا پیسی و مجدومند

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از عذافر که میگفت فرمود حضرت صادق علیه السلام ای عذافر آیا می بینی بعضی از مردم را که زشت صورتند و یا مبتلا بمرض پیسی و یا جذامی (و یا سیاه پوست با اینکه پدر و مادرش سفید پوست) هستند، عرض کردم بلی، فرمود: اینها کسانی هستند که پدرانشان با مادرانشان در حال حیض مجامعت نموده اند و اینها متولد گشته اند (1).

ص: 184

1- شیخ صدوق علیه الرحمه در من لا یحضر نقل میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود: هر که با زن خود جماع کند در حالی که حائض باشد و فرزندی متولد شود و خوره (جذام) یا پیسی (برص) داشته باشد ملامت نکند مگر خود را. یعنی خود سبب شده است که فرزندش مبتلا بجذام و برص گردیده زیرا دهانه فرج و قصبه رحم و قاعده آن و تخم دانهها و آغشیه و تمام اجزاء بچه دان در موقع ریزش خون حالتش مخالف حالتی است که خون ریزی نمیکند و تشنجات و التهاباتی در آنها حادث می شود و رطوبتهای فاسده و غیر صالح در این موقع با منی مخلوط خواهد شد، و گاه خون غالب میگردد بر نطفه و فرزند سیاه پوست می شود. چنان که در (ص 68) قضاوتهای محیر العقول نقل مینماید که حضرت امیر - المؤمنین علیه السلام بمردی که فرزندش سیاه بود فرمود چون با زن خود در ایام حیض هم بستر شده ای خون بر نطفه غلبه کرده است و فرزند شما سیاه رنگ شده و گذشت در صفحه 81 همین کتاب علت دیگری در سیاه پوست بودن

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: بیشتر آفات بدنی در فقرا قرار داده شد تا نتوانند آن را بپوشانند (تا عبرت تمامی مردم گردد) و اگر در بدن ثروتمندان میبود آن را می پوشانیدند (و سبب عبرت و بیداری و توجه مردم بخدا نمیشد) (1).

ص: 185

1- حضرت صادق علیه السلام بمفضل فرموده: اگر آدمی را هرگز درد و المی نمرسید بچه چیز ترك میکرد فواحش و گناهان را، و بچه چیز تواضع میکرد برای خدا و تضرع میکرد نزد او، و بچه چیز مهربانی میکرد بمردم و بذل صدقات بمساکین مینمود. آیا نمی بینی کسی را که دردی عارض شده خضوع و شکستگی میکند و رغبت مینماید بدرگاه خدا و طلب عافیت میکند از شفا دهنده بیماران. و بیماری تأدیب و موعظه است برای آن کسی که مبتلا می شود و هم برای غیر او، چنان که پادشاهان تأدیب میکنند مردم را که ایشان ترك اعمال قبیحه را بنمایند و دیگران نیز از احوال ایشان پند گیرند، و مردم این رفتار را از سلاطین می پسندند و انکار برایشان نمیکنند، لیکن بر خدا ایراد میکنند که چرا فلان شخص را بیمار نموده (در بعضی از بیماریها).

باب هفتاد و هفتم علت آنکه اولاد مؤمن کافر می شود و اولاد کافر مؤمن میگردد و علت آنکه مؤمن گناه میکند و کافر کار نیکو و عمل خیر انجام میدهد

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: خدای عز و جل خلق فرمود آب شیرین را و از آن آفرید اطاعت کنندگان خود را، و خلق فرمود آب تلخ را و از آن آفرید معصیت کاران را، و امر فرمود (بحکمت بالغه خود) بآنها تا بیکدیگر مخلوط شدند، و اگر این چنین نشده بود فرزندان مؤمن با ایمان بودند و اولاد کافر کافر میبودند.

2- حدیث کردند ما را ... از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که میفرمود:

خداوند خلق کرد بدن و قلب پیغمبران (و اوصیاء ایشان) را از طینت علیین، و خلق نمود قلوب مؤمنین را از همان طینت و بدنهای ایشان را از طینتی پائین تر از علیین، و خلق کرد قلوب و بدنهای کافران را از طینت سجین، و هر دو طینت بامر خداوند بیکدیگر مخلوط شد.

و برای همین (مخلوط شدن) است که اولاد مؤمن کافر می شود، و فرزند کافر مؤمن میگردد، و بهمین سبب است که مؤمن مرتکب گناه می شود و کافر کار نیکو و عمل خیری را انجام میدهد، و (لیکن) قلب مؤمن شایق و مایل خواهد شد بآنچه که از آن خلق شده و قلب کافر تمایل پیدا میکند بآنچه که از آن خلق گردیده (پس مؤمن جدیت در عبادت مینماید تا خود را به علیین میرساند و کافر بواسطه کنندی در عبادت و کوشش در معصیت بسجین خواهد رفت).

3- حدیث کردند ما را ... از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که میفرمود:

خدای تعالی خلق نمود آدم را از (خاک) زمین شوره زار (غیر قابل محصول) و شیرین (که قابل برای هر گونه محصولت).

و برای همین است که بعضی از فرزندان آدم صالح و نیکوکارند (و مؤمن که

آفریده شده اند از زمین شیرین) و بعضی طالح و معصیت کارند (چون از خاک شوره زار خلق گردیده اند، زیرا در عالم ذر اجابت بتوحید خدا و نبوت انبیاء نکردند).

4- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: خدای تعالی خلق کرد آب را و بقسمتی از آن خطاب نمود که: آب شیرین و گوارا باش تا خلق کنم از تو بهشت و بندگان اطاعت کننده را، و بقسمت دیگر آن فرمود: آب شور باش که از تو خلق میکنم آتش و معصیت کاران را، و هر دو قسم آب را مخلوط و ممزوج بیکدیگر نمود.

و بهمین علت است که اولاد مؤمن کافر میگردد، و فرزند کافر مؤمن می شود، و اگر آن آبها مخلوط نشده بود هیچ گاه فرزند مؤمن کافر نمیگردید و فرزند کافر مؤمن نمیشد.

5- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی که در آخر آن فرمود: هر گاه دیدی در کسی جهل و حماقت و شتابکاری در امور (بدون تدبیر و تفکر) و بد اخلاقی را بدان که (طینت) او از اصحاب شمالست (و از اهل جهنم) و اگر دیدی کسی را با وقار و خوش اخلاق بدان که (طینت) او از اصحاب یمین (و از اهل بهشت) است (1).

6- حدیث کردند ما را ... از عبد الله بن سنان که میگفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام اولین چیزی که خداوند خلق نموده چیست، فرمود: اولین چیزی که خداوند خلق کرد و از آن همه چیز را آفرید، عرض کردم بلی فدایت شوم، فرمود:

خدای تعالی خلق کرد آب دو دریا را که یکی شیرین و دیگری شور بود، و پس از خلقت آنها بآب شیرین نظر کرد و فرمود: ای دریا، جواب داد:

لیک و سعدیک

خدای سبحان فرمود: در تو باشد برکت و رحمت من و از تو خلق میکنم اطاعت کنندگان خودم را که در بهشت خواهند رفت.

و سپس نظر کرد بآب شور و سه مرتبه فرمود: ای دریا، جواب نداد، خدایه.

ص: 187

1- بیاید بحثی شیرین در همین موضوع در باب (96) ان شاء الله.

تعالی فرمود: بر تو باد لعنت من و از تو خواهم آفرید معصیت کاران و کسانی را که در آتش خواهم برد.

و امر فرمود: به آن آنها که مخلوط يك ديگر شوند، و از همین جهت است که اولاد مؤمن کافر می شود، و اولاد کافر مؤمن میگردد.

7- حدیث کردند ما را ... از ابان بن عثمان و أبو الربیع که یکی از معصومین میفرمودند: خداوند آب شیرین را خلق کرد و از آن آفرید بندگان خاص و اهل طاعت را، و آفرید آب شور را و از آن خلق نمود گناهکاران را، و هر دو آب را بیکدیگر مخلوط نمود، و اگر این چنین نشده بود فرزندان مؤمن مؤمن و اولاد کافر کافر میبودند

باب هفتاد و هشتم علت آنکه مؤمن گناه میکند و سبب قبولی توبه او

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت باقر علیه السلام که میفرمود: اگر آدم ابو البشر مرتکب ترك اولی نشده بود هیچ گاه مؤمن ترك اولائی را مرتکب نمیشد و اگر خدای تعالی توبه آن حضرت را قبول نفرموده بود، توبه هیچ کس قبول نمیگردید (1)

ص: 188

1- بیان آن حضرت در موضوع نزدیک شدن آدم و حوا است بآن درختی که نهی شده بودند. «أولا» باید توجه داشت که ایشان نهی شده بودند از نزدیک شدن بدرخت و نهی نشده بودند از خوردن میوه آن، چنان که در قرآن میفرماید: وَ لَا تَقْرَبَا، و نفرموده: وَ لَا تَأْكُلَا. «ثانیا» نهی خدا بآدم نهی تنزیهی و ارشادی بوده نه تحریمی یعنی اگر نزدیک درخت مورد اشاره رفتید ضررهائی خواهید دید (از قبیل ریختن لباس و خروج از بهشت و هبوط دنیا و گرفتار حوادث و زحمات دنیائی شدن و غیره) و در نهی تنزیهی و ارشادی بودن از بررسی و دقت کامل در آیات و روایات معلوم و واضح می شود. و اینکه فرموده: توبه آن حضرت را قبول کرد، در مقابل معصیت نبوده و چنان نیست که بعضی توهم کرده اند توبه در مقابل معصیت است، و نمونه آن در قرآن هست، و برای اطلاع بیشتری در این موضوع طالبین به بحار الانوار و حیوة- القلوب علامه مجلسی و تفسیر صحیح آیات مشکله مراجعه فرمایند.

باب هفتاد و نهم علت دوستی و دشمنی مردم با يك ديگر

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود:

خدای تعالی عهد و میثاق گرفت در عالم ذر از تمامی مردم در حالی که همگی آنها اشباح بودند (مانند ذرات غبار) و هر کدام از ارواح مردم که در آن روز با يك ديگر آشنا شدند و الفت پیدا کردند در دنیا هم با يك ديگر آشنايند (و قلب آنها بهمديگر مایل می شود و محبت و دوستی بين آنها پديد ميگردد) و هر يك از ایشان که آشنا نشدند در دنیا هم آشنا نیستند.

2- حدیث کرد مرا پدرم از ... از مردی از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: آیا شما میگوئید که در عالم ذر، ارواح جمع شده بودند و هر يك از آنها که با دیگری آشنا شد در این دنیا هم با يك ديگر آشنايند، و هر کدام آشنا نشدند در دنیا هم آشنا نیستند.

راوی گوید عرض کردم: بلی ما چنین میگوئیم، فرمود: آری حقیقت امر همین است، زیرا خداوند عهد و میثاق از تمامی مردم گرفت (بر اقرار بتوحید و نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت و امامت علی و ائمه علیهم السلام) و آنها ارواح و اشباح بودند.

چنان که میفرماید: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشَّهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ، یاد آورید هنگامی که پروردگار تو ذریه بنی آدم را از أصلاب ایشان برگرفت و آنها را بر وجود خودشان گواه نمود پس هر که در آن روز با دیگری انس و الفت گرفته در این دنیا نیز با او مأنوس و الفت دارد، و هر کس الفت با دیگری نگرفته در دنیا نیز الفتی ندارد.

3- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: اگر مردم فکر میکردند که از چه چیزی خلق شده اند هیچ وقت با يك ديگر نزاع نمیکردند

و اختلافی (در باب قضا و قدر و سرنوشت) بین ایشان پدید نمی آمد (و يك ديگر را ملامت و سرزنش نمی نمودند و تکبر نمی کردند) (1).

4- حدیث کردند ما را ... از عبد المؤمن أنصاری که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام که بعضی از مردم روایت میکنند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرموده:

إختلاف امتی رحمة

، اختلاف امت من رحمت است.

فرمود: راست میگویند، عرض کردم اگر این چنین باشد که اختلاف امت (مسلمان) رحمت باشد پس اجتماع ایشان عذابست، فرمود: این چنین نیست معنی حدیث که تو و دیگران گمان میکنید، بلکه مقصود و اراده آن حضرت صلی الله علیه و آله معنی آیه شریفه است که خدا میفرماید: فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ، باید از هر دسته و جمعی (و دهکده و مزرعه و شهری) یک نفر برود و تحصیل علم دین نماید و مسائل احکام دین را یاد گیرد و برگردد و بقوم و قبیله خود بیاموزد آنچه را که یاد گرفته، شاید آن قوم و قبیله از خدا بترسند (و نافرمانی او را ننمایند).

که خداوند امر فرموده بمردم که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (و بعد از آن حضرت).

ص: 190

1- شاید مراد آن حضرت نطفه باشد چنان که خدای تعالی میفرماید: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ، خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ يُخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ، باید نظر کند انسان که از چه آفریده شده است، آفریده شده از نطفه جهنده که از میان صلب پدر و سینه مادر بیرون آمده. و علی علیه السلام فرموده: کسی که از مجرای بول پدر و مادر بیرون آمده جای تکبر و عجب و خودپسندی برایش باقی نمانده بنا بر این اگر مردم فکر کنند که چه بوده اند و از کجا آمده اند و بکجا خواهند رفت و دانستند که خط سیر همه از مبداء تا محشر یکیست این همه مرتکب گناه نمیشدند و بر يك ديگر ظلم و ستم نمی نمودند و حقوق يك ديگر را پایمال نمی کردند و خود را بر دیگری برتر و بالاتر محسوب نمیداشتند.

نزدائمه عليهم السلام و بعد از ایشان تا زمان ظهور وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف خدمت علمای اعلام حفظهم الله) بروند و احکام دین را یاد گیرند و برگردند بسوی شهر و دیار و قوم و قبیله خودشان و آنها را از آنچه که یاد گرفته اند یاد دهند و تعلیم نمایند.

و مراد از اختلاف اختلاف شهرهای امت (مسلمان) است (که از شهرهای مختلف جمع شوند برای تعلیم احکام دین) نه اختلاف در دین زیرا دین خداوند یکیست و در آن اختلافی نیست (1).

ص: 191

1- اینکه میفرماید: دین خداوند یکیست، شاید مراد آیه (12) سوره شوری باشد که فرموده: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ، یعنی خداوند شرع و آئینی که برای شما مسلمین قرار داد، حقایق و احکامی است که نوح را هم بآن سفارش کرد، و بر تو (ای پیغمبر و رسول خاتم) نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش نمودیم که دین خدا را بر پا دارید (و در حفظ آن کوشش و پایداری کنید) و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نکنید. و دین سیر تکاملی اجتماعی خود را نموده تا بنام اسلام جلوه گر شد: مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ، هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از جمله مردمان زیانکارانست، و اینکه در فتوهای مجتهدین اعلی الله مقامهم اختلاف دیده می شود اختلاف دینی نیست بلکه فتوا در فروع فروع دینست. و جهت اختلاف مجتهدین در فتاوا آنست که هر مجتهدی از قرآن و روایات و از طرز لفظ و موقع و مورد نزول و بیان طوری می فهمد و استنباط مینماید (و کلماتی به المفتی فهو حکم الله تعالى في حقنا).

باب هشتماد علت آنکه در مؤمنین تندی و غضب (و غیرت) هست و در مخالفین آنها نیست

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از ابن اذینه (بضم همزه و فتح ذال و تقدیم یاء بر نون) که گفت با جمعی از صحابه خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم و در بین سخن اسم یکی از صحابه برده شد و گفتیم خون گرم است و در او حدّت و تند مزاج و غضب (و غیرت) است.

آن حضرت فرمود: یکی از علامت مؤمن حدّت و غضب (و غیرت) است (که هر گاه دید کسی مرتکب گناه می شود و یا در عبادت الهی سستی و کوتاهی میکند ناراحت می گردد و غضب مینماید) عرض کردیم: در تمام صحابه (خاص) ما غضب و حدّت هست.

فرمود (علتش آنست که) خدای تعالی در عالم ذر امر فرمود بأصحاب یمین که شما نیز در میان ایشان بودید: بروید در آتش (که برای اتمام حجت و امتحان شما مشتعل فرموده بود) و همه داخل شدید و از حرارت آتش اضطرابی در شما پیدا گردید و تندی مزاج و غضب شماها بواسطه حرارت آن آتش است.

و امر نمود بمخالفین (خود و انبیاء و ما ائمه علیهم السلام و شما) که أصحاب شمال باشند اینکه داخل همان آتش بشوند، ولیکن آنان سرپیچی نمودند و اطاعت نکردند و داخل نشدند، از این جهت خون سرد هستند و باکی ندارند اینکه خود گناه کنند و یا دیگری را در حال گناه و معصیت ببینند.

باب هشتماد و یکم علت آنکه آب گوش تلخست و آب چشم شور و آب دهان شیرین و گوارا و آب بینی غلیظ

1-3- حدیث کرد مرا پدرم از ... که روزی ابو حنیفه وارد شد بر حضرت

صادق علیه السلام آن حضرت فرمود: ای ابو حنیفه شنیده ام که توقیاس در دین مینمائی (و احکام الهی را بعقل خود بیان میکنی) عرضکرد: بلی قیاس میکنم (1).

ص: 193

1- قیاس یعنی حکم مسأله ای را بمسئله دیگر که شبیه به آنست بگویند، و این در صورتیست که در علت شریک باشند مثلاً شراب بنص قرآن و اخبار حرامست و علت حرام بودن آن سکر و مستی است و چون میدانیم که آب جو (غیر طبی) هم مسکر است آن را هم حرام میدانیم، و این حرمت را با قیاس آبجو با شراب قائل میشویم زیرا علت حرمت در هر دو یکیست که آن مست شدن و زایل گردیدن عقل و سبب تنبلی کبد و تشنجات غدد و اعصاب است و در قیاس سه شرط باید مراعات شود- اول- علت و قصد شارع و واضع حکم در مسأله و حکمی معلوم باشد- دوم- علت در اصل و یا فرع یکی باشد- سوم- آنکه اصل عمومیت داشته باشد و مخصوص بیک قضیه نباشد. بنا بر این اگر در یک مسأله و یک قضیه محصور و مخصوص باشد جاری نمیشود بمسئله دیگر و بهمین جهت است که میگویند: قیاس عبارت از امر ظنی و گمانی است و از نوع گمانهایست که خطا در آن زیاد راه دارد. و فرق است بین اجتهاد و قیاس، زیرا اجتهاد در لغت بمعنای بکار بردن منتهای کوشش است در کاری، و در تعریف آن گفته اند «الاجتهاد المبالغة في الجهد». و در صدر اول که کلمه اجتهاد را استعمال میکردند به پیروی از احادیث منسوب پیغمبر و صحابه آن حضرت مقصودشان (اجتهاد رأی) بوده یعنی بکار بردن منتهای کوشش در اعمال رأی و قیاس، اما تدریجاً تعمیم داده شد و در مورد بکار بردن منتهای کوشش در جستجوی احکام شرعی از ادله معتبره استعمال شد و مجاهده علمی در راه بدست آوردن احکام شرعی بخود گرفت. و در مجمع البحرین گوید «و نقل في الاصطلاح الى استفراغ الوسع فيما فيه مشقة لتحصيل ظن شرعی بحکم شرعی». و در باره کلیه احکام شرعی یا مستند بکتابت که قرآن باشد، و یا مستند بسنت که روایات پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است، و یا مستند باجماع علما و مطابقت با عقل، و: کلمه حکم به العقل حکم به الشرع، از مسلمات قواعد فقه و اصول شیعیانست. و گاه هست که در موضوع امری از طرف شارع و واضع احکام حکمی صادر شده و لیکن آن حکم بدست ما نرسیده مجتهدین میتوانند آن را بعنوان مصلحت که ضرورت و احتیاج اقتضای آن حکم را لازم کرده باشد حکمی برای آن بگویند و این را مصالح مرسله نامند یعنی خارج از منصوصات میباشد و حکم استثنائست و خارج از قیاس است. و ابو حنیفه که در احکام قیاس مینموده بیشتر اجتهاد در مقابل نص بوده و خود میگفته من متکی بعقل هستم، و در قبول روایات بسیار سخت گیر بوده (ل ه).

آن حضرت فرمود: قیاس مکن، که اول کسی که قیاس کرد شیطان بود زمانی که گفت خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ، و قیاسش این بود که آتش بهتر است از خاک و اگر قیاس نموده بود بین نورائیت آدم (آن جوهری که خداوند نور آدم را از آن خلق کرده) و نورائیت آتش مناسبتر بود (و آن وقت می فهمید) و میدانست فضیلت و برتری بین آنها هست (چون نور آتش ظاهر نمیشود مگر در محسوسات و خاموش میگردد بسبب آب و باد و مضمحل می شود در مقابل نور خورشید و لیکن نور آدم نوریست که ظاهر می شود بسبب آن اصرار ملک و ملکوت و خاموش نمیشود و مضمحل نمیگردد با آب و باد و نور خورشید).

بگو ای ابو حنیفه که قیاس میکنی: چرا آب گوش تلخست، عرضکرد نمیدانم آن حضرت فرمود: پس تو که هیچ نمیتوانی حکمت و علتی را که در سر خود تو است بگوئی چگونه در حلال و حرام قیاس میکنی (و برای خود میگوئی که این حلالست و آن حرام).

ابو حنیفه بعرض رسانید یا ابن رسول الله (صلی الله علیه و آله) مرا از علت و حکمت آن آگاه فرمائید.

فرمود: برای این جهت آب گوش تلخ قرار داده شد تا حیوانات نتوانند داخل

گوش شوند و اگر هم تصادفا داخل شدند بمیرند پیش از آنکه ضرری بانسان برسانند و اگر آب گوش تلخ نمیبود حشرات الارض (از قبیل مورچه و کرم و غیره) آدمی را می کشتند.

و آب دهان شیرین قرار داده شد تا دریابد (انسان) طعم و مزه غذاهای شیرین و تلخ (و غیره) را.

و آب چشم شور قرار داده شد برای آنکه چون چشم بپه است، و اگر آب چشم شور نمی بود (چشم) متعفن میشد و فاسد میگردد (و انسان از چشم محروم بود).

و آب بینی غلیظ و رونده قرار داده شد تا آنکه هر دردی در سر آدمیست بوسیله آن آب خارج شود، و اگر این چنین نمیبود آب در دماغ میماند و بمرور زمان تولید کرم میشد.

2- حدیث کردند ما را از ابن شبرمه (1) که میگفت روزی با ابو حنیفه وارد شدیم بر حضرت صادق علیه السلام.

آن حضرت فرمود: ابو حنیفه از خدا ترس و برای خود قیاس در دین مکن، همانا اول کسی که قیاس کرد شیطان بود بعد از آنی که خدای تعالی باو امر فرمود بر آدم سجده کند و او قیاس کرد و گفت: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ، من از آدم بهترم چون مرا از آتش (نورانی) و او را از خاک (تیره و پست) آفریده ای ای ابو حنیفه آیا میتوانی اسراری که در سر خودت میباشد قیاس کنی و حکمت آن را بگوئی، عرضکرد نمیتوانم و نمیدانم.

آن حضرت فرمود معلوم می شود اکنون، بگو: چرا قرار داده شد آب شور در چشم، و آب تلخ در گوش، و آب سرد (و غلیظ) در بینی، و آب شیرین و گوارا دره.

ص: 195

1- ابن شبرمه «بضم و فتح و کسر شین و سکون باء موحد و ضم راء» عبد الله بن شبرمة بن طفیل بن حسان الضبی، شاعر و جزو فقهاء عامه و هم مسلک بوده با ابو حنیفه در قیاس نمودن و با يك دیگر استمداد فکری میکردند، و از طرف منصور دوانیقی لعنه الله قاضی بوده در کوفه.

دهان، عرضکرد نمیدانم.

فرمود: چون خداوند چشمان را پیه خلق نموده و آب شور را در آن قرار داد، که اگر این چنین نمیکرد فاسد میشد (چون پیه اگر بدون نمک باشد و بماند میگذرد) و این منتهی است که خداوند بر بنی آدم نهاده.

و آب گوش را تلخ نمود تا آنکه حیوانات نتوانند در آن بروند و اگر تلخ نمیبود حشرات داخل آن میشدند و اذیت می نمودند، و چه بسا مغز سر را میخوردند و هلاک میکردند (و این نیز منتهی است که خداوند بر بنی آدم نهاده).

و در بینی آب قرار داد تا آنکه آدمی بتواند بخوبی نفس بکشد و بوی خوب را از بد تمیز دهد (و این هم خود نعمتی است از خدای عز و جل).

و در دهان آب شیرین قرار داد تا آنکه انسان بتواند طعم و مزه خوردنیها و آشامیدنیها را دریابد (و این هم نعمت و احسانست از ذو الاحسان).

سپس آن حضرت فرمود: ای ابو حنیفه آن چه کلمه ایست که اولش کفر است و آخرش ایمان، عرضکرد نمیدانم، فرمود: کلمه

«لا إله إلا الله»

است که اگر بگوئی

لا إله

(یعنی نیست خدائی) کافر خواهی شد، و اگر بگوئی:

إلا الله

(مگر خدای یکتا) مؤمن خواهی بود وای بر تو ای ابو حنیفه: گناه کدامیک از قتل نفس و زنا کردن بزرگتر است گفت گناه قتل نفس بزرگتر است، فرمود: پس تو بر خلاف خداوند میگوئی زیرا خداوند در (اثبات) قتل نفس دو نفر شاهد را قبول کرده، و در (اثبات) زنا چهار نفر شاهد خواسته.

بگو کدامیک از نماز و روزه بزرگتر است، عرضکرد نماز، فرمود: پس چرا زن بعد از ایام حیض (عادت ماهیانه زنانگی) باید قضای روزه را بگیرد و قضای نماز بر او واجب نیست که بخواند، پس قیاسهای تو در احکام دین چگونه صحیح است (با اینکه جهل و عجز و ناتوانی تو در استنباط احکام شرعیه واضح است).

ای ابو حنیفه از خدا بترس و در احکام و دینش قیاس نکن (و رجوع نما بقرآن

و امام بحق و از ایشان اطاعت و پیروی کن) 4-6- خبر دادند مرا... از ابن ابی لیلی که میگفت من و نعمان (ابو حنیفه) وارد شدیم بر حضرت صادق علیه السلام، آن حضرت بمن فرمود: این کیست همراه تو، عرضکردم فدایت شوم این مردی است از اهل کوفه و دارای رأی و نظر و اجتهاد است (در احکام دین اسلام) فرمود: شاید این همان مردیست که چیزها را برای خود قیاس میکند و بنظر خود حکم و فتوا میدهد.

و سپس رو کرد بای حنیفه و فرمود: ای نعمان آیا میتوانی بگوئی اسراری که در سر خود تو است، عرضکرد نمیتوانم، فرمود: پس نمیبینم تو را که بتوانی در چیزهای دیگر هم قیاس کنی براستی و درستی فتوا دهی و نمیتوانی دیگری را هدایت نمائی.

(آن حضرت برای آنکه جهل و نادانی ابو حنیفه بر خودش و بر دیگران واضح شود فرمود) آیا میدانی چرا آب چشم شور است و آب گوش تلخ و آب بینی سرد و غلیظ و آب دهان شیرین و گوارا، عرضکرد نمیدانم، فرمود آیا میدانی چه کلمه ای است که اولش کفر است و آخرش ایمان، عرضکرد نمیدانم.

ابن ابی لیلی گوید گفتم: فدایت شوم آنچه را که وصف فرمودی علت‌های آن را برای ما بیان و تشریح کنید.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم علیه السلام از آباء خود علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود: خداوند چشم بنی آدم را در میان پیه قرار داده از این جهت اطراف آن را آب شور قرار داد تا گندیده نشود و هر چه داخل چشم گردد آن را ذوب نماید و بیرون اندازد.

و آب گوش را تلخ گردانید تا حیوانی داخل در گوش نشود و اذیت بمغز برساند (زیرا انسان در حال خوابیدن در بیشتر اوقات گوش خود را روی زمین میگذارد) و در بینی آب غلیظ سرد (نیم بسته ای) قرار داد بجهت اینکه حاجبی باشد برای دماغ (که چیزی داخل آن نشود زیرا مرکز کلیه قوای فکری و حواس انسانست که

هر گاه بآن صدمه برسد آدمی دیوانه و ابله گردد) و حفظ مغز سر نماید و اگر این آب نمیبود مغز سر گداخته میشد و فرو میریخت.

و آب دهان را شیرین گردانید تا درك كند بنی آدم طعم و مزه خوردنیها و آشامیدنیها را، و اینها منتهی است از خداوند بر بنی آدم.

و کلمه ای که اولش کفر است و آخرش ایمان کلمه

«لا إله إلا الله»

است.

سپس فرمود: ای نعمان به پرهیز از قیاس در دین، همانا شنیدم از پدرم علیه السلام و او از آباء خود علیهم السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که میفرموده هر که در چیزی از دین (و حکمی را بحکمی بدون مناسبت) قیاس کند خداوند او را با شیطان همقرین نماید در جهنم، زیرا شیطان اول کسی بود که قیاس کرد و گفت: سجده بر آدم نمیکنم زیرا من بهترم از او چون مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک.

ای ابو حنیفه هیچ وقت در برابر احکام (خدا و رسول و جانشینان بحق او) اظهار نظر و رأی و قیاس نکن، زیرا دین خدا برای قیاس (تو و امثال تو) واگذار نشده 5- حدیث کرد مرا پدرم از ... از یکی از صحابه حضرت صادق علیه السلام که میگفت خدمت آن حضرت بودم که جوانی از قبیله کنده وارد شد و مسأله ای پرسید، و من آن جوان و مسأله او را در خاطر داشتم تا زمانی که وارد کوفه شدم و بنزد ابو حنیفه رفتم که ناگاه دیدم همان جوان وارد شد بر ابو حنیفه و همان مسأله را پرسش کرد و ابو حنیفه فتوای بخلاف فتوای حضرت صادق علیه السلام گفت، من پیا خواستم و گفتم وای بر تو ای ابو حنیفه، در سال گذشته رفتم بمکه برای حج و وارد شدم بر حضرت صادق علیه السلام و دیدم همین جوان را که آمد و همین مسأله را پرسید و آن حضرت فتوای فرمود بخلاف فتوای تو، ابو حنیفه (ل) گفت جعفر بن محمد (الصادق علیهما السلام) چیزی نمیداند، من از او عالمتر هستم زیرا من مردان بزرگ علمی را دیده ام و از زبان ایشان چیزهایی را شنیده ام و مطالبی را یاد گرفته ام، و جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) صحفی است و علم را از کتابها یاد گرفته.

راوی گوید: با خود گفتم باید سال دیگر بمکه بروم اگر چه نیابتی باشد،

ص: 198

و از همان روز در جستجوی حج نیابتی بودم تا پیدا کردم و بحج رفتم، و خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدم و قضیه ابو حنیفه و فتوا و کلمات او را بعرض رسانیدم.

آن حضرت تبسم نمود و فرمود: لعنت خدا بر او باد، اینکه گفته من صحفی هستم راست گفته زیرا خوانده ام صحف پدران خود ابراهیم و موسی علیهما السلام و صحفهایی که همانند این صحف بوده، و مدتی نگذشت که صدای دقّ الباب بلند شد، و جماعتی از صحابه خدمت آن حضرت بودند.

آن حضرت بیکی از غلامان خود فرمود بین کیست کوبنده درب، غلام رفت و بازگشت و بعرض رسانید: ابو حنیفه است (و اذن دخول میطلبد) فرمود: اذنش دهید بیاید، ابو حنیفه را اذن دادند و داخل گردید و بر آن حضرت سلام نمود و عرض کرد: اذن میفرمائید بنشینم.

آن حضرت جواب سلام او را دادند و لیکن توجهی باو نفرمود و با صحابه شروع بگفتگو کرد، ابو حنیفه مرتبه دوم و سوم اذن طلبید و آن حضرت (بنا بمصلحت) هیچ گونه التفاتی باو نفرمود، و آخر الامر بدون اجازه نشست.

آن حضرت بعد از نشستن او فرمود: کجا رفت ابو حنیفه، گفتند خدمت شما نشسته است، صورت بجانب او نمود و فرمودند توئی فقیه اهل عراق، عرضکرد:

بلی، فرمود بچه چیز فتوا میدهی، عرضکرد بکتاب خدا قرآن و روایات پیغمبر.

فرمود: آیا احکام قرآن را میدانی آنچنان که باید دانست و ناسخ را از منسوخ تمیز میدهی عرضکرد: بلی نیکو میدانم، فرمود: ادعای علم و دانش نمودی (و از حد خود تجاوز کردی) وای بر تو آنچه را که گفتی نمیداند کسی مگر آن کسانی که قرآن بر آنان نازل شده، وای بر تو این چنین علم یافت نمیشود مگر در نزد خواص فرزندان پیغمبر، و تو حتی دانستن معنی حرفی را هم (از پیغمبر) بارش نبرده ای، اگر این طور باشد که میگوئی (عالم هستم و میدانم تفسیر و تأویل و معانی و ناسخ و منسوخ قرآن را) با اینکه من تو را آن طور نمی بینم، بگو اینکه خدا میفرماید: سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ (یعنی بروید در آن زمین شبها و روزها و ایمن هستید) کجا است

این زمین؟ عرضکرد: گمانم بین مکه و مدینه است.

آن حضرت رو کرد بصحابه و گفت شما کاملاً میدانید چقدر ناامنست که گاهی قافله از مدینه بمکه می‌رود و در بین راه دزدان راهزن آنها را میگیرند و اموال ایشان را بغارت میبرند و چه بسا خود آنها را نیز میکشند و مردم از این راه ایمن نیستند، آیا این چنین نیست؟ همه گفتند بلی این چنین است هیچ کس تأمین جانی و مالی ندارد از این راه، ابو حنیفه (از اشتباه خود خجل و شرمند گردید و) ساکت شد.

آن حضرت فرمود: ای ابو حنیفه بگو اینکه خدا میفرماید: **وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا** (یعنی هر که در آنجا داخل شود ایمن خواهد بود، زیرا خدا حافظ او است) کدام مکان است؟ عرضکرد کعبه (و مسجد الحرام) است، آن حضرت فرمود: تو میدانی که حجاج بن یوسف (ملعون) منجیق ساخت در مسجد الحرام و عبد الله بن زبیر را بدان آویخت و کشت، پس چگونه آنجا محل امن است، ابو حنیفه ساکت گردید سپس آن حضرت فرمود: اگر مسأله و مطلبی برای تو روی دهد که حکمش در قرآن نباشد و از پیغمبر هم حکمش بتو نرسیده باشد چه میکنی عرض کرد قیاس میکنم و برای و نظر خودم عمل مینمایم، فرمود: ای ابو حنیفه اول کسی که قیاس کرد شیطان ملعون بود که بر خدا قیاس کرد و گفت: من از آدم بهترم چون مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک آفریدی، ابو حنیفه ساکت ماند (و جوابی نداشت که بگوید).

آن حضرت فرمود: بگو کدامیک از بول و منی پلیدتر است، عرضکرد: بول، فرمود: پس چرا باید مردم بواسطه خروج منی غسل کنند و برای بول غسل نباید بنمایند، ابو حنیفه ساکت گردید.

آن حضرت فرمود: بگو کدامیک از نماز و روزه افضل است، عرضکرد: نماز فرمود: پس چرا زنان که در ماه رمضان حائض میشوند باید قضای روزه های خود را بگیرند و لیکن قضای نمازها را نباید بخوانند، ابو حنیفه ساکت و مبهوت شد.

آن حضرت فرمود: بگو فتوای تو چیست در اینکه: مردی يك زن آزاد عقیم

دارد و يك كنيز و يك دختر از كنيز، و آن مرد بعد از نماز صبح با زن آزاد خود مواجهه کرد و بحمام رفت و آن زن برای آنکه امّ ولد و دخترش را نزد شوهرش متهم نماید از جای برخاست و با همان حرارت (غریزه جنسی) خود را روی دختر انداخت و مساحقه نمود، و آن دختر خوابیده بود و چیزی (که کاشف از ناراضی بودن مساحقه باشد) نگفت و نطفه مرد از زن خارج شد و داخل رحم دختر گردید.

أبو حنیفه: گفت بخدا قسم جوابش را نمیدانم (و در این موضوع فکرم ناقص است و بجائی نمیرسد که فتوا دهم).

فرمود: ای أبو حنیفه؟ اگر مردی كنيز خود را بغلام خود تزویج نمود و اولادی از آنها متولد شد، و از زن آزاد آن مرد نیز فرزندی متولد گردید، و پس از چند مدتی دیواری بر سر مولا و امّ ولد و آن زن خراب شد و مردند و ما نمیدانیم کدامیک از این دو فرزند مالکست و دیگری مملوک، چه باید کرد (و فتوای تو در این مسأله چیست) گفت: فدایت شوم چیزی نمیدانم که جواب بگویم (1).

سپس أبو حنیفه (دید اگر این گونه سؤال و جواب ادامه پیدا کند ریاستش لطمه می بیند و آبرویش ریخته می شود و جهل و بی سوادیش بر همه واضح میگردد، بدین جهت خلط مبحث کرد و) گفت: اصلحك اللّٰه بعضی از مردم کوفه گمان میکنند شما امر میکنید ایشان را که براءت و بیزاری بجویند از فلان (مرادش ابو بکر است) و فلان (مرادش عمر است) و فلان (مرادش عثمان است):

فرمود: وای بر تو أبو حنیفه چنین موضوعی نبوده؟ عرضکرد: أصلحك اللّٰه مردم کوفه (و اطراف آن) عمل خلفا را بزرگ میدانند (که غصب خلافت کرده اند).

ص: 201

1- در صورت وقوع این حادثه باید قرعه انداخت طبق: القرعة لكل أمر مشكل، چنان که در کافی نقل از حضرت صادق علیه السلام مینماید که: یقرع بینهما فمن أصابته القرعة فهو الحرّ، بین این دو فرزند قرعه باید انداخت، و قرعه بنام هر يك از آنها اصابت کرد آزاد است و مولی و آن دیگری غلام او، و هم صاحب کلیه اموال موجوده میگردد.

فرمود: میگوئی من چه کنم، عرضکرد بآنها بنویسید که بخلفا سخنان زشت نگویند فرمود: اطاعت مرا نمیکنند، عرضکرد در صورتی که نویسنده شما باشید و قاصد و برنده نامه من باشم اطاعت مینمایند، فرمود: من که جاهل و نادان نیستم (که فریب تو و امثال تو را بخورم) بگو چقدر مسافتست از اینجا تا کوفه، گفت بسیار، فرمود: فاصله بین من و تو چقدر است، عرضکرد اندک فاصله است، فرمود، تو هنگامی که داخل شدی در منزل من، سه مرتبه اذن نشستن گرفتی و من تو را اذن ندادم تا آخر الامر بدون اذن من نشستی و مخالفت با من نمودی، پس چگونه مردم کوفه اطاعت مرا مینمایند با اینکه من در اینجا (مدینه) هستم و آنها در کوفه.

ابو حنیفه (از عمل و حرف خود خجل و شرمنده گردید و) سر بیزیر افکند و پس از اندک مدتی از خدمت آن حضرت بیرون رفت و میگفت (حضرت صادق علیه السلام) عالم و دانشمندترین مردم است و کسیرا در علم همانندش نیافته ام.

ابو بکر حضرمی (که یکی از حضار مجلس بود) عرضکرد: فدایت شوم جواب آن دو مطلب اول را بفرمائید فرمود: ای ابو بکر: سیرُوا فیها لیلایی و ایاماً آمینین، یعنی بروند مردم بسوی قائم ما اهل بیت (که هر کس نزدش برود و مطیع باشد ایمن از گمراهی خواهد بود).

و اینکه میفرماید: وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانْ آمِنًا، یعنی هر کس با او بیعت کند و در سلك پیروان او باشد ایمن است (از ذلت و خواری و تیره بختی دنیا و آخرت)

باب هشتماد و دوم علت آنکه مردم با داشتن عقل چیزی را نمیدانند

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از معمر بن یحیی که گفت عرضکردم بحضرت امام محمد باقر علیه السلام: چرا مردم با داشتن عقل (فطری) می فهمند و لیکن عالم نیستند (و چیزی را نمیدانند مگر بعد از تحصیل و تعلیم) فرمود: خدای تبارک و تعالی وقتی که آدم ابو البشر را آفرید مرگ او را مقابل چشمش قرار داد (تا همیشه متذکر مرگ

و متوجه آخرت باشد) و آرزویش را پشت سرش مقرر داشت تا زمانی که ترك اولائی از او سرزد که در آن هنگام آرزویش مقابل چشمش آمد (و حجاب و ساتر از ادراك حقایق گردید) و مرگش پشت سر قرار گرفت و از این جهت است که مردم عقل (فطری) دارند و میفهمند و لیکن چیزی را نمیدانند.

باب هشتماد و سوم علت آنکه خداوند وسعت داده روزی احمقان را

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: علت آنکه خداوند (در غالب اوقات) وسعت داده روزی احمقان را (که براحته و با اندکی زحمت بآنها میرسد) آنست که عبرت بگیرند عقلا (آن کسانی که خود را صاحب عقل و تدبیر میدانند) و بدانند که وسعت رزق و رواجی کسب بعقل و حيله و تدبیر و تزویر نیست

باب هشتماد و چهارم علت آنکه انسان بدون علت گاهی محزون میگردد، و گاهی خوشحال می شود بدون جهت

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از عبد الرحمن که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام چرا در بعضی اوقات محزون میشوم بدون آنکه سببی داشته باشد و یا اهل و فرزندان و اموالم موجب آن گردیده باشند، و چه بسا می شود که خورسند و خوشحال میگردد بدون آنکه چیزی سبب و علت آن بشود.

فرمود: هیچ کسی نیست مگر آنکه ملکی و شیطانی همراه اوست، هر وقت آن ملك باو نزدیک گردد خوشحال می شود، و هر گاه شیطان باو نزدیک شود (و او را وسوسه نماید) محزون و مهموم گردد (پس چنان نیست که تو گمان کرده ای بلکه حزن و اندوه از وساوس شیطانست).

و اینست که خداوند میفرماید: الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ، شیطان (بشما نزدیک می شود و) شما را میترساند از فقر و ناداری و وامیدارد شما را بکارهای زشت و ناپسند (و باین سبب اسباب حزن و اندوه شما را فراهم می آورد) و لیکن خداوند (برای رغبت بخیر و خوبی و احسان) بشما وعده آمرزش و احسان میدهد، و خداوند است که در دنیای شما توسعه میدهد و بهمه امور شما دانا است (و صلاح هر کسی را نسبت بحالش نیکو میداند) 2- حدیث کرد مرا پدرم از ... أبو بصیر که گفت با یکی از دوستان خود وارد شدم بر حضرت صادق علیه السلام و عرض کردم فدایت شوم: گاه محزون و مهموم میشوم و در بعضی اوقات خورسند و خوشحال میگردد و علت و سببی برای آن نمی بینم فرمود: این حزن و اندوه و خوشحالی که بشما روی میدهد بواسطه ما است. زیرا هر گاه ما (ائمه) محزون و یا خوشحال شدیم بشما نیز اصابت میکند (که خوشحالی شما بواسطه خوشحال شدن ما است و حزن شما بسبب حزن ما است) زیرا ما و شما را خداوند از نور خود و از یک طینت آفریده، جز آنکه طینت شما با طینت دشمنانتان ممزوج شده و اگر طینت شما بحال خود واگذاشته شده بود و با طینت دشمنانتان ممزوج نگردیده بود با ما مساوی بودید و هیچ گاه مرتکب گناهی نمیشدید (و لیکن مقتضای حکمت این بوده).

ابو بصیر گوید عرض کردم: فدایت شوم آیا طینت و نور ما (شیعیان) باصل خود بر میگردد (که بشما ملحق شویم در قیامت) فرمود: بلی بخدا قسم، ای أبو بصیر شعاع و نور خورشید هنگامی که خورشید طالع شد باو متصل است یا جدا، گفتم فدایت کردم شعاع و نور جدا است از خورشید، فرمود: وقتی که غروب کرد و صبح طلوع نمود همان روز باز متصل باو می شود، گفتم بلی چنین است.

فرمود: بخدا قسم شیعیان ما از نور خدا آفریده شده اند و بسوی خدا بازگشت مینمایند، بخدا قسم شما شیعیان ملحق بما خواهید شد در قیامت، و ما شفاعت

میکنیم و قبول می شود و شما نیز شفاعت مینمائید و قبول میگردد، و در سمت راست هر يك از شما بهشت و در طرف چپ جهنم قرار میگیرد، و دوستان خود را (از مؤمنین که بدرجه شفاعت کردن نرسیده اند) شفاعت میکنید و داخل بهشت مینمائید و دشمنان (دینی) خود را بجهنم خواهید انداخت.

باب هشتماد و پنجم علت آنکه انسان چیزی را فراموش میکند و یا بخاطرش می آید و علت آنکه انسان شبیه پیدر و یا بعمو و یا بدائی خود می شود

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از ابوبصیر که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام علت چیست فرزندی شبیه پیدر و یا عمو و یا دائی خود می شود، فرمود:

نطفه مرد سفید و غلیظ است و نطفه زن رقیق و زرد است، و اگر (موقع انعقاد نطفه) نطفه مرد غالب شد بر نطفه زن: فرزند شبیه پیدر و یا عموی خود میگردد، و اگر نطفه زن غلبه کند بر نطفه مرد: فرزند شبیه (بمادر و یا) بدائی خود می شود.

2- خبر داد مرا از عبد الله بن سنان که میگفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام چگونه است که فرزند شبیه پیدر و یا عموی خود می شود، فرمود اگر نطفه مرد زودتر از نطفه زن انزال شد فرزند شبیه پیدر و یا عموی خود می شود، و اگر نطفه زن سبقت گرفت بر نطفه مرد فرزند شبیه بمادر و یا دائی خود میگردد (1).

ص: 205

1- نطفه عبارتست از اجتماع سلول نر بنام «اسپرماتوزوئید» در مرد، و سلول ماده بنام «اوول» در زن که در اثر ترکیب آنها سلول ماده از سلول نر باروری میکند و سلول جدیدی بوجود می آید، بعد در اثر رشد و نمو این يك سلول بدو سلول، بعد بچهار سلول، بعد بهشت سلول همین طور زیاد می شود تا بافتهای مختلفی بوجود آید مثل بافت پوستی، بافت استخوان، بافت غضروفی و غیره، و از اجتماع چند بافت یکعضو بوجود می آید و تجمع اعضاء مختلفیه يك بدن کامل را بوجود می آورند و هر بافتی دارای ژنهاییست که واحد کرمزم است از پدر و مادر، و يك کرمزم چنان نقش مؤثر دارد که تمام عروق و اعضاء و جوارح را تغییر میدهد که اگر از مرد بیشتر باشد فرزند پسر می شود و اگر از زن زیادت باشد فرزند دختر می شود. و شباهت فرزند پیدر و یا مادر، و یا عمو و عمه، یا دائی و خاله، یا پدر بزرگ و مادر بزرگ، خلاصه اقوام نزدیک که باصطلاح پزشکی نیم خون هستند مربوط بژن است، و تقریباً پنجاه درصد صفات و اخلاق خوب و بد کودک طبق قانون توارث از پدر و یا مادر از مجرای ژن ارث میبرد. و علت آنکه بعضی اضافه از خلقت اصلی دارند و یا ناقص الخلقه هستند مثلاً شش انگشت و یا چهار انگشت دارد بواسطه انحراف ژنها است و علت در رحم است و (بقول یکی از دانشمندان) رفع آن را علی التحقیق نمیتوانند بکنند. و اینکه بعضیها نابغه دهر میشوند در اثر جهش است و آن قانون ثابتی ندارد مگر شاذ و نادر، و این مخصوص انسان نیست بلکه در حیوانات و نباتات هم دیده شده و هنوز دانشمندان نفهمیده اند که جهش چگونه پدید می آید و نابغه پیدا می شود. و علت آنکه اسلام فرموده: دختر بشرابخوار و الکلی ندهند برای آنست که فرزندان منحرف پیدا نشوند و نسل آنها بکلی قطع گردد، و اجتماع آلوده بانحراف اخلاقی و دینی نگردد.

3- حدیث کرد ما را ... از انس بن مالک که گفت زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمدینه نزول اِجلال فرمود، عبد الله بن سلام در صحرای مدینه بزراعت کردن مشغول بود که ورود آن حضرت را شنید.

دست از کار برداشت و خدمت آن حضرت شرفیاب گردید و گفت سه چیز از شما میپرسم و جواب آن را نمیداند مگر پیغمبر و یا وصی پیغمبر (و اگر شما جواب گفتید میدانم که پیغمبر بر حق و موعود هستید) بگوئید: علامت ابتدای قیامت چیست، و اولین غذای اهل بهشت چیست، و چگونه می شود که فرزند شبیه پدیر و یا مادر خود میگردد.

فرمود: پیش از آنی که تو بیائی جبرئیل بمن خبر داد از آنها، عبد الله گفت

ص: 206

جبرئیل خبر داد، فرمود: بلی، عرضکرد جبرئیل یگانه دشمن سرسخت یهود است در میان ملائکه (زیرا بوسیله او عذاب و مرگ و سختی و جنگ بر بنی اسرائیل نازل شده).

آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبًا بِإِذْنِ اللَّهِ، بگو ای پیغمبر (بطائفه یهود که بجبرئیل اظهار دشمنی میکنند) هر که با جبرئیل دشمن باشد (بر باطلست) زیرا (جبرئیل با کسی دشمن نیست بلکه مقامش شامخ و عالی است بحدی که حامل وحی الهی است به پیغمبران و) بفرمان خدا قرآن را بقلب (پاک) تو میرساند.

و اما علامت ابتدای روز قیامت آتشی است که فرا میگیرد مردم را از مشرق تا مغرب و اولین غذای اهل بهشت جگر ماهیست.

و هر گاه نطفه مرد سبقت گرفت بر نطفه زن فرزند شبیه پدر می شود، و اگر نطفه زن سبقت گرفت در انزال بر نطفه مرد فرزند شبیه بمادر می شود.

عبد الله بن سلام (پس از شنیدن این بیان و جواب شافی و کافی) اسلام آورد، و گفت: أشهد أن لا إله إلا الله، و سپس معروض داشت: یا رسول الله قوم یهود مردمانی مبهوت و متحیری هستند (و استقرار و استقامت در يك امر ندارند و بسیار لجوجند و افترا می بندند) و اگر بدانند که مسلمان شده ام پیش از آنی که احوال مرا از ایشان سؤال کنی بمن بهتان میزنند.

مدتی نگذشت که جمعی از یهودیان خدمت آن حضرت آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای یهودیان چگونه مردیست عبد الله بن سلام، گفتند نیکو مردی است و بهترین ما و پسر بهترین ما است و بزرگ ما و پسر بزرگ ما است.

آن حضرت فرمود: میدانید که عبد الله مسلمان شده، گفتند خداوند او را حفظ نماید از مسلمان شدن، و (در این گفتگو بودند که) عبد الله بن سلام وارد شد و گفت أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا رسول الله، یهودیان از اسلام آوردن عبد الله سخت ناراحت و در خشم شدند و گفتند عبد الله بدتر و پستترین ما است و پسر بدتر و پستترین

ما است، و از خدمت آن حضرت رفتند، عبد الله گفت من از این نوع سخن یهودیان در خوف بودم.

4- حدیث کردند مرا ... از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که میفرمود:

نطفه مرد و زن در رحم زن در تلاطمند و اگر (ژن) نطفه زن بیشتر از (ژن) نطفه مرد باشد فرزند شبیه دایی خود میگردد، و اگر (ژن) نطفه مرد بیشتر باشد فرزند شبیه بعموی خود می شود، و نطفه تا چهل روز در حال تغییر و تبدیلیست و هر که پسر یا دختر بخواند در این چهل روز از خدا بخواند، و پس از این چهل روز خداوند ملك موکل بر رحم را میفرستد برای صورت بندی طفل و آن ملك گوید خدایا پسر باشد یا دختر، خدای سبحان باو وحی فرماید آنچه را که بخواند و آن ملك بنویسد و سپس گوید خدایا شقی باشد یا سعادت مند خدای تعالی وحی فرماید باو هر چه خود بخواند (طبق آنچه که شخص در عالم ذر قبول کرده) و آن ملك بنویسد و بار دیگر عرض کند خدایا روزی و مدت عمرش چقدر باشد پروردگار بر او معلوم فرماید و آن ملك با هر چه که در دنیا بآن طفل اصابت میکند در پیشانیش بنویسد.

و معنی آیه شریفه همین است که میفرماید: مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا، هر رنج و مصیبتی که در زمین (از قحطی و آفت نباتات و فقر و ستم) و یا در نفس خودتان (مانند بیماری و حزن و اندوه و وحشت) بشما اصابت کند و برسد همه آنها نوشته شده در لوح محفوظ پیش از آنکه آنها را خلق کنیم.

5- حدیث کرد مرا ... از ثوبان که گفت روزی مردی یهودی خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: یا محمد چند سؤال دارم از شما میپرسم جواب آنها را بگو ثوبان گوید پای خود را باو زدم و گفتم بگو: یا رسول الله (مرد یهودی بحالت خشونت) گفت او را بنامی که اهلش نامیده اند میگویم، سپس رو کرد بآن حضرت و بعرض رسانید اینکه (بقول شما) خدا میفرماید: يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ

وَ السَّمَاوَاتُ، روزی خواهد آمد که این زمین و آسمانها تبدیل خواهند شد بزمین و آسمانهای دیگر، پس آن روز مردم در کجا خواهند بود.

فرمود: تا بمحشر نرسیده اند در تاریکی و ظلمت هستند، گفت: اولین غذای بهشت چیست هنگامی که داخل بهشت شدند، فرمود: جگر ماهی، گفت بعد از آن چه می آشامند، فرمود: آب نهر سلسبیل، عرضکرد راست گفتی، آیا نپرسم از تو چیزی را که نمیداند آن را مگر پیغمبر، آن حضرت فرمود چیست آن سؤال تو، عرضکرد شباهت فرزند پدر و مادر.

فرمود: منی مرد سفید و غلیظ است و منی زن رقیق و زرد رنگست و هر گاه منی مرد بر منی زن غالب شود فرزند پسر می شود باذن (و اراده و مشیت) خداوند و بواسطه غلبه نطفه مرد طفل شبیه پدر خود میگردد، و اگر نطفه زن غلبه کند بر نطفه مرد طفل باذن خداوند دختر می شود و بسبب همین غلبه است که طفل بمادر شبیه میگردد.

و سپس آن حضرت (برای اثبات نبوت خود) فرمود: بحق آن خدائی که جان من در قبضه قدرت اوست آنچه را که از من پرسیدی نمیدانستم تا آنکه خدای عز و جل مرا بآن خبر داد در همین مکان که نشسته بودم.

6- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که میفرمود:

روزی حضرت امیر المؤمنین با حضرت امام حسن علیهما السلام و جناب سلمان (رضی الله عنه) وارد مسجد الحرام شدند و نشستند، مدتی نگذشت که مردی خوش هیئت و نیکو لباس داخل گردید و بر آن حضرت سلام کرد و پس از شنیدن جواب در خدمتش با کمال ادب نشست و عرضکرد: یا امیر المؤمنین سه مطلب از شما می پرسم اگر جواب مرا گفتی میدانم که (بر حقی و خلیفه و وصی پیغمبری و) مردم از شما تجاوز نموده اند و سرپیچی از فرمان شما کرده اند و بایشان برسد آنچه را که من بر ایشان حکم میکنم (باذن خداوند) و در دنیا و آخرت ایمن (از خواری و عذاب) نخواهند بود، و اگر جواب نگفتی میدانم که (جانشین پیغمبر نیستی و) با مردم مساوی هستی و

شما را فضیلتی بر آنها نیست.

آن حضرت فرمود: سؤال کن آنچه را که بخاطرت رسیده، عرضکرد خبر دهید بمن هر گاه شخصی بخوابد روح او کجا میرود، و چگونه است که در بعضی اوقات مردی متذکر می شود مطلبی را و یا فراموش میکند آن را، و چگونه می شود که طفل شبیه بعمو و یا دایی خود میگردد.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام توجه نمود بفرزند خود حضرت امام حسن علیه السلام و فرمود جواب او را بگو.

آن حضرت فرمود: اینکه پرسیدی اگر شخصی بخواب رفت روح او کجا میرود: بدان روح (حیوانی) انسان متعلق بباد است و باد تعلق بهوا دارد، پس روح انسان در هوا معلق است تا وقتی که صاحب روح حرکت کند که بیدار شود از خواب، و اگر خداوند بروح اذن دهد که بصاحبش برگردد، روح جذب کند باد را و جذب نماید باد هوا را پس روح برگردد و در بدن صاحبش ساکن شود، و اگر خداوند اذن ندهد بروح که بصاحبش برگردد جذب کند باد را و جذب نماید باد روح را و بصاحبش برنگردد (و صاحبش بمیرد) تا وقتی که خداوند زنده فرماید او را (1).

و اینکه گفتی چگونه بیاد مرد می آید مطلبی را که فراموش نموده و یا فراموش مینماید مطلبی را که در خاطر داشته بدان قلب انسان در حقه ای قرار گرفته و بروی آن حقه پرده ایست و اگر صلوات بفرستد بر محمد و آل او صلوات تام و تمامی (که بگوید

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

) پرده برداشته می شود و قلبش روشن میگردد و بیادش می آید آنچه رات.

ص: 210

1- برای همین علت است که فرموده اند: مؤمن شب که خوابید دیگر امید بیدار شدن را ندارد. و فرموده است حضرت صادق علیه السلام شیعه ما نیست کسی که بخوابد و وصیت نامه او زیر سرش نباشد، زیرا اگر بمیرد بدون وصیت مرده و «من مات بلا وصیة مات میتة الجاهلیة» هر که بدون وصیت بمیرد همانند مردمان زمان جاهلیت مرده، یعنی از اسلام خارجست.

که فراموش نموده، و اگر صلوات نفرستد و یا صلوات ناقص نفرستد (که بگوید

اللهم صل على محمد، و یا صلی الله علیه و سلم

، و آل را نگوید) آن پرده برداشته نشود بلکه محکمتر شود و قلبش ظلمت گیرد و آنچه را که بخاطر داشته محو گردد و فراموش کند (1).

و اینکه گفتم: چگونه می شود که طفل شبیه بعمو و یا دایی خود میگردد، بدان هر گاه مردی با اهل خود جماع نماید و عروق و قلبش ساکن و آرام باشند و اضطراب در بدنش نباشد نطفه در وسط رحم قرار گیرد و فرزند شبیه پیدر و یا مادر خواهد شد، و اگر بدن و قلب مرد (و یا زن) مضطرب باشد نطفه در میان رحم مضطرب شود.

ص: 211

1- تأثیر صلوات فرستادن برای بخاطر آمدن مطلب فراموش شده آنست که چون محمد و آل محمد سبب قرب مردم هستند بخداوند و واسطه فیض از مبدء فیاض میباشند و مستعد مینمایند نفوس مردم را برای افاضه علوم و کسب فضائل. و قرآن تایید میفرماید این مطلب را طبق آیه: **وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.** و اگر آنهایی که بر خود ظلم و ستم کرده اند پشیمان شوند و بتو ای پیغمبر رجوع کنند که برای ایشان طلب مغفرت کنی البته خداوند را بخشنده و مهربان خواهند یافت، که این آیه بالصراحه دلالت دارد که وجود نازنین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در قبولی توبه مؤثر است، و ائمه علیهم السلام نفس پیغمبرند طبق آیه مباحله و روایت: کلنا نور واحد پس آنان هم همانند آن حضرت مؤثر میباشند بدین جهت و آل محمد هم باید گفت. و چون اشتغال بامور دنیائی داشتن موجب دوری از خدا می شود پس گوئی پرده ای روی قلب کشیده می شود و فرستادن صلوات سبب کشف حقیقت میگردد و قلب نورانی می شود و مطلب از خاطر رفته از طریق حس ششم بیاد انسان می آید، و حس ششم را چون هنوز دانشمندان نفهمیده اند که چیست و منشأ آن از کجا است لذا آن را حس لا یشعر نام نهاده اند یعنی حسی که هنوز ما درک آن را نکرده ایم و پی بحقیقت آن نبرده ایم.

تا در رگی قرار گیرد، پس اگر در رگی از رگهای (نیم خون) عموها واقع شود فرزند شبیه بعموی خود میگردد (چون عموی فرزند شباهت ناقص تقریباً پیدارش دارد)، و اگر برگی از رگهای دائیهای خود قرار گیرد طفل شبیه بدائی خود می شود (چون دائی شباهت ناقص تقریباً ب مادر طفل دارد) آن مرد (پس از شنیدن این جوابهای کافی) بلافاصله گفت: شهادت میدهم که نیست خدائی مگر خدای بر حق (و خالق و رازق تمام موجودات و پیوسته بر این شهادت اقرار دارم، و شهادت میدهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است و همیشه بر این شهادت باقی هستم.

سپس اشاره کرد بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عرض کرد شهادت میدهم که تو وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی و زنده میفرمائی او امر آن حضرت را و بحجت وی قیام میکنی و پیوسته این شهادت را میدهم، و اشاره بحضرت امام حسن علیه السلام کرد و گفت شهادت میدهم که تو وصی پدرت هستی و شهادت میدهم که حسین علیه السلام وصی پدر خود میباشد بعد از تو و رواج دهد او امر پدر خود را، و شهادت میدهم که علی بن الحسین علیهما السلام قائم بامر پدر خود میباشد بعد از او.

و شهادت میدهم که محمد بن علی علیهما السلام بامر پدر خود علی بن الحسین علیهما السلام قائم است، و شهادت میدهم که جعفر بن محمد علیهما السلام بعد از پدر قائم بامر است، و شهادت میدهم که موسی بن جعفر علیهما السلام بعد از پدر خود قائم بامر او است، و شهادت میدهم که علی بن موسی علیهما السلام بعد از پدر قائم بامر است، و شهادت میدهم که محمد بن علی علیهما السلام بعد از پدر قائم بامر است، و شهادت میدهم که علی بن محمد علیهما السلام بعد از پدر قائم بامر است، و شهادت میدهم که حسن بن علی علیهما السلام بعد از پدر قائم بامر است.

و شهادت میدهم که قائم بامر است مردی از فرزندان حسن بن علی علیهما السلام که کنیه و اسم او برده نشود (1) تا امرش آشکار شود و ظاهر گردد و پر نماید زمین را.

ص: 212

1- اینکه فرموده «کنیه و اسم او برده نشود» یعنی حرامست که کنیه و اسم او را بروی یکنفر گذاردن، زیرا ممکنست بدروغ ادعای امامت نماید و جمعی را گمراه نماید و امر امامت بر مردم عوام اشتباه شود.

از عدالت بعد از آنی که پر شده باشد زمین از جور و ظلم و ستم، و (حقوق يك ديگر را مردم پايمال نموده باشند و حق و حقيقت را پشت سر انداخته باشند) بعد (على عليه السلام را بامير المؤمنين بودن خطاب کرد و) گفت: السلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته.

و پس از اتمام گفتار خود از جای برخاست و برفت، حضرت امير المؤمنين بحضرت امام حسن فرمود بدنبالش روان شو به بين اين مرد کجا ميرود، آن حضرت از عقب او حرکت کرد و مدتی نگذشت که بازگشت و عرضکرد آن مرد چون پای خود را از مسجد بيرون گذاشت (بظاهر) ديگر نديدم او را که بکدام طرف رفت، آن حضرت فرمود: ای فرزند ميدانی چه کسی بود (برای احترام پدر) گفت: خدا و رسول و امير المؤمنين داناترند، فرمود آن مرد خضر بود.

باب هشتماد و ششم علت آنکه انسان خوب و بد را میفهمد و چگونگی خلقت عقل

1- حدیث کرد مرا ... از حضرت امير المؤمنين عليه السلام که پرسیده شد از حضرت رسول صلی الله عليه و آله خداوند عقل را چگونه آفریده، فرمود: خداوند خلق فرمود، عقل را (بصورت) ملکی و از برای او سرهانیست بشماره سرهای مردم که بدنیا آمده اند و می آیند تا روز قیامت و برای هر سری از آن ملك روئيست و برای هر آدمی سریست از سرهای عقل و اسم آن انسان بر صورت آن نوشته شده و بر آن صورت پرده ای افتاده و آن پرده باقیست تا وقتی که آدمی متولد گردد و بحد رشد و بلوغ و تمیز و مردانگی برسد اگر پسر باشد، و بحد رشد و تمیز و بلوغ زنانگی برسد اگر دختر باشد، پس آن وقت آن پرده عقب می رود و نوری در قلب انسان إلقاء میگردد و بوسیله آن نور می فهمد واجبات را (که چیست) و مستحبات را (که کدام است) و (کار و اعمال)

خوب را از بد تمیز می‌دهد (1).

سپس آن حضرت فرمود: مثال عقل در قلب مانند چراغ است در وسط خانه (که میتواند انسان بوسیله نور چراغ در شب همه جا را ببیند و برود بدون آنکه تصادف و یا تصادمی برایش روی دهد و بحوادثی برخورد بنماید).

باب هشتم و هفتم علت و حکمت خلقت بعضی از اعضاء و جوارح انسان

1- حدیث کرد مرا ... از ربیع حاجب که گفت روزی حضرت صادق علیه السلام بمنزل منصور دوانیقی وارد شد، در حضور منصور يك مرد هندی بود و کتاب طب میخواند و آن حضرت بخواندش گوش میداد، مرد هندی بعد از فراغت از خواندن (پرسید این مرد کیست، گفتند عالم آل محمد صلی الله علیه و آله است) عرض کرد بآن حضرت: میل دارید از علم طب که میدانم برای شما چیزی بگویم و یاد بدهم.

آن حضرت فرمود احتیاجی بعلم طب تو ندارم زیرا من طب را بهتر از تو میدانم و علم طبی که نزد من است بهتر از علم طب تو است، عرض کرد: علم طب شما چیست و چگونه است.

فرمود: من مداوا مینمایم حرارت و گرمی بدن را بسردی، و سردی جسم را بگرمی، و معالجه میکنم رطوبت و تری بدن را بدواهای خشک طبیعت و خشکی بدن را بدواهای مرطوبی، و در عین حال شفا یافتن و بدست آوردن سلامتی از دست رفته را بخدای عز و جل وامیگذارم و موکول میسازم (که او شفا دهد زیرا شفا دهنده فقط او است و دواها وسیله است برای شفایافتن) و عمل میکنم آنچه را که رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و دستور داده، و آن بزرگوار فرموده است که: معده انسان محل همه گونه درد است و پرهیز دوی آنست و از هر چه که برای معده و بدن ضرر دارد

ص: 214

1- بحثی در باره عقل در صفحه 20 گذشت و مناسب با مقامست مراجعه شود

مرد هندی عرضکرد: علم طب غیر از اینها نیست، آن حضرت فرمود تو گمان میکنی من علم طب را از کتابهای طبی یاد گرفته ام، عرض کرد بلی غیر از این گمانی نمیرمد.

ص: 215

1- زیرا اساس و ریشه هر مرض مزمن و غیر مزمن اختلافات جهاز هاضمه است که در اثر پرخوری و یا خوردن غذاهای ناسازگار و ناسالم تولید میگردد و جهتش آنست که معده کانون بیماریست چون انرژی را بصورت خون درمی آورد و خون اگر مسموم و ناپاک باشد تولید بیماری می شود. چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: جاهدوا أنفسکم بقلة الطعام و الشراب، مجاهده کنید با نفسهای خود بکم خوردن و کم آشامیدن (چه کم خوردن و کم آشامیدن کمک میدهد عقل را و جلوگیری از مشتتهیات و نفس اماره مینماید). و نیز فرموده: جوعوا بطونکم و اظمئوا أكبادکم و أعروا أجسامکم و طهروا قلوبکم عساکم تتجاوزوا من الملاء الاعلی ، گرسنه دارید شکمهای خود را (که پر خور نباشید) و تشنه دارید جگرهای خود را و عریان دارید از لباسها بدنهای خود را (که زیاد توجهی به تزئین لباس نداشته باشید مثل زمان فعلی که جمعی از مردم نوکر لباس خود هستند و دائم اطو میکشند) و پاکیزه سازید دلهای خود را که در این صورت امید است از ملاء اعلی درگذرید. و بهترین دوا برای بیماریها دوری از غذاهای مضره است چه بسا مریض چند صد هزار ریال دوا میل کند و یک مرتبه غذای نامناسب بخورد بکلی اثر دواها از بین میرود مثلاً شخص مبتلا به بیماری قلبی و کلیوی مقداری نمک و یا غذای با نمک و یا میوه مولد نمک مثل گردو و بادام و پسته میل کند هیچ اثری از دارو نخواهد دید. و اینکه میفرماید: بدن را بچیزهائی که معتاد شده نگاه میدارم آنست که چون بدن انسانی بهر چه که عادت کرده از طفولیت فقط بهمان مایلست و اگر چیزی را که به آن عادت نکرده اگر آن را خورد فی الفور و یا بعد از اندک مدتی بیمار خواهد شد مثلاً اگر یکنفر معتاد بکشیدن سیگار نبود و سیگاری کشید بلافاصله قوه مرکزی مغز مطلع شده و بقوه دفاعیه بدن که مرکب از سلولهایست دستور دفاع میدهد و آدمی بسرφέ کردن خواهد افتاد، و این علامت آنست که این سیگار با سلولهای بدن موافقت ندارد لذا سلولها بحرکت می آیند و با تمام قوا با مواد وارده سخت میجنگند و آنقدر جنگ مینمایند تا غالب شوند و آن را دفع کنند و اگر غالب نشدند بالطبع ضعیف میشوند و از قوای آنها کاسته می شود بحدی که از خود هیچ حرکتی و دفاعی نشان نمیدهند و در این هنگامست که آدمی بیمار و یا آماده برای مبتلا شدن بهمه گونه بیماری میگردد.

فرمود: بخدا قسم چنین نیست که تو گمان میکنی بلکه (این علم و سایر علوم من لدنی است که) خداوند بمن عنایت فرموده.

سپس آن حضرت فرمود: من عالمترم در فنون علم طب یا تو، طیب هندی عرض کرد: بلکه من عالمترم (زیرا در این رشته من زیاد زحمت کشیده ام و تجربیاتی بدست آورده ام و شما باقرار خودتان تحصیل در علم طب نکرده اید).

فرمود: چون چنین میگوئی از تو مطالبی را میپرسم، عرض کرد: پرسید، فرمود: چرا در جمجمه سر انسان استخوانش دارای مفصل و قطعه قطعه است (که یکپارچه نیست) گفت نمیدانم، فرمود: چرا در سر انسان موی بیرون می آید؟ گفت نمیدانم، فرمود: چرا در پیشانی مو روئیده نشده، گفت نمیدانم، فرمود: چرا در پیشانی خطوط و چین هائی هست، گفت نمیدانم.

فرمود: چرا بالای چشمها ابرو قرار داده شده، گفت نمیدانم، فرمود: چرا چشم انسان بشکل بادام (و لوزی) است، گفت نمیدانم، فرمود چرا بینی میان دو چشم قرار داده شده و چرا سوراخهای آن بطرف پائین است، گفت نمیدانم، فرمود چرا لب و شارب انسان روی دهانست، گفت نمیدانم، فرمود چرا دندانهای جلو تیز و دندانهای آسیا پهن و دندانهای آنیاب (نیش) دراز است، گفت نمیدانم، فرمود:

چرا برای مردان ریش قرار داده شد، گفت نمیدانم فرمود: چرا کفهای (دست و پای) انسان مو ندارد، گفت نمیدانم، فرمود:

چرا ناخن و موی انسان حیات (و روح) ندارد، گفت نمیدانم، فرمود: چرا قلب انسان مثل دانه صنوبر (شکل میوه کاج) است، گفت نمیدانم فرمود: چرا جگر سفید دو قطعه است و حرکتش در جای خودش میباشد (که باز و بسته می شود) گفت نمیدانم، فرمود: چرا جگر سیاه پهن و خمیده است، گفت نمیدانم.

فرمود: چرا کلیه همانند دانه لوبیا است، گفت نمیدانم، فرمود: چرا زانو بطرف پشت سر خمیده می شود، گفت نمیدانم، فرمود: چرا وسط کف پاها (صاف نیست و) گود است و بزمین نمیرسد، گفت نمیدانم.

آن حضرت فرمود: من (علتهای همه اینها را میدانم، طبیب هندی (غرق دریای فکر و بهت زده و حیران شده بود) خواهش نمود که علل آنها را بیان فرماید آن حضرت فرمود: جمجمه سر انسان مجوفست (که میان تهی است) و از چندین قطعه تشکیل شده برای آنکه اگر از چند قطعه آفریده نگردیده بود (بواسطه اندک برخورد چیزی میشکست و) صداع (درد سر که در اثر موج هوای میان سر تولید می شود) او را صدمه میزد (1) و موی در سر انسان قرار داده شد تا آنکه از ریشه آنها روغن بمغز برسد و بخار (که از ترشحات غددی مغز پدید می آید) و گرمی را از سر که بمغز وارد میگردد خارج و دفع نمایند.

و پیشانی از این جهت موندارد که نور را بمخزن چشم برساند، و در پیشانی خطوط و چینها برای آنست تا عرق که از سر فرو میریزد نگاهدارد تا انسان فرصت پاک کردن آن را داشته باشد و بچشم نریزد (که چشم مبتلا به بیماری تراخمی و غیره شود) و این چین و چروکها در پیشانی مانند نهرهائست که آب را در خود نگاهه.

ص: 217

1- جمجمه شامل هشت استخوانست و آنها عبارتند از يك استخوان «پروانه» که در کف جمجمه قرار گرفته و يك استخوان پرویزنی که در عقب حفره های بینی واقع شده و يك استخوان «پیشانی» در جلو سر تا لبه بالای حدقه چشم و يك استخوان «عقب سر» و دو استخوان «آهیانه» در دو طرف سر و دو استخوان «گیجگاهی» در دو پهلو سر که سوراخ گوش در آنها جای گرفته.

میدارد (از اینکه آب پراکنده شود و خرابی برساند بکشتزارها و ضرر ببار آورد).

و بالای چشم ابرو قرار داده شد تا (اگر عرق از سر و پیشانی فرو ریخت نگاه دارد و) نور را بقدر کفایت و باندازه بچشم برسد.

ای هندی نمی بینی انسان را که در مقابل نور زیاد (مانند چراغهای توری و نورافکن) دست را روی چشم میگذارد تا از نور زیاد جلوگیری کند و بچشم صدمه و اذیت نرسد، و چشم را لوزی شکل (مانند بادام) آفرید تا براحتی در موقع لزوم میله دوا در آن داخل و خارج گردد (و کثافات چشم بیرون آید) و اگر چهار گوشه و یا مانند دایره میبود میله دوا (آنچنان که باید داخل شود) داخل نمیشد و دوا را بهمه چشم نمیرسانید و درد آن مداوا نمیگردید (و در آن وقت چه بسیار مشکلاتی را ایجاد میکرد که گاهی برای اندک دردی کور میشد و انسان از نعمت چشم محروم میگردد و یک عمر در زحمت و سربار دیگران میبود و یک زندگی توأم با ناراحتی و فشار و ذلت پایان میرسانید).

و بینی در میان دو چشم برای آنست که نور را بطور مساوی تقسیم کند و بچشم برساند (که یکی نور زیاد نرسد و صدمه بآن وارد آید و یکی نور کم برسد و نتواند به بیند و باین سبب اختلال در زندگی بشر پیش آید).

و سوراخهای بینی را باین علت بطرف پائین قرار داد تا کثافات و مواد زائد و فضولات مغز (و سر) بطرف پائین سرازیر شود و نیز بوهایی که بوسیله هوا متصاعد میگردد استشمام کند (چون یک دستگاه لابراتوار است برای فهم غذا و آب خوب و یا متعفن) و اگر بطرف بالا بود (سوراخ بینی دیگر این خاصیتها را نداشت که) فضولات و کثافات از آن بیرون نمی آمد و بوها را استشمام نمیکرد (و گاه انسان غذای متعفن را میخورد و بیمار میشد و نمیتوانست اطاعت و عبادت خدا را بنماید و در آن وقت خلقتش عبث میبود و هم لذتی از عمر خود نمیبرد).

و لب و شارب بالای دهان قرار داده شد تا کثافتاتی که از دماغ بیرون می آید داخل دهان نگردد و آنچه را که انسان میخورد آلوده نسازد و ناگوار نگرداند

و برای مردان ریش قرار داده شد تا آنکه از کشف عورت مرد و زن بی نیاز شوند و بآن از يك ديگر تمیز و فرق داده شوند (چون اگر مرد و زن یکسان و يك شکل بودند برای فهمیدن اینکه شخص مورد نظر مرد است یا زن ناچار بودند نگاه بعورت او کنند و یا دست بگذارند بمحل عورتش و یا دست بسینه او بگذارند و از طریق پستان بفهمند و این خود سبب بدبختی و فحشاء بود و چه ننگهائی در بر داشت زیرا فواحش شایع میشد و بکلی زشتی و قبح آن از بین میرفت و فساد در نسل مردم پدید می آمد (1) و دندانهای جلو تیز است تا غذا را بوسیله آن پاره کنند، و دندانهای آسیا پهن است برای خوردن و خمیر نمودن غذا (که زودتر هضم شود) و دندانهای انیاب بلند آفریده شد تا ستون باشد برای سایر دندانها مانند ستون عمارات.

و در کف (پا و دست) برای این جهت موندارد که انسان بتواند لمس نماید اشیاء را و اگر مونداشت انسان نمیتوانست بفهمد زبری و نرمی اشیاء را و مو و ناخن اگر بلند باشد زشت و قبیح است سر و دست و پای انسان (چون ژولیده مانند حیوانات می شود) و گرفتن ناخن و چیدن موندیکو است و انسان را خوش منظر مینماید و اگر مو و ناخن حس و حیات داشتند موجب درد و ألم و ناراحتی میشد موقع چیدن و کوتاه کردن از این جهت دارای روح و حس آفریده نشدند و قلب انسان را مثل دانه صنوبر (شکل میوه کاج) قرار داد که وارونه گذارده باشند و سر آن را باریک کرده تا براحتی داخل جگر شود و در آنجا خنک گردد و (حرارت بیش از اندازه بواسطه گردش خون تولید نشود تا) از حرارت آن دماغه.

ص: 219

1- میل داشتم روایاتی را در باره حرمت ریش تراشی و طولانی گذاردن سبیلها مانند صوفیه (خ) که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام نقل شده ذکر نمایم لیکن دیدم این ترجمه گنجایش ذکر آنها را ندارد بدین جهت راهنمایی مینمایم خوانندگان محترم را بکتاب «مطلوب الراغب» فاضل معاصر آقای محلاتی و توصیه میکنم خواندن آن را چون این کتاب علاوه بر اینکه چند روایت نقل نموده نام بعضی از کتابهائی که در حرمت ریش تراشی نوشته شده نام برده.

انسان صدمه نیند (1) و جگر سفید دو قطعه آفریده شد تا قلب در میان آن جای گیرد و از جنبش آنها سرد و خنک شود، و کبد (جگر سیاه) را پهن و خمیده ساخت تا بمعده در افتد و فشار بیاورد و بخارات آن خارج گردد.

و کلیه (قلوه) را مثل دانه لویا ساخت زیرا جایگاه ریزش منی است که قطره قطره بر آن میریزد و باید بسرعت از آن بگذرد، و اگر چهارگوش و یا مدور میبود قطره اول جلو قطره دوم را میگرفت و آن وقت جهشی نداشت و انسان از جماع لذت نمیرد (و باین سبب جماع واقع نمیگردید و نسل بشر قطع میشد) زیرا منی از (راه) فقرات پشت انسان می آید و بر کلیه فرو میریزد، و کلیه در آن موقع مانند کرم باز و بسته میگردد و بتدریج منی را مانند گلوله میکند و با فشار بمثانه میریزد و زانو از این جهت بسمت پشت سر خمیده می شود چون انسان به پیش روی خود راه میرود، و باین سبب حرکات او معتدل می شود و اگر این چنین نمیبود نمیتوانست حتی چند قدمی هم که شده راه برود، زیرا می افتاد روی زمین.

و کف پا از این جهت (صاف نیست و) وسط آنها گود است تا بسهولت و آسانی راه رفتن انسان انجام گیرد چون اگر تمام کف پا بزمین میرسید مانند سنگ آسیا سنگین میشد، زیرا سنگ آسیا اگر از پهنا بر زمین افتاده باشد يك مرد بسیار قوی بزحمت و سختی آن را بر میدارد، و لیکن اگر بر لبه آن قرار گرفته باشد طفلی هم میتواند (با اندک فشار) آن را حرکت دهد و از مکانی بمکان دیگر ببرد.

ص: 220

1- قلب یکی از پرکارترین اعضای بدنست زیرا در مدت يك دقیقه و نیم خون را بتمام بدن میفرستند و بر میگرداند که خون بتوسط شریانها بتمام نقاط بدن رفته و کلیه اعضا را مشروب مینماید، و عضو است که اگر کوچکترین وقفه ای در کارش پیدا شود بمر انسان خاتمه داده می شود، و خود قلب نیز مانند سایر اعضا بدن احتیاج بغذا دارد که بتوسط شریانهای بنام «کرونر» خون بتمام نقاط قلب میرسد و تغذیه مینماید، و هر چقدر عمر انسان باشد قلبش در نصف عمر بااستراحت و نصف دیگرش بکار اشتغال دارد.

مرد هندی (پس از این توضیحات غرق در تحیر و خجلت و شرمندگی شده بود از گفتار سابق خود، و) عرضکرد این مطالب و این همه دانش و علم را چگونه و از کجا یاد گرفته اید، فرمود: از پدران خودم علیهم السلام و آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن حضرت از جبرئیل و جبرئیل از آفریدگار جهانیان که تمام اجسام و اوجساد و ارواح را آفریده (و هر چیزی را بنا بمصلحتی در جایگاه خود قرار داد، اگر چه مردم مصلحت و حکمت و علت آن را نمیدانند).

مرد هندی تمام گفتار آن حضرت را تصدیق کرد (و دین مقدس اسلام را اختیار نمود و اقرار بحقانیتش کرد) و گفت: أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله و عبده و شهادت میدهم که شما أعلم و داناترین مردم زمان خود هستید.

باب هشتماد و هشتم علت آنکه احمق مبعوض است نزد خداوند

1- حدیث کرد مرا... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: خدای عز و جل نیافریده چیزی را که مبعوض تر از احمق باشد چون عقل را که بهترین و محبوبترین چیزها است نزد خودش (برای مصلحت و حکمتی) از احمق سلب نموده و باو عنایت نفرموده (1).

ص: 221

1- روایت فوق مجهولست از نظر سند و بالفرض صحت میتوان گفت: بغض خداوند با احمق عبارتست از علم خداوند بپستی مرتبه شخص احمق و قابلیت کمال و ارتقاء نداشتن بمقام آدمیت است، و این بغض خداوند بغض تکوینی است یعنی از مزایای خلقت بشری دور است نه بغض تشریحی که از آموزش و بهشت دور باشد. و غیر از انبیاء و ائمه علیهم السلام در تمامی مردم اگر چه اندک هم باشد حماقتی هست طبق بیان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که میفرموده: لیس احد إلا و فیه حمقة فبها یعیش: یعنی نیست کسی مگر آنکه در او قدری حماقت هست که بسبب آن در دنیا زندگی میکند و نیز گفته شده: لولا الحمقاء لخریت الدنیا، اگر احمقان نبودند دنیا خراب میشد، پس وجود مردمان احمق باعث عمران و آبادانی جهان میباشد که تمام و یا قسمت عمده عمر خود را صرف دنیا و توجه خود را به آبادانی آن مبذول میدارند، و این بنا بمصلحتی است که کلی آن را ما نمیدانیم و آنچه را که بفکر ناقص میتوان درک کرد آنست که: اگر تمام مردم عاقل محض بودند بکلی رو از دنیا میگردانیدند و بالنتیجه زندگی بشر مختل و نامنظم میبود. و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بحضرت امام حسن علیه السلام فرموده: إن أغنی الغنی العقل و اکبر الفقر الحمق، بهترین بی نیازیها عقلست و بزرگترین فقر و بیچارگی حماقت است.

2- حدیث کرد برای من پدرم از ... از حضرت رضا علیه السلام که میفرمود:

دوست (و دلیل و راهنما و خیرخواه) هر کسی عقل اوست، و بزرگترین دشمن هر انسانی جهل و نادانی اوست (1)

باب هشتم و نهم علت آنکه کف دست مو ندارد

1- حدیث کرد ما را ... از هشام بن الحکم که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام که: علت چیست کف دست مو ندارد و در پشت دست مو روئیده می شود، فرمود: برای دو علت یکی آنکه چون کف دست بهمه چیز کشیده می شود مو نمیروید مانند زمینی که روی آن بسیار راه روند که محصول و گیاهی در آن نمیروید، و دیگر آنکه چون کف دست برای فهمیدن نرمی و زبریست و (بلطف خداوند) مو در آن روئیده نشده تا انسان بتواند با کمال خوبی زبری و نرمی اشیاء را درک نماید، زیرا (یکی از اسباب) بقای خلق وابسته بهمین است.

ص: 222

1- زیرا صدیق و رفیق هر کسی او را بسعادت و منفعت میکشاند و دفع ضرر و شرّ و بدیها را از وی مینماید، و دشمن برعکس اینها است، و این صفت که بیان شد در عقل و جهل قوی تر و شدیدتر است زیرا بسبب عقل آدمی بخیر و خوبی میرسد، و آنچه را که سعادت و خوشبختی و یا شقاوت و بدبختی در بردارد بانسان می فهماند و بطریق هدایت و رشد راهنمایی میکند و بین حق و باطل تمیز میدهد، و بسبب عقل عبادت خدای می شود و بهشت بدست می آید چنان که در (1- 11) کافی نقل مینماید که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند عقل چیست، فرمود: العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان و در مقابل بواسطه جهلست که انسانی راه طغیان و گمراهی را می پیماید و در وادی هلاکت و نادانی دچار و گرفتار می شود، و هم بسبب جهلست که مردم پیروی شیطان مینمایند و غضب خدا را کسب میکنند. پس بسیار مناسب و بمورد است که حضرت رضا علیه السلام بعقل تعبیر بصدیق و بجهل اطلاق دشمن فرموده. و در (1- 26) کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل مینماید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلى علیه السلام میفرمود یا علی فقری سخت تر و بدتر از جهل نیست و ثروتی پر منفعت تر از عقل نیست.

باب نودم علت آنکه تحیت بین مردم سلام علیکم و رحمة الله و برکاته گردید

1- خبر داد ما را ... از وهب بن منبّه که میگفت بعد از آنکه خداوند بملائکه امر فرمود بر آدم سجده کنند و تمامی ایشان سجده نمودند جز شیطان که سجده نکرد و رانده درگاه خداوندی شد و باو فرمود: لعنت من بر تو است تا روز قیامت.

بآدم خطاب فرمود که بنزد ملائکه برو و بآنها بگو: سلام علیکم و رحمة الله و برکاته، آدم بآمر خدا پیش ملائکه رفت و بایشان سلام کرد، ملائکه در جواب حضرتش (بآمر خدا) گفتند: و عليك السّلام و رحمة الله و برکاته، و پس از آنکه آن حضرت از پیش ملائکه بازگشت خدای تعالی باو خطاب فرمود که: ای آدم این (نوع سلام

ص: 223

باب نود و یکم علت سرعت انتقال و تفاوت فهم مردم

1- حدیث کرد ما را پدرم از ... از إسحاق بن عمّار که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام که: گاهی با بعضی از مردم سخن میگویم و هنوز قسمتی از مطلب خود را نگفته ام می بینم تمام مطلب مرا فهمیده، و با بعضی دیگر از مردم تکلم مینمایم و هر وقت تمامی مطلب خود را گفتم آن وقت بهمان نوع که با او سخن گفته ام سخن مرا می فهمد و تکرار میکند، و گاه با بعضی از مردم مطلبی را میگویم با اینکه تمام آن را میگویم و مطلب من پایان میرسد باز او نمی فهمد، بلکه میگوید

ص: 224

1- سلام نمودن ب دیگران یکی از دستورات مؤکد شارع مقدس اسلامست و زیاد سفارش در باره آن نموده اند که بر ناظرین اخبار خاندان عصمت و اهل بیت رسالت مخفی و پوشیده نیست و موجب دوستی و محبت می شود و ایجاد صمیمیت مینماید و جواب سلام را واجب شمرده تا جایی که در وسط نماز جواب سلام را باید گفت، و هم فرموده اند در غیر نماز باید بجواب سلام جمله ای اضافه کرد مثلا سلام علیکم و رحمة الله و برکاته در جواب سلام علیکم، و قرآن میفرماید: وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا، هر گاه کسی بشما تحیتی گفت باید شما در جواب تحیتی بهتر یا آنکه مثل او تحیت گوئید و در تفسیر البرهان و مجمع البیان و علی بن ابراهیم گویند مراد از تحیت سلام است. و در البرهان از شیخ صدوق از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل مینماید (ملخصا) که آن حضرت نهی شدید فرموده مسلمانان سلام نکنند به یهودیها و ارمینیها و مجوس و بت پرستان و شرابخوار و کسانی که با نرد و شطرنج بازی میکنند و ملوط و شاعری که هجوزنان پاکدامن و عفیف کند و رباخوار و فاسق (مثل ریش تراش).

تکرار کن زیرا نفهمیدم آن حضرت فرمود: ای اسحاق میدانی علت و منشأ و جهت این اختلاف فهم مردم را عرض کردم نمیدانم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (سرّ آن را بیان فرمائید).

فرمود: آنکه با او تکلم مینمائی و هنوز کلام تو تمام نشده، کلام و مطلبت را می فهمد و درک میکند، او آن کسی است که عقلش با نطفه (که از آن خلق شده) عجین و سرشته شده و مخلوط گردیده، و آن کسی که تو با او سخن میگوئی و بعد از اتمام سخن تو مطلبت را درک میکند و می فهمد، او آن کسی است که ترکیب شده و عطا گردیده است عقل باو هنگامی که در شکم مادر بوده (یعنی پس از انعقاد نطفه در رحم عقل باو عنایت شده).

و آن کسی که بعد از تمام شدن کلام تو بگوید مطلب را تکرار کن که نفهمیدم چه گفتی، او آن کسی است که بعد از بزرگ شدن (و در اوایل تمیز و رشد و بلوغ) باو اعطاء عقل شده (1).

2- حدیث کرد ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود توانائی وت.

ص: 225

1- در (1-26) کافی این روایت را بسند دیگر نقل نموده، و عقل نوریست روحانی و مجرد از ماده هم بحسب ذات و هم بحسب فعل، و مراد از مجرد بحسب ذات آنست که قابل اشاره نباشد و نشود گفت اینجا است یا آنجا، و مراد از مجرد بحسب فعل آنست که در صدور فعل محتاج بآلت و اعضاء و جوارح نباشد. و گاهی از عقل تعبیر و اطلاق می شود بعلم و گاه بارواح ائمه علیهم السلام و گاه برحمت خداوند و گاه بر آنچه که بر قلب بندگان خاص إلقاء میگردد از صفا و جلالتی که بسبب آن درک میکنند حقیقت حکمتها و نکات دقیقه و باریک امور را، و در این روایت بر همه اینها اطلاق می شود. و تکلیف بانجام فرائض در دین مقدس اسلام دائر مدار عقلست بدین سبب خداوند از دیوانگان و اطفال و سفیهان عملی نخواست، و گذشت بحثی در موضوع عقل در صفحه- 20- و- 214- که مراجعه بآن بسیار مناسب است.

قدرت انسان بعقلست و زیرکی و درك امور بطور صحیح و دانائی و فهم و قوه حافظه و علم و دانش داشتن از (ثمره و نتیجه) عقلست که هر گاه نور عقل تابش کرد در قلب کسی عالم (بأحكام الهی) و حافظ (مطالب) و زیرك و بافهم میگردد، و انسان بسبب عقل بحدّ کمال آدمیت میرسد و فقط عقلست که دلیل و راهنمای آدمیست (بکارهای خیر و عبادت و اطاعت خدا و رسول و ائمه علیهم السلام) و سبب بینائی انسان می شود (که عاقبت و خیم و اثریات بدی گناهان را می بیند و مرتکب آن نمیگردد) و گره از کارها باز میکند

باب نود و دوم علت خوش اخلاقی و بد اخلاقی

1- خبر داد مرا ... از امام محمد باقر علیه السلام که میفرمود: خداوند فرستاد حوریه ای را (بنام: نزله، و یا منزله) از بهشت بنزد حضرت آدم، و آن حضرت او را یکی از فرزندان خود (هابیل) همسر نمود و عقد بست، و برای یکی دیگر از فرزندان خود (قابیل) جنیه ای را (بنام: جهانیه) عقد کرد، و فرزندان از آنها بوجود آمد.

پس هر که از مردم نیکو صورت و خوش اخلاق باشد از آن حوریه است، و هر که بد اخلاق باشد از آن جنیه است (که بواسطه تناسل و ازدواجها خوبی و یا بدی باو ارث رسیده) و حضرت آدم خوش نداشت که دختران خود را به پسران خود تزویج نماید (چون حرام بوده همسری خواهر با برادر چنان که در صفحه- 61- تا- 66- گذشت).

ص: 226

باب نود و سوم علت شباهت نداشتن فرزند پدیر خود و جهت آنکه جایز نیست پدری بگوید که این فرزند من نیست چون شباهت بمن و یا پدران من ندارد

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود:

هر زمانی که خداوند اراده فرماید که خلق نماید انسانی را جمع میکند صورت آباء و اجداد او را از پدرش تا آدم ابوالبشر، و او را شبیه یکی از آنان خلق نماید، پس کسی (بزن خود بدگمان نشود و) نگوید بفرزند خود که شبیه بمن نیست و یا شباهتی پدران من ندارد (زیرا شبیه یکی از پدران او است که او ندیده آنها را).

باب نود و چهارم علت آنکه پدر دوست میدارد فرزند خود را

1- حدیث کرد ما را ... از هشام بن سالم که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام که: چرا ما فرزندان خود را دوست میداریم و لیکن آنها ما را دوست نمیدارند؟! فرمود: چون فرزندان از نسل شما هستند و شما از نسل فرزندان خود نیستید (که همانند شما آنها شما را دوست بدارند و اگر بیمار و یا گرفتار شدید مهموم و مغموم گردند)

باب نود و پنجم علت سفیدی مو و اولین زمان پیدایش آن

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود موی ریش مردم (از زمان حضرت آدم تا زمان حضرت ابراهیم) سفید نمیشد تا آنکه حضرت ابراهیم موی سفیدی در محاسن خود مشاهده نمود! عرض کرد خدایا این موی سفید چیست در محاسن من؟

خدای سبحان وحی فرمود: این وقار (آدمی) است، عرضکرد پروردگارا پس بیشتر نما وقارم را.

2- حدیث کرد ما را... از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که میفرمود: در یکی از روزها هنگام صبح حضرت ابراهیم در محاسن خود يك تار موی سفیدی را دید، گفت:

الحمد لله رب العالمين

، حمد برای پروردگار و آفریننده جهانیان که مرا باین سنّ رسانیده و (حمد مینمایم او را که مرا موفق گردانیده تا) او را چشم بهمزدنی معصیت و نافرمانی ننموده ام 3- خبر داد ما را... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: فرموده است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در زمانهای گذشته مردان پیر میشدند و لیکن ریش آنها سفید نمیگردید و گاهی میشد که شخصی داخل مجلسی میشد که پدری با پسرانش در آن مجلس بودند و بر وی معلوم نبود که کدامیک از ایشان پدر است (چون همه شبیه و یا قریب شباهت یک دیگر بودند و ریش همه سیاه بود) از این جهت می پرسید کدامیک از شما پدر است؟! و (این چنین بود تا) چون زمان حضرت ابراهیم شد آن حضرت عرضکرد خدایا قرار بده برای من (علامت) پیری را تا بانوسيله شناخته شوم، از این جهت موی سر و ریش آن حضرت سفید گردید.

باب نود و ششم علت و چگونگی طبیعت و محبت و غرائز جنسی در بشر و کیفیت خلقت آدم

1- حدیث کرد ما را... از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت امیر- المؤمنین علیه السلام میفرمود: وقتی که خداوند اراده فرمود خلقی بیافریند بعد از آنی که از (مدت خلقت) جن و نسناس (1) هفت هزار سال گذشته بود که در زمین زندگی میکردند، و خواست که حضرت آدم را خلق نماید گشود طبقات آسمانها را و فرمود بملائکه نگاه کنید باهل زمین از جن و نسناس، و ملائکه بآمر خداوند نظر نمودند و مشاهده کردند اعمال قبیحه و کردار ناپسند ایشان را و دیدند که مرتکب گناه میشدند و

ص: 228

1- نسناس مخلوقی بوده اند شبیه بانسان

خون ناحق میریختند و فساد مینمودند، بنظرشان (این گونه نافرمانی و معصیت) بزرگ آمد و بغضب فرو رفتند و در خشم شدند بطوری که نتوانستند خود را حفظ کنند و از غضب خودداری نمایند.

گفتند: پروردگارا توئی عزیز و قادر و جبار و قاهر عظیم الشان و این (جن و نسناس) ها مخلوق ضعیف و ناتوان و ذلیل تو هستند در زمین و در قبضه قدرت تو میباشند، و بروزی تو زندگانی میکنند، و بهره مند میگردند بعافیت تو، و با این حال تو را معصیت مینمایند و مرتکب این گناهان بزرگ میشوند و تو بر ایشان خشم و غضب نمیکنی و از آنها انتقام نمیگیری با اینکه میشنوی و می بینی آنچه را که انجام میدهند؟ و این امر (و تسامح) بر ما بزرگ می آید.

خدای تعالی چون این سخنان را شنید از ملائکه، فرمود: همانا من خلیفه ای از جانب خود در زمین قرار خواهم داد که حجت من باشد در زمین بر مخلوقم ملائکه گفتند؟ آیا قرار میدهی کسانی را که در زمین فساد کنند و خونها (بناحق) بریزند (مانند بنو الجان و نسناس که حد اعلای فساد را کردند و خونها ریختند) و حال آنکه ما تو را تسبیح و تقدیس میکنیم خدایا این خلیفه را قرار بده و اختیار بنما از بین ما ملائکه زیرا فساد نمیکنیم (و حسد نمی بریم و عداوت و دشمنی نمی نمائیم) و خونی نمیریزیم.

خدای تعالی (در جواب آنها) فرمود: من چیزهائی (از اسرار خلقت بشر) میدانم که شما را آگاهی و اطلاعی از آن نیست، همانا خواسته ام که بیافرینم خلقی را بقدرت خود و قرار دهم فرزندان از او را پیغمبر، و رسولان، و بندگان صالح، و امام و پیشوایان هدایت کننده، و آنها را خلیفه خود نمایم در زمین بر بندگانم تا ایشان را نهی نمایند از معصیت من، و بترسانند ایشان را از عذاب من، و هدایت و دلالت کنند ایشان را به اطاعت و بندگی من و راهنمایی کنند آنها را براهی که رضای من در آنست و حجت خود گردانم آنان را بر خلق خود.

و نسناس را نابود خواهم کرد و زمین را خالی از وجودشان مینمایم، و گناهکاران

طائفه جن را دور نمایم از خلق و بندگان خاص خود، و در هوا و در اطراف زمین که مجاور با بنی آدم نباشند جای دهم و میان جنّ و بشر حجابی قرار دهم که بشر جنّ را نه بیند که با آنها معاشرت و مجالست و معامله نمایند، و هر بشری که گناه کند و معصیت نماید او را در (جهنّم) جایگاه گناهکاران منزل دهم و باکی از این کار نخواهم داشت و ترس و بیمی از کسی ندارم.

ملائکه گفتند: خدایا انجام بده آنچه را که اراده فرموده ای زیرا ما نمیدانیم جز آنچه را که بما تعلیم فرموده ای، و توئی دانا و حکیم (که با علم و حکمت کاری را انجام میدهی و در کارهای حکیم نقص و عیبی یافت نمیشود).

خدای تعالی باز در جواب ملائکه فرمود: خلق میکنم بشری را از گل متغیر شده ای، و چون او را خلق نمودم و روح در او دمیدم باید بر او سجده کنید و این امر مقدمه ای بود در حق آدم پیش از آنکه او را خلق کند که حجت خود را بر همه ملائکه تمام نماید (و آنها مهیای اطاعت امر خدا باشند).

پس خداوند کفی از آب شیرین برگرفت و با خاک مخلوط و ممزوج کرد و فرمود از تو (ای گل) خلق خواهم کرد انبیاء (غیر مرسل) و پیغمبران مرسل و بندگان صالح و شایسته و امامان هدایت کننده و کسانی که مردم را دعوت میکنند (به اطاعت و بندگی من که بالنتیجه) به بهشت (خواهند رفت) تا روز قیامت، و پروائی و ترس و بیمی از کسی ندارم (که آنها را به بهشت میبرم) و کسی نمیتواند از من سؤال کند (و اعتراض نماید بر اعمال و کارهای من) و لیکن از مردم پرسیده می شود از آنچه که خواهند کرد؟

و سپس کف دیگری از آب شور و تلخ برگرفت و با خاک ممزوج نمود، و فرمود: از تو خلق مینمایم جباران و ستمگران و فراعنه (و آنها کسانی هستند که ادعای خدائی نموده اند) و گناهکاران و برادران شیاطین و کسانی که مردم را بسوی جهنم میکشانند و پیروان ایشان را تا روز قیامت، و باکی ندارم و کسیرا نمیرسد و حقی نیست که از کارهای من سؤال کند و (بگوید چرا اینها را آفریدی) لیکن از

همه مردم سؤال می شود از آنچه میکنند، و با ایشان بدا را شرط کرد که اگر بخواهد تغییر دهد (که بواسطه توجه بخدا و توبه و عبادت و بندگی خداوند آنها را از بدی بخوبی انتقال دهد و از فسق و فجور بتقوا و صلاح بکشاند) و با أصحاب الیمین بدا را شرط نکرد (1).

و هر دو (از آب و خاک شیرین و شور و تلخ) را بیکدیگر مخلوط کرد و در پای عرش آنها را جای داد، و امر فرمود بچهار ملک که موکلند بر باد شمال و دیور و صبا و جنوب که بادها را بوزانند بر آن گلهای، و ایشان (بنا بامر خدا) بادها را بر آن گلهای وزانیدند و باصلاح آوردند و طبیعت چهارگانه را که عبارتست از: سودا، و خون، و صفرا، و بلغم، در آن جای نمودند و سودا از جهت باد شمالست و بلغم از جهت باد صبا و صفرا از جهت باد دیور و خون از جهت باد جنوبست، و پس از این طبیعت ها بدن آدم (و اولاد او) تمام و کامل گردید، و بواسطه سودا زنده بودن را دوست داشت و حرص و طول امل پیدا کرد، و بسبب بلغم محبت بخوردنیها و آشامیدنیها و نیکوئیها و رفق و مدارا پیدا کرد، و از ناحیه صفرا غضب و سفاهت و نادانی و شیطنت و مکر و ظلم و جور و تکبر و خود پسندی و تمرد و سرپیچی (از کارها و حرفها) و تعجیل در امور نمود و از جهت خون دوست داشت زنان را و مرتکب حرامها و شهوتها و لذتها گردید.

و سپس آن حضرت فرمود که: این مطالب را در یکی از کتابهای علی علیه السلام یافتیم 2- پدرم میگفت حدیث کرد مرا ... از حضرت رضا علیه السلام که میفرمود:

طبیعتها (ی بشر) چهار است اول- بلغم: و آن بمنزله دشمن جنگ کننده است.

دوم- خون: و آن بمنزله غلامست که گاه می شود غلامی مولای خود را میکشدند

ص: 231

1- در موضوع بدا (بفتح باء) بحث مفصلی است و طالبین به (92-4) بحار و بفرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی دوست و دانشمند معاصر آقای سید جعفر سجادی و توحید و عیون اخبار الرضا علیه السلام رئیس المحدثین مرحوم شیخ صدوق مراجعه فرمایند

(هم چنین بشر گاه مبتلا بفشار خون می شود و او را هلاك مینماید) سوم- باد: و آن بمنزله سلطانیست که رعیت پرور باشد و با ایشان مدارا کند چهارم- صفرا: و هیهات هیهات که چقدر دور است سلامتی انسان از آن، زیرا همانند زمین است که اگر بحرکت آید و بلرزد، هر چه روی آن باشد میلرزد (و در بسیاری از اوقات باعث خرابی عمارات می شود، و همچنین صفرای بدن که اگر بجنبش آید انسان را بیمار و گاه هلاك میسازد).

3- حدیث کرد مرا ... از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که میفرمود: غلظت و تند خوئی انسان در (اثر ترشحات) جگر سیاهست، و حیا در (اثر ترشحات غددی) جگر سفید است، و جایگاه (نور) عقل در قلب آدمی است.؟ 4- حدیث کرد مرا ... از یکی از صحابه که چون خداوند حضرت آدم را خلق نمود بیاد چهارگانه (شمال و جنوب و صبا و دبور) امر نمود بر آدم بوزند، و بادهای بامر خدا بر بدن آن حضرت وزیدند و بدن حضرتش از هر بادی طبیعتی برداشت.

5- حدیث کرد مرا ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: انسان بسبب حرارت (گرسنگی و تشنگی) در بدن غذا میخورد و آب می آشامد، و بوسیله نور (چشم) می بیند و (بواسطه نور عقل) میفهمد، و بتوسط باد میشنود و میبوید، و طعم و مزه خوردنیها و آشامیدنیها را بواسطه آب (دهان) درك میکنند، و بسبب روح حرکت مینمایند و اگر حرارت در معده انسان نبود غذائی که میخورد و چیزی که می آشامید هضم نمیگردید، و اگر در بدن باد نمیبود حرارتی در معده پیدا نمیشد و فضولات و مواد زائد غذائی از بدن خارج نمیشد، و اگر روح نبود انسان نمیتوانست حرکت کند و رفت و آمد نماید و اگر سردی آب نبود حرارت معده را میسوزانید، و اگر در چشم نور نبود آدمی چیزی را نمیدید و (اگر نور عقل نداشت) در هیچ امری تعقل نمیکرد و نمی فهمید.

پس گل و خاک صورت و هیكل انسانست و استخوانها در بدن بمنزله درختست در زمین، و خون در بدن همانند آب است روی زمین، و همچنان که زمین استقامتی

ندارد (برای محصول و رشد و نمو نمیکند گیاهی) مگر بواسطه آب، بدن آدمی هم استقامت (و رشد و نمو) ندارد مگر بواسطه خون.

و مخ انسان (از اجتماع و ترکیب) چربی و کف خونست.

و نیز خلقت انسان از دو قسمست، قسمتی از دنیا (که بدن او باشد) و قسمتی از آخرت (که روح او باشد) و چون خداوند جمع فرماید بین بدن و روح او میتواند در دنیا زندگی کند، و هنگامی که خداوند جدائی اندازد میان بدن و روح او میمیرد و روح او باآسمان بالا خواهد رفت و جسد او در زمین خواهد ماند و بمرور زمان پوسیده خواهد شد (مگر جسد پیغمبران و اوصیاء ایشان و علمای حقیقی و زهاد واقعی و شهدای راه حق) و هر يك از عناصر بدن او بحالت اولیه خود برمیگردد.

و کمال و علم و دانش و هوش مؤمن از نور و تأیید عقلست، و زیرکی کافر از ناحیه مکر و حيله و تزویر است و مرگ رحمت خدائست برای بندگان مؤمن (زیرا از گرفتاری و مذلت دنیا راحت میشوند و بنعمت بهشتی نائل میگردند) و مرگ برای کافر نقت و عقوبتست و خداوند دو طرز عقوبت مینماید یکی بر روحست و دیگری تسلط بعضی از مردمست بر بعضی، و عقوبت خداوند بر روح عبارتست از فقر و بیماری جسم (چون روح در بدن و بدن در روح تأثیر بسزائی دارد).

و تسلط بعضی بر بعضی ذلت و خواریست چنان که در قرآن میفرماید: وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، ما بعضی از ستمکاران را بر بعضی دیگر تسلط دهیم بسبب گناہانی که مرتکب میشوند.

و عقوبت مؤمن در دنیا است و عقوبت کافر هم در دنیا و هم در آخرتست و عقوبت در مقابل گناہانست که گاهی مؤمن از راه خطا و یا بجهت فراموشی و یا بواسطه آنکه توانائی حفظ خود را ندارد و یا بطور إکراه مرتکب معصیت می شود، و لیکن کافر عمدا و برای خاطر مخالفت (با خدا و پیغمبر و ائمه علیهم السلام و علما و مبلغین و گویندگان مذهبی اسلامی) و بجهت دشمنی و إنکار و از روی حسد مرتکب گناه میگردد،

چنان که خدای تعالی در این موضوع میفرماید: **كُفَّاراً حَسِداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ**، کفار بسبب حسدی که با شما (مردم با ایمان) دارند عمدا مرتکب گناه میشوند (مثلاً میگویند شراب در دین ما حلالست و بدین جهت میخوریم و یا میگویند موسیقی اشکالی ندارد نواختن و شنیدنش)؟! 6- حدیث کرد ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: شناختن مرد نفس خود را آنست که بداند در بدنش چهار طبیعت و چهار ستون و چهار رکن است و طبیعت چهارگانه او عبارتست از: خون، و صفرا، و سودا، و بلغم.

و ستون چهارگانه او عبارتست از «عقل» و زیرکی و دانائی انسان از عقلست، و «فهم» (هوش) و «حافظه» و «علم».

و ارکان چهارگانه او عبارتست از: نور، و حرارت، و روح، و آب، و بسبب نور می بیند و میشنود و تعقل و تدبیر مینماید، و بسبب آب (دهان) درك میکند و میچشد طعم و مزه غذا را؟ و اینست ساختمان بدن او؟

پس اگر دانا و زیرك و با فطانت و شعور باشد می بیند فنا و نابودی و پستی دنیا را (در مقابل نعمتهای ابدی بهشت) و می بیند ضعف و عجز و ناتوانی خود را (در مقابل خدای قادر) و میفهمد که این همه اشیاء از کجا آمده (و ایمان بخدا و قدرت او پیدا میکند) و میفهمد که برای چه علتی او را و این اشیاء گوناگون را خداوند در این دنیا آفریده (1) و درك مینماید که بوسیله چه عمل و کاری میتواند خود را باخلاص در عبادت و اطاعت نزدیک نماید و میداند که نتیجه خلوص در اعمال بهشت خواهد بود؟

و در بدن هر کسی دو عامل مؤثر است که رفتار و گفتار و کردارش بآنها وابسته است، اول: گرمی، دوم: سردی، و بواسطه گرمی بدنست که آدمی دهشت و وحشت میکند و یا با نشاط می شود، و یا مرتکب قتل و جنایت و دزدی میگردد؟ و خود خواه و مستبد برأی خواهد گردید؟ و یا با دیگران در امور مشورت مینماید و یا فسقت.

ص: 234

1- برای دانستن اینکه بشر برای چه امری آفریده شده بصفحه- 45- و صفحه- 46- مراجعه شود که مناسب با مقام است.

و فجور و زنا میکند و یا فروتنی و یا تکبر میورزد؟؟ و اگر سردی بر او غالب گردید افسرده و مهموم و محزون میگردد، و یا خود را ذلیل و خوار می پندارد، و یا خاطرات خسته کننده را در مغز خود پرورش میدهد، و یا فراموشی بر او مستولی می شود، و یا از زندگی سعادت‌مندانه مأیوس می شود؟! و این عوارضی است که موجب بیماری (های روحی و جسمی) میگردد، و این دو عامل مؤثر در اثر غذا است که گاهی انسان بموقع میل میکند و گاه در غیر موقع غذا میخورد، و این واضح و معلوم است که غذای نابجا و غیر موقع خوردن راه را برای تسلط همه نوع بیماری باز میکند.

و سپس آن حضرت فرمود: جوارح و عروق و اعضای انسان لشکریان خدا هستند و هر گاه خداوند اراده فرماید (برای امتحان و یا تنبّه و بیداری و یا بلندی مقام و درجه انسان) او را بیمار گرداند، آنها را بر او مسلط کند.

7- حدیث کرد مرا ... از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که میفرمود: سزاوار بسی تعجب و شگفت است از آنچه که در بدن انسانست؟! و آن قلب او است زیرا در قلب انسان هم ماده صفات خوب و حکمتست و هم ضد و خلاف آن، چون اگر امیدواری بر او عارض شد (که او را بچیزی امیدوار سازند) بذلت طمع گرفتار خواهد شد و پس از آنکه طمع در قلبش هیجان کرد حرص او را هلاک خواهد کرد، و اگر یأس و ناامیدی بر او غالب شود تأسف و حزن و یرا میکشد (زیرا در اثر فکر زیاد بمرور زمان ضعیف و ناتوان می شود تا جایی که بدن و روح او بمنتها درجه ضعف برسد که دیگر معالجه او از نظر طبابت جسمی و روانی ممکن نباشد) و اگر بغضب درآید (دیگر نمیتواند خود را نگهدارد و) خشمش زیاد می شود، و اگر سعادت و خوشبختی باو روی آورد عوض آنکه رضا و خشنود باشد حفظ نمودن سعادت‌مندی و هوشیاری خویشتن را فراموش میکند (و گاه مغرور می شود و مرتکب گناه میگردد) و اگر ترس و خوفی باو برسد توجه بفرار کردن پیدا مینماید (و از خدای قادر غافل می شود) و اگر از همه لحاظ (از جان و مال و عرض و حیثیت) ایمن باشد خود را عزیز میشمارد (و برای دیگران تکبر میکند) و اگر نعمت تازه ای باو برسد مغرور میگردد! و اگر (بحوادثی

برخورد کند و) بمصیبتی گرفتار شود (آنقدر فزع و جزع مینماید تا) جزع و بیطاقتی او را رسوا کند، و اگر اموالی بدستش آید (و ثروتمند شود) بسبب داشتن ثروت طغیان و سرپیچی (از اطاعت خدا) میکند، و اگر فقیر (و بی بضاعت) شود بدفع و رفع فقر میکوشد (و توجهی بخدا نمینماید) و اگر گرسنه شود ضعیف می شود و سست و ناتوانش میگردد و اگر غذائی بدست بیاورد آنقدر میخورد که دیگر نتواند نفس بکشد؟!.

پس در هر چه (از واجبات و مستحبات) انسان تقصیر و کوتاهی کند ضررش را خواهد دید، و در هر چه افراط و زیاده روی نماید بفساد خواهد افتاد (بنا بر این وظیفه همه است که میانه روی را در زندگی از دست ندهند چنان که فرموده اند:

خیر الامور اوسطها، بهترین کارها و رفتارها و گفتارها میانه روی در آنها است).

8- حدیث کرد ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود بمردی: بدان ای فلانی که قلب در بدن بمنزله امام است در بین مردم که واجبست اطاعت کنند مردم او را (که اگر فرمان امام خود را نبرند بخود ضرر وارد نموده اند).

آیا نمیینی که جمیع جوارح جسد (1) أعوان و لشکر هستند برای قلب و اموراتشان وابسته بقلبست (که هر حادثه ای برای آنها پیش آید فوراً بقلب مراجعه مینمایند) مانند دو گوش (در شنیدن و وارد شدن حیوانات و یا چیزهای موزیه در او) و دو چشم (در دیدن و دخول اشیاء مضره در او) و بینی (در بوئیدن بوها و تشخیص دادن بوی بد از خوب، و این دستگاه لابراتوار بزرگیست که خداوند قرار داده برای فهم غذا و آشامیدنیهای موافق و یا مخالف با بدن) و دهان (و این نیز دستگاه لابراتوار عجیبی است برای فهم و طعم و مزه غذا و غیره) و دو دست و دو پا و فرج که همه مطیع و فرمانبردارند.

ص: 236

1- جسد عبارتست از هیکل کالبدی بدن بدون روح، و در قرآن هم بهمین معنی استعمال شده چنان که در باره انبیاء میفرماید: وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ و جسم عبارت است از کالبد بدن انسان با روح، و در روایت فوق که حضرت صادق علیه السلام جسد را عنوان فرموده شاید مراد آن حضرت این بوده که مردم اگر بدون امام باشند همانند جسد بی جان خواهند بود.

قلب میباشند و (هر چه او دستور دهد بدون کوچکترین سرپیچی از فرمانش عمل میکنند که) هر گاه قلب بخواهد نگاه کند: انسان چشمان را باز مینماید، و هر وقت اراده شنیدن کند (دستگاه درونی) گوش را حرکت میدهد و راه شنیدن را باز میکند و هر گاه اراده بوئیدن نماید: انسان هوا را در بینی بالا میکشد و آن بو را (از راه بینی) بقلب میرساند و هر گاه بخواهد سخن بگوید: انسان (زبان را حرکت میدهد و باطراف دهان بگرداند و) با زبان سخن میگوید، و هر گاه بخواهد چیزی را بگیرد (و یا بدهد و بردارد و بگذارد) آدمی دستها را حرکت میدهد، و هر گاه بخواهد راه رود: انسان پاها را باز میکند (و بجلو یا بعقب میگذارد) و هر گاه اراده و فکر جماع نماید آلت رجولیت (در مرد و انوثیت در زن) حرکت کند.

پس همه اینها وابسته بقلب هستند (که اگر قلب نمیبود و یا دقیقه ای از کار بیفتد این اعضا دیگر نمیتوانند بکار خود ادامه دهند و بالنتیجه آدمی هلاک خواهد شد) و همچنین مردم محتاج بامام هستند و باید اوامر او را عمل نمایند و مطیع دستورات او باشند.

9- خبر داد مرا ... از وهب بن منبه (1) از پدرش که او یافته است در تورات (اصلی) در باره خلقت حضرت آدم که خداوند فرموده: خلق نمودم آدم را و ترکیب نمودم جسد او را از چهار چیز و آنها را بوراثت قرار دادم در فرزندان او که رشد و نموّت.

ص: 237

1- روایت فوق که منبّه از تورات نقل مینماید از تورات فعلی نیست زیرا توراتی که فعلا- در دست یهودیانست از صدمه و تحریف ابناء روزگار مصون و محفوظ نمانده؟! چون قرن‌ها بعد از زمان حضرت موسی علیه السلام نوشته و تدوین گردیده، و نویسندگان آن بذوق و سلیقه و فکر خود نوشته اند و أغراض شخصی و تمایلات نفسانی خود را در آن گنجانیده اند و بدلیخواه خود و دیگران مطالبی را در آن جای داده اند و این مطلب بر متتبع دانای فهیم مخفی و ناپیدا نیست و شمّه ای از آن در پاورقی صفحه 62- و- 152- گذشت.

میکنند بآنها تا روز قیامت.

و آن چهار چیز عبارت است از: رطوبت، خشکی، گرمی، و سردی.

و آن چنین بود که آفریدم آدم را از خاک و آب، و نفس و قرار دادم در او روح را و خشکی هر جسدی از خاک است و رطوبت آن از آب و گرمی آن از قبل نفس و برودت و سردی آن از روح، و پس از خلقت اولیه او نیز چهار طبیعت را در بدنش مقرر داشتیم که ملائک و قوام جسد بآن وابسته است، و قوامی ندارد جسد مگر باذن من و استقامت و توانائی ندارد بدن مگر بآن چهار طبیعت، و هر يك از اینها بدیگری مربوط و محتاج است که بدون وجود آن دیگری نمیتواند کار کند (و بوظیفه خود عمل نماید) و آن چهار طبیعت عبارت است از: سودا، صفرا، خون، و بلغم، و هر يك از آن چهار چیز را در این طبیعتها قرار دادم، که جایگاه بیوست و خشکی در سودا است، و جایگاه رطوبت در صفرا، و جایگاه حرارت و گرمی در خون، و جایگاه برودت و سردی در بلغم.

پس هر جسدی که معتدل باشد در او این طبیعتها که نه زیاد و نه کم باشد در کمال صحت و سلامت خواهد بود، و لیکن اگر یکی از این طبیعتها از حدّ اعتدال خارج شد و زیادتی کرد بر باقی دیگر بهر قدر که زیادتی کرده بیماری داخل بدن خواهد شد (و چه بسا سبب هلاکت انسان شود) و اگر ناقص شد و از حد معمولی (که باید باشد) کمتر گردید بمرور ضعیف می شود بطوری که توانائیش تمام شود و آن هم باعث بیماری گردد که دیگر نتواند بواسطه عجز و ناتوانی که پیدا کرده با باقی طبیعتها مقارنت نماید (و این هم گاه موجب هلاکت آدمی گردد).

و جایگاه عقل آدمی دماغست، و جایگاه فرح و سرور او در کلیه، و غضبش در جگر (سیاه) و تندی و خشونت و شجاعتش در قلب، و تمایلات و رغبت او در جگر (سفید) و خنده او در سپرز، (و آثار) خوشحالی و حزن و اندوه در صورتش نمایان میگردد، و قرار داده شد در تمام بدنش سیصد و شصت مفصل (بفتح میم و کسر صاد محل تلاقی دو سر استخوان).

و گفته است و هب بن منبه که: طبیب عالم بطب آن کسی است که درد و دوا را نیک بداند و درد را بخوبی بشناسد و بداند که سر منشأ درد از کجا است و چه باعث شده که بیماری پیدا گردیده و بفهمد که در اثر زیادتی و یا نقصان کدام یک از طبیعتها است و بداند که با چه دوائی میتوان آن را معالجه کرد و اگر نقصانی پیدا شده آن را تقویت کند تا بعد اعتدال برسد و اگر (ترشحات غددی یا یکی از طبیعتهای او) زیادتی کرده جلوگیری نماید تا سلامتی بدن برگردد.

و اخلاق انسان از اثر طبیعتهاست که در بدن او قرار داده شده و جسد از آنها ترکیب یافته، و آن این چنین است که: عزم و اراده آدمی از خاک است و نرمی و خوشی اخلاق از آب (1) و تندخویی و خشونت از حرارت، وقار و تأنی از برودت و سردیست پس اگر بیوست و خشکی بر بدنش غالب گردید (کارهای ناشایسته انجام میدهد تا) قساوت در قلبش پیدا شود، و اگر رطوبت غالب شد نرمی و خوش اخلاقی او تبدیل بمهانت و سستی و خواری (و خود پست تر بینی) می شود، و اگر حرارت بر او غالب گردید خشونت او تبدیل بنادانی و خشونت بیجا (و خود برتر بینی) میگردد، و اگر برودت و سردی بر او غلبه کرد وقار و تأنی او تبدیل بنادانی و شك و تردید (و خود کمتر بینی) خواهد شد بنا بر این اگر اخلاق او معتدل و همه صفاتش یکسان و خلقت (جسمانی) او مستقیم باشد جزم و عزمش محکم خواهد بود و قصدش ملایم باشد و تند فهم و آرام خاطر و با وقار و تأنی میگردد.

پس قساوت قلب و بخالت و تنگ دلی و بد خلقی و خشونت سخن و اندوه و یأس و نومیدی و عزم و اراده انسان از خاکست؟؟ و کرم و سخاوت و توسعه (فکر) و ملالت و توسل (بدیگران) و تقرب (بخدا) و امیدواری و با دیگران مشورت (در امور و کارها).

ص: 239

1- آب نظر با اهمیت حیاتی که برای بدن دارد از مهمترین موادیست که انسانی بدان نیازمند است زیرا هفت دهم وزن بدن آبست، و فوائد آب برای بدن تقریباً هفت قسم میتوان برشمرد. 1- سبب ایجاد مایع لنف در خون می شود. 2- در ترشحات مختلفه بدن و اندامها مانند اشک و لعاب و بزاق و صفرا و مخاط و مایعی که در مفاصل موجود است یافت می شود. 3- برقیق شدن مواد غذایی کمک کرده و جذب و هضم آنها را آسان مینماید 4- بدفع فضولات حاصل از احتراقات داخلی و خروج مواد معدنی که داخل معده شده کمک میکند. 5- بواسطه تازه و نرم نگاه داشتن جگر سفید به تنفس کمک مینماید. 6- بحفظ تعادل حرارت بدن بواسطه ترشحات عرقی یاری میکند. 7- بانتقال غذاها بطرف خون بعد از هضم غذا مدد مینماید.

پس اگر صاحب عقل بترسد از اینکه غلبه پیدا کند بر او اخلاق خاکی و خائف گردد که مبادا بآن گونه اخلاق تمایل پیدا نماید؟ باید حتی المقدور خود را ملزم کند که اخلاق خاکی را با اخلاق آبی بیامیزد، و این مطلب بدین گونه است که قساوت را با نرمی ممزوج سازد (که حد وسط این دو را که عدالت باشد اختیار نماید؟) و تنگ دلی را بتوسعه سینه، و بخالت را ببذل و بخشش، و بد خلقی و خشونت سخن را بخوش اخلاقی و ادب در کلام، و اندوه را بتوسل (بخدا) و حرص را بنگهداری (خود از حرص) و ناامیدی را بامیدواری و مژده بگشایش (گره از کارها) و هنگام تصمیم انجام دادن کاری (با دیگران مشورت کند و متعهد نماید خود را) بقبول کردن نصیحت دیگران و اصرار بر گناه را بتوبه (پایدار و همیشگی) آمیخته سازد و از ناحیه نفس (روح حیوانی) انسانست تندی و سبکی و شهوت و بازی کردن و بکارهای لهو و بیهوده پرداختن و خنده (زیاد و بیجا) نمودن و نادانی و سفاهت و مکر و حيله و ظلم و ستم و ترس و وحشت.

و از روح (ملکوتی) آدمیست حلم و بردباری و وقار و عفت و حیاء و فهم و

راستگویی و مدارا (ی با دیگران) و بزرگ منشی،؟ و اگر صاحب عقل و شعور بترسد که اخلاق نفسانی بر او غلبه کند باید اخلاق نفسانی خود را با اخلاق روحانی ممزوج نماید،؟ و این چنانست که تند اخلاقی (و زود بخشم آمدن) را با حلم و بردباری، و سبکی را با وقار، و شهوت را بعفت (و خودداری از اعمال غریزه جنسی نابجا) و بازی کردن و بکارهای لهو و بیهوده پرداختن را بحیا (کردن از خدا) و خنده را بفهم و تدبیر، و نادانی را بکرم و خویشتن داری از اعمال و رفتار زشت، و مکر و حيله را بدرست کرداری و راستگویی، و ظلم و ستم را بمدارا، و ترس و وحشت (از حوادث و بلا و بیماری) را بصبر نمودن.

و بسبب نفس است که انسان میشنود و می بیند و میخورد و می آشامد و برمیخیزد و می نشیند و میخندد و میگرید و خوشحال و شاد خاطر می شود و اندوهناک و غمگین میگردد؟! و بسبب روحست که انسان میتواند حق را از باطل تمیز دهد و راه راست را از طریق انحراف و گمراهی و خوب و صواب را از بد و خطا تشخیص دهد.

و هم بسبب روحست که عالم می شود و علم را بدیگران می آموزد، و حکم بحق (و عدالت) مینماید، و تعقل و تدبیر و درک میکند، و حیا مینماید (از ارتکاب کارهای زشت) و بذل و بخشش نماید، و با فقاہت و دانا و فهم و ادراک می شود، و خود را از گناه بر حذر میدارد، و کوشش در افعال خیر و سعادت و خوشبخت شدن (در دنیا و آخرت) مینماید، و جدیت میکند تا بحد کمال برسد؟! و میافزاید بر اخلاق نیکوی خود خصلتهای ده گانه را، و آنها عبارتند از:

ایمان، حلم، عقل، علم، عمل (بدستور خدا و رسول و ائمه علیهم السلام)، نرمی، ورع، راستگویی، صبر، و با مدارا رفتار کردن با دیگران؟ زیرا جمع است تمام (احکام و دستورات) دین در این خصلتها.

و برای هر يك از این خصلتها دشمنی است و دشمن ایمان کفر است، دشمن حلم احمقی، دشمن عقل سرکشی و طغیان (از اوامر خدا)، دشمن علم جهل و نادانی

دشمن عمل کسل و تنبلی، دشمن نرمی عجله و شتاب (در کارها)، دشمن ورع و تقوا فسق و فجور، دشمن راستگوئی دروغگوئی، دشمن صبر جزع و فزع و بی تابی نمودن، و دشمن رفق و مدارا ظلم و ستم است؟!.

و هر گاه ایمان انسان سست شد کفر بر او مسلط میگردد و حایل و مانع می شود میان او و بین هر چیزی که برایش منفعت دارد.

و اگر ایمان او محکم شد کفر سست میگردد بطوری که (افکار کفر آمیزش) ذلیل و خوار (و چه بسا بکلی نابود) شود.

و هر وقت حلم و بردباری ضعیف گردید حماقت علوّ و برتری پیدا میکند و او را احاطه مینماید و متحیر و ذلیلش میگرداند، و اگر حلم محکم شد بدی حماقت بر او ظاهر و هویدا می شود.

و اگر رفق و مدارا برایش ثابت و استوار شد بدی عجله (و شتاب در بعضی از امور و یا برای انتقام) برایش آشکار میگردد و خشم و غضب از او دور خواهد گردید و صاحب وقار و عفت و هیبت می شود.

و هر گاه ورع و تقوایش ضعیف گردید فسق و فجور بر او مسلط میگردد و بالنتیجه مرتکب گناه می شود و بدیگران دشمنی و ظلم خواهد کرد و حماقت او را فرا میگیرد و اعمال ناشایسته و باطل انجام خواهد داد.

و هر گاه راستگوئیش ضعیف شد دروغ گفتنش زیاد می شود و بدیگران افترا می بندد و تهمت میزند، و اگر راست گفتنش قوی گردید یقیناً دروغ از اطرافش پراکنده می شود و باین سبب بدیگران افترا نمی بندد و تهمت نمیزند و از این جهت بخیر و خوبی نزدیک می شود و از تمام بدیها دور میگردد.

و اگر صبرش سست گردید بالطبع سست می شود دین او و حزن و اندوه باوروی می آورد، و چون صبر ندارد اعمال خیر انجام نمیدهد و اجرش ضایع می شود، و اگر دارای صبر گردید دینش (از شوائب) خالص خواهد شد و حزن و اندوه از او برود و اعمال خیر انجام میدهد و اجرش بسیار خواهد بود و با عزم و اراده محکم می شود

و اجتناب از سستی و تنبلی میکند.

و اگر ترك رفق و مدارا کرد فریب خوردنش زیاد گردد و تند خوئی بر او راه یابد و بدین وسیله ظلم بدیگران خواهد کرد، و عدالت و میانه روی از دستش برود و مرتکب کارهای زشت و منکرات شود و نیکوئیها را ترك نماید و نادانیش ظاهر شود و پست گردد، و حلم و عقل و نادانیش کم شود و تارك علم و سست عمل گردد، و نرم و حسن اخلاقیش بمیرد و ضعف در بدنش پدید آید، ورع و تقوایش مغلوب (هوای نفس) شود و راستگویش اندک و سست گردد، و چنان گمراه شود که فرمان اهل ایمان را نبرد!!

پس هر که دارای عقل (کامل و سالم) باشد ده خصلت نیکو و شایسته در او یافت گردد و آنها عبارت است از: حلم علم، رشد، عفت، صیانت، حیا، رزانت، مداومت بر کارهای خیر، کراهت داشتن از اعمال و رفتار و گفتار بد، و پیروی و قبول نصیحت نصیحت کننده.

و از هر يك از این خصلتهای ده گانه ده خصلت دیگر منشعب می شود.

که از حلم منشعب میگردد: عاقبت بخیری، احترام میان مردم داشتن، بشرافت و بزرگواری رسیدن، بسفاهت و نادانی مشهور نشدن، بنیکنامی شهرت یافتن، با نیکان معاشر و مصاحب شدن، منزجر و متنفر شدن از طبیعت پست، رهائی یافتن از صفت لنامت (و اخلاق پست) مشهور شدن بخوش اخلاقی و رسیدن بدرجات عالی؟

و منشعب میگردد از: علم، شرافت اگر چه از نظر نسب پست باشد، و عزت هر چند که ذلیل و خوار بوده سابقا، و ثروتمند شدن اگر چه فقیر بوده، و توانائی اگر چه ضعیف و ناتوان بوده، و مقام و منزلت میان مردم پیدا کردن اگر چه حقیر و پست بوده، و نزدیک به (اسرار و کارهای) مردم شدن اگر چه دور بوده (و یا او را از خود طرد میکردند پیش از عالم شدنش) و صاحب جود و بخشش شدن اگر چه سابقا بخیل بوده، و دارای حیا میگردد اگر چه پیش از این بیشرم بوده، و با هیبت می شود اگر چه کوچک بنظر میرسیده، و صاحب نفس سالمی می شود اگر چه قبلا

ص: 243

سفیه و مضطرب (و بیمار یا همج الرعاع و سخن چین) بوده.

و منشعب می‌گردد از: رشد (فکری)، رأی محکم، هدایت یافتن، نیکوئی نمودن، تقوی، عبادت (صحیح بجا آوردن)، انجام دادن کارها با فکر صحیح و تدبیر نیکو، اقتصاد و میانه روی در امور (بدون افراط و تفریط)، قناعت، بخشش و راستگوئی.

و منشعب می‌شود از: عفت، کفایت (امور زیرا از حرام ثروت جمع نمی‌کند) خویشتن داری (از گناه)، با دوستان بدرستی رفتار کردن، مراقبت (کارهای خود بودن)، صبر (بر مرتکب نشدن گناهان و اِعمال غریزه جنسی در حرام نکردن) یاری (دین و دیگران) نمودن، (رسیدن بمرحله) یقین، رضا (برزقی که خداوند مقرر فرموده) بودن، راحت (شدن از گرفتاریها و ریختن آبرو)، و تسلیم (أوامر خدا و رسول و ائمه علیهم السّلام) بودن.

و منشعب می‌شود از: صیانت، کفّ نفس (از منہیات و شبہات و مکروهات)، ورع و پرهیز (از معصیت و اجتناب از کارهای زشت و قبیح)، نیکوئی ستایش (خداوند) تزکیه و پاکیزه نگاهداشتن (نفس از قبیح و منکرات و محرّمات)، مروت و جوان مردی، کرم (و سخاوت)، غبطه (خوردن از اینکه جمعی از بندگان خاص خدا در اثر عبادت و بندگی بمقام شامخ و ارجمند نائل شده اند و او نرسیده و بدین وسیله کوشش خواهد کرد تا خود را بمقام بندگی برساند)، فرح و سرور، رسیدن بمقام قرب و اوج سعادت، و تفکر (در صفات خداوند).

و منشعب می‌شود از: حیاء، نرمی (و خوش کلامی)، رأفت (و مهربانی نمودن بدیگران)، رحمت (و لطف بزیردستان)، مداومت (بکارهای خیر)، بشاشت و خورسندی، مطاوعت (و پیروی دستورات خدا و رسول و ائمه علیهم السّلام)، ذلیل نمودن نفس (أماره سرکش) خویشتن داری (از محرّمات و بدیها)، پرهیز (از مکروهات و گناه)، و خوش اخلاقی.

و منشعب می‌شود از: رزانت، وقار، سکونت (و آرامش خاطر)، تأنی، علم

و دانش، تمکین (و فروتنی در مقابل حق و حقیقت) مقام و منزلت با شرافت، محبت و دوستی (مردم نسبت با او)، رستگاری (و ظفر یافتن)، پاک شدن (اعمال و عبادات از ریا)، و انابه و پشیمانی (از گناه و کردار ناپسند و زشت).

و منشعب می شود از: مداومت بر اعمال خیر داشتن، صلاح و تقوی، قدرت و توانائی، عزت (دنیا و آخرت)، خضوع (و خشوع برای خداوند)، انابه (و توبه و بازگشت بسوی خدا)، عظمت و سیادت، ایمنی (از ظلم و اذیت دیگران و عقوبت اخروی)، رضایت مردم از او، و عاقبت بخیر بودن.

و منشعب می شود از: کراهت داشتن از بدیها، حسن امانت، ترك خیانت، دوری از بدیها، جلوگیری از شهوت (که مرتکب زنا و غیره نشود)، زبان راستگو، تواضع و فروتنی (نسبت باشخاصی که با او مساوی و یا کوچکتر هستند)، کوچکی نمودن نسبت با افرادی که برتر و بالاتر هستند از او (از نظر سن یا تقوا یا علم)، انصاف دادن برای کسانی که پست تر و کوچکتر میباشند از او، نیکی بهمسایگان نمودن، و دوری از مردمان و دوستان بد کردن.

و منشعب می شود از: پیروی و قبول نصیحت نصیحت کننده، زیاد شدن قوه عقل، کامل شدن هوش و فهم، مورد پسند مردم واقع گردیدن، اجتناب از ملامت (دیگران) نمودن، دوری از خشم و غضب، اصلاح حال (و رفتار و گفتار و کردار)، مراقبت بر آینده (که مقابل حوادث و گرفتاریهایی صبر نمودن)، آماده شدن برای دفع دشمن، استقامت و ثابت قدم ماندن بر طریقه حق، و مداومت بر درستکاری.

این بود صد خصلت از خصلتهای عاقل (که هر کسی عاقل باشد دارای این گونه خصلتها خواهد بود)؟! 10- حدیث کرد ما را ... از سماعة بن مهران که گفت بودم خدمت حضرت صادق علیه السلام و نزد آن حضرت جمعی از دوستان بودند و سخن از عقل و جهل بمیان آمد آن حضرت فرمود: بشناسید عقل و لشکریانش را و جهل و لشکریانش را تا هدایت شوید، سماعة گوید عرض کردم: فدایت شوم ما چیزی را نمیدانیم جز آنچه را که شما بما آموخته اید، آن حضرت فرمود: خدای تعالی خلق فرمود عقل را از نور خود

و آن اولین مخلوق است از روحانیون (1) از طرف راست عرش، و سپس باو فرمود پیش بیا، پیش آمد، باو فرمود: عقب برو بعقب رفت، خدای عز و جل باو فرمود تو را خلق نمودم بخلق بزرگی و تو را بر تمام مخلوقاتم بزرگوarter داشتم، و پس از عقل خلق فرمود جهل را از دریای تلخ و ظلمانی، و باو فرمود عقب برو بعقب رفت، سپس باو فرمود پیش بیا، نیامد! خدای تعالی باو فرمود: ای جهل تکبر کردی (که فرمان مرا نبردی و مستحق لعنت من شدی) پس او را لعنت کرد (و از رحمت خود دورش فرمود).

و برای عقل هفتاد و پنج لشکر مرحمت فرمود، و جهل چون لطف و اکرام خدا را بر عقل دید، و مشاهده نمود لشکریانش را کینه او را در دل گرفت و اظهار عداوت و دشمنی کرد، و گفت خدایا؟ عقل نیز مانند من مخلوقیست که او را خلق نموده ای و باو نیرو داده ای و گرامیش داشتی، و من ضد او هستم و بمن نیرو و لشکری عطا نکردی خدای تعالی باو فرمود بتو نیز عطا میکنم و لیکن اگر تو و لشکریانت نافرمانی مرا نمودید شما را از رحمت خودم دور خواهم کرد، جهل گفت باین شرط راضی شدم! پس خداوند هفتاد و پنج لشکر برای او قرار داد.

و لشکرهای هفتاد و پنجگانه عقل (و جهل) عبارتست از: خیر (و نیکی) که وزیر عقل است، و ضد او شرّ که وزیر جهل است (2) و دیگر ایمان که ضد او کفر است، د.

ص: 246

1- گذشت در باره اول ما خلق الله در صفحه- 21- و امر به پیش آمدن و عقب رفتن شاید: حقیقی باشد برای اظهار انقیاد و اطاعت اوامر پروردگار، و شاید امر تکوینی باشد یعنی: قابلیت برای رسیدن بحد اعلای کمال و شرافت،؟ و یا انحطاط و هبوط بسوی نقص و ذلت و اخلاق رذیله و پست؟.

2- مراد از جهل در مقابل عقل نفس اماره است که انسان را ببدی امر میکنند و بشهوات و غرائز جنسی میکشانند و مبدء تمام خطاها و لغزشها است نه جهل مقابل علم چون جهل در مقابل علم خود یکی از لشکریان جهل در مقابل عقلست. و در اول روایت لشکریان عقل و جهل را- 75- فرموده و لیکن در متن چنان که ملاحظه می شود- 76- است و در بحار (110- 1 ج)- 81- و در کافی (21- 1 ج)- 78- و در خصال- 77- ثبت و ضبط شده و تقریباً بعضی از آنها تکرار است، و اضافات آن را در بین دو ستاره نوشتم تا با متن علل اشتباه نشود.

تصدیق (و قبول نمودن اوامر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام و معاد و بهشت و جهنم) و ضدش إنکار (همه آنها) است، امیدواری (برحمت الهی) و ضدش یأس و ناامیدی (از رحمت پروردگار) است، عدالت و ضدش ظلم و جور است، رضا (بقضا و قسمت الهی) و ضدش خشم و سخط است، شکر (نعمتهای الهی) و ضدش کفر آن (نعمتهای الهی) است، طمع (برحمت و نعمت و فضل و مغفرت الهی) و ضدش یأس (از رحمت و فضل و مغفرت) است، علم و دانش و ضدش جهل و بیدانشی است، توکل و ضدش حرص است، فهم و زیرکی و ضدش احمقی است، عفت (بحفظ شکم و فرجست از حرام و چیزهای شبهه ناک و معتدل نگاهداشتن قوه شهوت است که تمایل بافراط و تفریط نکند) و ضدش پرده دری و بی عفتی است، زهد و ضدش رغبت و میل بدنی، رفق و مدارا و ضدش بد اخلاقی است، تواضع (در مقابل اوامر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام و قرآن و روایات و علما و بندگان صالح) و ضدش تکبر است، تأنی و ضدش سرعت و عجله (در بعضی از امور) حلم و بردباری و ضدش سفاهت و ناصبریست، خاموشی و ضدش هذیان و هرزه گوئی است، تسلیم (اوامر و نواهی خداوند شدن) است و ضدش سرپیچی و طغیان و نافرمانی (خدا) است، عفو و بخشش (از تقصیر دیگران) و ضدش کینه و کدورتست، ترحم (بخود و اطفال و ایتام و زیر دستان) و ضدش قساوت قلبست.

یقین و ضدش شك و تردید است، صبر و ضدش بی صبری و جزع و فزع، گذشت و ضدش انتقام است، بی نیازی (از مردم) و ضدش فقر (و اظهار بی چیزی نمودن بمردم) است، تذکر و ضدش سهو است حفظ و ضدش نسیان و فراموشی است، مهر و علاقه و ضدش بیعلاقگی است، قناعت و ضدش حرص است مواسات و کمک و ضدش منع است، دوستی و ضدش دشمنی

است، وفا و ضدش مکر و حيله است، طاعت (خداوند) و ضدش معصیت است، خضوع و ضدش تکبر (و خود برتر بینی) است، محبت و ضدش بغض است، راستگویی و ضدش دروغگوئیست، حق و ضدش باطل است، امانت (نگاهداری) و ضدش خیانت (در امانت) است، اخلاص (در اعمال) و ضدش شرك (و مخلوط بودن عمل بریا) است، شهادت (وزیرکی قلب) است و ضدش کندی (قلب) است، فطانت و زیرکی (چیزها است بصفات و آثارش) و ضدش نفهمی و بی شعوری است، معرفت (بحق) و ضدش انکار است، همراهی و ضدش اظهار دشمنی است، حفظ عیب و ضدش دورویی (که در پیش رو تملق میگوید برای مکر و حيله)، رازپوشی و کتمان اسرار و ضدش افشاء راز و اسرار (دیگران) است، نماز (خواندن) و ضدش ضایع نمودن نماز است، روزه (گرفتن) و ضدش روزه نگرفتن است، جهاد (و جنگ در راه خدا) و ضدش ترك جهاد است، (رفتن بمکه برای اعمال) حج و ضدش فراموشی عهد و میثاقست (چون خداوند عهد و میثاق گرفته از بندگانش که حج بجا آورند، و حج برای تجدید عهد و میثاق است) نگهداری سخن و ضدش سخن چینی است، نیکوئی پیدر و مادر و ضدش عاق آنها شدن است حقیقت و ضدش ریا است، کار نیکو کردن و ضدش مرتکب کارهای زشت شدنست، خود پوشی و ضدش جلوه فروشی است، تقیه و ضدش بی پروائی (و اشاعه راز) است، انصاف و ضدش بی انصافیست، نظافت و پاکیزگی و ضدش کثیفی است، حیاء و ضدش دریده گیست، میانه روی (در امور خاصه در زندگی) و ضدش تجاوز از حد نمودن، آرامش و راحتی (دنیا و آخرت) و ضدش تعب و رنج است، آسان (گرفتن امور زندگی) و ضدش صعوبت و سختی است، رشد و نمو (بسعادت) و ضدش نقص (و انحطاط به بدبختی) است، عافیت (و عاقبت بخیری) و ضدش بلا و گرفتاری است (بسبب رفتار بد)، بقدر معاش و باندازه احتیاج از دنیا گرفتن و ضدش زیاده از قدر احتیاج از دنیا گرفتن است، حکمت و دانائی و ضدش بدنبال هوای نفس رفتن، وقار و ضدش خفت و سبکی (و مبادرت بکارهای زشت نمودن) است، سعادت و خوشبختی

و ضدش شقاوت و بدبختی است.

توبه (و پشیمانی از معصیت) و ضدش اصرار (بر گناه داشتن) است، استغفار (و طلب آمرزش از خداوند داشتن) و ضدش غرور (بر اعمال حسنه خود و یا غفلت از گناه و عقوبت آن و یا غرور بدنیا)، محافظت (نمودن دین و ایمان و حیثیت خود و دیگران و اعمال واجبه) و ضدش مسامحه و سهل انگاریست، دعا (و درخواست از خدا نمودن) و ضدش روگردانی از خداوند است، نشاط (و خوشحالی است در عبادت و اطاعت خدا و یا در تحصیل مال حلال) و ضدش کسالت است، فرح و خورسندی و ضدش حزن و اندوه است، الفت و ضدش جدائی است، سخاوت و ضدش بخل است * خوف (از خدا) و ضدش بی پروائی (نسبت بخداوند)، دلسوزی (نسبت بینندگان خدا و حیوانات) و ضدش فریب، مهربانی و ضدش غضب است، سلامتی و ضدش گرفتاری و بلا است، توافق و صلح بین مردم با امامشان و ضدش جدائی و ظلم و ستمگریست * و این خصلتها که لشکریان عقلند جمع نشوند مگر در پیغمبر و یا وصی پیغمبر و یا مؤمنی که پروردگار قلبش را برای ایمان امتحان فرموده باشد، و در سایر دوستان ما (اهل بیت پیغمبر) بعضی از این خصلتها را دارند و لیکن بمرور زمان و رفته رفته (در اثر تکامل و تجربه) کامل خواهند شد و دارای تمام این خصلتها خواهند گردید و از جهل و لشکریانش رهایی خواهند یافت و در آن هنگام است که درجه آن دوستان ما بجائی رسد که در ردیف انبیاء و اوصیاء بشمار آید، و جز این نیست که (فهم و درک حق و حقیقت بشناختن عقل و لشکریان اوست و دوری نمودن از جهل و لشکریان اوست و خداوند ما و شما را نگاه بدارد) (از لغزش و خطا و گناه) و توفیق عنایت فرماید به اطاعت خودش و موفق نماید ما و شما را بآنچه که رضای او در آنست.

11- حدیث کرد ما را ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود: هیچ چیزی همانند عقل خدا را عبادت ننموده، و عقل مردی (در امور دینی و معارف یقینیه) تمام و کامل نیست مگر آنکه در او این ده خصلت جمع گردد: بخیر و خوبی او (مردم) امیدوار باشند، و از شر و بدی و اذیت او (مردم و حیوانات) آسوده و ایمن باشند، و کارهای

خیر خود را کوچک و ناچیز و اندک بشمارد، و کارها (و کمکها) ی دیگران را بسیار و بزرگ بشمارد، و ملول نشود و زجر ندهد حاجتمندانی که باو مراجعه مینمایند (اگر سائلست باو چیزی بدهد و یا بزبان خوشی و عذرخواهی او را رد نماید و اگر برای کاری باشد که از دست او ساخته می شود انجام دهد و یا سرگردان و متحیر نماید) و خسته و ملول نشود از تحصیل علم (یا ملول و گرفته خاطر نماید کسی را که تحصیل علم مینماید) در مدت عمرش، و فقر و ناداری را (که دینش سالم باشد) دوست تر بدارد از ثروت (که او را بوادی ضلالت و گناه بکشاند)، و گمنامی را دوست تر از شهرت و عزت (دنئی) بدارد، و نصیب و بهره او از دنیا فقط باندازه مخارجش باشد (که زیاده از مخارج خود نخواهد و حریص بدنیا نباشد)، و هر کس را ببیند گوید او از من بهتر و پرهیزکارتر و با تقواتر است (جز آن کسانی که متجاهر بفسق باشند و علنا و آشکارا مرتکب گناه شوند).

جز این نیست که مردم بر دو قسمند يك قسم آن کسانی هستند که واقعا از او بهتر و پرهیزکارترند، و دیگر آن کسانی که از او بدتر و پست ترند، پس (مؤمن حقیقی آن کسی است که) هر گاه کسی را ببیند که از او بهتر و با تقواتر است تواضع نماید برای او (و پیروی او کند و براهی که او رفته برود) تا خود را باو برساند، و چون کسی را ببیند که از او بدتر و پست تر است بگوید ممکن است صفات خوب او پنهان گردیده و صفات بدش آشکار شده و شاید عاقبت بخیر باشد (چون در تاریخ افراد زیادی نشان میدهد که در اوایل عمر بسیار بد بوده اند و لیکن عاقبت بخیر گردیدند و بدرجات و مقامات عالیه نائل شدند).

و هر گاه مردی این چنین باشد و این صفات در او یافت گردد بمقام بلند و ارجمند رسیده و میتوان گفت که بزرگ اهل زمان خود میباشد.

12- حدیث کرد ما را ... از حضرت باقر علیه السلام که میفرمود خداوند آفرید ما را از (طینت)

أعلیٰ علیین

، و آفرید قلوب شیعیان ما را از آنچه که ما را آفریده بود و بدنهای ایشان را از (طینتی) پست تر از آن، پس قلوب ایشان مایل بسوی ما

ص: 250

است چون از (طینت) ما خلق شده است.

سپس این آیه را تلاوت فرمود: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلَيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ، چنان نیست که کافران و منافقان میبندارند (بلکه) نامه اعمال نیکوکاران (با خودشان) در بهشت علیون خواهند بود و چه میدانی تو (ای کافر و منافق) که کتاب علیون چیست، کتابیست (که بقلم قدرت حق) نوشته شده (که نیکوکاران را بهشت علیون برند و فقط) در آن مکان و آن مقام خواهند رسید مقربان درگاه خداوند.

13- حدیث کرد ما را ... از حضرت سجاد علیه السلام که میفرمود: خداوند تبارک و تعالی خلق فرمود قلوب و بدنهای انبیاء را از طینت علیین (1) و خلق فرمود قلوب مؤمنین را از طینت علیین و بدنهای ایشان را از طینتی پست تر، و خلق نمود قلوب و بدنهای کفار را از طینت سجین و هر دو طینت را بیکدیگر مخلوط نمود، و بواسطه همین (مخلوط شدن) است که از مؤمن کافر متولد می شود و از کافر مؤمن متولد می گردد، و برای همین است که مؤمن گناه میکند و کافر عمل نیکویی انجام میدهد، و لیکن قلوب مؤمنین (روی مبنای: کل شیء یرجع الی اصله) میل میکنند بآنچه که از آن آفریده شده اند، و قلوب کفار روی می آورند بآنچه که از آن خلق شده اند 14- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: خدایت.

ص: 251

1- علیین یا جمع علی و یا مفرد است و معرب می شود بحروف و حرکت، و بهشت و آسمان هفتم و ملائکه حفظه که اعمال بندگان صالح را بالا میبرند گفته می شود و گفته شده که لوحیست از زبرجد سبز که در زیر عرش آویزان است و اعمال بندگان در آن ثبت میگردد. و اخبار طینت و امثال آن از تشابهات و معضلات اخبار خاندان عصمت است و آنچه که بر ما لازم است همان تصدیق بمضامین آنها است علی وجه الاجمال و میباید علم تفصیلی این گونه اخبار را بآنمه علیهم السلام واگذار کرد چون عقول غیر ایشان از ادراک کنه و حقیقت آن عاجز است.

تبارك و تعالی خلق فرمود (بدن و قلب) ما را از نور که آن نور در طینت اعلیٰ علیین بود، و خلق فرمود قلوب شیعیان ما را از آنچه که بدنهای ما را از آن آفریده بود و خلق فرمود بدنهای شیعیان ما را از طینتی غیر از طینت قلوب ایشان از این جهت قلوب ایشان بما تمایل دارد.

سپس این آیه را تلاوت فرمود: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِّيْنَ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ يَسَّ هَهُؤُلَاءِ الْمُقَرَّبُونَ، و خلق فرمود خداوند قلوب دشمنان ما را از طینت سجین و بدنهای ایشان را از طینتی پست تر از آن و خلق فرمود قلوب پیروان دشمنان ما را از طینت بدنی دشمنان ما، و از این جهت است که قلوب آنها مایل است بدشمنان ما.

سپس این آیه را قرائت فرمود: إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ وَيَلُومُنَدٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ، همانا فجار با نامه عمل سیاهشان در سجین خواهند بود، و آن کتابیست که (بدست ملائکه بامر خدا) نوشته شده، وای بر کسانی که روز قیامت را تکذیب میکنند.

15- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود:

خدای عز و جل خلق فرمود ما را از (طینت) علیین، و خلق فرمود ارواح ما را از ما فوق علیین و خلق فرمود ارواح شیعیان ما را از علیین و اجساد ایشان را از طینتی پست تر از آن، و بواسطه همین است که قرابت و نزدیکی بین ما و ایشان است و از این جهت است که قلوب شیعیان ما بما مایل و مشتاقست.

16- حدیث کرد ما را ... از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که میفرمود: هر گاه خواستی که بدانی اهل خیر و صلاح و خوبی هستی نگاه کن بقلبت که اگر قلبا دوست میداری اهل طاعت و فرمانبران اوامر خدا را و دشمن میداری گناهکاران را پس تو اهل خیر و خوبی و صلاح هستی، و خداوند تو را دوست میدارد، و لیکن اگر دشمن میداری اطاعت کنندگان خدا را و دوست میداری گناهکاران را، بدان که اهل خیر و صلاح نیستی، و خداوند تو را دشمن میدارد و مورد خشم و غضب او خواهی بود و

بدان که هر کس هر که و هر چه را دوست میدارد در قیامت با او محشور خواهد شد.

باب نود و هفتم علت آنکه بعضی خدا را میشناسند و بعضی منکر خدا هستند

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از زراره که گفت پرسیدم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از معنی آیه شریفه: **وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى،** که خداوند عهد از بنی آدم گرفت، برای چه (منظوری) بوده؟ فرمود: برای اثبات و شناساندن خودش بوده و لیکن مردم فراموش نموده اند موقع عهد و پیمان گرفتن از ایشان را و زود باشد که (در قیامت) متذکر و یاد آور گردند، و اگر خداوند عهد و میثاق از مردم نگرفته بود کسی نمیدانست که خالق و رازق او کیست.

2- حدیث کردند ما را ... از داود رقی از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود بعد از آنی که خداوند بشر را خلق نمود بایشان فرمود: کیست پروردگار شما؟

اولین کسی که جواب داد رسول خدا صلی الله علیه و آله و (بعد) امیر المؤمنین علیه السلام و (ما) ائمه علیهم السلام که همه گفتند خدایا توئی پروردگار ما، چون اول جواب دادند خداوند علم و دین را بایشان عنایت فرمود، و بملائکه گفت اینها ایند حاملان دین و علم من و امنای منند در میان مخلوقاتم و ایشانند مسئول (راهنمای بندگان من و بر مردم واجبست که احکام و امور دینی خود را از ایشان سؤال کنند و آنان را دوست بدارند زیرا در قیامت از محبت و ولایت ایشان از مردم سؤال می شود).

سپس بتمام بنی آدم فرمود اقرار کنید بر یوبیت و خدائی من و به اطاعت و دوستی این چند نفر (که زودتر از شما اقرار بخدائی من نمودند) پس همگی گفتند پروردگارا بآنچه که فرمودی اقرار داریم، خدای تعالی بملائکه فرمود: شاهد بر اقرار ایشان باشید. ملائکه عرض کردند خدایا شاهدیم بر اقرار آنها تا اینکه فردا (ی قیامت) نگویند غافل بودیم (و نمیدانستیم که خدائی داریم و باید او را عبادت

و اطاعت کنیم) و نگویند که پدران ما مشرک بودند و ما فرزندان ایشان بودیم و (مقصر آنهایند زیرا پیرو فرمان خدا نشدند و خدا را بما شناسانیدند) و آیا ما را عذاب مینمایند بواسطه اعمال زشت گمراهانی که گمراه بودند (و ما را گمراه نمودند)، ای داود خداوند عهد و میثاق محکمی گرفته از مردم بر ولایت (و دوستی) ما اهل بیت رسالت (1).

3- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت باقر علیه السلام که میفرمود: خداوند آفرید خلق را، و دوستان خود را از آنچه که دوست میداشت خلق نمود و آن طینت بهشتی بود، و خلق نمود دشمنان خود را از آنچه که دشمن میداشت و آن طینت آتش (جهنم) بود، و همه را فرستاد بعالم ظلال (ذر- اشباح) راوی گوید عرض کردم ظلال چیست؟ فرمود: می بینی سایه خود را در آفتاب با آنکه سایه تو چیزی (و جسم) نیست، ظلال هم همانند آن سایه است.

و سپس خداوند از میان تمامی بندگان خود پیغمبران را برگزید و از همه خلق اقرار بخدائی خود گرفت.

چنان که خداوند در قرآن مجید اشاره بهمین مطلب میفرماید: **وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ**، اگر از تمام مردم سؤال کنی که چه کسی ایشان را خلق؟.

ص: 254

1- علامه مجلسی رحمه الله در بحار «146-10 ج» از سید مرتضی نقل مینماید که مردی از حضرت سجاد علیه السلام پرسید: بچه سبب شما ائمه از مردم برتر و افضل شدید؟ فرمود: تمامی مردم بر سه قسم هستند، اول آن مردمی که بدست جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (و ما ائمه علیهم السلام) اسلام آورده اند پس آنها دوست ما میباشند و ما سید و بزرگ آنها هستیم و بما ملحق خواهند شد، دوم آن مردمی که با ما جنگیده اند! پس بازگشت ایشان بجهنم خواهد بود، سوم آن مردمی هستند که ما از آنها جزیه گرفته ایم. بنا بر این ایشان در پیشگاه خداوند ذلیل و خوارند، و چهارمین دسته دیگر نیست، پس چه فضیلتی از این بالاتر و افضل می شود؟.

نموده همگی خواهند گفت: خداوند (قادر مطلق) ما را آفریده، و سپس اقرار بنبوت پیغمبران را خواست و لیکن بعضی اقرار کردند و بعضی اقرار نکردند، و بعد آنها را بولایت و دوستی با ما دعوت کرد، پس هر که ما را دوست میدارد (و پیرو ما می باشد) در آن روز اقرار کرده، و هر که دشمن ما اهل بیت است (و حقوق حقه ما را غصب کرده و میکند) انکار ولایت و دوستی با ما را نمود (و اقرار نکرد) و اشاره بهمین است آیه شریفه: *فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ* (مردم منافق و کافر) ایمان نخواهند آورد چون پیش از این (در عالم ذر) تکذیب کرده اند (و اقرار ننموده اند)، و بعد آن حضرت فرمود: تکذیب آنها در عالم ذر که خداوند از ایشان عهد و میثاق میگرفت بود، و اگر در آن روز اقرار کرده بودند در دنیا هم اقرار میکردند (1)

باب نود و هشتم علت آنکه خداوند از نظر مردم پنهانست

1- حدیث کردند ما را ... از محمد بن عبد الله خراسانی خادم (و پیشکار) حضرت رضا علیه السلام که میگفت یکی از زنداقه (ملحدین و منکرین خداوند) بحضرت رضا علیه السلام عرض کرد: برای چه علت و سبب خداوند (یکه بآن معتقدید از نظر مردم) مخفی و پنهان است.

آن حضرت فرمود: پنهان بودن (از انظار مردم) بواسطه زیادی گناهان آنها است، و مخفی و پنهان نیست بر خدا چیزی در دقایق و ساعات شبانه روز، و خدا هم

ص: 255

1- عالم ضلال که در روایت بیان فرموده اند مراد عالم ارواح و مثال است، و ضلالش برای این جهت میگویند که مجرد بوده اند و داخل بدن جسمانی کثیف نبوده اند و این روایت دلالت میکند که خلق ارواح پیش از خلقت اجساد بوده و برای همین است که خوبان از طینت خوب آفریده شده اند چون اقرار بر بوییت خدا و نبوت انبیاء کرده اند، و بدها از طینت بد آفریده شده اند چون اقرار نکرده اند

از چیزی پنهان و مخفی نیست، عرضکرد پس (اگر مخفی نیست خدا) چرا چشمها او را نمی بیند؟ فرمود: برای آنکه فرق باشد بین او و مخلوقاتش که با چشم میتوان آنها را دید، و گذشته از این حرفها: خداوند بالاتر و بزرگتر از آنست که چشمی او را به بیند و یا وهم و خیال کسی بتواند باو احاطه نماید و یا در عقل کسی گنجانیده شود عرضکرد حدّ خدا را برای من بیان کن، فرمود: خداوند را نمیتوان تحدید کرد گفت چرا نمیشود؟ فرمود برای آنکه هر محدودی آخر الامر بحدی منتهی میگردد و هر چه را بتوان تحدید کرد احتمال زیاد (و بزرگ) شدن دارد، و هر چه احتمال زیاد شدن داشته باشد احتمال کم شدن هم در او هست (تا بحدی که بکلی فانی و نابود شود، و با این دلیل علمی و منطقی) پس خداوند غیر محدود است و زیاد و کم نمیشود (ذات و صفات او) و بوهم و خیال کسی نگنجد.

2- خبر داد مرا... از ابو حمزه ثمالی که گفت عرضکردم بحضرت سجاد علیه السلام که: چرا خداوند خود را از خلق پنهان کرده (که مردم نمیتوانند او را به بینند؟) فرمود: برای آنکه مردم جاهل و نادانند، و اگر خدا را میدیدند (در اثر زیاد دیدن) دیگر از او نمیتوانستند و او را با عظمت نمی پنداشتند (و فرمان او را نمیدردند و عبادت و اطاعتش نمیکردند) همانند آنکه یکی از شما که در اول مرتبه خانه کعبه را به بیند آن را عظیم و بزرگ میشمارد و لیکن اگر چندین مدت (و یا سالیان دراز) خانه کعبه را به بیند بواسطه زیاد دیدن چه بسا دیگر باو اعتنا نکند و باو نظر ننماید و با عظمتش نداند.

باب نود و نهم علت بعثت و چگونگی اثبات نبوت انبیا و مرسلین و علت اختلاف معجزه ایشان

1- حدیث کرد ما را... از حضرت صادق علیه السلام (1) که میفرمود در ضمن

ص: 256

1- بیان فوق را مرحوم صدوق در کتاب توحید ضمن خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده و شاید نویسندگان در کتابت و استنساخ اشتباه کرده اند.

خطبه ای: حمد برای آن خدائی که پنهانست در نور (که مجرد است بطوری که نمیتواند درک کند آن را حواس و اوهام و عقول مردم) در افق مرتفع و بزرگ، و عزیز است که در منتهای عزتست، و پادشاه است که در اوج بلندی است، و شرافتش از هر شرافتی برتر است، و (لطف و رحمت او) از هر چیزی (بمخلوقش) نزدیکتر است، و ظاهر و آشکار است بدون آنکه دیده شود، و او می بیند (تمام مخلوقات را) و سزاوار است (بمقتضای حکمت بالغه) اینکه بشناسند (و معتقد باشند) مردم او را بیگانگی.

و (چون در نهایت انحطاط است درجه مکلفین و جاهلند باحکام از این جهت) مبعوث فرمود بسوی ایشان پیغمبرانی که بشارت (بسعادت و عزت و شرف و درجات عالی بهستی) دهنده بودند (بمؤمنین) و ترساننده بودند (مردم گناهکار و مشرک را) تا هر که هلاک و نابودشدنی است بعد از اتمام حجت و دلیل هلاک شود، و هر که لیاقت حیات ابدی دارد با حجت و برهان (بوسیله پیغمبران) زنده بماند، و (نیز پیغمبران را فرستاد) برای اینکه بندگان یاد گیرند آنچه را نمیدانند و خدا را بشناسند و اقرار بیگانگی او نمایند.

2- حدیث کردند ما را ... که پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام از معنی آیه شریفه: **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ؟** («اگر خدای تو میخواست همه مردم را بیک دین و امیداشت» و آنان را بجبر متدین مینمود و لیکن چون در دین اکراه و اجبار نیست ایشان را آزاد گذاشت»).

و لیکن مردم پیوسته در اختلاف دینی و مذهبی و عقاید هستند «تا جایی که بعضی از حق رو میگردانند و پیرو هوای نفس و شبهات میشوند» مگر آنهایی را که (لیاقت دارند) خدای تو برحمت و لطف خودش مورد ترحم مخصوص قرار دهد و هدایت نماید، و مردم را برای آنکه مورد لطف و ترحم خویش فرماید ایشان را خلق فرمود»).

فرمود: تمامی مردم يك امت بودند (یعنی همه بر يك طریقه بودند، و چون اختلاف بین ایشان پدید آمد و گمراه شدند) پس خداوند پیغمبران را مبعوث نمود تا برایشان حجت (تمام) باشد (1).

3- حدیث کردند ما را ... از هشام بن الحکم که حضرت صادق علیه السلام در جواب مرد طبیعی مسلکی که از آن حضرت پرسید: بچه دلیل ثابت مینمائی بعثت انبیاء و رسل را فرمود: ما چون ثابت نمودیم (بدلائل عقلیه) که برای ما خالق و صانع هست کهن.

ص: 258

1- اگر کسی سؤال کند که علت اختلاف در ادیان که دامنگیر مردم دنیا گردیده از کجا ناشی شده؟ جوابهای چندی هست از جمله: ماهیت و حقیقت تمام ادیانی که پیغمبران مأمور بتبلیغ آن بوده اند یکیست و هیچ گونه اختلافی با يك دیگر ندارند و لیکن از وقتی که دستهای مرموز و دست چپاول گری رهبران فاسد ادیان که خود را جانشین و مبلغ دین پیغمبران میدانستند برای رسیدن بریاست و مقام باز شد و شروع کردند به تحریف و زیر و رو نمودن احکام دین را مطابق میل و دلخواه و رأی خود، و با دین خدا بازی کردند، اختلاف در دین هم از همان موقع در میان مردم پیدا شد، و قرآن در ضمن آیه- 18- آل عمران باین مطلب ناطقست بقولش که میفرماید: دین در نزد خداوند دین مقدس اسلام است و اهل کتاب (یهود و نصاری) پیش از ظهور دین اسلام اختلافی در دین نداشتند و لکن پس از ظهور اسلام با اینکه دانا بودند که اسلام برحقست اختلاف کردند. و در مذمت این گونه مردم در- 78- سوره بقره میفرماید: پس وای بر آن کسانی که (نوشتند و) مینویسند کتاب (های خدا) را بدست خود (مطابق میل خود) و میگویند که این نوشته ها از طرف خداوند است (همانند ترجمه کتب عهد عتیق و جدید موجود فعلی که چاپ شده، و نزد این بنده دو نوع آن موجود میباشد). بنا بر این تمام ادیان حقه یکیست و اختلاف حسابس از دین جدا است، و گذشت در صفحه- 192- مختصری در اختلاف ادیان و فتوای مجتهدین.

از ما (بشر) و از تمام مخلوقات برتر است (و آن صانع حکیم است و بنای همه امورش بر حکمت و مصلحت است) و منزّه است از اینکه مردم بتوانند او را به بینند و یا او را لمس نمایند (که جسم باشد و مردم دست بر بدنش بگذارند) و با او مجالست کنند و همنشین شوند و او با مردم بنشیند و با يك دیگر سخن بگویند، پس ثابت می شود که برای آن خدا پیغمبرانی هست در میان مردم که (چون او حکیم است و نشاید که خلق را ضایع و مهمل گذارد، بنا بر این باید باشند تا) آنها هدایت و راهنمایی بنمایند بآنچه که برای مردم مصلحت و منفعت دارد و بقاء ایشان بآن وابسته است که اگر ترك کنند موجب فنا و نابودی ایشان می شود.

پس ثابت گردید وجود کسانی که از طرف خدای حکیم دانا مبعوث گردیده اند و بامر او بمردم امر و نهی نموده اند و مقاصد او را بمردم رسانده اند، و ایشان پیغمبران و برگزیدگان از مردمنند، و پیغمبران مردان حکیمند که بحکمت ادب و مبعوث شده اند و با مردم شرکتی ندارند در هیچ يك از احوال و صفات و اخلاقتشان با آنکه در خلقت و قوای بدنی با آنها یکسانند، و مؤیدند از طرف (خدای) حکیم علیم بعلم و حکمت (تا اینجا راجع بنبوت عامّه بود که وجود پیغمبر لازمست و از اینجا در باره اثبات نبوت خاصه است و اینکه نبوت هر پیغمبری چگونه ثابت می شود).

پس ثابت شد که در هر زمان و روزگاری وجود يك پیغمبری با دلایل و براهین (و شواهد و معجزات) خواهد بود تا خالی نباشد زمین خدا از حجتی که با او علم و معجزه و نشانه ای باشد که دلالت بر صدق و راستی گفتار و ادعای او و بر اجرای حکم عادلانه او بنماید، (1).د.

ص: 259

1- حاصل این روایت آنست که چون ثابت گردید بدلائل عقلیه و نقلیه وجود خدای صانع علیم حکیم و اینکه خداوند کار عبث و بی فائده و بیهوده نمیکند چون حکیم است، و روی این مبنا این خلق را عبث و بیهوده نیافریده بلکه برای امر بزرگ و عظیمی ایشان را خلق فرموده که آن عبارتست از عبادت. چنان که میفرماید: *وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ*، و چون ذاتا انسان مدنی الطبع است و احتیاج بقانون فردی و اجتماعی دارد و خود بشر هم نمیتواند وضع قانون نماید و آن چنان که شاید و باید است از طریق تجربه هم نمیتواند پی بمصالح و منافع خود ببرد و عقل او هم قادر نیست که جزئیات امور را درك کند زیرا چه بسا در ضمن تجربه منجر بهلاکت شود و از عهده بر نیاید که نمونه آن امروزه دیده شده که در تمام ممالک مرقی دنیا (بقول خودشان) بزرگانشان وضع قانون نموده اند و برای کوچکترین چیزی تبصره و ماده نوشته اند و با این حال دیده ایم و می بینیم هنوز نتوانسته اند مملکت خود را بطور صحیح اداره نمایند با اینکه قرنهای متمادست تجربه میکنند و در کارها آخرین فکر خود را بکار میبرند؟! بنا بر این يك نفری که ریشه خانوادگی که اصل مطلبست دارا باشد و نیروئی ما فوق نیروی مردم داشته باشد و منزّه از صفات و خصلتهای بد باشد و قابلیت ارتباط با مبدء داشته باشد لازم است و چنین فرد شاخصی را در لسان شرع پیغمبر مینامند.

4- حدیث کردند ما را ... از ابو بصیر که از حضرت صادق علیه السلام مردی پرسید: برای چه علت و سبب خداوند مبعوث فرموده انبیاء و رسل را بسوی مردم آن حضرت فرمود: برای آنکه تا بعد از ارسال رسل و بعثت انبیاء برای مردم حجتی نباشد بر خدا و نگویند برای ما بشارت دهنده (بنعمت و بهشت تو) و ترساننده (از عذاب تو) بسوی ما نیامد و از این جهت ما نمیدانستیم و اطلاع و آگاهی نداشتیم (که باید تو را عبادت کنیم).

آیا نشنیده ای قول خدا را که حکایت از خازنین جهنم و گفتگوی ایشان را با جهنمیان میفرماید که خزنه جهنم بواسطه ارسال رسل اتمام حجت مینمایند، که میفرماید: أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ (پس از آنکه جهنمیان را در جهنم بردند خازنان جهنم بآنها میگویند که) آیا برای شما پیغمبری نیامد؛، جهنمیان در جواب بگویند بلی پیغمبری بسوی ما مبعوث شد و لیکن ما تکذیب او نمودیم، و (بواسطه جهل باو) گفتیم که خدا چیزی نفرستاده (بر تو) و تو (دروغ میگوئی و) در ضلالت و گمراهی

هستی (و قصد داری که ما را فریب دهی و اغفال نمائی).

5- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حسین بن نعیم صحّاف که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: آیا ممکنست مرد مؤمنی که ایمانش ثابت شده باشد (پیش خداوند و) خدا او را بعد از ایمان بکفر بکشاند (که کافر گرداند؟).

آن حضرت فرمود: که خدا عادلست و جهت اینکه پیغمبران را فرستاده آنست که مردم را دعوت بایمان بخدا بنمایند و هیچ گاه خداوند کسی را بکفر دعوت (نموده و) ننماید، گفت عرضکردم: کافری که کفرش ثابت شده پیش خداوند آیا خداوند او را بعد از کفر بایمان میکشاند (که مؤمن شود)؟ فرمود: خدای عز و جل خلق نموده مردم را در حالی که نمیدانستند و تشخیص نمیدادند ایمان و کفر را، بهمین علت فرستاد بسوی ایشان پیغمبران را تا مردم را بایمان بخدا دعوت کنند و حجت خود را بر ایشان تمام نماید، پس بعضی (که مخالفت با فطرت خود نکردند و قابلیت هدایت شدن را داشتند و) بتوفیق الهی هدایت یافتند (و رستگار شدند) و بعضی (که مخالفت با فطرت خود که خداپرستی است نمودند و لیاقت هدایت شدن را نداشتند و بسبب کفر و انکار سلب توفیق از آنها شد و) هدایت نشدند 6- حدیث کردند ما را ... از ابن السکیت (بکسر سین و تشدید کاف) که گفته پرسیدم از حضرت رضا علیه السلام؟ برای چه علت و سبب بود که خدای عز و جل مبعوث فرمود موسی بن عمران را بعضا و ید بیضا (که دست در گریبان مینمود وقتی که بیرون می آورد مانند خورشید میدرخشید) و آلاتی چند که بسیار شبیه سحر بود و مبعوث فرمود حضرت عیسی را (با معجزه ای که شبیه) بطب (بود) و مبعوث فرمود حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بکلام و خطبه ها (ی فصیح و بلیغ).

آن حضرت در جواب فرمود: زمانی که حضرت موسی به نبوت مبعوث گردید (بیشتر) مردم آن زمان ساحر و جادوگر بودند (و بآنوسيله کارهای محیر العقول مینمودند) پس خداوند یکنوع معجزه ای بحضرت موسی داد که شبیه سحر بود و (لیکن حقیقتاً سحر نبود و) سحر و جادوی آنها را باطل میکرد تا حجت بر ایشان تمام باشد،

و حضرت عیسی را وقتی مبعوث فرمود که در مردم بیماریهای گوناگون و آفات بدنی پدید آمده بود و محتاج بطبابت بودند (و بمرور زمان و در اثر تجربیات طبیبان نسبتاً حاذقی پیدا شده بودند) و علم طب حد اعلای قوت را گرفته بود.

پس خداوند معجزه ای بآن حضرت عنایت فرمود که شبیه بعلم طب بود و با آن مرده را زنده میکرد و سالم مینمود مبتلایان به بیماری پسی و برص را و بینا میفرمود نابینایان و کوران مادرزاد را باذن خدای تعالی تا اینکه حجت بر مردم تمام باشد (و نتوانند عذری بیاورند که ما هادی و راهنمای بسوی تو نداشتیم) و خداوند تبارک و تعالی مبعوث فرمود حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در وقتی که بیشتر اهل آن زمان خطیب و سخنران بودند (راوی گوید) و گمانم آن حضرت فرمود: شعر نیکو میسرودند، پس خداوند قرآن را بحضرتش مرحمت فرمود تا مردم از مواعظ و نصایح و احکام آن پند گیرند و هدایت شوند، و بدین وسیله گفتارهای باطله ایشان باطل شود و حجت بر مردم تمام باشد (1)، ابن السکیت گوید: عرض کردم: بخدا قسم کسی را در علم و بیان مطالب همانند شما ندیده ام، بفرمائید در این زمان (که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرموده) حجت خدا بر مردم کیست؟ فرمود: عقل (البته نه عقلهای ناقص مردم بلکه آن عقلی) که بتواند تشخیص دهد و بشناسد سخن آن کسی که از طرف خدا ادعا مینماید (رهبری را که ما ائمه باشیم) و سخن آن کسی که بدروغ ادعائی میکند، ابن السکیت گوید عرض کردم: بخدا قسم جواب همین است و بس، د.

ص: 262

1- از مفهوم مجموع این روایت این فهمیده می شود که تمامی پیغمبران همه گونه معجزه را دارا بودند و لیکن هر يك از ایشان بالنسبه بزمان خود مأمور به اظهار یکنوع و یا چند نوع معجزه بودند.

باب صدم علت آنکه انبیاء و ائمه (ع) دارای معجزه بوده اند

1- حدیث کردند ما را ... از ابو بصیر که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام بچه جهت و علتی خداوند بانبیاء و رسل و شما ائمه معجزه (1) عطا نموده؟! فرمود: برای آنکه دلیل بر صدق و راستی گفتار ایشان باشد، و معجزه علامت و نشانه ایست که خداوند عطا نمیفرماید مگر بانبیاء و رسل و حجج خود، تا شناخته گردد و تمیز داده شود درستی گفتار راستگو و دروغ دروغگو (که بدروغ پیغمبری و یا امامت میکند)،

باب صد و یکم علت آنکه پیغمبران اولو العزم را اولو العزم گفتند

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که میفرمود:

در تفسیر آیه شریفه: *وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا*، ما با آدم عهد بستیم از پیش و لیکن فراموش کرد و در آن عهد او را با عزم و ثابت قدم نیافتیم که آن حضرت میفرمود: خداوند با آدم عهد نمود در باره رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بعد از حضرتش و لیکن ترك نمود که ایشان آنچنان هستند! (1).

و جهت آنکه (حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیهم السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله) اولو العزم نامیده شدند برای این بود که خداوند در باره حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیاء بعد از حضرتش و (خاصه) حضرت مهدی (صاحب الزمان- عج) و سیرت و رفتارش

ص: 263

1- معجزه عبارت از انجام دادن عملیست که دیگران از انجام دادن همانندش را عاجز باشند، و اگر از یکی از بندگان صالح سرزند آن را کرامت نامند، و فرق فاحشی با سحر و جادو و چشم بندی و تردستی دارد، و تفصیل آن را طالبین در «مفتاح النبوه» محمد رضا بن محمد امین همدانی ملاحظه فرمایند.

عهد گرفت و همه اقرار نمودند 2- حدیث کردند ما را ... از حضرت رضا علیه السلام که میفرمود: پیغمبران اولو العزم را برای این جهت اولو العزم نامیدند که: چون ایشان صاحب عزیمت و شریعت (و دین) بوده اند، و هر پیغمبری که بعد از حضرت نوح علیه السلام تا زمان (بعثت) حضرت ابراهیم علیه السلام بوده اند بر شریعت و طریقه و تابع کتاب (صحف) حضرت نوح علیه السلام بوده اند، و هر پیغمبری که بعد از حضرت ابراهیم خلیل الرحمن - علیه السلام تا زمان (بعثت) حضرت موسی علیه السلام بوده اند بر طریقه و شریعت و تابع کتاب (صحف و مبلغ دین) حضرت ابراهیم علیه السلام بوده اند، و پیغمبرانی که بعد از حضرت موسی علیه السلام بوده اند همه بر دین و منهاج و تابع کتاب (تورات) حضرتش بودند تا زمان (بعثت) حضرت عیسی علیه السلام، و پیغمبرانی که بعد از حضرت عیسی علیه السلام تا زمان (بعثت) پیغمبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند همه بر منهاج و طریقه و شریعت و تابع کتاب (انجیل) حضرت عیسی علیه السلام بوده اند، و ایشانند پنج پیغمبر اولو العزم و افضلند از باقی انبیاء و رسل (1).د.

ص: 264

1- علامه مجلسی در (33- 11 ج) بحار از کامل الزیارة و اقبال الاعمال از حضرت سجاد و حضرت صادق علیهما السلام نقل مینماید که: پیغمبران اولو العزم را برای این جهت اولو العزم گفتند که مبعوث بشرق و غرب زمین و بر تمام جن و انس بوده اند. و بعضی گفته اند اولو العزم شش نفرند و حضرت آدم علیه السلام را جزو گرفته اند و تقریباً میتوان گفت صحیح است زیرا مردم پیش از بعثت حضرت نوح علیه السلام یقیناً بلا تکلیف نبوده اند چون پدران انبیاء همه عابد و خدا پرست بوده اند و هر که خدا پرست باشد دین دارد، و دین باید از طرف رسول ابلاغ شود، و رسول اولو العزم است پس بالنتیجه معلوم میگردد که آدم علیه السلام هم اولو العزمست زیرا از زمان حضرت آدم تا زمان بعثت حضرت نوح پیغمبر صاحب شریعت نبوده؟. و بعضی پیغمبران دیگر را نیز اولو العزم میدانند و لیکن چون سخنان ایشان معتبر نیست از بیان گفتارشان خودداری شد.

و شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله منسوخ نمیگردد و پیغمبری بعد از پیغمبر اسلام نخواهد بود تا روز قیامت و هر کس ادعای پیغمبری کند و بعد از قرآن کلماتی چند جمع کند و بنویسد و آن را کتاب آسمانی نام گذارد خودش مباحثت (چون گمراه کننده است) و هر کس که ادعای او را بشنود واجبست بقتلش برساند (و لازم هم نیست که از مجتهد اجازه بگیرد و بهر نحوه و طریزی که میتواند باید او را بکشد اگر چه تا حدی مستلزم مخارج و یا اندک صدمه بدنی هم باشد، ولی متأسفانه ...)

باب صد و دوم علت آنکه مردم مأمورند از پیغمبران و ائمه (ع) اطاعت نمایند

1- حدیث کرد ما را ... از مولای متقیان علی علیه السلام که میفرمود: بر مردم واجبست که اطاعت و پیروی نمایند از (أوامر و نواهی) خدا و پیغمبران و (ائمه علیهم السلام که) صاحبان امر (هستند) و علت آنکه مردم باید از صاحبان امر اطاعت کنند آنست که چون ایشان دارای مقام عصمت و پاک هستند از تمامی گناهان (کبیره و صغیره) و امر نمیکنند بمردم که مرتکب گناه و معصیت شوند و نافرمانی خدا نمایند (و کوچکترین چیزی را فروگذار ننموده اند مگر آنکه بیان و حکم آن را فرموده اند ولی متأسفانه قسمت عمده مردم مسلمان امروز سخت غافل و گمراه شده اند و روز فرمایشات و دستورات آنان گردانیده اند!!).

باب صد و سوم علت آنکه مردم احتیاج به پیغمبر و امام (ع) دارند

1- حدیث کرد ما را ... از جابر بن یزید جعفی (1) که گفت عرضکردم

ص: 265

1- جعفی بضم جیم و سکون عین و تشدید یاء، و محدث قمی رحمه الله در تحفة الاحباب گوید آنچه از روایات استفاده می شود او حامل اسرار علوم اهل بیت علیهم السلام بوده و گاه گاهی بعضی از معجزات اظهار مینموده که عقول مردم تاب شنیدن آن را نداشته لهذا او را نسبت باختلاط (حواس) داده اند و روایات در مدح او بسیار است، و از او مرویست که گفته حدیث کرد مرا حضرت باقر علیه السلام هفتاد هزار حدیث که من یا حدی نگفته ام و نخواهم گفت (چون مردم استعداد فهم و درک و تاب شنیدن آن را نداشته اند). و گوید: گفتم بحضرت باقر علیه السلام فدایت شوم بار بزرگی بار من کرده اید بواسطه این احادیثی که نمیتوانم بمردم بگویم و بسا باشد که جوش میزند در سینه من که فرو میگیرد مرا شبه جنون، فرمود: هر گاه چنین شود برو به بیابان و گودالی بکن و سر در آن کن و بگو حدیث کرد مرا محمد بن علی الباقر علیهما السلام بچنین و چنین.

بحضرت امام باقر علیه السلام که: برای چه سبب و علت مردم احتیاج به پیغمبر و امام علیهم السلام دارند؟.

فرمود: برای بقاء و نظم و اصلاح عالم، و بقاء و اصلاح عالم بوجود ایشان آن است که: خداوند عذاب را از مردم (که بواسطه اعمال بدشان مستوجب شده اند) دفع و رفع مینماید تا زمانی که پیغمبر و امام در بین ایشان باشند.

چنان که در قرآن میفرماید: **وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ**، خداوند عذاب نخواهد کرد مردم را در حالی که تو ای پیغمبر (رحمة للعالمین) در بین ایشان هستی.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: ستارگان امانند برای اهل آسمان و اهل بیت من امانند برای اهل زمین، و اگر ستارگان از آسمان فرو ریزند میرسد باهل آسمان آنچه را که دوست نمیدارند (شاید هلاکت و نابود شدن باشد) هم چنین اگر اهل بیت من از میان مردم بروند خواهد رسید باهل زمین آنچه را که مکروه میدارند (و آن مرگست) و اهل بیت آن حضرت (دوازده نفر) ائمه میباشند که خداوند اطاعت آنها را با اطاعت خود و رسول خود برابر و مقرون فرموده چنان که میفرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**، ای کسانی که ایمان (بخدا و

ص: 266

رسول و قیامت) آورده اید فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید، و ایشان معصوم و پاک هستند (از هر رجس و پلیدی و اعمال زشت) و مرتکب هیچ گونه گناهی نشده و نمیشوند و نافرمانی خدا را نمیکنند بلکه مؤید من عند الله و براه و طریق صواب و صلاح میباشند، و بسبب ایشان خداوند بندگان خود را روزی میدهد و شهرهایشان را آباد میگرداند، و بواسطه آنها باران از آسمان میبارد و (گیاه و محصولات که توأمست با) برکات از زمین خارج می شود، و بواسطه وجود ایشان است که بگناهکاران مهلت داده شده و تعجیل در عذاب و عقوبت ایشان نمیشود (تا شاید بیدار و هوشیار شوند و توبه نمایند).

و روح قدسی از ایشان دقیقه و آنی جدا نمیگردد، و ایشان از قرآن جدا نیستند و قرآن هم از ایشان جدا نیست، صلوات الله علیهم اجمعین.

باب صد و چهارم علت آنکه پیغمبر خاتم (ص) از تمامی انبیاء افضل است

1- حدیث کرد ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: یکی از مردان قریش بحضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد: چه چیز سبب شد که سبقت گرفتی بر پیغمبران در شأن و جلالت و از همه ایشان برتر و افضل شدی با اینکه بعد از همه آنها برسالت مبعوث شدی و خاتم آنان گردیدی؟

فرمود: چون من اول کسی بودم که اقرار بخداوندی خدا نمودم، و اول کسی بودم که جواب گفتم و تصدیق کردم پیرورداری و خدائی او موقعی که خداوند عهد و میثاق از تمام مردم میگرفت و ایشان را بر گواه خودشان شاهد مینمود و فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند بلی پروردگار ما تویی.

باب صد و پنجم علت آنکه نبی اکرم (ص) را امی نامیدند

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از جعفر بن محمد که گفت پرسیدم از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که: چرا نبی اکرم را امی میگفتند؟

فرمود: مردم چه میگویند در این موضوع؟ عرض کردم که مردم گمان میکنند که چون آن حضرت نمیتوانست بنویسد و بخواند حضرتش را امی گفتند! فرمود: دروغ میگویند، لعنت خدا بر آنها باد، چگونه چنین چیزی می شود که پیغمبر نمیتوانست بخواند و بنویسد! (و هر که چنین معتقد باشد بر خلاف قول خدا معتقد شده) با اینکه خداوند در کتاب محکم خود قرآن مجید میفرماید:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، او است خدائی که میان عرب امی (که خواندن و نوشتن را نمیدانستند) پیغمبری بزرگوار از جنس همان مردم مبعوث برسالت فرمود تا برایشان آیات وحی خدا را تلاوت کند و ایشان را از جهل و صفات ناپسند و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت و کتاب آسمانی و حکمت الهی بآنها بیاموزد.

پس وقتی که خدا بفرماید: پیغمبر تلاوت آیات مینمود و مردم را تعلیم کتاب میکرد، آیا چنین پیغمبری نمیتوانست بخواند و بنویسد؟! بخدا قسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهفتاد و سه زبان میخواند و مینوشت، و علت آنکه آن حضرت را امی گفتند برای این بود که از اهل مکه بود و مکه را ام القری میگویند چنان که خدای تعالی میفرماید: وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا (ام القری یعنی مادر شهرها، و ام با یاء نسبت امی می شود یعنی کسی که از اهل مکه است).

2- حدیث کردند ما را ... از مردی که گفت عرض کردم بحضرت باقر علیه السلام که (بعضی از) مردم گمان میکنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نمیتوانست بخواند و بنویسد فرمود دروغ میگویند خدا آنها را لعنت کند (و از رحمتش دور بگرداند)

چگونه آن حضرت نمیتوانست بخواند و بنویسد با اینکه خداوند (در حق آن حضرت) میفرماید: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ، پس اگر آن حضرت خواندن و نوشتن را نمیدانست چگونه (خداوند فرموده که) مردم را تعلیم کتاب و حکمت الهی میفرمود (مگر نعوذ بالله خدا دروغ فرموده)؟

راوی گوید عرض کردم: پس چرا حضرتش را امی نامیده اند؟! فرمود: چون نسبت بمکه داشت (و از اهل مکه بود) و مکه را «ام» میگویند چنان که خدای عز و جل فرموده: لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا (که مراد از ام القری مکه است) و هر کسی اهل مکه باشد او را بانجا نسبت میدهند و باو امی میگویند (1)د.

ص: 269

1- امی (بضم همزه و تشدید میم) کسی را گویند که تحت سرپرستی مادر بوده و درسی نخوانده و بیسواد باشد و بیشتر اوقات این کلمه را در مورد کسی بکار میبرند که یتیم باشد چون غالباً بچه های یتیم که تحت سرپرستی مادر هستند از علم و دانش دورند زیرا مادر جاهلست و خبری از علم و دانش ندارد تا فرزند خود را بمکتب و مدرسه فرستد، و راوی همین اشتباه را کرده که امی بودن آن حضرت بواسطه اینست که یتیم بوده و حضرت باقر و جواد الائمه (ع) فرموده اند که برای این جهت حضرتش را امی نمیگویند بلکه چون اهل مکه میباشد. و در اینکه آن حضرت میتواند بخواند و بنویسد شك و تردیدی نیست زیرا پیغمبر باید از همه لحاظ کامل بلکه فرد اکمل باشد، و تمام مورّخین شیعه و سنی نوشته اند که آن حضرت در روزهای آخر عمر خود فرمود: ایتونی بدوات و کتف اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا، بیاورید برای من (قلم و) کتف حیوانی تا بنویسم برای شما نوشته ای (در باره خلیفه و جانشین بلا فصل خودم) که بعدا گمراه و سر بگریبان نشوید، و کسی که بتواند بنویسد یقینا میتواند بخواند و بحث است در اینکه خواندن و نوشتن آن حضرت از چه وقت شروع شده در مجمع البیان از سید مرتضی نقل مینماید در ذیل آیه: وَ مَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآتَابِ الْمُبْطِلُونَ (تو ای پیغمبر پیش از بعثت نمیخواندی و نمینوشتی، چون بمکتب و مدرسه نرفته بودی و خواندن و نوشتن را تعلیم نگرفته بودی، و اگر این چنین میبود، اهل باطل و منکران نبوت تو و وحی و قرآن در پیغمبری تو شك و تردید داشتند و هنگامی که آیات قرآن را میخواندی میگفتند قرآن بوحی نیست و بتو میگفتند که از کتابهای سابقین جمع و تألیف کرده ای) که از ظاهر آیه مفهوم می شود که آن حضرت پیش از بعثت نمیتوانسته بخواند و بنویسد. و علامه مجلسی در (134-16 ج) بحار میفرماید: ممکنست جمع بین اخبار نمائیم و بدو وجه بگوئیم- اول- آنکه آن حضرت قادر بنوشتن بوده (چه پیش از بعثت و چه بعد از آن) و لیکن برای مصلحتی (که آن شك و تردید مردم باشد) نمینوشته- دوم آنکه نمینوشته و نمیخوانده یعنی نوشتن و خواندن را از کسی (غیر از خدا) نیاموخته و إلا کسی که عالم بعلوم اولین و آخرین بوده و میتواند شق القمر بلکه بالاتر از آن را انجام میداده چگونه قادر بنوشتن و خواندن نبوده. علی ای تقدیر، امی بودن آن حضرت بزرگترین منقبت و سند نبوت حضرتش میباشد، زیرا با نداشتن جزئی ترین سابقه تحصیل بیاناتش از نظر علمی و منطقی ما فوق و حد اعلائی مرتبه را دارد که کسی قادر بنوشتن نیست و زبان کسی قدرت بیانش را ندارد، و ما مردم اگر مدرسه نرویم و خواندن و نوشتن را یاد نداشته باشیم ننگست و موجب خفت و خواری خواهد بود، و لیکن برای پیغمبر موجب سرافرازی و سربلندیست و سبب ثابت شدن حقانیت حضرتش میباشد و اگر درس خوانده بود نمیشد قبول کرد ادعایش را، خاصه مردم جاهل میگفتند که این کلماتی را که بنام آیات قرآن بر ما میخواند و مدعیست که جبرئیل از طرف خداوند برایش نازل مینماید دروغ است و خودش بهم بافته و جمع کرده از خود و کتابهای پیشینیان!!، و بالتیجه مسلمانان صدر اسلام زیر بار نمیرفتند و حضرتش را به پیغمبری قبول نمیکردند و میگفتند این هم مانند افراد دیگر که بدروغ ادعای پیغمبری کرده و میکنند ادعای نبوت و رسالت مینماید.

3- حدیث کردند ما را ... که پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام از معنی آیه:

وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ، وحی میفرستد خداوند بمن آیات این قرآن را تا بترسانم شما و هر کس از افراد بشر و جن را که آیات این قرآن باو میرسد؟.

فرمود: یعنی میترسانم (از عقوبت نافرمانی خدا) هر کس را که از قرآن اطلاع پیدا کند بهر زبانی که باشد (و دعوت من اختصاص بعرب ندارد بلکه همه

ص: 270

مردم دنیا را دعوت بسوی خدا مینمایم).

4- حدیث کرد ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که در تفسیر آیه: اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ، که یوسف فرموده بعزیز مصر، مرا بخزینہ داری مملکت و ضبط اموال و محصول کشور منصوب کن، چون من در حفظ اموال و درآمد کشور و مصارف آن دانا و بصیرم.

میفرمود: یعنی حفظ میکنم آنچه را که در تحت اختیار من باشد و عالم هستم بتمام زبانهای مردم دنیا (و میتوانم با هر کسی با زبان و لهجه خودش با او سخن بگویم).

5- حدیث کرد مرا پدرم از ... که حضرت صادق علیه السلام میفرمود: از جمله چیزهایی که خداوند برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عنایت فرموده این است که آن حضرت میخواند و لیکن (برای مصلحت) نمینوشت، و (دلیل آنکه آن حضرت میتوانست بخواند آن است که) پس از آنکه ابو سفیان (ل با لشکریانش) متوجه جنگ احد شد، عباس عموی پیغمبر نامه ای بحضرتش نوشت که ابو سفیان با افرادی چند بجنگ شما می آید و موقعی این نامه بآن حضرت رسید که در صحرای مدینه بودند و آن حضرت نامه را خواندند و بچند نفری که همراه و در خدمتش شرفیاب بودند از مضمون نامه مطلع نفرمود و بایشان فرمود حرکت کنید تا بمدینه بازگردیم و پس از آنکه بمدینه آمدند بهممه صحابه مضمون نامه را بیان فرمود (که مشرکین مکه قصد جنگ با ما دارند

ص: 271

6-7- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: از جمله چیزهایی که خداوند بر نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم عنایت نموده این بود که آن حضرت امی (و درس نخوانده در مکتب بشری) بود و نمنیوشت (کاغذها را با دست خود) و لیکن کاغذها را خود میخواند (چون از مضمون بعضی از کاغذها صلاح نبود که صحابه اطلاع پیدا کنند).

8- حدیث کرد ما را ... از حضرت صادق از پدر بزرگوارش علیهما السلام که میفرمود: خداوند هیچ وحی و کتابی نفرستاده است مگر بزبان عربی و لیکن بگوش انبیاء بزبان قومشان آن وحی میرسید و بگوش پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بزبان عربی میرسید، و هر کسی که با آن حضرت سخن میگفت بهر زبانی که بود بگوش حضرتش بزبان عربی میرسید، که جبرئیل برای آن حضرت ترجمه مینموده بواسطه شرافت و مقام آن حضرت، و هر وقت آن حضرت با کسی سخن میفرمود، بزبان عربی میگفت و لیکن بشخص مخاطب بزبان و لهجه خودش میرسید (بطوری که گمان میکرد که آن حضرت بزبان و لهجه او سخن میگوید) (1).د.

ص: 272

1- روایت فوق در بدو امر ممکنست مورد تعجب بعضی واقع گردد لیکن با دقت نظر و تطبیق با اکتشافات و اختراعات و پیشرفت روز افزون علم و صنعت که بدست بشر انجام می شود هیچ گاه مورد تعجب نخواهد شد، چنان که در بشارات عهدین (ان کان صادقا) مرقوم شده که: جلسات مهم سیاسی بین المللی که از نمایندگان دول بزرگ جهان تشکیل میگردد مجهز بدستگاههای فرستنده ای میباشد که سخن هر گوینده ای را بهر زبانی که باشد: برای اهل هر لغتی بهمان لغت تحویل میدهد مثلا نماینده ای بزبان فارسی سخن میگوید ولی جوهر و ترکیب صدای او بمتجاوز از ده لغت پخش می شود. و وحی در لغت بمعنی مکالمه غیبی و گفتگوی مخفیانه و نامحسوس است و به اصطلاح شرعی عبارت از آنست که خداوند پیغمبر خود را بر یک حکم و دستور شرعی و امثال آن آگاه فرماید. و در قرآن وحی بچند معنی دیگر هم استعمال گردیده از جمله: بمعنی اشاره، چنان که در باره حضرت زکریا علیه السلام میفرماید: فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا، زکریا از عبادتگاه خود بیرون آمد و بقومش اشاره فرمود که در هر صبح و شام خدا را تسبیح گوئید. و بمعنی: امر، بقولش که میفرماید: وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ، یاد کن زمانی را که امر نمودیم بحواریین که ایمان بمن و عیسی بیاورید، و بمعنی: الهام، چنان که فرموده: وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى، ما الهام نمودیم بمادر حضرت موسی، و فرموده: وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ، الهام نمود پروردگار تو بزنبور عسل، و بمعنی: وسوسه: چنان که میفرماید: وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَلْيَوْحُونَ إِلَى أُولِيَائِهِمْ، شیاطین بدوستان خود وسوسه کنند. و در این موارد که گفته شده ربطی بوحی احکام شرعی ندارد، و آنچه که مربوط باحکام شرعی و امثال آنست از قبیل مطالب اخلاقی یا بتوسط جبرئیل به پیغمبران میرسیده و یا تکلم خداوند است بلا واسطه چنان که مختصرا در صفحه 136- گذشت. و بعضی در اثر کوتاهی فکر و اطلاعات علمی نداشتن سخنانی در باره وحی گفته و میگویند که چون تا حدی توهین بمقام ربوبیت و انبیا علیهم السلام بود صرف نظر از تذکر شد.

**باب صد و ششم علت آنکه رسول خدا (ص) را محمد و احمد و ابو القاسم و بشیر و نذیر و داعی و ماحی و عاقب و حاشر و
احید و موقف و معقب نامیدند**

1- حدیث کردند ما را ... از حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام که میفرمود:

چند نفر یهودی خدمت حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله آمدند و عالم ایشان چندین سؤال از آن

ص: 273

حضرت کرد، و از جمله پرسید: چرا شما را محمّد و احمد و ابو القاسم و بشیر و نذیر و داعی مینامند؟

آن حضرت فرمود: مرا «محمّد» میگویند چون من پسندیده شده ام در زمین (بواسطه داشتن صفات و خصال نیکو و اخلاق حمیده) و «أحمد» مینامند چون در آسمانها پسندیده شده ام. و «ابو القاسم» میگویند چون خداوند قسمت میفرماید بهشت را بین کسانی که ایمان به (نبوت و رسالت) من آورده اند و تقسیم مینماید جهنم را میان کسانی که ایمان و اقرار بنبوت من ندارند، و مرا «داعی» برای این جهت میگویند که چون دعوت میکنم مردم را بدین پروردگارم، و «نذیر» مینامند از جهت اینکه میترسانم بآتش (جهنم) کسانی را که نافرمانی مرا بنمایند، و «بشیر» نامیده شدم بواسطه آنکه بشارت میدهم به بهشت آن کسانی را که فرمان مرا ببرند (و بستت و دستورات من عمل کنند).

2- حدیث کردند ما را ... از فضال که گفت پرسیدم از حضرت رضا علیه السلام چرا: کنیه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم ابو القاسم است؟ فرمود: چون آن حضرت پسری داشت بنام قاسم (1)، از این جهت مکنی به ابو القاسم شد (یعنی پدر قاسم) عرض کردم اگر مرا لایق میدانید و اهلیت دارم زیادتراً (شرح دهید و تفصیل آن را) بیان بفرمائید فرمود: بلی، آیا میدانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: من و علی دو پدر هستیم برای این امت (مسلمان)؟ گفتم بلی میدانم، فرمود: میدانم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم پدر است برای تمام امتش و علی علیه السلام هم جزو امت آن حضرت محسوبست؟ گفتم: بلی میدانم، فرمود: میدانم که علی علیه السلام قسمت کننده بهشت و جهنم است؟ عرض کردم آری میدانم.

فرمود: پس پیغمبر را ابو القاسم از این جهت میگویند که پدر قاسم بهشت و جهنم است (که علی علیه السلام باشد) گفتم: چگونه می شود این (که فرمودید علی علیه السلام).

ص: 274

1- اولین پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ملقب به «الطاهر» قبل از بعثت در مکه متولد گردید از خدیجه کبری (ع) و قبل از بعثت هم وفات یافت.

پدر این امت است) فرمود: مهربانی پیغمبر صلی الله علیه و آله بر امت خود مانند مهربانی پدر است بر فرزند خود، و افضل امت آن حضرت علی علیه السلام بوده و بعد از آن حضرت شفقت و مهربانی علی علیه السلام بر امت (مسلمان) همانند شفقت و مهربانی آن حضرتست بر ایشان، زیرا علی علیه السلام وصی و خلیفه (بلا فصل) رسول خدا صلی الله علیه و آله است و امام است بعد از او (بر امتش) و از این جهت بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود: من و علی دو پدر هستیم برای این امت و نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روزی بالای منبر (طبق وحی الهی) فرمود: هر کس (از مسلمانان) وفات کند و قرضی و یا (نان خور و) عیالی داشته باشد قرضش را باید من ادا کنم و عیالش را من باید نفقه و مخارج بدهم، و هر کس اموالی را واگذارده باشد برای وارث او است.

پس از این جهت پیغمبر اولی بود بمؤمنین از پدران و مادران ایشان، و صاحب اختیارتر بود بر ایشان از خودشان (بمنطوقه آیه: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ و بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برای این امت این چنین بود (زیرا علی نفس پیغمبر بوده طبق آیه وافی هدایه مباحله).

3- حدیث کرد مرا ... از جابر بن عبد الله که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود:

من شبیه ترین مردم هستم به آدم ابو البشر علیه السلام، و حضرت ابراهیم شبیه ترین مردم است بمن در خلقت و اخلاق، و خداوند در فوق عرش مرا بده نام خوانده و مرا وصف نموده، و هر پیغمبری که بقومی فرستاده بشارت بعثت مرا داده (1) و در تورات و انجیل (اصلی) نام مرا یاد کرده، و بمن تعلیم نموده کتاب خود (قرآن) را و مرا باآسمانش برده (شب معراج) و اسم مرا از اسم خود گرفته و مشتق فرموده، خودش محمود است و مرا محمد نامیده.

و در بهترین قرنهای (وزمانها برای) امتم مرا مبعوث فرموده، و مرا در تورات.

ص: 275

1- در موضوع بشارت پیغمبران علیهم السلام بیعت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم کتابهایی نوشته شده از جمله مفتاح النبوه مرحوم محمد رضا ابن محمد امین همدانی رحمه الله و بشارات عهدین فاضل معاصر شیخ محمد صادقی که مراجعه اهل فضل و ادب بآنها مناسب و بمورد است.

احید (1) نامیده و آن از توحید است که خداوند بتوحید اجساد امت مرا بر آتش حرام گردانیده، و در انجیل مرا بنام أحمد یاد کرده، و من در میان اهل آسمان محمود و پسندیده هستم و امت مرا پسندیدگان قرار داده، و اسم مرا در زبور ماحی گفته چون خداوند بواسطه من بت پرستی (و عبادت هر معبودی غیر خودش) را در زمین محو نموده (و باطل گردانیده).

و در قرآن مرا بنام محمد یاد نموده، و در قیامت موقع فصل قضاء و حکومت (که حق و حقوق بین مردم جدا میگردد و بدعاوی آنها رسیدگی می شود) محمود نامیده شوم و غیر از من کسی شفاعت نکند، و مرا (بمناسبت حشر) در قیامت «حاشر» نامیده چون (من اول کسی خواهم بود که بصحرای محشر می آیم) و مردم بعد از من بمحشر خواهند آمد، و مرا بمناسبت توقف مردم در قیامت برای حساب «موقف» نامیده چون مردم را در پیشگاه عدل الهی بپا میدارم، و مرا «عاقب» نامیده چون من (خاتم و) عقب تر از همه پیغمبرانم و بعد از من پیغمبری نخواهد آمد (و هر که مدعی پیغمبری شود کاذب و دروغگو است)، و مرا: رسول رحمت و رسول توبه و رسول ملاحم (صاحب شمشیر) قرار داده، و مرا «مقفی» نامیده (یعنی بازداشت شده) چون (نبوت و رسالت در من بازداشت شد) و بعد از من پیغمبری نخواهد بود، و منم «مقیم» (که قیام میکنم بارشاد و اصلاح امور مردم) و کامل و جامع (خیر و سعادت برای مردم) و خداوند بر من منت نهاد و بمن فرمود: ای محمد درود و تحیت بر تو باد، هر پیغمبری را فقط بسوی قومش فرستادم و تو را فرستادم (و مبعوث نمودم) بسوی تمام بشر از سرخ (و سفید و زرد) و سیاه (پوست) و تو را بسبب رعب و هیبت یاری کردم که هیچ کس را با آن یاری ننموده ام، و غنیمت (های جنگی) را بر تو حلال نمودم که پیش از تو بره.

ص: 276

1- احید بضم همزه و فتح حاء و سکون یاء، و بفتح همزه و سکون حاء و فتح یاء، و بفتح همزه و سکون حاء و کسر یاء، و بضم همزه و کسر حاء و سکون یاء نیز ضبط شده.

کسی حلال نکرده بودم، و عطا کردم بتو و بامتت گنجی از گنجهای عرشم را که آن فاتحة الكتاب (سوره مبارکه حمد) و خاتمه سوره بقره (که آن دو آیه

أَمَّنَ الرَّسُولُ

) است، و نیز برای تو و امتت همه زمین را مسجد و خاکش را طاهر و پاک قرار دادم، و بتو و امتت تکبیر

(اللَّهُ أَكْبَرُ)

عنايت کردم، و نام تو را با نام خودم قرین و نزدیک نمودم (در اذان و تشهد نماز و غیره) تا اینکه هر کس نام مرا گفت نام تو را هم بگوید، پس ای محمد خوشا بر تو و امتت.

باب صد و هفتم علت آنکه خداوند پیغمبر (ص) فرموده: اگر تو در شك هستی

1- حدیث کرد ما را ... که یحیی بن اکثم کاغذی نوشت بموسی بن امام محمد تقی علیه السلام و چند چیز از او سؤال کرد، و از جمله این بود که آیه:

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسَلِّ إِلَيْنَا الَّذِي نَقْرَأُ مِنَ الْكِتَابِ مِنْ قَبْلِكَ (اگر تو در شك و تردید هستی در آنچه که ما بتو فرستاده ایم پس بپرس از علماء اهل کتاب که کتابهای پیش از تو را خوانده اند) خطاب بکیست؟ اگر خطاب بخود پیغمبر باشد که آن حضرت شك و تردیدی در آیات قرآن نداشت، و اگر خطاب بغير پیغمبر باشد که قرآن بغير آن حضرت نازل نشده؟.

موسی در جواب نوشت که پرسیدم از برادرم حضرت امام علی النقی علیه السلام و آن حضرت فرمود: خطاب بخود پیغمبر است و پیغمبر شك نداشت در آنچه که باو نازل شده بود لیکن مردم (مشرك و منافق) جاهل و نادان میگفتند که چرا پیغمبری از جنس ملائکه بسوی ما مبعوث نشده تا با ما فرق داشته باشد! و این پیغمبر با ما فرقی ندارد زیرا غذا میخورد و آب می آشامد و (روی زمین و) در بازارها راه میرود پس خداوند پیغمبر وحی فرمود که (اگر مورد شك و تردید مردم جاهل قرار گرفته ای) بپرس از کسانی که کتب آسمانی پیش از تو را خوانده اند در حضور این مردم جاهل که: آیا پیغمبرانی که پیش از من مبعوث شده اند بر غیر رویه من بوده اند و آیا آنها غذا

ص: 277

نمیخورند و در معابر و بازارها راه نمیرفته اند (وقتی که حقیقت را بیان داشتند و گفتند بلی این چنین بوده اند، بگو که) من نیز مثل ایشان هستم.

و خدا میدانست که پیغمبرش در شك نیست و خود پیغمبر هم میدانست و لیکن خدا برای این جهت فرمود: فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ، تا مردم بفهمند که شك و تردید در نبوت (و رسالت) آن حضرت باطلست، همچنان که در آیه مباحله فرموده: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتِهَلْ فَتَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ، بگو بیائید ما و شما با فرزندان و زنان خود با هم مباحله (و در حق يك دیگر نفرین) کنیم تا لعن و عذاب خداوند بر دروغگو نازل شود، و اگر خداوند میفرمود: تعالوا نبتهل فنجعل لعنة الله عليكم، بیائید تا مباحله کنیم و لعنت خدا را بر شما فرود آوریم (نصارای نجران) نمی آمدند و حاضر بمباحله نمیشدند و خداوند میدانست که پیغمبرش ادای وظیفه و رسالت مینماید و پیغمبر هم میدانست که در گفتار خود صادق و راستگو است، و لیکن میخواست که آن مردم توجه کامل کنند و بیشتر پی بحقانیت نبوت و رسالت آن حضرت ببرند، (بدین جهت حضرتش را بچنین آیه ای مخاطب فرمود).

2- حدیث کردند ما را ... از حضرت باقر و یا حضرت صادق علیهما السلام که میفرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است در تفسیر آیه: فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسَلِّ إِلَى الَّذِينَ يَقرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ، من شك و تردید (در نبوت و رسالت خود) ندارم و از کسی هم سؤال نمیکنم (که آیا من پیغمبر بر حق هستم تا شك و تردید از من برود، چون خود عالم هستم و حقایق را نیکو میدانم).

باب صد و هشتم علت آنکه رسول خدا (ص) بر اطفال سلام میکرد

1- حدیث کردند ما را ... از حضرت رضا از آباء کرام خود علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: پنج چیز است که تا آخرین لحظات عمر ترك نمیکنم

اول- غذا خوردن روی زمین (بدون فرش) با غلامان (و خدمتکاران خانه).

دوم- سوار شدن بر الاغ که فقط پالان داشته باشد (که تشك و پتو وزین و غیر ذلك را حتما لازم نمیدانم که روی الاغ باشد تا سوار شوم).

سوم- دوشیدن بز (و گوسفند و شتر و گاو) را با دست خودم.

چهارم- پوشیدن لباس پشمین (1).

پنجم- سلام کردن بر اطفال تا این رویه سنت باشد بعد از من (که مسلمانان عمل کنند).

باب صد و نهم علت آنکه رسول خدا (ص) را یتیم نامیدند

1- حدیث کرد ما را ... که از ابن عباس پرسیدند از معنی آیه: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى، آیا خداوند تو را یتیم نیافت پس در پناه خود حفظ فرمود (که چرا آن حضرت را یتیم نامیده؟).

گفت جهت آنکه آن حضرت را یتیم نامیدند برای این بود که چون روی زمین از اولین و آخرین همانند نداشت پس خداوند برای اظهار امتنان نعمت بر حضرتش فرموده: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى، یعنی آیا تنها نبودی و همانند و نظیر نداشتی پس خداوند جمع فرمود مردم را باطراف (و تو را پناهگاه آنها قرار داد) و فضیلت تو را بر مردم آشکار نمود تا آنکه تو را شناختند و عارف بمقام شامخ و ارجمند تو گردیدند، وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى، و آیا در میان اقوام و طائفه خود تو را گمراه نمیخواندند پس خداوند ایشان را هدایت کرد بواسطه معرفت در حق تو، وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى، و بتو نمیگفتند که فقیر هستی و اموال و ثروتی نداری پس خداوند بسبب اموال سرشار

ص: 279

1- در خصال بعد از نقل این روایت دیگری بهمین مضمون از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل مینماید و آن حضرت بجای: پوشیدن لباس پشمین، دوختن پارگی کفش را بیان فرموده.

خدیدجه (س) تو را ثروتمند و بی نیاز نمود و فضیلت (و عزت) تو را زیاد کرد و دعاهاى تو را مستجاب نمود تا جایی که اگر دعا کنی و از خدا در خواست نمائی که سنگی را برایت طلا گرداند في الفور طلایش نماید، و در مواقعی که غذا نداشتی برای تو غذا فرستاد و هر گاه تشنه میشدی آب برایت مهیا کرد، و در آن روزهایی که یاور نداشتی تو را بسبب ملائکه یاری کرد و تو را بر دشمنانت غالب و پیروز ساخت.

باب صد و دهم علت آنکه خداوند پیغمبر اکرم (ص) را یتیم نمود

1- حدیث کرد ما ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: خدای تعالی نبی اکرم صلی الله علیه و آله را یتیم گردانید (که پیش از ولادت و یا مدت خیلی بعد از ولادت پدر بزرگوارش حضرت عبد الله و پس از ولادت والده مکرمه اش آمنه از دنیا رفتند) تا اینکه اطاعت کسی بر حضرتش واجب نباشد (1).

باب صد و یازدهم علت آنکه پسری برای حضرت رسول (ص) باقی نماند

1- خبر داد مرا ... از عبد الله بن سنان که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام که: چرا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پسری باقی نماند؟ فرمود: چون خداوند خلق

ص: 280

1- شاید اگر پدر و مادر آن حضرت زنده میبودند و آن حضرت اظهار نبوت و رسالت میفرمود و مشرکین او را اذیت میکردند پدر و مادر بواسطه محبت جبللی و فطری نمیتوانستند به بینند و چه بسا سدّ راه پیشرفت آن حضرت میشدند و حضرتش را از اظهار نبوت و دعوت بسوی حق منع مینمودند و چون اطاعت امر پدر و مادر واجب است در بیشتر از موارد و آن حضرت ناچار میبایست اطاعت و پیروی از ایشان هم بنماید بنا بر این اختلالی در نبوت و بعثت پدید می آمد، و الله يعلم بحقایق الامور و ما یفعل.

فرمود حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پیغمبر و حضرت علی علیه السلام را وصی و جانشین او، و اگر برای پیغمبر پسری باقی میماند (بنظر مردم) مقدم بود بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در آن هنگام (زیر بار حق نمیرفتند و) وصایت علی علیه السلام مختل میماند (1).

باب صد و دوازدهم علت آنکه خداوند حضرت رسول (ص) را بمعراج برد

1- حدیث کردند ما را ... از ثابت دینار که گفت پرسیدم از حضرت امام زین العابدین علیه السلام آیا: خداوند مکانی (مخصوص و معین) دارد که در آنجا باشد؟

فرمود: خداوند منزله است از این (که بتوان مکانی مخصوص و معین برایش تصور کرد) عرض کردم: پس چرا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با آسمان برد؟! فرمود (با آسمان بردن آن حضرت دلیل نیست که خداوند مکانی دارد بلکه) آن حضرت را با آسمان برد تا عوالم ملکوتی را با او بنمایاند، و آنچه که در آنهاست از عجائب خلقت و صنعت الهی برای العین مشاهده نماید عرض کردم: پس (اگر این چنین است و نمیتوان برای خدا مکانی بالخصوص تصور و تعیین کرد) چگونه است که خدای تعالی فرموده: **ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى** (آن حضرت در شب معراج نزدیک شد بدان نزدیکی که بفاصله دو کمان یا نزدیکتر بود)؟.

ص: 281

1- متن روایت فوق حدی پیچیدگی دارد زیرا وصایت و امامت ثابت می شود بنص و تصریح پیغمبر صلی الله علیه و آله بامر خداوند (چون و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) و مربوط بودن اولاد نیست. و بنظر مترجم این کتاب این میرسد که شاید منظور آن حضرت این باشد که اگر برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پسری باقی میماند بعد از آن حضرت بیشتر اختلاف پدید می آمد و مردم جاهل میگفتند در صورتی که پیغمبر پسر داشته باشد نباید علی علیه السلام وصی و جانشین او باشد و پسر آن حضرت نیز صاحب پسر میشد و در آن وقت هم میگفتند باید این پسر جانشین پدر باشد. و برای همین جهت اختلاف شدید میگشت و چه بسا دیگر فرمان مولای متقیان علی علیه السلام را نمیدادند و دین مقدس اسلام با آن همه زحمات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خطر فنا و نابودی می افتاد. و مرحوم علامه مجلسی در (294-5 ج) بحار از من لا یحضره الفقیه مرحوم شیخ صدوق نقل مینماید که جمیل بن دراج از حضرت صادق علیه السلام پرسید که اگر ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده میماند آیا پیغمبر میبود؟ آن حضرت فرمود: پیغمبر نبود بلکه مؤمن و موحد و بر منهج و طریقه و تابع پدر بزرگوارش بود.

فرمود: چنان نیست که تو گمان کرده ای بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک شد (بمقام قرب) و از حجابهای نور گذشت و مشاهده نمود (برای العین) ملکوت سماوات را و آنگاه نزدیکتر رفت، و سپس ببائین نگاه کرد و زمین را ملاحظه فرمود بطوری که گوئی آنقدر بزمین نزدیکست که بقدر يك کمان و یا کمتر از آن فاصله نیست.

2- حدیث کردند ما را ... از یونس بن عبد الرحمن که گفت عرض کردم بحضرت موسی الکاظم علیه السلام: برای چه جهت و علتی بود که خداوند عروج داد و بالا برد پیغمبر خود را با آسمان و از آنجا بسدره المنتهی و از آنجا بحجابهای نور، و در آنجا با او سخن گفت و آن حضرت با خدا مناجات کرد؟ با اینکه خداوند را نمیتوان بداشتن مکان وصف کرد فرمود: نمیتوان برای خدا مکانی تعیین کرد و زمان در خدا تأثیر ندارد (چون خود خالق مکان و زمانست، و احتیاج بمکان داشتن و تحت تأثیر زمان واقع شدن از صفات مخلوق است و عقلاً باید خالق منزله از صفات مخلوق باشد) و خدای تعالی خواست که مشرف گرداند ملائکه و ساکنان آسمانهایش را بخدمت آن حضرت، و اکرام کند ایشان را بمشاهده نمودن آن حضرت را، و نیز حضرتش را بمعراج برد تا برای العین مشاهده فرماید صنایع و عجائب و عظمت خلقت الهی را تا پس از بازگشت بزمین امت خود را از عجائب خلقت آسمانها (و آنچه که در آنها است) خبر دهد

1- معراج رفتن رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جمله قضایائیست که محققا واقع شده و از مسلمات قرآن و روایات اسلامیست و جای شبهه برای کسی باقی نمانده خاصه در این زمان که قرن قمر مصنوعی و موشک و فضا پیمائیست که راه را برای ثبوت معجزات پیغمبران و معراج پیغمبر اسلام باز نموده و هموار ساخته، و جای بسی تعجب است که بعضی عقیده داشته و دارند که قضیه معراج در خواب و بعضی گویند که روحانی بوده و این گونه گفتار و عقاید ظاهر البطلانست و علی التحقیق در بیداری و جسمانی بوده و این اتفاق اکثر فرق مسلمین است چنان که آیه شریفه: اول سوره اسراء به آن ناطقتست که میفرماید: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، منزّه است آن خدای قادری که شبانه بنده خود را از مسجد الحرام (مکه) بسوی مسجد اقصی (بیت المقدس) سیر داد، و ائمه علیهم السلام فرموده اند هر که معراج را منکر شود (بالصراحه و یا بتأویل و تفسیر) از ما نیست یعنی از دایره اسلام خارج است. و اینکه در دعای ندبه میفرماید: و عرجت بروحه الی سمائك، برای آنست که اثبات شود که وجود مقدس آن حضرت دارای روحی بوده ما فوق ارواح مردم و نیروئی در نهادش بوده ما فوق نیروی مردم و علما رضوان الله علیهم فرموده اند که بآء بروحه بمعنی مع است یعنی باسماں بردی جسم آن حضرت را با روحش و نیز دلیل است برای کسانی که میگویند آخرین خط سیر آن حضرت بیت المقدس بوده، و در موضوع اولین خط سیر: بعضی گویند از خانه امّ هانی خواهر حضرت علی علیه السلام بوده و میگویند مراد از مسجد الحرام در آیه فوق مکه است زیرا مکه و حرم تماش مسجد است، و بعضی گویند که از خود مسجد الحرام بوده، و معراج را شب بیست و یکم و هفدهم ماه رمضان شش ماه پیش از هجرت و شب دوم ربیع الاول دو سال بعد از بعثت و شب 27 ماه رجب سال دوم هجرت گفته اند، و در خصال میفرماید که آن حضرت صد و بیست مرتبه بمعراج رفت. علامه نهایندی در جنة العالیه در جزو- 2- شماره- 295- از معارج النبوه نقل مینماید که حکمت بردن آن حضرت را بمعراج شاید آن بوده که چون قضای الهی و حکم پادشاهی جلّ و علا در اول چنین رفته بود که شفیع امت و شفاعت خواه روز قیامت آن حضرت صلی الله علیه و آله خواهد بود و حل و عقد اهل سعادت و شقاوت باز بسته بر رأی عالم آرای او فرمود و بمفاد: إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ، اشتغال هر کس را بمرتبه ای دید که بدیگری پرداختن مجال نبود و نظر بر احوال دیگری انداختن محال مینمود لا جرم حضرت خواجه صلی الله علیه و آله را بملکوت سماوات برآوردند و غرائب و عجائب در آنجا بوی نمودند و درجات بهشت نعیم و درکات جحیم بدید و ثواب نعیم و عذاب الیم را یک یک مشاهده فرمود، و جنابش را از آنها گذرانید تا چون روز قیامت شود و صعوبت و هیبت آن ظاهر گردد و بر همه کس دیدن آن صعب نماید و زبان بگفتار نفسی نفسی بگشایند و بر آن حضرت که دیده و دانسته و گذرانیده به آسانی گذرد و امتی امتی گوید، و اگر حضرتش را شب معراج امور عالم غیب مشاهده نگشتی در قیامت چون دیگران بودی و زبان بشفاعت عاصیان نگشودی.

باب صد و سیزدهم علت آنکه بعد از واجب شدن پنجاه نماز رسول اکرم (ص) از خداوند درخواست تخفیف ننمود تا آنکه حضرت موسی (ع) بآن حضرت گفت درخواست تخفیف کنید؟ و علت آنکه از پنج نماز تخفیف نخواست

1- حدیث کرد ما را ... از زید بن امام زین العابدین علیه السلام که گفت پرسیدم از پدر بزرگوام و عرضکردم مرا خبر دهید از معراج جدمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که بمعراج رفت و خداوند بخواندن پنجاه نماز امر فرمود چرا آن حضرت درخواست تخفیف نکرد تا آنکه حضرت موسی بن عمران علیه السلام بآن حضرت گفت از خدای بخواه تا تخفیف دهد زیرا امت تو طاقت خواندن پنجاه نماز را (در پنجاه وقت از

شبانۀ روز) ندارند؟ (یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله آنقدر قرب و منزلت نداشت نزد خداوند و متوجه نبود که امتش طاقت ندارند که حضرت موسی باید بگوید: درخواست تخفیف کن!!) پدرم فرمود: ای پسرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بخدای تعالی تحکم نمیکرد و بچیزی که او را مأمور میفرمود اطاعت میکرد و حرفی نمیزد، و چون حضرت موسی گفت از خدا تخفیف بخواه، شفاعتی بود که حضرت موسی کرد برای امت جدت و سزاوار هم نبود که ردّ شفاعت برادرش حضرت موسی را بنماید (چون از انبیاء بزرگ و اولو العزم بود) پس جدت از خداوند درخواست تخفیف نمود تا رسید پینج نماز، عرضکردم: علت چه بود که از پنج نماز تمنای تخفیف نکرد با اینکه حضرت موسی گفت: از خدای عز و جل باز هم استدعای تخفیف کن؟.

فرمود: ای پسرم جدت صلی الله علیه و آله و سلم میخواست با اینکه تخفیف داده شده در نماز اجر همان پنجاه نماز برای امتش باشد بنا بفرموده خداوند: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا، هر کس کار نیکو کند (از راه تفضل) او را ده برابر نتیجه و فائده خواهد بود آیا نمی بینی بعد از آنکه جدت صلی الله علیه و آله از معراج بازگشت جبرئیل نازل شد و عرضکرد: یا محمد خدایت بتو سلام میرساند و میفرماید: این پنج نماز برابر همان پنجاه نماز (در ثواب) و در وعده من خلافتی نخواهد بود و ستمی بیندگان نخواهم کرد عرضکردم: ای پدر مگر این نیست که نمیتوان و نمیشود برای خدا مکانی را معلوم کرد؟! فرمود: بلی چنین است خداوند منزّه و برتر است از این که دارای مکان باشد.

عرضکردم: پس (اگر مکانی ندارد چرا) حضرت موسی بن عمران علیه السلام بجدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: بسوی خدا بازگرد (و درخواست تخفیف نماز کن)؟! فرمود: این سخن همانند گفتار حضرت ابراهیم علیه السلام است که گفته: إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيِّئِلِينَ، من بسوی خدا میروم و زود باشد که هدایتهم فرماید، و

همانند قول خود حضرت موسی علیه السلام است که (خداوند باو فرمود: چرا زودتر از قوم خود بکوه طور آمدی؟) گفت: وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى، پروردگارا برای خشنودی تو تعجیل کردم و پیش از آنها بسوی تو آمدم، و همانند بیان خدای تعالی است که فرموده: فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ، بسوی خدا فرار کنید، یعنی برای اعمال حج بسوی خانه خدا بشتابید.

ای پسر: کعبه خانه خدا است و هر کس برای اعمال حج بخانه خدا برود در حقیقت خدا را قصد کرده و بسوی او می‌رود، و مساجد خانه های خدا است و هر کس در آنها برود بسوی خدا رفته، و شخص نمازگزار تا موقعی که در نماز است مقابل خدا ایستاده، و کسانی که در هنگام اعمال حج در عرفات باشند در پیشگاه خداوند هستند، و خداوند در آسمانها بقعه هائی آفریده و هر کس به آسمان عروج کند و در یکی از آن بقعهها برود در حقیقت بسوی خدا عروج نموده.

آیا نشنیده ای که خدای عز و جل میفرماید: تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ، فرشتگان و روح (الامین برای أخذ دستور) بسوی خدا بالا میروند، و در قصه حضرت عیسی - فرموده: بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ (چنان نیست که یهود و نصاری گمان کرده اند که حضرت عیسی کشته شده) بلکه خدای تعالی او را بسوی خود بالا برده، و فرموده: وَإِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ، کلمات نیکو و سخنان زیبا بسوی خدا بالا رود، و عمل نیک خالص (از ریا) را بالا میبرد.

باب صد و چهاردهم علت آنکه پیغمبر (ص) عقیل را دوست میداشت

1- حدیث کرد ما را ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بعقیل بن ابی طالب میفرمود:

ای عقیل تو را بدو علت و جهت دوست دارم، اول: برای آنکه خود تو دوست داشتی هستی (بواسطه ایمان و اخلاق خوش تو)، دوم: بجهت اینکه (پدرت) ابو طالب تو را دوست میداشت.

باب صد و پانزدهم علت آنکه پیغمبر (ص) دستهای گوسفند را بیشتر از اعضای دیگرش دوست میداشت

1- حدیث کرد ما را ... از مردی که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السّلام چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله دستهای گوسفند را بیشتر از باقی دیگرش دوست میداشت؟

فرمود: برای آنکه حضرت آدم علیه السّلام گوسفندی را برای خاطر پیغمبران قربانی کرد و هر عضوی از اعضای آن را (که حلال بود خوردنش) بنام پیغمبری نام برد، و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم دستهای او را نام برد، از این جهت آن حضرت دستهای گوسفند را بسیار دوست میداشت و همیشه میل میفرمود و از سایر اعضای دیگرش برتری میداد.

2- و در حدیث دیگر است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم ذراع گوسفند را از این جهت بسیار دوست میداشت که بسر گوسفند نزدیک است و از محل مدفوع و فضله او دورتر است

باب صد و شانزدهم علت آنکه نزد خداوند: حضرت رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) قرب و منزلت بیش از دیگران دارند

1- حدیث کرد ما را ... از ابو ذر غفاری که گفت شنیدم از حضرت رسول- صلی الله علیه و آله میفرمود: خلق شدم من و علی از يك نور و در طرف راست عرش الهی بودیم و تسبیح خدا میگفتیم دو هزار سال پیش از خلقت آدم ابو البشر علیه السّلام و پس از آنکه خداوند آدم را خلق فرمود نور ما را در صلب او قرار داد، و او را در بهشت جای داد و ما در صلب او بودیم (تا منتقل گردیدیم بحضرت نوح) و حضرت نوح علیه السّلام سوار بر کشتی شد و ما در صلب او بودیم (تا انتقال یافتیم بصلب حضرت ابراهیم) و حضرت

ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند و ما در صلب او بودیم، و پیوسته خداوند نور ما را از اصلاّب پاک برحمهای پاک انتقال میداد تا رسید بحضرت عبدالمطلب، و سپس دو قسمت کرد، و نور مرا در صلب عبد الله و نور علی را در صلب (عمران مکنی به) ابو طالب بودیعه نهاد، و قرار داد برای من نبوت و برکت را، و در علی فصاحت (و بلاغت کلام) و فراست (و هوش و سرعت انتقال فوق العاده) و اسم ما را از اسم خود مشتق نمود، و نام خودش محمود است و مرا: محمّد نامید، و اعلی است و علی را:

علی نامید.

2- حدیث کرد ما را ... از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم بعلی بن ابی طالب علیه السلام میفرمود: پس از آنکه خداوند خلق فرمود آدم علیه السلام را و روح در بدنش دمید و امر کرد بملائکه او را سجده کردند و در بهشت منزلش داد و حوّا را باو تزویج نمود، آدم ابو البشر سر بطرف بالای عرش بلند کرد و مشاهده نمود که پنج سطر نوشته شده، گفت: خدایا کیانند آن کسانی که نام ایشان را می بینم، خطاب رسید: اینها آن کسانی هستند که هر گاه شفاعت مخلوق (گناهکار) مرا بنمایند (آنقدر قرب و منزلت پیش من دارند که) شفاعتشان را قبول مینمایم، آدم عرضکرد پروردگارا بحق و مقام و عزّت ایشان در پیشگاهت: بیان کن برای من چگونگی اسم آنها را، خطاب رسید: اول منم محمود و اوست محمّد، دوم: منم عالی و اینست علی، سوم: منم فاطم (فاطر) و اینست فاطمه، چهارم: منم محسن و اینست حسن پنجم: منم ذو الاحسان و اینست حسین، و همه ایشان حمد و ثنای مرا بجای می آورند 3- حدیث کرد ما را ... از یزید بن قعب که گفت: با عباس بن عبدالمطلب و جمعی از فرزندان عبد العزّی در گوشه مسجد الحرام نشسته بودیم و مشاهده کردیم که فاطمه بنت اُسد وارد شد و بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام نه ماهه حامله بود و آثار درد مخاض و زائیدن در او ظاهر و نمایان بود و کنار خانه کعبه رفت و گفت: خدایا ایمان بتو آورده ام، و ایمان دارم بیغمبران تو و آنچه که از جانب تو آورده اند، و تصدیق دارم کتابهای آسمانی و کلام جدم حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را (که گفت

ص: 288

رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ، پروردگارا این شهر مکه را محل امن و امان قرار بده و دور بدار مرا و فرزندانم را از بت پرستی) که اوست بناکننده این خانه (بدستور تو) پس خدایا بحق آن کسی که این خانه را ساخته و بحق این فرزندی که در رحم من است وضع حمل را بر من سهل و آسان گردان.

یزید بن قعنب گفت: همه دیدیم دیوار خانه کعبه شکافته شد و فاطمه (بنت اُسد) داخل در خانه کعبه شد و از چشم ما پنهان گردید و شکاف دیوار بهم متصل شد، همگی رفتیم که قفل خانه کعبه را باز کنیم (یکی بعد از دیگری هر چه کردیم) باز نشد، دانستیم که این امر از طرف خدای تعالی است، و پس از چهار روز بیرون آمد در حالی که در دست او امیر المؤمنین علیه السلام بود، و میگفت: مقام من شامخ تر است بر زنانی که پیش از من بوده اند، زیرا آسیه دختر مزاحم (زن فرعون) عبادت کرد خدا را مخفیانه در مکانی که خداوند دوست نمیداشت که عبادتش کنند در آن مکان مگر در حال اضطرار (چون برای امت حضرت موسی علیه السلام جایز نبوده عبادت کنند مگر در معابد و کنیسه ها).

و مریم دختر عمران (مادر حضرت عیسی علیه السلام) درخت خرماي خشکیده را با دست خود حرکت داد تا از آن درخت خرما افتاد و تناول نمود، و من داخل خانه خدا شدم و از میوه ها و غذاهای بهشتی خوردم، و چون خواستم بیرون آیم هاتقی گفت: ای فاطمه فرزند خود را علی نام بگذار، که خدای علی میفرماید اسم او را مشتق از اسم خود نمودم و بآدم خود او را مؤدب گردانیده ام و بغامض و مشکلهای علم خودم (که کسی از آنها اطلاع ندارد) او را عالم و واقف نموده ام، و اوست که میشکند بتنهائی را که در خانه (کعبه) من گذارده اند (بت پرستان) و اوست که اذان میگوید بر بام خانه من و مرا تقدیس و تمجید مینماید، پس خوشا بحال کسی که او را دوست بدارد و اطاعت دستوراتش بنماید، و وای بر کسی که نافرمانی او کند و او را دشمن بدارد، و یا (علنی و آشکارا با او) دشمنی نماید.

4- حدیث کرد ما را ... از جابر جعفی در يك حدیث طولانی که در آن حدیث

اسامی علی علیه السلام ذکر شده بود که در تورات و انجیل (اصلی) و زبور یاد شده است، و آن اسمهایی که در نزد هندیها و رومیها و فارس و ترک و زنگی و کاهنان و حبشیان، و اسمی که پدر و مادرش او را نامیده اند، و اسمی که دشمنان حضرتش صدا میزدند، و اسمی که عرب برای حضرتش تعیین نموده بودند، با تفسیر و معانی آن اسمها، و در آخر آن روایت گفته: اهل دانش و معرفت اختلاف نموده اند در علت نامیده شدن آن حضرت بنام علی، و بعضی از ایشان گفته اند که: این اسمی است مخصوص بآن حضرت و پیش از آن جناب کسی را باین اسم نامیده اند در میان عرب و عجم، و لیکن در بین عرب مرسوم بوده که بفرزند خود میگفتند این فرزند من علی است و مرادشان این بوده که بزرگ مقام و بلند مرتبه است نه آنکه اسمش علی باشد، و معمول هم نبوده که کسی نام فرزند خود را علی بگذارد، تا بعد از آن حضرت و زمان حیات آن حضرت مردم (بمتابعت حضرتش) فرزندان خود را علی نامیدند.

و بعضی گفته اند که: جهت آنکه آن حضرت را علی نامیدند برای آن بوده که آن حضرت علو و برتری پیدا میکرده با هر کسی که میجنگیده، و دسته دیگر گفته اند: جهتش اینست که چون در بهشت منزل آن حضرت علو و برتری دارد از منازل مردم و مساویست با منزل پیغمبران، و طائفه دیگر گفته اند: نامیدن آن حضرت را بعلی جهتش آنست که چون آن حضرت در مسجد الحرام بر کتف پیغمبر بالا رفت برای شکستن بتها و غیر از آن حضرت دیگری بر کتف پیغمبر بالا نرفت.

و جمعی دیگر گفته اند: که نامیدن آن حضرت را بعلی برای آنست که چون عقد ازدواج وجود مقدسش با حضرت فاطمه علیهما السلام در بالای آسمانها واقع شد و دیگری در آن مکان تزویج نشد، و بعضی گفته اند: چون علم آن حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه بیشتر بود نام وجود مقدسش را علی نهادند.

5- حدیث کردند ما را ... از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که میفرمود:

چون حضرت امام حسن علیه السلام متولد شد حضرت فاطمه بحضرت علی علیهما السلام گفت که: او را اسمی بگذار، آن حضرت فرمود سبقت نمیگیرم در نام او بر رسول خدا صلی الله علیه و آله

طولی نکشید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد، و (زنان) امام حسن را در پارچه زردی پیچیدند و بخدمت آن حضرت آوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مگر شما را نهی نکردم که بچه را در پارچه زرد نیچید؟ و دستور فرمود: پارچه سفیدی آوردند و امام حسن علیه السلام را با آن پوشانید.

و سپس بعلی علیه السلام فرمود: آیا اسمی برایش تعیین کرده ای؟ گفت: در اسم فرزندانم بر شما سبقت نخواهم گرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من هم بر خدا سبقت نخواهم گرفت، و منتظر وحی الهی بودند که امر فرمود خداوند بجبرئیل: برای (دختر) محمد پسر متولد شده است، برو بسوی زمین (در خدمت حبیب ما) و سلام مرا باو برسان و تهنیت و مبارکباد بگو، و بگو که: علی نسبت بتو بمنزله هارون است نسبت بموسی پس او را باسم پسر (بزرگ) هارون نام بگذار، جبرئیل بنا بامر خداوند بر آن حضرت نازل گردید و از طرف خدا تهنیت و مبارکباد گفت و عرضکرد که خدای تعالی میفرماید: فرزند خود را باسم پسر هارون نام بگذار، رسول خدا (ص) فرمود: نام پسر هارون چه بوده؟ جبرئیل گفت: شبر، آن حضرت فرمود: زبان و لغت من عربی است، جبرئیل گفت: او را حسن نام کن، از این جهت آن حضرت او را حسن نام نهاد.

و چون حضرت امام حسین علیه السلام متولد شد، خدای تعالی بجبرئیل وحی فرمود که برای (دختر) محمد پسر متولد شده برو بزمین و تهنیت و مبارکباد بگو، و بگو که: علی نسبت بتو بمنزله نسبت هارون است بموسی، پس پسر خود را باسم پسر دیگر هارون نام بگذار، جبرئیل بامر خداوند بزمین آمد و خدمت آن حضرت شرفیاب شد و از طرف خداوند تهنیت و مبارکباد گفت و عرضکرد: خدای تعالی میفرماید علی نسبت بتو بمنزله هارونست نسبت بموسی، پس اسم پسر خود را بنام پسر دیگر هارون نام بگذار، آن حضرت فرمود: نام او چه بوده؟ جبرئیل عرضکرد: شبیر، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود زبان و لغت من عربی است (و بلغت عربی او را چه نام بگذارم؟)

6-8- حدیث کردند ما را ... از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بفاطمه علیها السلام.

ص: 292

1- شبر: بفتح شین و تشدید باء، شبیر: بکسر شین و تشدید باء، و بضم شین و فتح باء و سکون یاء، و یکی از دستورات دین مقدس اسلام تعیین نام نیکو است برای فرزند چنان که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که میفرموده: حق الولد علی والده ان یحسن اسمه و أدبه و یضعه موضعا صالحا، حق پسر بر پدر آنست که او را بنام نیکو بنامد و به آداب نیک مؤدب نماید و او را بکارهای نیک و مشروع وابدارد. و نیز از آن حضرت مرویست که میفرمود: هر که چهار پسر داشته باشد و یکی از آنها را بنام من نامگذاری نکند در حق من جفا کرده. و علی علیه السلام در نهج البلاغه میفرماید: للوالد علی الولد حق و للولد علی الوالد حق و هو ان یحسن اسمه و یحسن أدبه و یعلمه الكتابة، پدر بگردن پسر حق دارد و هم چنین پسر بگردن پدر حق دارد، و آن اینست که نام نیکو برایش تعیین کند و او را نیکو آدب کند و خواندن و نوشتن تعلیم وی نماید. و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرموده: أصدق الاسماء ما سُمی بالعبودية و خیرها اسماء الأنبياء، بهترین اسمها آن اسمی است که عبودیت و بندگی را برساند (مانند عبد الله، عبد الرحمن، عبد الرحیم، عبد الکریم، عبد الإله، عبد المجید، عبد الحمید، عبد العلی، و امثال اینها) و بهتر از اینها اسمی انبیاء علیهم السلام است. و مردی خدمت حضرت صادق علیه السلام عرضکرد: نسمی اولادنا باسمائکم و اسماء آبائکم هل ینفعنا ذلك، فقال: ای و الله، ما فرزندان خود را بنام شما و نام پدران شما نام میگذاریم، آیا این فائده دارد برای ما؟ فرمود: آری بخدا قسم. و پس از آنکه آثار حاملگی در زن هویدا گشت باید اسم تعیین کرد، که اگر پسر است محمد، و اگر دختر است فاطمه و پس از ولادت تغییر اسم میدهد اگر خواست، و علی علیه السلام فرموده: سموا اولادکم قبل ان یولدوا، فرزندان خود را پیش از ولادت نام گذاری کنید.

فرمود: ای فاطمه اسم حسن و حسین برابر اسم دو پسر هارون است که شبر و شبیر باشند، چون دو پسران هارون مقام و کرامتی نزد خدا دارند.

7- حدیث کرد ما را ... از جابر که میگفت چون حضرت امام حسن علیه السلام متولد گردید نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امر فرموده بود که لباس سفید باو بپوشانند و لیکن زنان لباس زرد رنگی باو پوشانیده بودند، و فاطمه بعلی علیهما السلام گفت او را نام بگذار علی علیه السلام فرمود: سبقت نمیگیرم بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و مدتی نگذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و امام حسن را در بر گرفت و بوسید و زبان خود را در دهان او گذارد و سپس فرمود: مگر نگفته بودم که او را لباس سفید بپوشانید؟ چرا لباس زرد پوشانیده اید! پس لباس سفید طلب کرد و بر او پوشانید و اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ امام حسن گفت، و بعلی علیه السلام فرمود: او را چه نام گذارده ای؟

عرضکرد: بر شما سبقت نگرفته ام، که خداوند وحی فرمود بجبرئیل که برای محمّد پسری متولد شده برو بنزدش و سلام مرا باو برسان و تهنیت بگو از طرف من و خودت، و بگو که علی نسبت بتو بمنزله هارونست نسبت بموسی علیه السلام پس اسم فرزند خود را بنام پسر هارون نام گذاری کن، جبرئیل هبوط نمود و خدمت آن حضرت شرفیاب شد و تهنیت گفت و عرضکرد: خداوند میفرماید او را با اسم پسر هارون نام کن، آن حضرت فرمود نام او چه بوده؟ عرضکرد: شبر، فرمود: زبان من عربی است (و شبر بزبان عبری است) عرضکرد: حسن نام بگذار.

و چون امام حسین علیه السلام متولد گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه علی علیه السلام شد و اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ آن حضرت گفت، و سپس فرمود او را چه نام گذاردید؟ علی علیه السلام گفت سبقت نگرفته ام بر شما که جبرئیل نازل گردید و عرضکرد: خدای عز و جل سلامت میرساند و میفرماید: علی نسبت بتو بمنزله هارونست نسبت بموسی، پس این مولود را با اسم پسر دیگر هارون نام بگذار، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نام او چه بوده؟ عرضکرد: شبیر، فرمود: زبان من عربیست بعرض رسانید که او را حسین بنامید، آن حضرت (طبق وحی الهی) حضرت امام

9- حدیث کردند ما را ... از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام که میفرمود:

جبرئیل هدیه آورد (از طرف خدای سبحان) برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم اسم حضرت امام حسن علیه السّلام را با لباس حریر بهشتی، و مشتق فرمود: اسم امام حسین را از اسم امام حسن علیهما السّلام.

10- حدیث نمود ما را ... از عکرمه که گفت موقعی که حضرت امام حسن علیه السّلام متولد گردید آن حضرت را آوردند خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم و حضرتش او را حسن نام نهاد، و چون حضرت امام حسین علیه السّلام متولد شد حضرت فاطمه علیها السّلام گفت: ای پدر این فرزند من از حضرت امام حسن نیکوتر است، بدین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله او را حسین نام گذارد

باب صد و هفدهم علت آنکه محبت خدا و رسول و اهل بیت آن حضرت بر مردم واجبست

1- حدیث نمود ما را ... از عبد الله بن عباس که گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم میفرمود: دوست بدارید خدا را برای اینکه غذا میدهد بشما از نعمتهای (ظاهری و باطنی) خود و دوست بدارید مرا بجهت دوستی با خدا، و دوست داشته باشید اهل بیت مرا برای خاطر دوستی با من (1).

ص: 294

1- منقولست که روزی پسر بچه ای بچهره مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم چشم دوخته بود و يك نظر مینگریست، آن حضرت فرمود: مرا دوست میداری؟ عرضکرد: آری، فرمود: مرا بیشتر دوست میداری یا پدرت را؟ بعرض رسانید: شما را، فرمود مرا بیشتر دوست میداری یا مادرت را؟ عرضکرد: شما را، فرمود: مرا بیشتر دوست میداری یا چشمانت را؟ معروض داشت شما را، فرمود مرا بیشتر دوست میداری یا خدا را؟ عرضکرد: الله الله الله، یا رسول الله شما را که دوست میدارم برای خاطر خدا است، آن حضرت بصحابه و همراهیان خود فرمود: همانند این پسر بچه باشید و مرا دوست بدارید برای خاطر دوستی من با خدا.

2- حدیث کرد ما را ... از انس بن مالک که گفت مردی از اهل بادیه (بیابان نشین) شرفیاب شد خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ما تعجب کردیم از اینکه مردی چادر نشین آمده و از پیغمبر صلی الله علیه و آله مطلبی را سؤال میکنند! و آن مرد از آن حضرت پرسید:

قیامت چه وقت است.

و چون موقع نماز بود رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب نداد تا نماز خوانده شد و سپس فرمود: کجا است آن مرد که از قیامت پرسید؟ عرض کرد: حاضر هستم یا رسول الله آن حضرت فرمود: چه مهیا کرده ای برای قیامت؟ معروض داشت: بخدا قسم چیزی مهیا نکرده ام و نماز و روزه بسیار نخوانده ام و نگرفته ام جز آنکه بسیار دوست میدارم خدا و رسولش را، آن حضرت فرمود:

المرء مع من أحب

، چون روز قیامت شود انسان هر که را در دنیا دوست میداشته با او (محشور) خواهد بود.

انس بن مالک گوید: ندیدم مسلمانان را بعد از قبول دین مقدس اسلام بچیزی خوشنود باشند بقدر این بیان آن حضرت.

3- حدیث نمود ما را ... از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود: ایمان ندارد کسی مگر آنکه مرا از خودش دوست تر بدارد، و عترت مرا از عترت خود عزیزتر بدارد، و اهل بیت مرا دوست تر از اهل بیت خود داشته باشد، و نسب مرا از نسب خود بزرگتر و دوست داشتنی تر بداند.

باب صد و هیجدهم علت و چگونگی پیدایش عشق

1- حدیث کرد ما را ... از مفضل بن عمر که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از عشق که چیست؟ فرمود: کسانی که دلهای ایشان غافل از ذکر خدا و خالی از یاد او شده، پس خداوند (آنها را واگذارده و) چشانیده بآنها دوستی غیر

ص: 295

1- عشق عبارتست از میل مفرط بچیزی و یا بکسی و تجاوز از حد اعتدال نمودن و جنبه حیوانیت است که بر بعضی غلبه پیدا میکند، و آتشی است خانمان سوز و دریای بدبختی است، چه نیکو گفته شاعر: چون روی دنبال عشق خانه سوز میثوی بی خانمان و تیره روز و خدای ناخواسته اگر کسی بآن مبتلا گردید دیگر روی سعادت و خوشبختی نخواهد دید زیرا اعضای بدن را از عمل بوظیفه خود سست میکند و قوا را ساقط از انجام مأموریت خود مینماید و حواس آدمی را از کار باز میدارد و ترشحات غددی بدن را نامرتب و نامنظم میسازد و بعضی از جوارح را فاسد میگرداند و عقل را زایل کند. عقل میگفت که دل منزل و مأوای منست عشق خندید که یا جای تو یا جای منست و از این جهت است که اطباء و روانشناسان میگویند: عشق قسمی از انواع و امراض مالیخولیائیست، و اگر عاشق محروم شود از معشوق خود بیشتر و زودتر مبتلا- به بیماری سل می شود و ابو علی سینا در تعریف عشق گوید: هو مرض سوداویّ ینتهی الی الجنون، یعنی عشق بیماری سوداویست که بدیوانگی منتهی گردد: و مرحوم شیخ بهاء الدین رحمه الله در کشکول فرموده که بو علی سینا کتابی در عشق نوشته و گفته است که عشق مخصوص انسان نیست بلکه در تمام موجودات فلکی و عنصریات و موالید ثلثه یافت می شود. و نیز در همان کتاب گفته: عشق يك قوه غریزیست و پیدایش آن از وساوس و تمایل و قوه طمع انسانست و اشباحیست که بواسطه خیالها وجود پیدا میکند تا جایی که بر خلاف طبیعتهایش عمل خواهد کرد. و برای همین است که گفته اند عشق در روحیه انسان نتیجه معکوس دارد که اگر شجاع باشد ترسو میگردد و اگر ترسو باشد شجاع بیمورد می شود. و حضرات صوفیه (خ) را عقیده آنست که عشق رکن مهم طریقت است و عطارشان گفته: تا جهان باشد نخواهم در جهان هجران عشق عاشقم بر عشق هرگز نشکنم پیمان عشق و میگویند: در طریق عشق حساب دین و ایمان در بین نیست چنان که شاعر گفته شبی دیدم بخواب آشفته موئی رفیقی رهبری پیری نکوئی بگفتا در طریق عشق باید سخن از دین و ایمان نکوئی و مولوی (م) ایشان گفته زانکه عاشق در دم نقد است مست لا جرم از کفر و ایمان برتر است کفر و ایمان هر دو خود دربان او است کوست مغز و کفر و دین او را دو پوست و حافظ آنها گفته: عاشق زارم مرا با کفر و با ایمان چه کار مفلس عورم مرا با وصل و با هجران چه کار و عشق را برتر از عقل میدانند و میگویند: عشق آمد و عقل رخت بر بست و برفت آن عهد که کرده بود بشکست و برفت و میگویند: سخن از عشق گو و از عقل بگذر که عشق است آیت الله اکبر و چنان گمراه شده اند و شیطان بر آنان مسلط گردیده که عقل را که یکی از نعمتهای بزرگ الهی است طبق آیات قرآن و روایات و اخبار و احادیث مرویه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام با سندهای صحیح و بسبب آن عبادت خدا می شود چنان که در صفحه (19- و 20- و پاورقی: 224- و 226- و 246) همین کتاب گذشت کنار میگذارند و مذمت میکنند و دم از عشق میزنند و آن را آیت الله اکبر مینامند، و صدها شعر کفر آمیز دیگر که در کتابهای این فرقه ضاله و مضله میباشد و با وجود این خود را پیرو علی علیه السلام میدانند! با اینکه آن حضرت در خطبه- 108- نهج البلاغه پس از آنکه مردم دنیا پرست و کسانی که فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله را نبرده و نمیبینند نکوهش نموده در مذمت عشق و عاشقین میفرماید: و من عشق شیئا اغشی بصره و امراض قلبه فهو ینظر بعین غیر صحیحة و یسمع باذن غیر سمیعة قد خرفت الشهوات عقله و امانت الدنيا قلبه ... لا ینزجر من الله بزاجر و لا یتعظ منه بواعظ، هر که بچیزی و یا بکسی عاشق گشت چشمش نابینا گردد، و قلبش بیمار شود، و چنین کسی نظر میکند با چشم ناصحیح، و میشوند با گوشی که حقایق را نمیشنود، و هر که این چنین باشد عقلش بوسیله شهواتش نابود گشته، و قلبش بواسطه توجه بدنیا مرده شده، از منع کننده و پند دهنده (قرآن و بیانات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام) که از جانب خداوند است متنبه نشده و پند و نصیحت نمیپذیرد. و در متن حدیث چنان که از ترجمه آن ملاحظه می شود آنقدر عشق مورد تنفر حضرت صادق علیه السلام بوده که حتی کلمه عشق را هم در جواب مفضل بزبان مبارک خود نیاورده اند. و لا یخفی ما فی هذه السطور من الکفایة للمهتدی الطالب للرشاد بما فیهم من التنبیه و الايقاظ من الغفلة و

الرقاد؟ و حفظنا اللّٰه و اياكم من الصوفية و أمثالهم و أشباههم الذين منهمكون في الشهوات و المستغرقون في بحار السيئات

باب صد و نوزدهم علت آنکه باید دوستی و دشمنی در راه خدا باشد، و دوستان و دشمنان علی (ع) دوست و دشمنان خدا هستند

1- حدیث کردند ما را ... از حضرت امام حسن عسکری از آباء کرام خود علیهم السلام که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله یکی از صحابه خود میفرمود: ای بنده خدا دوست بدار در راه خدا و دشمن بدار در راه خدا، و دوستی کن برای خدا و دشمنی

ص: 297

کن برای خدا، زیرا کسی بدوستی و ولایت خدا نمیرسد مگر از این راه و صفات و کسی درک نمیکنند طعم ایمان را اگر چه نماز و روزه اش بسیار باشد مگر آنکه دوستی و دشمنی او در راه خدا باشد.

ص: 298

و لیکن متأسفانه امروز دوستی و دشمنی مردم با يك ديگر برای خاطر دنیا است، و این رویه ایشان را از خدا بی نیاز نمیکنند (که باو محتاج نباشند).

آن مرد صحابی عرضکرد: از کجا بدانم که دوستی و دشمنی من در راه خدا است، و از کجا بشناسم دوست خدا را که با او دوستی کنم، و بچه وسیله بشناسم دشمن خدا را تا با او دشمنی نمایم؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره نمود بسوی علی علیه السلام و فرمود: آیا می بینی این مرد را عرضکرد: بلی، فرمود دوست علی دوست خدا است، باید دوست علی را دوست بداری، و دشمن علی دشمن خدا خواهد بود، و باید با او دشمن باشی.

و سپس فرمود: دوست بدار دوست علی را اگر چه قاتل پدرت باشد، و دشمن باش با دشمن علی اگر چه پدر و یا فرزندت باشد (1)د.

ص: 299

1- در کافی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت نموده که آن حضرت از اصحاب خود پرسید «أی عری الایمان أوثق» کدام دسته از دسته های ایمان محکم تر است که مؤمنان را در گرفتن و نگاهداشتن آن اهتمام بیشتر باید نمود؟ بعضی گفتند خدا و رسولش داناتر هستند، بعضی گفتند: نماز بعضی گفتند: روزه، بعضی گفتند: حج و عمره بجا آوردن، بعضی گفتند: جهاد فی سبیل الله. آن حضرت فرمود: اینهایی را که شما گفتید فضیلت دارد لیکن جواب من اینها نبود بلکه: محبت و دوستی در راه خدا و عناد و دشمنی با دیگران برای خدا داشتن (و این بود جواب سؤال من). و اینکه بعضی میگویند ما علی علیه السلام را دوست میداریم و هر دمی: علی علی، گویانند و در ضمن همه گونه اعمال زشت و ناپسند را مرتکب میشوند علی التحقیق دوست حضرت علی علیه السلام نیستند زیرا دوست کسی را گویند که تمام سخنان و دستورات دوست خود را قبول داشته باشد و عمل نماید، و گذشته از این اگر ما بصرف زبانی بگوئیم دوست آن حضرت هستیم که درست نیست و اهمیتی ندارد، اگر علی علیه السلام ما را بدوستی خود قبول فرمود صحیح است و اهمیت دارد و می شود با آن افتخار کرد. و در (302-39-ج) بحار از عیون اخبار الرضا از علی علیه السلام نقل مینماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمن فرمود: یا علی تو همانند حضرت عیسی هستی که نصاری آنقدر در محبت و دوستی با او افراط کردند تا (او را خدا گفتند و) کافر شدند، و یهود با او دشمنی نمودند و (نبوت و رسالتش را قبول نکردند تا) کافر شدند.

باب صد و بیستم علت آنکه محبت با اهل بیت پیغمبر (ع) دلیل بر حلال زادگی است و دشمنی با آنها در اثر خبث ولادتست

1- حدیث کرد مرا پدرم از ... از حضرت صادق از آباء کرام خود علیهم السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که میفرمود: کسی که دوست بدارد ما خاندان نبوت را باید حمد کند خدا را بر اولین نعمت که بر او ارزانی شده، عرضکردند: اولین نعمت چیست؟ فرمود: حلال زادگی، و دوست نمیدارد ما را مگر مؤمن حلال زاده.

2- حدیث کرد مرا ... از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که میفرمود: هر کس بصبح کند و دوستی ما را در قلب خود بیابد حمد نماید خدا را بر ابتدای نعمت که او عنایت شده، عرضکردند: ابتدای نعمت کدامست؟ فرمود: حلال زادگی.

3- حدیث نمود ما را ... از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: یا علی هر که مرا و تورا و امامهایی که از نسل تو هستند دوست بدارد باید بر حلال زادگی خود خدا را حمد (و شکر) نماید، زیرا دوست نمیدارد ما را مگر آن کسی که حلال زاده باشد، و ما را دشمن نمیدارد مگر حرام زاده.

4- حدیث کرد ما را ... از ابوزبیر مکی که گفت دیدم جابر (بن عبد الله انصاری) را در حالی که عصائی در دست داشت و بخانه ها و مجالس و مجامع انصار میرفت و میگفت: علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر، علی علیه السلام بهترین مردم است (از حیث علم و عدالت و اخلاق و بررسی بحال فقراء و نوع دوستی) و هر کس قبول نداشته

باشد کافر است، ای گروه انصار بگوئید و عرضه کنید محبت علی علیه السلام را بفرزندان خود و هر يك از ایشان که قبول نکردند و زیر بار محبت علی علیه السلام نرفتند بپدرش نگاه کنید (و به بینید که کجا مرتکب گناه شده و دامنش به بیعتی آلوده گردیده که این فرزند بوجود آمده).

5- حدیث کرد ما را ... از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: هر کس محبت ما اهل بیت را در قلب خود یافت باید بسیار دعا در حق مادر خود نماید که خیانت پدرش ننموده (و دامن عفت و عصمت خود را نیکو حفظ کرده).

6- حدیث کرد ما را ... از امّ السّلمه (رضی الله عنه) که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بعلی علیه السلام میفرمود: دشمن نمیدارد تو و اولادهای تو (ائمه علیهم السلام) را مگر سه طائفه: اولاد زنا، منافق، و کسی که مادرش در حال حیض با او حامله شده.

7- حدیث کرد ما را ... از جابر بن عبد الله انصاری که گفت در منی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و مردی را دیدیم که گاهی در رکوع و گاهی در سجده بود (و نماز را با کمال طمأنینه بجا می آورد) و گاهی تضرع و مناجات میکرد با خدا، عرض کردیم: یا رسول الله این مرد چقدر نیکو نماز میخواند، آن حضرت فرمود: این همان کسی است که پدر شما (آدم) را از بهشت بیرون کرد، پس امیر المؤمنین علیه السلام پیش او رفت و او را بلند کرد و چنان بزمین زد که گوئی دنده های راست او داخل دنده های چپ او شد، و دنده های چپ او داخل دنده های راست او شد، و فرمود:

تورا میکشم ان شاء الله، بعرض رسانید نباید مرا بکشید زیرا خداوند مرا مهلت داده تا وقت معلوم (و معین نزد خودش و شما) چه شده است که قصد کشتن مرا نموده ای بخدا قسم دشمن ندارد کسی تورا مگر آنکه سبقت گرفته است نطفه من برحم مادرش پیش از رسیدن نطفه پدرش، و در حقیقت شریکم من در اموال و اولاد دشمنان تو، همچنان که خداوند در کتاب محکم خود قرآن فرموده: وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ، شرکت نما با ایشان در اموال و فرزندانشان.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راست گفت یا علی، دشمن نمیدارد کسی تورا

از قریش مگر زنازاده و نه کسی از انصار مگر یهودی (که منافق باشد و بصورت ظاهر اظهار اسلام نموده برای طمع) و از عرب کسی که در نسبش اتهامی باشد (بزنازادگی) و از سایر مردم که شقی باشند، و از زنها آن زنی که سلیطه و هر جایی و آلوده به بی عفتی باشد و سپس آن حضرت توجه کرد بآنصار و فرمود: عرضه کنید بفرزندان خود محبت علی را و هر يك از آنها که اجابت کرد و علی علیه السلام را دوست داشت فرزند شما است، و هر يك از ایشان که اظهار دشمنی نمود بدانید که از شما نیست.

جابر گوید؟ از آن وقت ببعد محبت علی علیه السلام را بفرزندان خود عرضه میکردیم و هر کدام از ایشان که اظهار محبت و دوستی مینمودند میدانستیم که فرزند خود ما است و هر يك از آنها که قبول محبت و دوستی نمیکردند او را نفی ولد میکردیم (و میفهمیدیم که از طریق نامشروع بوجود آمده).

8- حدیث کرد ما را ... از ابن عباس که میگفت: بدانید ای گروه مردم خدای تعالی خلقی را آفریده که از نسل آدم ابو البشر نیستند و همیشه لعنت میکنند دشمنان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را گفتند: این خلق کیانند که لعنت مینمایند دشمنان علی علیه السلام را؟ گفت قنایر (قناری) هستند که در سحرها میگویند: اللهم العن مبغضی علیّ اللهم أبغض من أبغضه و احب من أحبه، خدایا لعنت کن دشمنان علی را، خدایا دشمن بدار دشمنان علی را، و دوست بدار دوستان علی را.

9- حدیث کرد ما را ... از سلمان فارسی رضی الله عنه که میگفت: وقتی جمعی بعلی علیه السلام بد میگفتند، شیطان آمد و در برابر ایشان ایستاد، گفتند که کیستی گفت منم أبو مرّه، گفتند: آیا شنیدی کلام و سخنان ما را؟ گفت آری شنیدم، و بدا بحال شما که سب میکنید مولای خود علی بن ابی طالب را.

گفتند: از کجا دانستی که علی مولای ما است؟ گفت: از قول پیغمبر (مبعوث شده بسوی) شما که فرموده:

من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله

، ای گروه مردم هر که من مولا و پیغمبر

او هستم علی مولا (و صاحب اختیار و امام) او است (و سپس دعا کرده در حق دوستان علی علیه السلام و نفرین نموده در حق دشمنان او و میفرماید) خدایا دوست بدار هر که علی را دوست بدارد، و دشمن بدار هر که دشمن میدارد حضرتش را، و یاری کن یاری کنندگان علی را و سرنگون نما هر که با آن حضرت می‌جنگد.

گفتند تو از شیعیان و دوستان او هستی؟ گفت من از شیعیان و دوستان علی نیستم، و لیکن آن حضرت را دوست میدارم، و دشمن نمیدارد کسی او را مگر آنکه در اموال و فرزندانش شریکم (1).

گفتند: یا ابا مرّه آیا فضیلتی از علی میدانی؟ گفت بشنوید ای گروه ناکشین و قاسطین و مارقین دوازده هزار سال در میان بنی الجان عبادت خدا مینمودم و چون خداوند بنی الجان را (بواسطه کفر و فسادشان) هلاک و نابود نمود بسوی خدا شکایتو.

ص: 303

1- شرکت شیطان در اموال عبارتست از اینکه اموالی از طریق حرام بدست آید مانند ربا، دزدی، برنده شدن بخت آزمائی، قمار، غش در معاملات و غیر ذلك و شرکت شیطان در اولاد، از اخبار اهل بیت رسالت علیهم السلام معلوم میگردد که مباشرت با حلال در بعضی اوقات (که شمه ای از آن در صفحه- 185- گذشت) و هم بستر شدن با حرام موجب شرکت شیطان می شود در فرزندی که بوجود می آید، و چنین فرزندی یقیناً عنصر خطرناک برای خانواده خود و ملت خواهد بود. و خدای تعالی فرموده: وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً، هر که رو از دستورات من (و فرستادگان و حجج من) بگرداند (یک دل مضطرب و یک محیط نامرتب و آشفته و) یک زندگی سخت و پر آشوبی خواهد داشت، و اولادی که از غیر مجرای دستور شرع بوجود آید چه آشوبی بپا خواهد کرد. مرحوم خوئی در (101-6- ج) نهج البلاغه میفرماید: در حدیث است که وقتی شیطان فریبهی شیطان لاغر اندامی را دید و از او پرسید چرا لاغر هستی؟ گفت مسلط هستم بر مردی که هر وقت غذا میخورد و آب می آشامد و با خانواده خود همبستر می شود «بسم الله» میگوید و من محروم میشوم از شرکت با او.

کردم از تنهائی، پس خداوند مرا بآسمان دنیا برد و در آنجا میان ملائکه دوازده هزار سال خدا را عبادت نمودم و با ملائکه تسبیح و تقدیس الهی مینمودم که نوری درخشنده بر ما گذشت و ملائکه بسجده رفتند و گفتند: سبوح قدوس، این نور نیست مگر نور ملك مقرب و یا پیغمبر مرسل! که منادی از جانب خداوند گفت: این نور ملك مقرب و پیغمبر مرسل نیست بلکه نور طینت علی بن ابی طالب است.

11-10- حدیث کردند ما را ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود: هر که دوست بدارد علی را در زنده بودن من و بعد از رحلت من خدای تعالی برای او امن (از هول و دهشت قیامت) و ایمان (کامل) بنویسد تا زمانی که خورشید طلوع و غروب میکند و هر که او را دشمن بدارد چه در حال حیات من و چه بعد از رحلت من میمیرد مانند مردمان زمان جاهلیت (که دین و ایمان نخواهد داشت و بطور حتم و یقین اهل جهنم خواهد بود) و از او بازخواست مینمایند از رفتار و گفتارش.

12- حدیث نمود مرا ... از ابوایوب انصاری که میگفت: دوستی علی علیه السلام را بر اولادهای خود عرضه کنید پس هر يك از آنها که اظهار دوستی نمود بدانید که فرزند خود شما است (و حلال زاده) و هر کدام از ایشان که دوست نداشتند (بدانید که حرام زاده است و) باید از مادرش سؤال کنید که او را از کجا آورده زیرا شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود: بعلی بن ابی طالب علیه السلام یا علی دوست نمیدارد تو را مگر مؤمن، و دشمن نمیدارد تو را مگر منافق، و ولد الزنا، و کسی که مادرش در حال حیض باو حامله گردیده.

پایان جلد اول و جلد دوم آن تحت طبع است و ان شاء الله بهمین زودی بدست علاقمندان خواهد رسید و از اخوی عزیزم (سید مجتبی مسترحمی) که در تصحیح این کتاب دقت کامل مبذول داشتند تشکر مینمایم- سید هدایت الله مسترحمی

فهرست مطالب صفحه موضوع

شرح حال شیخ صدوق (ره)

2 مقدمه مترجم

3 علت‌هاییکه در این کتاب بیان میشود

6 علت شباهت بعمو و دایی و نامیده شدن آسمان بسماء و دنیا بدنیا و آخرت بآخرت و آدم بآدم و حوا بحوا و درهم بدرهم و دینار بدینار

15 علت و چگونگی آتش پرستی

16 آتش پرستی قایل

17 پیدایش بت پرستی

18 چرا درخت بید را خلاف نامیدند؟

19 چرا حیوانات از یکدیگر تفر دارند؟

19 علت آنکه بعضی از مردم بهترند از ملائکه و بعضی پست ترند از حیوانات

20 عقل بر دو قسم است

21 چرا پیغمبران و ائمه علیهم السّلام افضلند

23 معراج پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم

24 اوصیاء پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم

25 هروقت جبرئیل نازل میشود

26 مواسات علی علیه السّلام در احد و ذو الفقار

27 دو ملک مأمور ثبت اعمال علی علیه السّلام

28 علت احکام و دستورات اسلام و حلال و حرام

صفحه موضوع 29 علت آفرینش بشر و اختلاف احوال آن

30 چرا خدا بشر را خلق فرمود؟

32 گرفتن عهد و میثاق از بنی آدم

33-47 علت اختلاف شکل و رنگ و عمر و ثروت مردم

36 چرا خلقت مردم مختلف است؟

38 آیا بشر بکلی نابود میشود

40 چگونه مردگان زنده میشوند

42 ملکی از مشرق ندا میکند

43 صلاح مردم در فقر و ثروت

44 عبادت مردم بر سه قسمست

45 غرض از خلقت بشر

45 خلق نکردم شما را برای

46 عبادت خاص و عام

48 چرا آدم را آدم نامیدند؟

50 علت آنکه انسانرا انسان گفتند

51 چرا آدم بدون پدر و مادر و عیسی بدون پدر خلق شدند و سایر مردم خلق نشدند مگر با پدر و مادر

51 چرا خدا قرار داد ارواح را در بدنها

52 چرا امور بعضی بدست دیگریست

53 علت بعثت پیغمبران علیهم السّلام

55 علت آنکه حوا را حوا نامیدند

صفحه موضوع 58 چرا زن را مرثه گفتند؟

58 چرا زنهارا نساء گفتند؟

58 چگونگی ابتدای نسل بشر

59 آدم دخترانشرا پسرانش تزویج نکرد

60 خواستگاری آدم حوا را از خداوند

61-65 پیدایش نسل از اولاد آدم و حرمت تزویج خواهر با برادر

67 پیغمبران و ائمه برترند از ملائکه

68 چرا ادریس را ادریس نامیدند

70 چرا نوح را نوح و بنده شاکر نامیدند

71 شیطان و آنچه کجا بودند موقع طوفان و پیدایش قوس

75 چرا مردم غرق شدند زمان نوح؟

76 علت آنکه دهکده نوح را

77 چرا پسر نوح از پدر جدا شد؟

79 علت آنکه نجف را نجف نامیدند

80 چرا نوح نفرین کرد؟

81 نژاد سفید و سرخ و سیاه و زرد و ترك و یأجوج و پیدایش آنها

82 چرا پیغمبران کشاورز و چوپان بودند

83 قوم عاد و هلاکت و بلاد آنها و باد عقیم

85 ابراهیم و خلیل خدا شدن

88 ابراهیم و نمرود و بنده صالح

صفحه موضوع 90 ابراهیم و چهار مرغ و قبض روح شدن

- 91 ابراهيم وفا بعهد خود كرد
- 92 اسماعيل هاجر را کنار كعبه دفن كرد
- 92 چگونه اسبها اهلی شدند
- 93 علت آنكه ابراهيم تمنای مرگ كرد
- 96 ابراهيم پير مرد ناتوانی را دید
- 97 علت آنكه ذو القرنین را
- 98 اصحاب رس و زمان آنها و ماههای عجم
- 103 عید و آتش پرستی اصحاب رس
- 104 حنظله پیغمبر اصحاب رس
- 106 یعقوب و اسرائیل نامیده شدندش
- 107 چرا پیغمبران علیهم السّلام و مؤمنان مبتلا ببلا میشوند؟
- 108 علی علیه السّلام میفرمود همیشه من
- 109 چرا یعقوب بفراق یوسف مبتلا شد
- 113 تصمیم برادران یوسف
- 117 یوسف را بغلامی فروختند
- 119 علاقه زلیخا بیوسف و شهادت طفل
- 122 مؤمن از یكراه دو مرتبه صدمه و اذیت نمی بیند
- 123 برادران یوسف گفتند اگر بنیامین
- 124 برادران یوسف گفتند شما
- 125 آیا میدانست یوسف زنده است

صفحه موضوع 126 پرسش یعقوب از ملك الموت

127 بوی پیراهن بمشام یعقوب رسید

129 یوسف برادرانش گفت ملامتی نیست

131 از یوسف پیغمبری بوجود نیامد

133 یوسف زلیخا را همسر خود نمود

134 نامیده شدن موسی بموسی و تکلم با خدا

136 چرا موسی خادم شعیب شد و گریه او

137 چرا فرعون موسی را نکشت و غرق شد

139 چرا توبه فرعون قبول نگردید

141 چرا خضر را خضر نامیدند و حکمت کارهای او با حضرت موسی

144 کشتی و کشتن پسر و تعمیر دیوار

147 قیاس شیطان و ترك سجده نمودنش

149 کارهای خضر اشاراتی بود برای موسی

150 مسلمانان چگونه میتوانند خلیفه و جانشین پیغمبر تعیین کنند

151 از أعمال علی علیه السلام پرسید

154 وقتیکه پیغمبر زینب را تزویج نمود

155 علی علیه السلام بحجره امّ السلمه آمد

155 خدا و رسولش علی را دوست میدارند

156 علی جانشین بلافصل پیغمبر است

157 علت آنکه خدا فرمود فاخلع نعلیک و موسی گفت و احلل عقدة صفحه موضوع من لسانی یفقهوا قولی

159 خدا بموسی و هارون فرمود فرعونرا دعوت کنید و با نرمی سخن بگوئید

160 کوه طور

161 چرا هارون گفت یابن امّ

162 چرا موسی سر و ریش هارونرا گرفت

162 إمام حسین علیه السّلام و لشکر کوفه و شام

163 حرام شد بر یهود صید ماهی

163 چرا فرعونرا «ذوالاوتاد» گفتند

164 رحلت موسی و قبر او و عذر آوردن آنحضرت برای ملك الموت

165 سلیمان گفت: ربّ اغفر لی

167 چرا در اسم سلیمان یکحرف بیشتر و علت آنکه داود را داود نامیدند و باد مسّخر سلیمان گردید و چرا سلیمان از سخن مورچه خندید

169 هرکجا موریانه است زمین نمناکست

171 رحلت سلیمان در بام قصرش

173 علت آنکه ایوب مبتلا ببلا شد

175 ایوب کوتاهی در شکر نکرد

177 چرا از قوم یونس عذاب برگشت

178 إسماعیل صادق الوعد

179 شماره ناس و بنو آدم

ص: 307

صفحه موضوع 180 چرا از منیها شب میلاد عیسی آتش روشن میکنند و گردو بازی مینمایند

181 چرا پیغمبر اسلام مانند عیسی تکلم نکرد

181 علت آنکه کفار زکریا را کشتند

182 چرا حواریون را حواریون و نصاری را نصاری نامیدند؟

183 علت آنکه نباید اطفال را زد

184 خشکی چشم و قساوت قلب و علت فراموشی گناهان؟

185 چرا بعضی از مردم زشت صورتند و یا پس و مجذومند؟

186 چرا آفات بدنی در بدن فقرا است

187 چرا اولاد مؤمن کافر میشود و فرزند مؤمن کافر میگردد و مؤمن گناه میکند و کافر عمل خیر انجام میدهد- اخبار طینت

188 چگونگی خلقت مؤمن و کافر

189 چرا مؤمن گناه میکند و توبه او قبول میشود؟

190 علت دوستی و دشمنی مردم و عالم ذر

191 اختلاف امت رحمت است

192 تمام ادیان الهی یکیست

193 علت غضب و غیرت مؤمن

صفحه موضوع 193 چرا آب گوش تلخ و آب چشم شور و آب دهان شیرین و آب بینی غلیظ است

197 کلمه ایکه اولش کفر و آخرش ایمانست

198 اسرار سر انسان و عجز ابو حنیفه

201 بول پلیدتر است یا منی و نماز افضل است یا روزه؟

202 حيله أبو حنیفه اثر نکرد

203 چرا مردم با داشتن عقل نمیفهمند!

204 وسعت روزی احمقان و علت حزن و خوشحالی

205 إلحاق شیعیان بآئمه علیهم السّلام

206 بخاطر آمدن و فراموش کردن مطلب و شباهت پیدر و عمو و دائی

207 عبد الله بن سلام و سؤال از شباهت

209 پسر و یا دختر خواستن

210 خضر شرفیاب خدمت علی علیه السّلام شد

211 روح انسان موقع خواب کجا میرود

211 مطلب فراموش شده بیاد میآید

212 تأثیر صلوات فرستادن

213 اقرار خضر بامامت ائمه علیهم السّلام

214 علت آنکه انسان خوب و بد را میفهمد و چگونگی خلقت عقل

215 حکمت خلقت اعضای انسان

ص: 308

صفحه موضوع 215 حضرت صادق علیه السلام و طیب هندی

220 حکمت داشتن ریش

222 علت مبعوض بودن احمق

223 علت آنکه کف دست مو ندارد

224 چرا «سلام علیکم» تحیت شد

225 علت اختلاف فهم مردم

227 علت خوش اخلاقی و بد اخلاقی

228 علت شباهت نداشتن فرزند پیدر

228 چرا دوست میداریم فرزندان خود را

228 سفیدی مو و اولین پیدایش آن

229 علت طبیعت، غرائز جنسی، و خلقت آدم

234 عقوبت مؤمن و کافر

235 راه شناختن نفس

240 منشأ اخلاق انسان

244 صفات انسان عاقل

246 لشکرهای عقل و جهل

252 طینت انبیاء و ائمه علیهم السلام و مردم

254 چرا بعضی خدا را قائلند و بعضی منکر

256 چرا خدا از نظر مردم پنهانست

257 اثبات نبوت انبیاء و اختلاف معجزه آنها

259 حضرت صادق علیه السلام و بعثت انبیاء

262 معجزه موسی و عیسی و حضرت رسول

264 چرا انبیاء و ائمه معجزه داشتند

صفحه موضوع 264 پیغمبران اولو العزم را اولو العزم گفتند

265 انبیاء تابع پیغمبر زمان خود بودند

266 چرا مردم احتیاج پیغمبر و امام دارند

269 چرا رسول خدا (ص) را امی گفتند

273 وحی و کتابها بزبان عربی بوده

274 اسامی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم

278 چرا خدا فرمود: اگر در شك هستی

279 پیغمبر پنج چیز را ترك نکرد

280 علت آنکه حضرتش را یتیم نامیدند

281 چرا برای آنحضرت پسری نماند

282 علت معراج رفتن آنحضرت

273 مگر خدا مکان دارد

275 چرا بعد از واجب شدن پنجاه نماز

286 چرا از پنج نماز تخفیف نخواست

287 پیغمبر عقیل را دوست میداشت

288 پیغمبر دستهای گوسفند را میل میکرد

289 اسامی پنج نور پاک علیهم السلام

290 ولادت حضرت علی علیه السلام

292 اسم امام حسن و امام حسین علیهما السلام

295 محبت خدا و رسول و اهلیت واجبست

296 عشق و پیدایش آن

298 دوست و دشمن علی علیه السلام

302 نماز خواندن شیطان

ص: 309

صفحه موضوع 240 آب و اهمیت آن

39 آیا استخوان پوسیده زنده میشود؟

89 ابراهیم شك نداشت

277 احمید و ضبط آن

192 اختلاف مجتهدین در فتاوا

69 ادريس و نام و معجزه آنحضرت

259 ادیان و اختلاف آنها

102 اردی بهشت و شهر یور و اسفند

66 ازدواجهای حرام

67 ازدواج یهودیها و زرتشتیها!

93 اسب خوب و بد

135 استحباب سجده شکر

111 استدراج چیست؟

134 اسم حضرت موسی

49 اشتقاق لفظ آدم

31 اعتقاد بوجود و یگانگی خدا

186 اگر آدمیرا درد نبود

151 اگر نزد خضر و موسی بودم

265 اولوا العزم شش نفرند

270 امی: یعنی چه؟

64 انجیل برنابا و اعمال رسولان

50 انسانرا انسان نامیدند چون

98 انعقاد نطفه اسکندر و خضر

21 أول ما خلق الله چیست؟

65 اول وصی هاییل است

17 بت پرستی و پیدایش و علت آن

52 برتری بعضی بر بعضی و علت آن

30 بسبب امام عبادت خدا میشود

276 بشارت پیغمبران

260 بشر احتیاج به پیغمبر دارد

207 چرا بعضی اضافه از خلقت دارند و بعضی ناقص الخلقه هستند و علت نابغه شدن؟

227 بغض خداوند نسبت باحمق

92 بلند ساختن قبر

35-42 بهشت و جهنم و خلقت و پایان آنها

صفحه موضوع 295 پسر بچه و قضیه او

79 پسر نوح چرا ناخلف شد

282 پسری برای پیغمبر چرا باقی نماند؟

7 پیدایش زمین و حرکت وضعی و انتقالی و مساحت آن و بعد از این زمین چه خواهد شد

271 پیغمبر خاتم (ص) میخوانده و مینوشته

131 پیاده نشدن یوسف برای پدر

59 تحریف تورات

152 تحریف تورات و تهمت بیغمبران

- 189 ترك اولای آدم و شجره منهیه
- 49 ترکیبات بدن و خاك
- 46 تعارض و تناقض بین دو آیه
- 90 تعبیرات محمد بن طیفور
- 140 توبه فرعون چرا قبول نشد!
- 35 ثواب و عقاب چرا در دنیا قرار داده نشد
- 238 جسد و جسم انسان
- 185 جماع در حال حیض و تولد فرزند
- 218 مجموعه انسان
- 73 جن و وجود آنها
- 247 جهل در مقابل عقل
- 116 چاهیکه یوسف را در آن انداختند
- 293 حق فرزند در اسم و تعلیم
- 94 حقیقت بندگی
- 57 حوا و چگونگی خلقت او
- 183 حواریون کیانند
- 19 حیوانات وحشی
- 112 خوابهای راست و دروغ
- 34 خدا قادر بود مردم را مطیع و
- 47 آیا قادر بود مردمرا یکشکل بیافریند
- 147 خضر چرا پسر را کشت

141 خضر و لغت آن

260 خلق را عبث نیافریده

86 خلیل و اشتقاق آن

207 دختر بشرابخوار نباید داد

144 دختری بآنمرد عنایت شد

ص: 310

صفحه موضوع 114 دستور اسلام درباره فرزند

77 دو وجه قرائت در عمل

89 ذبیح اسماعیل است یا اسحاق؟

97 ذو القرنین کیست

159 رب اشرح لی صدری

166 رب اغفر لی وهب لی ملکا

180 رسوم و معتقدات مردم

54 روح چیست و مرکزش کجا است

56 روح فانی نمیشود

220 ریش تراشی و حرمت آن

59 زن یکدنده بیش از مرد دارد

216 زیرا اساس و بهترین دوا

148 سجده برای غیر خدا جایز نیست

82 سقالبه کیستند؟

225 سلام کردن

81 سیاهی پوست از چیست

293 شبر و شبیر و ضبط آنها

304 شرکت شیطان در اموال و نطفه

78 شعر سعدی و اشتباه آن

13 شعر قایل

148 شیطان بیک سجده نکردن چرا کافر شد

223 صدیق و رفیق هرکسی

37 صلب آدم چگونه گنجایش این همه!

76 طوفان و کشتی حضرت نوح

252 طینت و اخبار آن

37-38 عالم ذر و چرا آنرا یاد نداریم

297 عشق و پیدایش آن در انسان

226 عقل و کیفیت و کمیت آن

108 عقیل و فرزندانش

27 علت چیست که دو ملک مأمور

30 علما حجتند بر مردم

98 علی (ع) فرمود: مثل اسکندر هستم

302 علی (ع) همانند عیسی است

157 فاخلع نعلیک و وجوه آن

72 فرزندان شیطان

129 فرزندان یعقوب و نام آنها

255 فضیلت پیغمبر و ائمه (ع) بر مردم

43 فقر و ثروت و علت آن

صفحه موضوع 126 قابض ارواح کیست

49 قبل از آدم در عالم که بوده

202 قرعه و حکم آن

74 قوس آسمانی

83 قوم عاد و مکان آنها

194 قیاس در احکام

183 گریه طفل و نتیجه آن

100 مجوس و زرتشت

95 مذمت سؤال از خلق

46 مراد از عبادت عام و خاص

191 مردم اگر فکر میکردند

24 مشرقها و مغربها

54 معاد جسمانی است و چرا همیشه در بهشت و جهنم هستند

164 معانی ذو الاوتاد

264 معجزه چیست

284 معراج و چگونگی آن

62 معنی تورات و انجیل و زبور

146 موسی چرا ایراد بخضر گرفت

145 موسی چرا مأمور شد از خضر تعلیم بگیرد

172 موریانه و زندگی عجیب آنها

73 میکروبات مضره بنام شیطان

172 ناس و معنی آن

156 ناکثین و مارقین و قاسطین

167 نبی خاتم از سلیمان برتر بود

122 ندیمان زندانی شده با یوسف

206 نطفه و سلول چیست

53 نماز خوانها كجا را گرفتند

71 نوح و لغت آن

28 واجب و مستحب و حرام و مكروه و مباح

15 وجه تسميه دينار و درهم

273 وحى چیست و چگونه آن

16 هابيل و قتلش براى وصايت

82 ياجوج و ماجوج

271 يتيم شدن پيغمبر و علت آن

113 يعقوب چرا تفضيل داد يوسف را

132 يوسف چرا بيعقوب كاغذ نوشت

117 يوسف چرا نگفت غلام نيستم

ص: 311

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود.

برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

